

بهشت فراز هزار نیاز

فراز پنجم: جنبش ۴۲-۳۹
هدی صابر

به نام خدای مشرف

هشتاد و نه فراز

فراز پنجم: جنبش ۴۲-۳۹

هشت فراز، هزارنیاز

فراز پنجم: جنبش ۳۹-۴۲

اثری از: هدی صابر

ویرایش اول، خرداد ۱۳۹۵

فهرست مطالب

نشست چهل و دوم: «مطلع بحث، تجربه‌ها»	۱
نشست چهل و سوم: «فضای بین‌المللی»	۳۱
نشست چهل و چهارم: «شرایط داخلی؛ زمینه‌های بروز حرکت»	۷۷
نشست چهل و پنجم: «یک کشمکش تاریخی میان دموکرات‌های آمریکا و شاه»	۱۱۵
نشست چهل و ششم: «روایت فراز، مطالبات، شعارها، نیروی آغازگر»	۱۵۷
نشست چهل و هفتم: رهبری، نیروهای دست‌اندرکار، مردم، تشکیلات، استراتژی، مشی،	
ایدئولوژی، برد اجتماعی - برد جغرافیایی، جهت‌گیری طبقاتی	۱۹۳
نشست چهل و هشتم: «دستاوردها و ناکامی‌ها؛ جمع‌بندی فراز»	۲۳۹
پیوست‌ها	۲۸۷

فهرست تفصیلی مطالب

۱۰.....	نشست چهل و دوم.....
۵.....	مطالع بحث (مهندس عزت‌الله سبحانی)
۶.....	اتفاقات سیاسی
۷.....	اتفاقات اقتصادی و اجتماعی
۸.....	اتفاقات درونی جامعه
۸.....	اتفاقاتی در بُعد روابط خارجی
۱۶.....	تجربه‌ها (مهندس لطف‌الله میثمی)
۱۷.....	انجمن‌های اسلامی
۲۶.....	نهضت آزادی
۲۹.....	جمع‌بندی
۳۱.....	نشست چهل و سوم.....
۳۴.....	بنگر به جهان
۳۴.....	پرچم مبارزه ملی
۴۶.....	خط توسعه ملی
۴۷.....	نبردهای آزادی‌بخش
۴۹.....	ویتنام
۵۲.....	الجزایر
۵۵.....	فلسطین
۵۶.....	رایت انقلاب
۵۶.....	چین ← اندیشه، سازمان، کار، برنامه، هویت
۵۹.....	کوبا ← کوه، جنگل، سلاح، زمین، چهره، تئوری، تشعشع
۶۱.....	بیک جنگ سرد
۶۱.....	سنگینی فضا به رغم غیبت استالین
۶۳.....	رقابت تمام عیار - ادامه‌ی یارکشی
۶۴.....	حفظ اردو به هر قیمت
۶۵.....	خلیج خوک‌ها - تهدید اتمی

- ۶۵.....وضعیت جهان سوم
- ۶۶.....طبقه حاکم آغشته - سرکوب گر
- ۶۶.....هم پیوندی سیاسی با اردوی سرمایه
- ۶۶.....تشکیلات سیاسی - اداری عقب مانده
- ۶۶.....اقتصاد تک بنی
- ۶۶.....زمین؛ موجد ثروت - عامل تضاد
- ۶۷.....میزبانی فرامیلتی ها
- ۶۷.....توده دهقانی
- ۶۷.....شکاف فاحش طبقاتی
- ۶۷.....وخامت بهداشت، تغذیه، آموزش
- ۶۷.....انسداد سیاسی - سرکوب اجتماعی
- ۶۷.....خیره شو به جهان
- ۶۸.....تضاد خلق و امپریالیسم
- ۶۸.....تنازع طبقاتی - نبرد استبداد آزادی
- ۷۱.....دکترین کندی؛ نسخه تاریخی
- ۷۲.....رفرم، واکسنی بر ضد انقلاب
- ۷۳.....میل نهایی رفرم

۷۷.....نشست چهل و چهارم

- ۷۹.....شرایط داخلی
- ۷۹.....پرده اول
- ۷۹.....سرکوب نظامیپلیسی
- ۷۹.....سنگینی فضای پس از کودتا
- ۷۹.....محاكمه، زندان، تبعید محور
- ۷۹.....حبس میلیون
- ۸۰.....نابودی سازمان افسری، فرار و امنیت رهبران
- ۸۰.....تعطیلات و تحدیدات
- ۸۱.....دولت کودتا
- ۸۱.....ننوی حمایت
- ۸۲.....پدر خواندگی امریکا
- ۸۲.....دلجویی از انگلستان
- ۸۲.....عادی سازی ها

۸۳	پاک‌سازی‌ها
۸۳	پرده‌ی دوم
۸۳	مجرای جدید مکش نفت
۸۴	خط ادغام: هم‌پیوندی؛ هم‌اردویی
۸۵	تثبیت امنیتی
۸۵	کمپ ضد کمونیستی
۸۵	برنامه‌ی ادغام
۸۶	شبکه‌سازی سرمایه‌داری
۸۶	کمپرادوریسم
۸۶	شبه‌مدرنیسم تحمیلی
۸۷	ماکت‌سازی حزبی
۸۸	هاله‌ی مصدق
۸۸	نهضت مقاومت ملی
۸۹	افشای روند
۹۰	افشای روند
۹۱	دانشگاه بارکش
۹۱	ادبیات مهاجم-حامی
۹۱	ادامه‌ی انباشت فکری
۹۲	نقطه‌چین نهادسازی
۹۲	انزوای همیاران کودتا
۹۳	نقد خودنوشتارویی
۹۴	زمینه‌های بروز حرکت
۹۴	زمینه‌سازان درون‌خلقی
۹۸	زمینه‌سازان درون‌قدرتی
۱۰۴	زمینه‌سازهای اقتصادی-اجتماعی
۱۰۹	محرک‌های خارجی

۱۱۵ نشست چهل و پنجم

۱۱۸	بستری عینی کشمکش ۱
۱۱۸	جهان‌غلیانی
۱۲۱	رفرم، بدیل انقلاب
۱۲۲	بستر عینی کشمکش ۲

- ۱۲۲ استیصال - عقلانیت آمریکایی
- ۱۲۴ محافظه کاری - عقب ماندگی پهلوی
- ۱۳۰ دو سوی کشاورش
- ۱۳۰ اصرار - تحکم عدم تمکین - واکنش
- ۱۳۰ امینی اصلاح طلب شاه مرتجع
- ۱۳۰ نخست وزیر آغازگر شاه نظاره گر
- ۱۳۰ اندیشه بدیل سازی تمنای بقاء
- ۱۳۰ شاه متزلزل شاه انقلابی
- ۱۳۸ ایجاد فضا - پوسته شکنی
- ۱۳۸ شرایط، محرک ها، ضرورت ها
- ۱۳۹ عوامل واکنش ها - بروز و ظهورها
- ۱۳۹ لایه ی اجتماعی
- ۱۴۱ لایه ی فکری
- ۱۴۵ لایه ی سیاسی
- ۱۴۸ لایه ی تشکیلاتی
- ۱۵۳ یک مسئله ی همه گیر به مثابه ی یک گوی
- ۱۵۳ یک گوی و صد دانه
- ۱۵۴ سنت - مدرنیسم میدان بازی گوی
- ۱۵۴ توده ی سنتی
- ۱۵۴ روحانیت سنتی
- ۱۵۴ مذهب یون نواندیش
- ۱۵۵ ملیون لائیک
- ۱۵۵ مدرن ها
- ۱۵۵ فی مابین ها

۱۵۷ نشست چهل و ششم

- ۱۵۹ روایت فراز (۱)
- ۱۶۰ اعلام موجودیت جبهه ی ملی دوم
- ۱۶۱ انتخابات مجلس بیستم
- ۱۶۲ پیروزی کندی در انتخابات آمریکا
- ۱۶۳ وفات مرجع اعلم
- ۱۶۳ شهادت خانعلی

- ۱۶۴ پایان شریف امامی - آغاز امینی
- ۱۶۵ اصلاحات امینی
- ۱۶۸ تأسیس نهضت آزادی ایران
- ۱۶۸ میتینگ جلالیه
- ۱۶۹ **روایت فراز (۲)**
- ۱۶۹ امضاء قانون اصلاحات ارضی
- ۱۶۹ بهمن ۱۳۴۰، دانشگاه
- ۱۶۹ مشاور کندی در تهران
- ۱۷۰ سفر شاه به آمریکا؛ تمکین به رفرم
- ۱۷۰ استعفای امینی - استقرار علم
- ۱۷۱ تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی - ولایتی
- ۱۷۱ واکنش اولیه‌ی روحانیت؛ تلگراف به شاه و علم
- ۱۷۱ بازتاب اجتماعی موضع روحانیت
- ۱۷۲ واکنش ثانویه‌ی روحانیت؛ تهدید
- ۱۷۲ **روایت فراز (۳)**
- ۱۷۲ لغو مصوبه‌ی انجمن‌ها
- ۱۷۲ برگزاری کنگره‌ی جنبه‌ی ملی دوم
- ۱۷۳ اعلام اصول «انقلاب سفید»
- ۱۷۴ واکنش‌ها به اصول انقلاب سفید
- ۱۷۴ سرکوب دانشگاه، دستگیری سران نیروها
- ۱۷۴ شاه در قم
- ۱۷۴ فرماندوم انقلاب سفید
- ۱۷۵ اعلامیه‌ی ۹ نفره
- ۱۷۵ موضع عید فطر آقای خمینی
- ۱۷۵ **روایت فراز (۴)**
- ۱۷۵ تحریم عید نوروز
- ۱۷۵ تهاجم به فیضیه
- ۱۷۶ ۱۵ خرداد؛ دستگیری آقای خمینی - قیام
- ۱۷۶ «دیکتاتور خون می‌ریزد» و تهاجم به نیروها
- ۱۷۶ مرجعیت
- ۱۷۷ آزادی و بازگشت به قم
- ۱۷۷ تصویب قانون کاپیتولاسیون

۱۷۸	محاکمات نهضت آزادی
۱۷۸	دستگیری و تبعید آقای خمینی
۱۷۸	پایان و آغاز دورانی
۱۸۰	مطالبات
۱۸۰	در مدار جبهه‌ی ملی
۱۸۰	در مدار نهضت آزادی
۱۸۱	در مدار روحانیت
۱۸۲	در مدار روحانیت سیاسی شده
۱۸۳	یک نمونه‌ی تاریخی
۱۸۳	برخورد استعلایی
۱۸۳	مکانیسم ارتقاء سطح مطالبات روحانیت سیاسی شده
۱۸۳	کار توضیح: نشر
۱۸۵	هشدارها
۱۸۵	کار توضیح: برخورد خصوصی
۱۸۶	نتیجه: از زن و زمین به نفی استبداد و سلطنتی و استقلال
۱۸۷	شعارها
۱۸۹	نیروی آغازگر
۱۸۹	دانش «گاه»
۱۹۱	بازار
۱۹۱	نیروهای سیاسی

نشست چهل و هفتم ۱۹۳

۱۹۵	رهبری
۱۹۶	دوران آغازین مشاع
۲۰۱	دوران فرجامین قطبی
۲۰۸	نیروهای دست‌اندرکار
۲۰۸	بازاریان
۲۰۸	دانشجویان
۲۰۸	کسبه - پیشه‌وران
۲۰۸	طلاب
۲۰۸	توده‌ی مذهبی
۲۰۹	تشکیلات

۲۰۹	لجستیک بازار
۲۰۹	بازوی دانشگاه
۲۱۱	چارت و نیروی جبهه‌ی ملی
۲۱۱	کار توضیح تشکیلاتی پربرد نهضت آزادی
۲۱۳	ساز و کار سنتی پربرد روحانیت
۲۱۳	تحرك مخفی- محدود حزب توده
۲۱۳	کار موضوع تشکیلاتی دورانی
۲۱۵	استراتژی
۲۱۵	مرحله‌ی آغازین
۲۱۷	مرحله‌ی فرجامین
۲۲۱	مشى
۲۲۱	آغاز فراز
۲۲۳	پایان فراز
۲۲۴	مشى دورانی: توده به صحنه
۲۲۶	ایدئولوژی
۲۲۶	تنوع گونه‌ها
۲۲۹	تشعشع ایدئولوژیک دورانی: پوپولیسم رادیکال مذهبی
۲۳۱	برد اجتماعی- برد جغرافیایی
۲۳۱	برد اجتماعی
۲۳۲	برد جغرافیایی
۲۳۴	جهت‌گیری طبقاتی
۲۳۴	انتخاب دورانی حاکمیت سیاسی
۲۳۴	حمایت شرعی- طبقاتی از ملک‌داری
۲۳۵	حوزه‌ی تکاپوی بچه‌های بازار
۲۳۶	وجه دورانی

۲۳۹ نشست چهل و هشتم

۲۴۱	دستاوردها
۲۴۱	دستاوردهای فکری - ایدئولوژیک
۲۴۷	دستاوردهای استراتژیک - تاریخی
۲۶۱	دستاوردهای اجتماعی
۲۶۳	دستاوردهای سیاسی

۲۶۴ دستاوردهای تشکیلاتی
۲۶۹ کاستی‌ها - ناکامی‌ها
۲۶۹ ناآمدگی نیروها
۲۶۹ خلاء استراتژی
۲۶۹ فقدان چشم انداز
۲۶۹ غیبت درک دورانی
۲۶۹ رویارویی بی پشتوانه
۲۶۹ برخورد منفعل با اجتماعیات: زن، زمین
۲۷۱ جمع‌بندی
۲۷۱ پیش‌نیازهای جمع‌بندی
۲۷۱ اصول جمع‌بندی
۲۷۲ عناصر جمع‌بندی
۲۸۱ آغازهای پیش از قاعده
۲۸۳ کاربست امروزمین

۲۸۷ پیوست‌ها
۲۸۸ منابع فراز
۲۸۹ نمایه اسامی

به نام رفیق رهگشا

هشت فراز، هزار نیاز عنوان سلسله آموزش‌هایی است که توسط هدی صابر با هدف «نقبی به گذشته‌های تاریخی و تسطیح معبری به سمت حال» از آذرماه ۱۳۸۵ تا آبان ۱۳۸۷ در حسینیه ارشاد برگزار شد. دغدغه‌های او برای ایران فردا او را به این سمت سوق داد که در ۷۵ نشست جوانانی علاقمند را برای هم‌اندیشی و درس‌آموزی از تاریخ گرد هم آورد تا برگ‌های تاریخ سده‌ی اخیر را به قصد «غبارروبی از گذشته‌ها، شفاف‌سازی‌ها، تجربه‌اندوزی‌ها و عبرت‌آموزی‌ها» با هم ورق زنند.

تاکنون دفترهای «پیش از آغاز» و «جنبش تنباکو» انتشار یافته و «جنبش ۴۰-۵۰»، «انقلاب ۵۷» و «دوره‌ی اصلاحات» به صورت اینترنتی در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. هم‌اکنون نیز ویرایش اولیه‌ی این دفتر به صورت اینترنتی در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

در این دفتر همچون دفاتر انتشاریافته‌ی گذشته تلاش شده تا حفظ امانت‌داری صورت گیرد، ضمن این‌که متنی منسجم و روان ارائه شود و متن با استفاده از مطالب آموزشی که در اسلایدها ارائه شده تیتربندی شود. لذا هر آنچه در گروه و پاورقی آمده است از ویرایشگران متن است. در پاورقی‌ها سعی بر این بوده است که ضمن رفع هرگونه ابهام متن، خوانندگان به هدف آموزشی سلسله نشست‌ها دست‌یابند.

مطلع بحث

مهندس عزت‌الله سجایی

تجربہ ما

مهندس لطف‌الله میثمی

نشست چهل و دوم

سه‌شنبه ۲۵ دی ۱۳۸۶

به نام خدا

هدی صابر: با سلام و تشکر از حضور دوستان که در سرمای زمستان با آمدنشان سالن را گرم کردند. با کسب اجازه از بزرگ‌ترها، آقای مهندس سبحانی و بقیه‌ی موسپیدان، و آقای مهندس میثمی، مهمان جلسه، جلسه چهل و دوم [از] هشت فراز، هزار نیاز است. از [این] هشت فراز، چهار فراز را پشت سر گذاشتیم: تنباکو، مشروطه، نهضت جنگل و نهضت ملی شدن نفت. امروز فراز جدید را آغاز می‌کنیم، فراز [سال‌های] ۳۹ - ۴۲ هست که رساله‌ای تاریخی است و شاهد منشاء تحولات بعدی مترتب بر این فراز خواهیم بود. طبق سنت چهار فراز قبلی، ابتدای هر فراز بحث مطلع را آقای مهندس سبحانی آغاز می‌کنند و بعد در خدمت مهمان این جلسه هستیم: آقای مهندس میثمی که از فرزندان شاخص جنبش ۳۹ - ۴۲ دانشجویی بودند و سیر را ادامه دادند تا به این جا رسیدند. حدود هفتاد دقیقه هم بحث آقای مهندس میثمی را پیرامون اهمیت تاریخی برش ۳۹ - ۴۲ در تاریخ یکصد ساله‌ی اخیر داریم.

به محرم وارد شده‌ایم و عاشورا نزدیک است. محرم با خودش حال و هوا و فضا می‌آورد، هم در بیرون ما و هم در درون ما. ممکن است در یک نظر محرم و عاشورا در ایران مناسبتی باشند و بزنگاهی، و بعضاً به نظر برسد که با عزاداری ظهر عاشورا و خوردن قیمه‌پلو تمام شده [است] ولی قطعاً اینطور نیست. در این حال همینطور که با هم جلو آمده‌ایم از تنباکو به بعد جای پای دیدگاه عاشورایی همیشه در ایران بوده و نیروهای مبارز - چه فکری و چه

مردمی - عاشورا را تبدیل به سیر، رهیافت و رویکرد کرده‌اند. در مشروطه شاهد بودیم که ستارخان انگیزه‌ی خودش را از پیوستن به مشروطه‌طلب‌ها انگیزه‌ی عاشورایی تلقی کرد و علی موسیو در سخنرانی‌ای که برای بسیج و تجهیز فدائیان به قصد دفاع از مشروطه ایراد کرد باز دیدگاه عاشورایی را مطرح کرد و جلوتر که آمدیم شاهد بودیم که کوچک‌خان هم در تحلیل و فلسفه‌ی مبارزه‌ای که توضیح می‌داد نقطه‌چین ستارخان و علی موسیو را روی عاشورا زد، و آرام آرام که جلو آمدیم و به نهضت ملی شدن نفت هم رسیدیم به رغم اینکه تصور می‌شد جنبش مسالمت آمیز باشد - که بود- و به رغم اینکه تصور می‌شد دکتر مصدق مشی مسالمت‌آمیز را تعقیب کند - که کرد- و سنن پارلمانی را فرا روی مبارزه‌ی اجتماعی - سیاسی خود قرار داده بود؛ اما همچنان که اشاره کردیم (ولی فرصت نشد که گزاره‌اش را قرائت بکنیم) فرازهایی از دفاعیه‌ی مرحوم دکتر مصدق [را داریم] که نشان‌دهنده‌ی دیدگاه عاشورایی‌اش است. دو فراز از دفاعیه‌اش در دادگاه و لایحه‌ی دفاعیه‌ای که سال ۱۳۳۴ به عنوان دفاع آخر که مرحوم آقای بزرگمهر زحمتش را کشیدند هست. عبارات خیلی پویا است و احتیاج به تفسیر و تبیین و توضیح ندارد: «صاحبان عقیده و ایمان از مرگ هم نباید هراس کنند تا چه رسد به فحاشان و ناکسان. چون که عقل مصلحت اجتماع است. آنجا که مصالح اجتماع تأمین نباشد، مصالح افراد هم تأمین نخواهد بود و تشخیص اینکه چه اشخاصی روی مصالح جامعه مقاومت می‌کنند و چه اشخاصی روی مصالح خودشان؛ با مردم است والحق هم که مردم از عهده‌ی این تشخیص خوب برمی‌آیند. روی این عقیده و ایمان بود که هرچه فحش شنیدم و یا در جراید بی‌مسلك مزدور خواندم، به قدر پر کاهی در من تأثیر ننمود. و هر وقت به یاد پندی می‌آمدم که مادرم یادم داده بود و آن پند این بود: «وزن اشخاص در جامعه به قدر شدایدی است که در راه مردم تحمل می‌کنند»؛ برای مبارزه بیشتر حریص می‌شدم و خود را بهتر مجهز می‌کردم. مسلک من، مسلک حضرت سیدالشهدا

است. یعنی آنجا که حق مردم در کار باشد با هر قوه‌ای مخالفت می‌کنم. از همه چیز در می‌گذرم. نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم؛ هیچ چیز ندارم مگر وطنم را که در جلو چشم دارم.» یعنی این دیدگاه عاشورایی قدم به قدم آمد جلو. از ستارخان و علی موسیو و میرزا [کوچک خان]، با اینکه آنها سلاح به دست داشتند و جنبششان محتوا و مضمون دیگری با جنبش ملی شدن نفت داشت؛ اما این سنت به مصدق هم رسید [و] بعد از مصدق این مسیر را دیگران هم ادامه دادند تا [اینکه به] دهه‌ی چهل [و پنجاه]، و انقلاب و جنگ آمد و طبیعتاً هم اکنون هم در بطون وجود دارد. این است که ان‌شاءالله محرم و عاشورا بزنگاهی تلقی نشود و مستمر و ان‌شاءالله ادامه دار باشد. صحبت را خاتمه می‌دهم و از آقای مهندس سحابی تقاضا می‌کنم که برای ارائه‌ی بحثشان که مطلع بحث جنبش ۳۹ - ۴۲ است تشریف بیاورند:

مطلع بحث (مهندس عزت‌الله سحابی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

رَبَّنَا وَفَقْنَا لِمَا تَحَبَّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا مِمَّا لَا تَحِبُّونَ.

خب همانطور که جناب آقای صابر آغاز کردند این [فراز]، فراز پنجم از هشت فرازی است که ایشان طراحی کردند. من امروز را به نام نامی حضرت سیدالشهدا آغاز می‌کنم. چراکه همانطور که دکتر مصدق هم گفت، هم الهام‌بخش آباء و اجداد ما و هم پیشروان جنبش ملی ایران در تمام مقاطع، و هم خود ما؛ راه و رسم سیدالشهدا بوده است.

جنبشی که در سال ۱۳۳۹ شروع و در سال ۱۳۴۲ خاموش شد، ویژگی‌هایی که دارد که برای توضیح آنها باید از کمی قبل‌تر بحث خود را آغاز کنم. نهضت‌های قبلی [تنباکو، مشروطه، جنگل و نهضت ملی صنعت نفت] از خارج کلید خوردند، (البته نه به این معنا که بعد از آغاز هم از خارج کنترل و هدایت می‌شد)، اما نهضت ۴۲-۱۳۳۹ این چنین نبود. ویژگی

دیگرش این بود که در این نهضت رهبران، کارگردانان، مسئولین و کاربه‌دستان این جنبش — بر خلاف دوره‌های قبل — برخاسته از دل تاریخ و میراث جنبش‌های قبل بودند. چرایی این دو تفاوت را خدمت‌تان عرض می‌کنم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد که دولت ملی سقوط کرد و نهضت ملی دچار توقف مقطعی شد. طبیعی است که مانند هر کودتا، نظامی که حاکم شد سعی در پاکسازی فضای حاکمیت از تمام عوامل و دست‌اندرکاران نهضت ملی داشت. در راستای همین اقدام، بلافاصله بعد از کودتا، دکتر مصدق و تمام همکاران ایشان در هیئت دولت بازداشت شدند. فقط دکتر فاطمی تا مدتی مخفی بود که در نهایت ایشان هم با وضع بدی بازداشت شد و به شهادت رسید. در غیاب این افراد حرکتی در ایران آغاز شد برای پاسداری از راه مصدق و نهضت ملی و ادامه‌ی آن. اسم این حرکت شد «نهضت مقاومت ملی». بنیانگذار این حرکت مرحوم آیت الله سید رضا زنجانی بودند که با فاصله‌ی کمی عده‌ای از شخصیت‌های علمی یا سیاسی علاقه‌مند به ایشان با دعوت خود مرحوم زنجانی به این حرکت پیوستند و نهضت مقاومت از همان اولین روزهای بعد از ۲۸ مرداد آغاز به کار کرد.

همانطور که خود این نهضت اعلام کرده بود هدفش نه براندازی کشور بود و نه قیام مسلحانه، بلکه فقط دنبال پاسداری اهداف و خواست‌های مصدق بودند. این نهضت غیرقانونی هم نبود، به این معنی که در صدد نفی نظام سلطنتی نبود، [به رغم] اینکه در کودتای ۲۸ مرداد، این سلطنت بود که در مقابل مصدق قرار گرفته بود؛ تنها ادعای این نهضت این بود که رژیم حاکم شده را کودتایی می‌دانست و می‌گفت این رژیم باید برکنار شود که از طریق مبارزات قانونی هم پیگیر مطالباتشان بودند. اتفاقاتی را که بعد از ۲۸ مرداد به دست رژیم حاکم جدید افتاد به چند دسته تقسیم می‌کنم:

اتفاقات سیاسی

در این رژیم — بر خلاف دوران چند ساله‌ی حکومت مصدق — خارجی‌ها

نقش‌های تعیین‌کننده‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زیادی در ایران پیدا کردند. حاکمیت مستقر برای واقعه‌ی ۲۸ مرداد خودش را به آمریکا مدیون می‌دانست و برای ادای این دین باید پاداش‌هایی می‌داد. از جمله پاداش‌هایی که داد، یکی وارد کردن بسیار [گسترده] آمریکایی‌ها در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی زیاد بود و دیگر [اینکه]، امتیازات اقتصادی کلانی هم نصیب آن‌ها شد.

اتفاقات اقتصادی و اجتماعی

در جریان حرکت دکتر مصدق رابطه‌ی نفتی ما با خارج قطع شده بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد مجدداً این رابطه برقرار شد اما با سیستم جدیدی که عبارت بود از «کنسرسیوم نفت». بعد از اجرای این سیستم درآمد ایران از نفت بالا رفت به طوری که در همان سال اول [۱۳۳۴]، درآمد ایران از فروش نفت چیزی حدود ۱۵۰ میلیون دلار بود. این درآمد به سرعت رشد کرد و دولتی که همواره — چه قبل از ملی شدن صنعت نفت و چه در دوره ملی شدن صنعت نفت — از نظر اقتصادی تحت فشار و محدودیت‌های مالی بسیار بود، ناگهان دستش باز شد و توانست ریخت و پاش‌های مالی داشته باشد. در کنار کارهای فاسدی که با این درآمد انجام شد، کارهای مفیدی هم کلید خورد. از جمله این که برای اولین بار برنامه‌ی هفت‌ساله‌ی اقتصادی‌ای که در سال ۱۳۲۷، قبل از ملی شدن صنعت نفت، تدوین شده بود ولی هیچ پیشرفتی نداشت؛ از سال ۱۳۳۵ مجدداً به جریان افتاد و سپس برنامه‌ی هفت‌ساله‌ی دوم هم تدوین و اجرا شد و به این ترتیب نظام اقتصادی و اجتماعی کشور برنامه‌دار شد. در بستر همین برنامه، یک سری کارهای عمرانی و توسعه‌ای در کشور آغاز شد که ابتدا در امور زیربنایی بود (مثل راه‌سازی، بندرسازی، سدسازی و...) و بعد منجر شد به ایجاد اشتغال و بالا رفتن نسبی درآمد مردم که نتیجه‌ی آن گسترش نسبی رفاه عمومی و پیشرفت‌های اجتماعی بود. از مهم‌ترین اتفاقات سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹ (که بعد از آن

مقطع ۴۲-۱۳۳۹ آغاز می‌شود؛ رشد طبقه‌ی متوسط تحصیلکرده بود.

اتفاقات درونی جامعه

به رغم اینکه نیروهای ملی و ادامه‌دهندگان راه مصدق تحت فشار و سرکوب شدید بودند، در این دوره هنوز محاکمه‌ای نسبت به نیروهای فعال جدید اتفاق نیفتاده و فقط زندان‌های بدون محکومیت در کار بود و بازداشت‌های محدود. محکومیتی هم اگر بود فقط برای سران نهضت ملی بود، مثل خود دکتر مصدق، شهید دکتر فاطمی و مرحوم دکتر شایگان که حکم دکتر فاطمی اعدام و حکم دکتر مصدق محکومیت سه ساله و بعد تبعید تا پایان عمر بود؛ اما [برای] بقیه بازداشت‌های موقت بود و محکومیت‌های کمتر. در این شرایط نهضت ملی - که دیگر [با عنوان] نهضت مقاومت ملی تعریف شده بود - پیشرفت‌هایی داشت. ذیل این پیشرفت در سال ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ موفق شد چند تظاهرات و مقاومت علنی راه بیندازد که منجر شد به چند اعتصاب عمومی در مهر و آبان ۱۳۳۲. اعتصاب سوم - [که] در اعتراض به سفر نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا و پیشتیبان اصلی کودتای ۲۸ مرداد، به ایران بود - با شهید شدن سه نفر در دانشگاه تهران در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به پایان رسید.

اتفاقاتی در بُعد روابط خارجی

روابط ایران و انگلیس که در دوران دکتر مصدق قطع شده بود در این دوران تجدید شد و نخستین کاردار سفارت انگلیس به ایران آمد؛ اعتراض ۱۶ آذر متوجه این اتفاق هم بود.

در این دوران اتفاقات قابل توجهی در جبهه‌ی مبارزین و مقاومین هم اتفاق افتاد. دو نیروی جدید وارد صحنه شدند [که] تا قبل از ۲۸ مرداد این دو نیرو حضور فردی داشتند، نه نقش اجتماعی و گروهی و جایگاه اساسی و اصلی. [نیروی اول] جوانان [بودند]. دانشجویان و دانشگاه قبل از ملی

شدن نفت فعال بودند ولی بعد از ۲۸ مرداد تبدیل شدند به یکی از پایگاه‌های اصلی نهضت مقاومت. تنها دانشگاه آن سال‌ها، دانشگاه تهران بود و به همین علت نقش دانشجویان دانشگاه تهران در پیش‌برد حرکت‌های نهضت مقاومت بسیار بسیار چشمگیر بود. نیروی دوّم افراد اجتماعی مذهبی بودند. پیش از ۲۸ مرداد افراد اجتماعی مذهبی همکاری‌هایی با نهضت ملی داشتند ولی این همکاری‌ها در قالب یک گروه و نیرو نبود. بعد از ۲۸ مرداد افراد اجتماعی مذهبی، که بعضاً بعد از ۲۸ مرداد سیاسی و مصدقی شده بودند و پیش از آن اصلاً سیاسی نبودند، به نهضت مقاومت پیوستند و این باعث شد نهضت مقاومت وجهه‌ای مذهبی پیدا کند. وجهه‌ای که نهضت ملی نداشت.

اتفاق دیگری که ذیل همین وقایع پیش آمد تأسیس دانشگاه در شهرهای دیگر بود. پیش از این تنها دانشگاه کشور، دانشگاه تهران بود ولی در این ایام دولت که از نظر مالی دستش بازتر شده بود اقدام به تأسیس دانشگاه در شهرهای دیگر کرد که اولین آنها تأسیس دانشگاه مشهد و تبریز بود و بعد اصفهان، اهواز، شیراز، دانشکده‌ی فنی آبادان و... خوب بالتبع تا پیش از این تنها انجمن اسلامی کشور، انجمن اسلامی دانشگاه تهران بود ولی با تأسیس این دانشگاه‌ها، در هر دانشگاهی یک انجمن اسلامی تشکیل شد. به تدریج انجمن اسلامی در فاصله سال ۳۲ تا ۳۹ سراسری شد و تقریباً در همه‌ی استان‌ها شکل گرفت و این بار تنها متعلق به دانشجویان نبود بلکه اقشار دیگری هم وارد این جریان شده بودند مانند معلمان، مهندسين، پزشکان، بانوان و... این جریان به خصوص از سال ۳۵ تا ۳۹ اوج گرفت. در این دوره یک طبقه‌ی اجتماعی پدید آمد که هم ساختار فکری مذهبی داشت و هم ساختار سیاسی ملی. این انجمن‌ها به دلیل جوان بودن اعضا و دانشجو بودن اکثرشان بسیار فعال و موثر بودند به طوری که تبدیل به یک طبقه‌ی اجتماعی شدند و این در واقع یکی از سرمایه‌های اجتماعی ایران در آن دوره بود. این نهضت مقاومت در برابر تحولاتی که پیدا شد هم نسبت به رژیم شاه،

هم نسبت به سایر گرایش‌های سیاسی و هم نسبت به برنامه‌های اقتصادی و... موضع انتقادی رادیکال داشت. اتفاق دیگری که در زمینه‌ی سیاسی افتاد این بود که در ایران از آغاز نهضت تنباکو و [حتی] قبل از آن تا قبل از ۲۸ مرداد، دو قدرت سیاسی در ایران نفوذ حاکمانه داشتند: روسیه تزاری و انگلستان. روسیه تزاری با انقلاب اکتبر و پیدایش رژیم اتحاد جماهیر شوروی سابق، نفوذ سیاسی در درون هیئت حاکم ایران را از دست داد و صرفاً در حد حزب توده، که حامی منافع شوروی بود، در ایران حاضر بود که خوب به میزان قابل توجهی هم توسعه و نفوذ داشت و در جذب افراد قوی بود ولی در قدرت حاکمه نفوذ نداشت؛ برخلاف انگلستان که همچنان نفوذ داشت و تا قبل از نهضت ملی شدن صنعت نفت راهنمای عمل مسئولین بود. در دوره‌ی مصدق نفوذ انگلستان کاملاً قطع شد ولی با کودتای ۲۸ مرداد آمریکا تبدیل شد به یکی از قدرتهای حاضر در صحنه‌ی حاکمیت ایران. طبق قرارداد کنسرسیوم نفت، که بین ایران و هفت شرکت بزرگ نفتی جهان - معروف به هفت‌خواهران نفتی - بود، ۴۰٪ مالکیت شرکت نفت به انگلستان واگذار شد، که سابقاً ۱۰۰٪ متعلق به انگلستان بود، و [حدود] ۶۰٪ باقیمانده از آن آمریکا شد. میزان دخالت و تأثیر انگلستان و آمریکا در سیاست ایران هم به همین نسبت بود. یعنی جنبه‌های سیاسی دولت حاکم بعد از ۲۸ مرداد بیشتر آمریکایی بود و عرصه‌ی نفوذ انگلیس، [بیشتر در] اقتصاد بود.

بسیاری از مؤسسان اصلی جبهه‌ی ملی زمان مصدق، بعد از کودتا یا از بین رفتند و یا برکنار شدند. خود دکتر مصدق هم که زندانی بود. بعد از کودتا، باقیمانده‌گان جبهه‌ی ملی و سایر احزاب مانند حزب مردم ایران، حزب ایران و حزب ملت ایران جزئی از حرکت نهضت مقاومت ملی شدند. حرکت نهضت مقاومت ملی در این دوره [یعنی ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹] بیشتر مدیون دانشجویان و نیروی اجتماعی مذهبی [انجمن‌های اسلامی خارج از دانشگاه‌ها که غالباً هم بازاری بودند] بود. احزاب قدیمی کمتر در پیشرفت

نهضت مقاومت مؤثر بودند؛ البته باز در میان همان‌ها هم میزان تأثیرگذاری متفاوت بود. این انجمن‌های اسلامی ویژگی‌ای داشتند که جبهه‌ی ملی قبل از آن نداشت. آن هم این که مبارزه‌ی سیاسی و اقدام سیاسی [در میان آنها] زیربنایی عقیدتی و ایدئولوژیک پیدا کرد که احزاب قبلی فاقد آن بودند. این قضیه به قدری در میان انجمن‌ها پررنگ بود که کتاب *تنبيه الأمة و تنزيه الملة* مرحوم نائینی درباره‌ی جنبش مشروطیت حکم کتاب درسی در داخل انجمن‌ها را پیدا کرده بود و به آنها ساختار فکری و ایدئولوژیک می‌داد. این چیزی بود که با فضای مذهبی سنتی ایران تا پیش از آن بسیار متفاوت بود. به این جهت است که شکل و رنگ کار نهضت مقاومت پررنگ تر از نهضت ملی قبل از ۲۸ مرداد است.

مجموع این تحولات موجب شد در طول دوران هفت ساله‌ی ۳۲ تا ۳۹ اکثر آثار مقاومت‌ها و درگیری‌های ثابت شده با رژیم حاکم که تأثیرگذار بوده و تاریخ آن دوران را ساخته است محصولات نهضت مقاومت است، نه جبهه‌ی ملی سابق و سایر احزاب. حزب ایران که بزرگترین تشکیلات درون نهضت مقاومت بود از زمستان ۱۳۳۳، یعنی یک سال و نیم بعد از کودتای ۲۸ مرداد، از تشکیلات نهضت مقاومت خارج شد. زیرا حزب ایران مدعی بود مشکلی که ما برای آن مبارزه می‌کردیم حل شده است؛ ما برای غیرقانونی بودن رژیم و پایگاه مردمی نداشتن آن مبارزه می‌کردیم ولی اکنون با داشتن مجلس و بعد از انتخابات مجلس شورا و سنا در ۱۳۳۲ رژیم صورت قانونی به خود گرفته و از حالت غیرقانونی و پرولتاریا خارج شده است. از طرف دیگر با بستن قرارداد کنسرسیون نفت پایگاه اقتصادی رژیم هم محکم شده است پس ما راهی نداریم جز به رسمیت شناختن این رژیم و برداشتن مهر غیرقانونی از روی آن؛ گرچه هنوز اعتراضاتی به آن داریم که در داخل همان رژیم و در عین قانونی دانستن آن اعتراضات خود را خواهیم داشت. در مقابل، حرف نهضت مقاومت ملی این بود که انتخابات مجلس هیجدهم در

سال ۱۳۳۹ و دوره‌ی سوم مجلس سنا غیرقانونی بوده است و خود حزب ایران در زمان برگزاری این دو انتخابات به غیرقانونی بودن آن اعتراض داشت و برای نشان دادن غیرقانونی بودن آن مسائل زیادی را افشا کرد و آن را غیرقانونی تلقی می‌کرد. بنابراین [با] صرفاً برگزاری انتخابات نمی‌توان آن را قانونی دانست. به هر صورت با جدا شدن حزب ایران، نهضت مقاومت ناگهان دچار افت تشکیلاتی شد ولی به حیات و حرکت‌های خودش ادامه داد و جنبش‌های سال‌های ۳۴، ۳۵ و ۳۶ از جمله فعالیت‌های نهضت مقاومت بود. از جمله کارهای نهضت مقاومت، انتشار جزوه‌ای تحلیلی در سال ۱۳۳۶ بود به اسم «نفت» که درباره‌ی کنسرسیوم نفت بود. این جزوه درصدد شکافتن این ادعای شاه بود که می‌گفت با این کنسرسیوم توانسته‌اند منافع ایران را از ۵۰-۵۰ به ۷۵-۲۵ افزایش دهند و نیز به همه جای دنیا نفت صادر می‌کنند. ولی با تحلیلی که در جزوه ارائه شده بود نشان داده شده که این ادعای شاه فریبی بیش نیست. افشای این فریب، شاه را به شدت عصبانی کرد و موجب شد ساواک - که آن زمان تازه تأسیس شده بود - به تشکیلات نهضت مقاومت حمله کند و شمار زیادی از اعضا، اعم از ریز و درشت را دستگیر کنند و به این ترتیب نهضت از شهریور ۱۳۳۶ تقریباً تعطیل شد و از سال ۱۳۳۹ دوباره مشغول فعالیت شد.

غیر از برنامه‌های توسعه اقتصادی، رونق شرکت ملی نفت هم مشهود بود؛ شرکتی که مصدق تأسیس کرده بود ولی به دلیل قطع رابطه نفتی با خارج توسعه‌ای نیافت چون نمی‌توانست صادرات داشته باشد. پس از قرارداد کنسرسیوم، شاه با توسعه‌ی این شرکت توانست هم در تمام شاخه‌های نفت کادرهای ورزیده و حرفه‌ای تربیت کند و هم تشکیلات و تأسیسات فراوانی پیدا کند، به طوری که دوشادوش شرکت‌های نفتی خارجی - که سوابق زیادی داشتند - حرکت کند و به یکی از شرکت‌های بزرگ نفتی جهان در سال‌های قبل از انقلاب تبدیل شد و در اکتشاف، استخراج،

بازاریابی، تصفیه و حمل و نقل، نفت‌کش‌ها و ... بسیار مجهز شد. به طوری که در سال ۱۳۵۷ مجله‌ای آمریکایی که هر ساله آمار از ۵۰۰-۶۰۰ شرکت بزرگ جهان می‌دهد، شرکت ملی نفت ایران را سومین شرکت بزرگ جهان معرفی کرد. پیش از این ایران اصلاً چنین توانی نداشت.

در کنار همه این پیشرفت‌ها آنچه زیر پوست این وقایع در حال رخ دادن بود فساد اداری بود و ریخت و پاش‌های مالی، سرکوب سیاسی، مهار مطبوعات، نبودن آزادی، نبودن هیچ حزبی مخالف دولت. توسعه‌ی فساد از یک طرف و فشار سیاسی و نارضایتی مردم از طرف دیگر و [نیز] افزایش شکاف طبقاتی به دلیل ساختار سنتی اقتصادی ایران فضای ایران به سمت شکل‌گیری انقلابی اجتماعی- سیاسی برد. در اثنای سال ۱۳۳۸ این مسئله در محافل امریکایی مطرح شد که کشورهایی مثل ایران یا تایوان آن زمان و فیلیپین و کره جنوبی، با وجود اینکه اردوگاه غرب و آمریکا هستند و به لحاظ سیاسی کاملاً تابع آنها هستند ولی نظام درونی آنها در وضعیتی است که به شدت مستعد انقلاب سرخ یا کمونیستی هستند. این شد که امریکایی‌ها به دنبال چاره‌سازی در برابر این تحول محتوایی جوامع آن کشورها، چند اصل را به آنها دیکته کردند:

۱- مبارزه با فساد اداری و سالم‌سازی نظام اجرایی کشور

۲- باز کردن فضای سیاسی

۳- ایجاد یک رفورم اجتماعی و تبدیل ساختار کشاورزی و روستایی کشور به ساختاری مدرن توسعه‌ی ارضی و شریک کردن دهقانان یا کشاورزان در منافع بخش کشاورزی.

این سه اصل معروف بود به برنامه‌ی کندی (یا حزب دموکرات آمریکا). ابتدای صحبت‌هایم گفتم یکی از تمایزهای حرکت ۴۲-۱۳۳۹ با چهار حرکت قبلی این بود که برخلاف آنها از درون استارت خورد. اینکه این حرکت این ویژگی متمایز را داشت ناشی از چنین مقدمه‌ای بود که در واقع

آمریکایی‌ها آن را ایجاد کرده بودند. با روی کار آمدن کندی، جیش ملی از این سه اصل استفاده کرد و با باز شدن فضا برای به صحنه آمدن مجدد از فرصت استفاده کردند. از همین رو ابتدا دانشجویان و بعد فعالین نهضت مقاومت سراغ رهبران جبهه ملی سابق برای تأسیس و فعالیت دوباره این جبهه رفتند. بنابراین آن استارت آمریکایی‌ها باعث جان گرفتن دوباره جنبش شد درحالی‌که در چهار مرحله‌ی قبلی [یا چهار فراز قبلی] چنین موقعیتی را نداشتیم. این جریان تا زمانی که آن پشتیبان خارجی را داشت در بازه‌ی زمانی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ رو به گسترش، اوج گرفتن و فزونی بود ولی وقتی آن پشتیبانی کنار رفت جنبش دوباره دچار رکود شد و این رکود مقدمه‌ی حرکاتی در سال ۱۳۴۲ شد.

در کنار این اتفاق، ناگواری‌های دیگری هم برای جبهه ملی رقم خورد. از جمله اینکه بنای جبهه ملی اوّل از همان روز بر اتحاد و همکاری و وفاق بود تا سال ۱۳۳۱ که بعد از جریان ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ به تدریج تفرقه‌ها آغاز شد. اما جبهه ملی دوّم از همان آغاز تأسیس شاهد تفرقه‌ها و اختلافات درون حزبی بود. از همان ابتدا رهبران حزب که به دعوت دانشجویان و نهضت مقاومتی‌ها وارد فعالیت دوباره شده بودند، خود نهضت مقاومتی‌ها را کنار گذاشتند و وارد تشکیلات نکردند مگر افراد معدودی مانند مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و مهندس سحابی آن هم محض رعایت شخصیت این بزرگواران. بقیه‌ی اعضاء و فعالین نهضت مقاومت همگی کنار گذاشته شدند. به تدریج کار به جایی رسید که هدف سران جبهه ملی دوّم از تشکیل این حزب، سرکوب نهضت مقاومت شد. این بود که در همین دوره نیروی انجمن‌های اسلامی سراسر کشور، نیروی بازار مخالف جبهه ملی و نیز جوانان به فکر تأسیس تشکیلات جدید افتادند؛ کاری که انجام آن در سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹ به دلیل سرکوب شدید ممکن نبود. این جریان منجر شد به تشکیل نهضت آزادی.

نهضت آزادی از همان آغاز تأسیس فعال تر، با ثبات تر و [دارای حضور] چشمگیرتر در جامعه چشمگیرتر نسبت به جبهه‌ی ملی دوّم بود. بعد از سرکوبی و محکومیت نهضت آزادی در سال ۱۳۴۲ و بعد از فعالیت سه ساله‌اش از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ بود که جبهه‌ی ملی دوّم توانست در جامعه مطرح و محبوب شود.

این بود خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره. توضیحات بیشتر را به مهندس میثمی واگذار می‌کنم.

تجربه‌ها (مهندس لطف‌الله میثمی)

به نام مهربان‌ترین مهربانان

موضوع صحبت بنده گزارش برخی خاطرات فضای جنبش ۴۲-۱۳۳۹ است. من ورودی ۱۳۳۸ و خروجی ۱۳۴۲ [دانشگاه تهران] بودم. وارد دانشکده فنی که می‌شدیم دانشجویان سال‌های بالاتر واقعه‌ی ۱۶ آذر را برای ما مرور می‌کردند. هنوز اثر خون‌هایی که در ۱۶ آذر ریخته شده بود روی موزایک‌ها و جای گلوله‌ها بالای ساعت کنار کتابخانه بود. به این ترتیب هویتی پیدا می‌کردیم که با مبارزات عجیب می‌شد. همانطور که می‌دانید ۱۶ آذر نقطه‌ی عطفی بود در انتقال بار مبارزات از دوش بازاری‌ها و طبقات متوسط بر دوش دانشجویان و از آن پس روند حرکت‌های دانشجویی نسبت به سایر حرکت‌ها پیشتاز بود. در ۱۶ آذر ۱۳۳۸ ما سکوت کردیم. سال بعد حرکت و سیع‌تر شد و همه‌ی دانشجویان در سالن دانشکده تجمع کردند و اعلام سکوت کردند. ولی در ۱۶ آذر ۱۳۴۰ که فضای جامعه و دانشگاه بازتر شده بوده حرکت جالب‌تری رخ داد. دانشجویان با پرچم‌هایی از دانشکده فنی به راه افتادند سمت دانشکده داروسازی و بعد پزشکی، دندان پزشکی، علوم، ادبیات و در نهایت دانشکده هنرهای زیبا. جمعیت عجیبی در محوطه‌ی باز دانشکده هنرهای زیبا جمع شده بود. مصداق اینکه انسان نهالی بکارد و [این نهال تبدیل به] درختی سایه‌گستر شود، خون شهدا نهالی بود که درختش را می‌دیدیم. آنجا دکتر شیبانی که از زندان آزاد شده بود، پسر مهندس حسینی و خانم دارابی - که متأسفانه چند سال پیش خودکشی کرد - صحبت کردند. آنجا اشاره‌ای به ۱۴ آذر شد. بنا بود در ۱۴ آذر ۱۳۴۰ بچه‌های جبهه‌ی ملی به منظور برگزاری انتخابات آزاد و سالم حرکت وسیعی بکنند که به دلیل سیاست‌های رهبران نهضت آزادی عقب افتاد که علت آن را خواهم گفت..

آن سال‌ها حرکت دانشجویی به این شکل نبود که بگوییم از حرکت صنفی آغاز شد و به حرکت سیاسی منتهی شد. حرکت از بچه‌هایی شروع شد که سوابق و اطلاعاتی داشتند، [و] پدران و مادران شان در مبارزه بودند. حرکت‌ها همه از ۱۶ آذر شروع شد و بعد هم که جبهه‌ی ملی تشکیل شد و همه اعتماد تام به جبهه‌ی ملی و سران آن داشتند [و] جنبش دانشجویی هم در حرکت‌های جبهه‌ی ملی ذوب شده بود. استقلالی به آن معنا نداشت. این روند تا اواخر سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ [ادامه داشت، زمانی که] اعتمادها ترک می‌خورد و بین دانشجویان و جبهه‌ی ملی شکافی پیدا می‌شود. بعد از آن بود که حرکت‌های صنفی، حرکت‌ها در شهرستان‌ها، و حرکت‌های انجمن‌های اسلامی مقیم تهران (مانند انجمن اسلامی آبادانی‌های مقیم تهران) شروع می‌شود. ۱۶ آذر سال ۱۳۴۱ خیلی وسیع‌تر برگزار شد و ۱۶ آذر ۱۳۴۲ هم که دیگر فارغ التحصیل شده بودیم. این تصویری کلی از جنبش دانشجویی بود.

در ادامه صحبت‌هایی در موضوعات مختلف دارم.

انجمن‌های اسلامی

اکنون مایلیم به انجمن‌های اسلامی بپردازم. انجمن‌های اسلامی ابتدا در میان دانشجویان و مهندسان بود و جلسات ماهانه‌ای تشکیل می‌داد. آن زمان کنار منزل دکتر شیبانی کتابخانه‌ای بود که جلسات ماهانه‌ی انجمن آنجا و به دست خود دکتر شیبانی، دکتر سامی، بنی‌صدر و چند تن دیگر برگزار می‌شد. دکتر سامی از عبدالناصر صحبت می‌کرد و بچه‌ها بسیار ملهم از عبدالناصر بودند. آشنایی من با عبدالناصر، اولین مواجهه‌ی من با آمیختگی دین و سیاست بود. یک روز اطلاعیه زدند جلسه‌ای منزل محمد توگلی در خیابان مولوی برگزار می‌شود که سخنران آن جلسه هم بنی‌صدر بود. من همراه با عده‌ای از دانشجویان به آن جلسه رفتیم که پلیس آمد و جلسه را به هم زد، افراد را متفرق کرد و جلسه برگزار نشد. غیر از این جلسات، انجمن‌های

[متفرقه‌ی] کوچکی در دانشگاه‌ها بود ولی به تدریج با باز شدن فضای دانشگاه‌ها - که علتش را خواهم گفت - انجمن‌ها هم متشکل‌تر شدند و هم سرتا سری‌تر. اوّل انجمن اسلامی دانشگاه تهران بود و بعد انجمن اسلامی دانش سرای عالی و پلی تکنیک هم به آن اضافه شد و بعد انجمن اسلامی کرج و مشهد و تبریز و سایر شهرها هم اضافه شدند. در دوران گشودگی فضای سیاسی و تحوّل تشکیلات انجمن‌های اسلامی، اولین جلسه منزل هاشم صباغیان برگزار شد. آنجا انتخاباتی شد و مرحوم حنیف‌نژاد به عنوان مسئول انجمن‌ها انتخاب شد. ایشان نظمی به انجمن‌ها بخشید و آنها را سازماندهی کرد. انجمن‌ها در اعیاد مذهبی برنامه‌هایی برگزار می‌کرد، پوستره‌های به روزی چاپ می‌کرد و جلسات سخنرانی تشکیل می‌داد که سخنرانان عمدتاً از میان خود دانشجویان بودند ولی بعضاً از بیرون از دانشگاه هم سخنرانان سرشناسی دعوت می‌شدند و به این ترتیب پای علمای روشنفکر به دانشگاه‌ها باز شد. انجمن‌های اسلامی سه ویژگی داشت:

۱- عضوگیری داشت و درآمدش از خود دانشجویان بود.

۲- کار تولیدی داشت و دانشجویان اهل تحقیق بودند. در هر دانشکده‌ای روی کار تحقیقات، تقسیم کار می‌شد. برای مثال خود بنده روی موضوع جوانان و ازدواج تحقیق می‌کردم. روی قرآن خیلی کار می‌شد. کار اصلی تفسیر سوره توبه‌ای که بعداً مجاهدین چاپ کردند [نیز] در همین انجمن‌ها انجام شد. از نظر مالی هم به خودشان متکی بودند و — بر خلاف انجمن‌ها بعد از انقلاب - نوآوری هم داشتند.

۳- با بدنه‌ی مردم هم ارتباط داشتند.

به نظر من موتور محرک نهضت آزادی، انجمن اسلامی و این ویژگی‌هایش بود. اکثر اعضای انجمن هم در نهضت آزادی بودند و هم عضو جبهه‌ی ملی بودند. پاتوق بچه‌های انجمن مسجد هدایت بود که بچه‌های انجمن‌های مختلف در آن مسجد با یکدیگر آشنا می‌شدند. مسجد هدایت ما

را با تفسیر قرآن آشنا کرد، نوع تفسیری که قرآن برای ما تبدیل به برنامه‌ی عمل شد و وارد زندگی ما شد. اولین تجربه‌ی دینی من در آن مسجد بود. وقتی آیت الله طالقانی الله اکبر می‌گفت پشت گوش انداختن همه چیز برای ما مجسم می‌شد. آیت الله طالقانی قرآن را به شکلی مطرح می‌کرد که در رگ و ریشه‌ی ما نفوذ می‌کرد. اگر رد اکثر افرادی که به مسجد هدایت می‌آمدند را در بستر زمان بگیریم، می‌بینیم که بعدها در شکل دهی انقلاب نقش بسیاری داشتند. به این شکل [بود] قرآن برای ما به صحنه آمد و می‌توان گفت طالقانی نهالی بود در سال ۱۳۱۷ که جلسات قرآنش را با پنج نفر در مسجد خندق‌آبادی شروع کرد و وقتی از دنیا رفت (۴۰ سال بعد) سه میلیون نفر به تشییع جنازه‌ی ایشان آمد. در انجمن اسلامی مهندسين فقط دو مناسبت [بود که] بزرگ داشته می‌شد: شب مبعث و دهه‌ی محرم. سخنران اکثر جلسات هم مهندس بازرگان بودند. سخنران روزهای عید مبعث هم در کوی دانشگاه [برنامه‌ی] انجمن اسلامی دانشجویان [بود و سخنران آن] مهندس بازرگان بودند. انجمن اسلامی مهندسين نقش زیادی در تربیت دینی ما داشت. مرز بین دین و سیاست، خودجوشی، اسلام و اروپا، مسئله‌ی وحی و سایر مسائلی که مهندس بازرگان در انجمن اسلامی مهندسين مطرح می‌کردند بعداً منابع آموزشی بچه‌ها در سایر حوزه‌های نهضت شد. انجمن‌ها به تدریج گسترده شدند تا جایی که به کنگره‌ی انجمن اسلامی تبدیل شد و شامل انجمن اسلامی مهندسين، پزشکان، دانشجویان، و کانون توحید می‌شد. کتاب مرجعیت و روحانیت و بحث عوام زدگی روحانیون شهید مطهری از خروجی‌های همین کنگره بود. جلسات ماهانه‌ای هم منزل آقای نوید برای انجمن‌های اسلامی برگزار می‌شد که افرادی مانند آقای بهشتی، سید مرتضی جزائری، خلیل کمره‌ای و سید موسی صدر — که اغلب لبنان بودند — از سخنرانان آن جلسات بودند. این جلسات دو خروجی داشت، یک گفتار ماه که گزارش سخنرانی‌ها بود و یک گفتار ماه که فقط سخنرانی‌های شهید

مطهری در این جلسات بود. این دو کتاب هم جزء منابع آموزشی انجمن‌ها بود. به جلد در این یکی دو سالی که نسبتاً آزادی بود شاهد رشد، گسترش، سازماندهی، عضوگیری و سراسری شدن انجمن‌های اسلامی بودیم.

یک انجمن اسلامی دانش آموزان هم بود که ما خود مان به طور خودجوش در منزلمان تشکیل دادیم. عصرهای جمعه بچه‌های جنوب شهر می‌آمدند و قرآن را با ترجمه‌ی آقای الهی قمشه‌ای روخوانی می‌کردیم که همان روخوانی با ترجمه بسیار مفید بود، و ضمناً [در] هر جلسه یکی از دانش آموزان یک مقاله قرائت می‌کرد. من سال ۱۳۴۲ دستگیر شدم ولی این جلسات هم به تدریج گسترش پیدا کرد و هشت شهید و زندانی هم داد از جمله احمد رضایی و محمود شامخی. فرخ نگهدار هم از شرکت‌کنندگان در این جلسات بود. همین قرآن خواندن‌ها برای ما الهام بخش مسائل زیادی بود از جمله منجر به ایجاد سؤالی شد که آن سؤال آغاز حرکت استراتژیک بنده شد و آن هم اینکه قرآن می‌گوید عده‌ای مؤمن‌اند، عده‌ای منافق و عده‌ای کافر؛ حالا مصادیق این گروه‌ها در جامعه چه کسانی هستند؟ سال ۱۳۴۲ با حنیف‌نژاد رفتیم قم و خدمت آقای بهشتی رسیدیم و همین سؤال را مطرح کردیم و ایشان هم گفتند مسئله‌ی قابل فکری است و سوال ما را یادداشت کردند.

یکی از نکاتی که می‌خواستیم ذکر کنم مسئله‌ی «نهضت کاذب» بود. نهضت ملی نهضت پرشکوهی بود که یکی از جلوه‌های آن هم همین نهضت کاذب بود. آن زمان این مسئله مطرح شد که اسمی از شاه، نفت و مصدق نبریم و از طریق قانونی و با شرکت در انتخابات اعتراض خودمان را برسانیم. نهضت مقاومت زیر بار این مسئله نرفت و به این ترتیب خلوص و پتانسیل ملی خودش را حفظ کرد و به این ترتیب به پتانسیلی انقلابی تبدیل شد. همان‌طور که می‌دانید راهی که مصدق رفت، راه حاکمیت ملی از طریق دموکراسی و مبارزه با استبداد و حاکمیت بر زیر زمین از طریق استقلال و

مبارزه با استعمار بود. این راه به کودتای ۲۸ مرداد منجر شد. در سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) کاسترو در کوبا انقلابی کرد و آمریکایی‌ها را از حاکمیت بر کوبا ساقط کرد. این اتفاق مسئله‌ی عظیمی در آمریکا ایجاد کرد چون آمریکایی‌ها فکر می‌کردند کوبا جزیره آرامش آنهاست ولی به ناگاه دیدند کوبا با سرمشق گرفتن از مصدق در [را] روی آمریکایی‌ها بست. بعد از این اتفاق، آمریکا به این فکر افتاد پتانسیل انقلاب کوبا در ایران [هم] است. برای جلوگیری از بروز انقلاب در ایران باید فضای حاکم بر ایران را عوض کند. این شد که باز کردن فضای سیاسی اجتماعی را برای ایران دیکته کرد و دکتر امینی را نخست‌وزیر کرد و شاه هم زیر بار کندی تن به انتخابات آزاد داد. به دنبال این باز شدن فضا حرکاتی صورت گرفت از جمله اینکه خود آقای عطایی برای بنده تعریف کردند که بچه‌های نهضت مقاومت در پنج گروه پنج نفره سراغ رهبران جبهه‌ی ملی اول رفتند و گفتند فضا خوب است [و] می‌شود کار کرد. بالاخره سران یکدیگر را دیدند و به فکر تشکیل جبهه‌ی ملی دوم افتادند. سال دوم دانشکده بودم که عضوگیری جبهه‌ی ملی شروع شد و همان ایام در تابستان ۱۳۳۹ تظاهرات خودجوشی در بلوار کشاورز فعلی (میدان جلالیه) با جمعیتی هشتاد هزار نفری به راه افتاد که پلیس هم گوشه به گوشه با مردم درگیر بود. در فرودین ۱۳۴۰ هم آیت الله بروجردی فوت کرد و بچه‌های جبهه‌ی ملی به مناسبت فوت ایشان راهپیمایی کردند و به این ترتیب اتحادی بین دانشجویان و طلبه‌ها ایجاد شد. این مراسم در نشریه انجمن به اسم «بیکار اندیشه» هم منعکس شد. البته این نشریه بیش از دو شماره منتشر نشد و ساواک مانع ادامه‌ی نشر آن شد.

آن زمان میان جبهه‌ی ملی و امینی رقابتی بود. هر کدام پست نخست‌وزیری را به یکدیگر پاس می‌دادند که این یعنی فضا درصدد ایجاد یک اصلاحات بود. بعد هم که بنده اسناد آمریکا را خواندم دیدم آمریکایی‌ها در تحلیل‌هایشان به این رسیده بودند [که] تنها آلترناتیو حکومت در ایران

مصدقی‌ها هستند که زمان مصدق اداره حکومت را در دست داشتند و باید کاری کرد کمر مصدقی‌ها شکسته شود. این هم که امینی با شعار اصلاحات ارضی روی کار آمد برای این بود که انگیزه‌ی اصلاحات را (که از شعارهای جبهه‌ی ملی بود) از جبهه‌ی ملی بگیرد. شاپور بختیار از جمله سخنرانان میتینگ ۲۸ اردیبهشت بود که با صحبت‌های خودش برنامه‌ی جبهه‌ی ملی را خراب کرد. قرار بر این بود که صحبتی از شاه و قراردادهای نفتی نمی‌کرد تا بتوانند در همان نهضت کاذبی که نهضت مقاومت مطرح کرده بود دوام بیاورند و کار کنند. بختیار صحبت از نفت کرد و از رهبری مصدق هم محکم دفاع کرد و این کار را خراب کرد و جبهه‌ی ملی دیگر نتوانست با امینی همکاری کند. این کار شاپور بختیار و قطع همکاری‌های جبهه‌ی ملی با امینی به نیروهای فتودال و عناصر طرفدار انگلیس فرصت نزدیک شدن به امینی را داد.

بعد از این، شعار جبهه‌ی ملی، انتخابات آزاد بود و به این منظور هر هفته میتینگی در خانه‌ی ۱۴۳ در خیابان فخرآباد برگزار می‌کرد و جمعیت زیادی هم جمع می‌شد. دکتر سنجابی و مهندس حسینی سخنرانی داشتند و مرحوم تختی هم می‌آمد و مراقب بود طیب حاج رضایی و اسماعیل رضایی که چاقوکش‌های آن زمان بودند جلسات را بر هم نزنند. بعد از همه‌ی این ماجراها بنا بود در ۱۴ آذر ۱۳۴۰ جبهه‌ی ملی با تمام تشکیلات خودش، از دانشگاه گرفته — که در بست در اختیار جبهه ملی بود — تا بازار، اصناف، کارگرا و...، قیامی سرتاسری در تهران برگزار کند، برای اعتراض به عدم برگزاری انتخابات و مطالبه‌ی برگزاری انتخابات سالم. در اینجا نهضت آزادی متوجه شد جبهه‌ی ملی برای این کار با عده‌ای مشورت کرده است از جمله با دکتر عبده که با وزارت خارجه‌ی آن رژیم کار می‌کرد و نجم الملک که بیشتر به عوامل انگلیس معروف بودند. نهضت آزادی از تبانی میان این‌ها خبردار شد و آن را در شورای مرکزی جبهه‌ی ملی مطرح کردند. هوشیاری

این کار هم با آقای رحیم عطایی بود و جبهه‌ی ملی مجبور شد حرکت ۱۴ آذر را عقب بیندازد. پسر مهندس حسینی — سخنران روز ۱۶ آذر ۱۳۴۰ که روز دانشجویان بود — به علت عقب افتادن حرکت ۱۴ آذر اشاره کرد و این ولوله‌ای میان دانشجویان به راه انداخت. این حرکت و این شور در دانشجویان ادامه داشت تا قرار این حرکت به اوّل بهمن ۱۳۴۰ منتقل شد که بنا بود سازمان جوانان جبهه‌ی ملی دبیرستان‌ها را هم تعطیل کند. جریان از این قرار بود که اوّل بهمن به دانشکده‌ی فنی رفتیم و دیدیم دانشگاه تعطیل است و دانشجویان در صحن دانشگاه تجمع کرده‌اند. حوالی ظهر سنگ پرانی شروع شد. دور دانشگاه نیرو بود. کم کم گاز اشک‌آور هم انداخته شد ولی دانشجویان باز مقاومت کردند و متفرق نشدن تا اینکه چتربازها آمدند، حریم دانشگاه شکسته شد و پلیس داخل دانشگاه ریخت و شروع کرد به زدن و دستگیر کردن. بنده و ۱۵ نفر دیگر را گرفتند و در دستشویی‌های طبقه دو یکی از دانشکده‌ها زندانی کردند و بعد از گذشت یکی دو ساعت از بعد از ظهر آزاد کردند. در این حمله جنایت‌های زیادی صورت گرفت، پلیس دختری را پرت کرده بود، آزمایشگاه را کاملاً تخریب کرده بود و... بعد از این ماجرا دانشگاه تا نوروز ۱۳۴۱ تعطیل بود. دولت و دانشگاه سپس تحقیقاتی کردند و البته رئیس دانشگاه تهران، دکتر فرهاد، طی بیانیه‌ای شکسته شدن حریم دانشگاه را محکوم کرد. بعد از این ماجرا اعتماد میان دانشجویان و جبهه‌ی ملی ترک برداشت و بعد که دانشگاه‌ها باز شد هرچه از مرحوم عباس نراقی که نماینده‌ی جبهه ملی در دانشکده فنی بود درباره‌ی عبده و نجم الملک سوال می‌پرسیدیم، سکوت می‌کرد و می‌گفت من نمی‌توانم درباره‌ی این مسائل صحبت کنم. به این ترتیب حرکت جبهه‌ی ملی در دانشگاه‌ها در سیر افول افتاد.

یکی از اتفاقات جالب سال ۱۳۴۱ کاری بود که نهضت آزادی کرد. در این سال امینی برکنار شد. طی این برکناری هم شاه و هم امینی صحبت‌هایی

کردند. نهضت آزادی صحبت‌های این دو نفر را با یکدیگر مقایسه کرد و نشان داد چقدر تضاد و تناقض بین صحبت‌های این دو نفر است و گفت وقتی شاه با امینی که نخست‌وزیر متعصب خود اوست این همه اختلاف دارد، با منتخب مردم چقدر اختلاف خواهد داشت؟! این مقایسه را در قالب نامه‌ی سرگشاده‌ای به شاه منتشر کرد و خیلی هم صدا کرد.

بعد از امینی علم سرکار آمد و بعد از مدتی [لایحه‌ی] انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مطرح کرد که زن‌ها بتوانند رأی دهند و قسم به قرآن ملغی شود و هر کسی به کتاب آسمانی خودش قسم بخورد. با این پیشنهاد، علما به این فکر افتادند که حکومت به فکر روی آوردن [به] بهائیان و زنان است و بعد از آن دیگر حرکت شروع شد. این نکته مهم بود که از فروردین ۱۳۴۰ تا شهریور ۱۳۴۱ که امینی حاکم بود و مشغول اصلاحات ارضی بود، تنها مخالف این کار از میان علما آقای بهبهانی و پسرشان جعفر بهبهانی بودند و سایر علما اگر هم صحبتی می‌کردند و مخالفتی می‌کردند چندان مهم و پررنگ نبود. مثلاً آقای فلسفی در مسجد سید عزیزالله صحبت کردند که خیلی نرم بود یا شب دیگری آقای طالقانی می‌گفت که یک پدرسوخته‌ای دارد زمین‌های یک پدرسوخته‌ی دیگری را می‌گیرد و تقسیم می‌کند؛ ما چه کار داریم؟ ما چرا مخالفت کنیم؟ خلاصه، حرکتی از میان علما علیه اصلاحات ارضی دیده نشد. البته امینی هم یک مشاور روحانیت داشت که از آن طریق رابطه نزدیکی با حاج میرزا خلیل کمره‌ای و صدرالدین جزایری (پدر سید مرتضی جزایری) داشت و نظرشان را می‌دانست.

یک بار هم که خانم شمس‌الملوک مصاحب به امینی گفته بود انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به راه بیندازید تا زن‌ها هم بتوانند رأی دهند امینی پاسخ داده بود این کار باعث می‌شود روحانیون علیه ما وارد میدان شوند و از این کار امتناع کرده بود. این مسئله را مرحوم زنجانی از قول خود امینی برای من تعریف کرد.

بالاخره ۶ بهمن ۱۳۴۱ روز فراندوم نسبت به شش ماده اصلاحات ارضی و ملی شدن جنگل‌ها و ... بود. آن روزها ما به دنبال برگزاری سالگرد روز اول بهمن سال گذشته بودیم که تشکّات و اختلاف نظر زیاد بود و بالاخره نتوانستیم سالگرد درخوری بگیریم. شعار جبهه‌ی ملی «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» بود ولی نهضت آزادی اعلامیه‌ای چهارده صفحه‌ای منتشر و توزیع کرد که هدف این اصلاحات و نقاط مشکوک آن را توضیح می‌داد و صراحتاً می‌گفت که این اصلاحات در جهت آزادی مردم نیست.^۱ این اعلامیه شعار جبهه‌ی ملی را زیر سؤال می‌برد و می‌گفت خود این اصلاحات از منظر دیکتاتوری است. به تدریج دستگیری‌ها هم شروع شد و از جمله مهندس بازرگان و حنیف‌نژاد دستگیر شدند تا بعد از پانزده خرداد محاکمه شدند.

جبهه‌ی ملی دیگر به آن شکل تشکل نداشت، مضاف بر اینکه آقای حجازی و یک نفر دیگر هم شعار حزب واحد می‌دادند و نهضت آزادی و گروه فروهر و خلیل ملکی و ناسیونالیست‌ها با این شعار مخالف بودند و می‌گفتند تحلیل مصدق این بوده است که ایران مأمورزده است و دست‌های مأمور زیاد است و اگر حزب واحد باشد، دبیر کل حزب خودش مأمور می‌شود و چیزی می‌شود شبیه حزب توده و بهتر است که جبهه‌های مختلف باشند که اگر یک جبهه را سرکوب کردند جبهه‌ی دیگری حاضر باشد. این تجربه در ۲۸ مرداد هم ثابت شده بود. در ۲۸ مرداد شاه برای حفظ وجهه‌ی خودش نتوانست مذهبی‌ها را سرکوب کند لذا به آیت الله طالقانی و مرحوم بازرگان و سحابی کاری نداشت. همین فرصت باعث شد مذهبی‌ها بتوانند خلائی را پر کنند.

خلاً بعد از ۲۸ مرداد را که بنده هم در دانشگاه آن را حس می‌کردم این

۱. این اطلاعیه در اسناد نهضت آزادی چاپ شده است.

بود که فضا شدیداً ضد مذهبی بود. تصور افراد از مذهب، کودتا بود. من در دانشگاه کتاب مذهب تشیع را می‌گفتم، یک بار فردی آمد، کتاب را از من گرفت، یک لگد زیر آن زد و کتاب را برگ برگ کرد و بعد گفت دانشگاه جای مذهب نیست، مذهب یعنی کودتا، مذهب یعنی آیت الله بهبهانی، یعنی فدائیان اسلام. اینها همه کودتا را تأیید کردند و شما حق ندارید در دانشگاه حرف از مذهب بزنید. به یمن حرکت مرحوم طالقانی، بازرگان و سحابی با پیوند سه عنصر دین، دانش و سیاست این فضا عوض شد. تکامل محوری آقای سحابی، و اینکه طالقانی تکامل محوری را به قرآن برد و کتاب‌های مهندس بازرگان این خلاء را پر کرد و به تدریج مذهب در دانشگاه نضج گرفت. به ۱۵ خرداد رسیدیم و سران جبهه‌ی ملی در زندان اختلاف پیدا کردند، و نسبت به آن سکوت کردند. سکوت کردند و محکوم نکردند و بعد از آزادی سران جبهه ملی هم مصدق بیانیه‌ای می‌دهد و می‌گوید فتیله را پایین بکشند و به این ترتیب جبهه‌ی ملی دوم هم منحل شد و فضا رفت به سمت پیدایش جبهه‌ی ملی سوم.

نهضت آزادی

پس از مروری بر انجمن‌های اسلامی مایلیم به نهضت آزادی بپردازم. ۲۶ اردیبهشت جلسه‌ای منزل آقای نجم‌آبادی بود که من هم در آن جلسه حاضر بودم. آقایان طالقانی، بازرگان و نوید در چهار محور صحبت کردند: *مسلمان هستیم، ایرانی هستیم، تابع قانون اساسی هستیم و مصداقی هستیم.* این جلسه، اولین جلسه‌ی تشکیل نهضت آزادی بود که بعد از آن عضوگیری نهضت شروع شد. نیروهایی که با نهضت آزادی مخالف بودند یکی انجمن حجّتیّه بود به خصوص کانون تشیع آن و آقای نخعی و دیگری لائیک‌های جبهه ملی بودند که می‌گفتند ما باید سکولار باشیم و در عین دین‌داری آن را از سیاست جدا کنیم. خودشان هم دین‌دار بودند مثلاً مهندس حسینی از مهندس بازرگان خیلی دین‌دارتر بود و اهل تفأل به قرآن، اما

می‌گفت دین باید از سیاست جدا باشد. دسته‌ی سوم مخالفین، مارکسیست‌ها بودند که می‌گفتند از مذهب کاری ساخته نیست و افیون توده‌ها است و اصلاً نباید مذهب را وارد کرد. نکته‌ی دیگر این است که شایعه شده است که تشکیل دهندگان نهضت، در بدو آن سر اختلاف مذهبی با اعضای جبهه‌ی ملی دست به تشکیل نهضت آزادی زدند، در صورتی که این حرف صحیح نبود. اختلاف نظری که منجر به تشکیل نهضتی جداگانه شد سر رفتن مصدق بود و اختلاف کاملاً سیاسی بود. نهضت آزادی نسبت به رفتن مصدق و شاه و نفت حساس [و پیگیر] بود در حالی که جبهه‌ی ملی دنبال پیش گرفتن سیاست نهضت کاذب بود (اینکه حرفی از این سه مورد زده نشود).

به دنبال آن چهار محور اشاره شده، ما به دنبال این افتادیم که بینیم وقتی می‌گوییم «ما مسلمانیم» یعنی چه؟ تحلیل اسلامی آن چیست؟ دنبال روش تحلیلی بودیم، و اینکه رو شمند فکر کنیم. به دنبال این خواسته بود که سال ۱۳۴۱ بنده، حنیف‌نژاد، ربّانی، سعید محسن، حسین مظفری، مهدی جعفری، بنده و... نامه‌ای نه نفره به سران نهضت آزادی نوشتیم. از آقایان طالقانی، سبحانی و بازرگان دعوت کردیم و نامه را برای آنها خواندیم. مهندس سبحانی بعد از شنیدن متن نامه اشک شان در آمد و گفتند خدا را شکر که نهضت زنده است و جوانان به فکرند. آقای طالقانی هم خیلی خوشحال شد. آقای بازرگان گفتند با چند تغییر کوچک حاضرند پای نامه را امضا کنند ولی برای فعالیت، به جای خودشان خلیل ملکی را معرفی کردند و گفتند او فرد توانا، مقتدر و پر مطالعه‌ای است ولی من اولاً [حدود] چهار هزار تومن خرج زندگی‌ام در ماه است، ثانیاً در شرکت مهندسی یاد، کار مردم دستم است، ثالثاً استاد دانشگاه هم هست و خلاصه وقت ندارم. ولی مثالی زدند برای ما که خیلی راهنما بود. گفتند حزب توده مانند یک نمایندگی کفش فروشی بود که به روسیه می‌گفت فلان کفش را می‌خواهم، فلان جزوه را می‌خواهم و روسیه هم برایش می‌فرستاد ولی ما در ایران مانند گیوه‌دوزی هستیم که هیچ

مواد اولیه هم نداریم، لذا باید کاری بومی و مبنایی کنیم. مهندس از ترجمه‌ی آثار اندیشمندان [کشورهای دیگر، حتی] مصری در آن زمان هم خیلی ناراحت بود. می‌گفت چرا ما مرتب کتاب‌های سید قطب و دیگران را ترجمه می‌کنیم و روی سرمان حلوا حلوا می‌کنیم؟! باید اثری بومی داشته باشیم.

این حرف واقعاً ما را راهنمایی کرد. نهضت پا به پای جبهه‌ی ملی جلو می‌آمد تا زمانی که دستگیری‌ها شروع شد و در سه سری افراد دستگیر شدند. مهندس سبحانی را دوم یا سوم خرداد ۱۳۴۲ دستگیر کردند. قبل از ایشان مهندس ربّانی، مهدی جعفری، رحیم عطایی، پورقبادی و پرویز یعقوبی (که اعضای کمیسیون سیاسی نهضت آزادی بودند) دستگیر شده بودند. دادستان آن زمان تهران آقای صدر بود که برخورد قابل توجهی هم داشت. نکته‌ی جالب این بود که چون خود بچه‌های نهضت موتور محرک بودند، هر بار که اعضایی از نهضت را دستگیر می‌کردند بقیه افراد خارج از زندان فعال‌تر می‌شدند. مثلاً در ۱۵ خرداد، آخرین بقایای نهضت، [یعنی] مهندس عرب‌زاده و چند نفر دیگر اعلامیه‌ی «دیکتاتور خون می‌ریزد» را نوشتند که اعلامیه‌ی بسیار مهمی هم بود. در آن گفته شده بود که شاه می‌خواهد قیام ملی ۱۵ خرداد را به گروه‌های مخرب و سرخ نسبت دهد. وقتی اعضای نهضت آزادی — که مجموعه‌ای از افراد اهل فکر، علمی، مسلمان، روشنفکر، تحصیل‌کرده و غرب‌دیده بودند — گفتند دیکتاتور خون می‌ریزد [و] محاسبات شاه بهم ریخت که یکی از علل محاکمه‌ی سران نهضت آزادی هم انتقام از این حرکت بود.

این را هم بگویم که یکی از اختلافات نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی بر سر حرکت روحانیون بود. اختلاف نهضت آزادی و انجمن اسلامی هم [بر سر همین موضوع] شروع شد. وقتی حرکت روحانیون شروع شد، نهضت آزادی اطلاعیه‌ای بسیار مبهم داد که هیچ چیز از آن فهمیده نمی‌شد و هیچ رنگ و بویی نداشت. انجمن اسلامی به این اعلامیه نقد داشت و خودش

اعلامیه‌ی دیگری نوشت که درباره‌اش هم داخل نهضت صحبت‌ها [و بحث‌هایی] شد. هم‌زمان هم حرکت روحانیون تندتر و رادیکال‌تر شده بود؛ و اطلاعیه‌های آقای خمینی تیزتر می‌شد. از طرفی عضویت آقای شبستری در نهضت آزادی و اینکه مقلد آقای شریعتمداری بودند باعث پیوند نیروهای ملی و مذهبی و روحانیون شده بود که این پیوند باعث شد هر سه، به صورت یک جبهه‌ی واحد و با شعار قانون اساسی، علیه استبداد متحد شوند. نهضت آزادی بعدها اطلاعیه‌ی بسیار راهگشایی داد. محتوای آن اطلاعیه متشکل بود از مجموعه‌ی مطالب قانون‌مداران و ضدسلطنتی اطلاعیه‌های روحانیون. این اطلاعیه را در مسجد شاه به سید هادی خسرو شاهی دادم و آن قدر جذب این اطلاعیه شد که سه بار آن را در حوزه‌ی علمیه چاپ و منتشر کردند. این اطلاعیه نقطه‌ی عطفی بود برای اتحاد همه‌ی نیروها باهم.

جمع‌بندی

اگر بخواهم جمع‌بندی کنم به درسی اشاره می‌کنم که از همه‌ی این حرکت‌ها گرفتم. آن هم اینکه هر حرکت اصیلی اوّل یک نهال است و بعد یک درخت سایه‌گستر می‌شود. حرکتی که طالقانی در مسجد خندق‌آبادی آغاز کرد در سال ۱۳۵۸ [به جایی رسید که] طی دو ساعت سه میلیون نفر برای تشییع جنازه‌ی او جمع شد.

حرکت انجمن اسلامی از اتاق مخروبه‌ی گردگرفته در کتابخانه‌ی بونصر شیبانی شروع و در نهایت تبدیل شد به انجمن‌های اسلامی سازمان‌یافته‌ی سراسری تمام ایران که در آنها مشغول تحقیق و تولید محتوا شدند.

حرکت اجتماعی مؤثر نهضت آزادی در آن زمان برخوردار بود که با مسئله‌ی زلزله‌ی بوئین زهرا و سیل جوادیه و امثال آن داشت. این دو کار واقعاً پیوندی بین دانشجویان و محرومین جامعه ایجاد کرد. این حرکت‌های اجتماعی باعث پیوند جنبش دانشجویی، ملی و مذهبی به بدنه‌ی مردم شد. نبودن این حرکت‌های اجتماعی و نداشتن تولید محتوای نظری گله‌ای

است که به انجمن‌های اسلامی بعد از انقلاب دارم. خلوص و صفای آن زمان بین رهبران انجمن‌ها و نهضت آزادی و داشتن هسته‌ای کاملاً مطمئن و دارای اعتماد لایزال که تمام افراد هسته، یکدیگر را بشناسند؛ رمز پیروزی و دوام حرکت‌ها بود. چیزی که انجمن‌های اسلامی امروز فاقد آنها هستند. انجمن‌های اسلامی و نهضت‌های آزادی در آن شرایط خفقان کاری کردند که ساواک به ما می‌گفت شما ما را شکست دادید. امروز این همه معتاد، مسائل اجتماعی و مصائب وجود دارد ولی پیوندی با آنها نیست، یا می‌شد کار تولیدی کرد ولی در دوره‌های بعد همه [از همان] ابتدای انقلاب در ایدئولوژی امام [خمینی] - اگرچه حرف‌های نو هم داشت - گم شدند، ضمن اینکه از لحاظ مالی نیز مستقل نیستند.

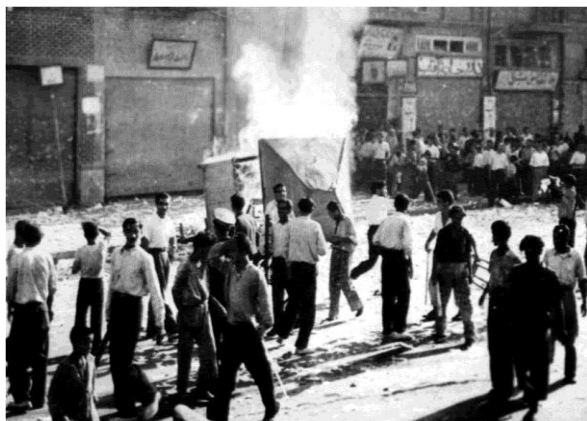
امام حسین (ع) هم از اسب افتاد اما از اصل نیفتاد. پیامبران، و ائمه بسیار صبر کردند. از حرکت ناامید نشوید، اراده‌ی خدا بر حرکت تدریجی استوار است.

والسلام

«فضای بین المللی»

نشت چهل و سوم

سه‌شنبه ۲ بهمن ۱۳۸۶



جلسه قبل مطلع بحث را توسط آقای مهندس سحابی و فضاشناسی بحث را توسط آقای مهندس میثمی استماع کردیم. این جلسه به روال سابق و با همان چارچوب و اسلوب قبلی خدمتتان هستیم. بیست آیتم هست که یک به یک شروع می‌کنیم و ان شاء الله جلو می‌آییم. فصل اول فضاشناسی است؛ فضای بین‌المللی را بشناسیم بعد به سراغ فضای داخلی بیاییم. با توجه به اینکه عرصه‌ی دوره‌ی مورد بحث، عرصه‌ی گسترده‌ای است، فضای بین‌المللی این جلسه را به خود اختصاص می‌دهد.

فضایی که پیش رو داریم، فضایی است که [در آن] جهان اساساً متحول، عمیقاً رو به تحول و به طور جدی آرمان‌خواه است. دوران، دوران بروز و ظهور جریان‌های رادیکال چه در سطح افراد، چه در سطح جریان‌ها، چه در سطح جنبش‌های ملی و چه در سطح جنبش‌های ایدئوژیک و طبقاتی است.



بنگر به جهان

به جهان می‌نگریم؛ فصل اول برافراشته شدن یا به اهتزاز درآمدن پرچم مبارزه ملی در ادامه‌ی دهه‌ی قبل است. دوره مورد بحث حدوداً آستانه‌ی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ و به اصطلاح بعد از گلوگاه ۳۹-۴۲ را در برمی‌گیرد؛ حدوداً یک دهه را بررسی می‌کنیم که طی آن در کادر مبارزات ملی اتّفاقات متعددی افتاده که مهم‌ترین آنها را در حد وسع دانش و وسع وقت بررسی می‌کنیم.

پرچم مبارزه ملی

[در دوره مورد بررسی] اندونزی آزاد می‌شود، مالایا مستقل می‌شود، در فیلیپین تکاپوهای ملی و همچنین طبقاتی جدی‌ای وجود دارند که به سرفصل مشخص خود رهنمون می‌شوند. در ایران بلافاصله بعد از سرنگونی نهضت دکتر مصدق، نهضت مقاومت ملی^۱ برپا می‌شود و دورانی از دهه ۳۰ را به

۱. نهضت مقاومت ملی ایران جنبشی بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط برخی

خود اختصاص می‌دهد. در هم‌سایگی ما در عراق کودتای ضدامپریالیستی رخ می‌دهد، کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر^۱ ملی می‌شود که تشعشعات منطقه‌ای و وسیع و بین‌المللی جدی‌ای را از خودش متصاعد می‌کند، خیزهای متعددی را در قاره‌ی سیاه داریم، در گواتمالا، آرنز^۲ رییس جمهور ملی است با تاندانس چپ، [که البته] خیلی ایدئولوژیک نیست ولی گرایش چپ طبقاتی دارد و دستگاه اقتصاد ملی را سامان می‌دهد که او هم به سرنوشت مصدق دچار می‌شود و نهایتاً خط توسعه‌ی ملی را در کشورهایی مثل یوگسلاوی و هند داریم.

فعالان جبهه ملی - که به دلیل دستگیری گسترده‌ی اعضاء، فعالیتش متوقف شده بود- آغاز شد و تا ۳۰ تیر ۱۳۳۹ (ایجاد جبهه ملی دوم) ادامه یافت. هدف از این جنبش حفظ دستاوردهای نهضت ملی شدن صنعت نفت در برابر دولت‌های مستقر شده پس از سقوط دولت ملی دکتر مصدق بود.

۱. جمال عبدالناصر حسین - Gamal Abdel Nasser Hussein (۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ تا ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰) متولد اسکندریه مصر، دومین رئیس جمهور مصر، از رهبران انقلاب ۱۹۵۲ مصر است که موجب پایان فرمانروایی ملک فاروق شد. وی مدتی دبیرکل جنبش عدم تعهد، رئیس سازمان وحدت آفریقا، رئیس مجلس فرماندهی انقلاب و وزیر کشور مصر بود. پس از آنکه در جواب سیاست‌های بی‌طرفانه‌اش در خلال جنگ سرد، اروپائیان پشتیبانی مالی ساخت سد اسوان را قطع کردند، عبدالناصر کانال سوئز را ملی اعلام نمود. در پی آن انگلیس، فرانسه و اسرائیل به اشغال سینا اقدام کردند که مقاومت گسترده مصری‌ها منجر به عقب‌نشینی آنها و از عوامل مهم در محبوبیت بیش از پیش عبدالناصر شد. در سال‌های آتی او اقداماتی برای اصلاحات نوسازی در مصر، کنار گذاشتن ارتش از سیاست، تلاش برای نابودی امپریالیسم و ویرایش‌های سیاسی لیبرالیستی اقدام کرد. وی در ۱۹۷۰ بر اثر سکته قلبی درگذشت که گفته می‌شود ۵ میلیون نفر در قاهره در تشییع جنازه وی شرکت کردند.

۲. کنلن خاکوبو آرنز یوزمن - Jacobo Arbenz Guzman (سپتامبر ۱۹۱۳ تا ژانویه ۱۹۷۱)، متولد کنزالتانگو در گواتمالا که اصالت سوئیسی داشت، افسر ارتش گواتمالا و سیاستمدار مرفقی بود. وی از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ به عنوان رئیس جمهور گواتمالا و پیش از آن نیز ۷ سال به عنوان وزیر دفاع آن کشور فعالیت داشت. وی یکی از چهره‌های شاخص انقلاب گواتمالا به شمار می‌رود که در دوران ریاست جمهوری، سیاست اصلاحات و محدودسازی فئودالیسم را در پیش گرفت.

اندونزی آزاد

اندونزی در سال ۱۹۴۹ به استقلال رسید اما سیر اندونزی صرفاً با به استقلال رسیدن به پایان نرسید؛ رهبر مبارزه ملی سوکارنو^۱ بود که در حد خود توانست جنبش ملی معتدلی را راه بیاندازد. در عین حال در اندونزی جریان‌های مسلحانه و پارتیزانی هم راه افتاده بود اما اتوریتته‌ای که مرحوم سوکارنو داشت، باعث شد جنبش خیلی آنتاگونیستی نشود و وقتی که هلندی‌ها توان جنبش ملی را دیدند و بدیلش را هم که جنبش مسلحانه بود، نظاره کردند، طبیعتاً با اصلی-فرعی کردن از اندونزی خارج شدند، ۸۵ هزار سرباز هلندی مجبور به خروج از اندونزی شدند و این سرفصلی برای پایان نظام استعماری بود.

بعد از آن در حقیقت سوکارنو بیرق مبارزه ملی را برافراشته‌تر کرد؛ این بیرق در عرصه‌ی اقتصاد ملی و بعداً در نقشی که سوکارنو در بنیان‌گذاری جنبش غیرمتعهدها - به همراه چهره‌هایی مانند جواهر لعل نهرو^۲ و

۱. دکتر کوسنو سوسوردیهاردیو، معروف به سوکارنو- Sukarno (ژوئن ۱۹۰۱ تا ژوئن ۱۹۷۰)، متولد سورابایا در اندونزی شرقی است. «پدر ملت» لقب او است که از بنیان‌گذاران جمهوری اندونزی و نخستین رئیس‌جمهور این کشور می‌باشد و نزدیک به چهل سال از عمرش را در مبارزه سیاسی گذراند. سوکارنو علاوه بر رهبری مبارزات برای استقلال از هلند و ژاپن - در کنار محمد حتی - تأثیر شگرفی در فرهنگ و سیاست اندونزی داشت. در سال ۱۹۶۷ محمد سوهارتو طی یک کودتای نظامی و دو سال ناآرامی پس از آن، او را از قدرت کنار زد. سوکارنو که بنیان‌گذار جنبش عدم تعهد نیز می‌باشد، سال‌های پایانی عمر خود را در حبس خانگی گذراند.

۲. جواهر لعل نهرو- Jawaharlal Nehru (نوامبر ۱۸۸۹ تا مه ۱۹۶۴)، متولد الله آباد هند، ملقب به «معلم»، از رهبران جنبش استقلال هند و کنگره ملی هند، اولین نخست‌وزیر هند بود. او که فرزند یک وکیل و رهبر سیاسی به نام موتیلال نهرو بود در رشته حقوق تحصیل کرد و به صورت نامنظم ۱۰ سال از عمرش را زندانی استعمار بود. پس از نخست‌وزیری توانست قوانین جدیدی را برای ساختاردهی مجدد به جامعه هند تصویب کند که مهم‌ترین آنها لغو نظام کاست‌ها بود. وی در کنار سوکارنو، مارشال تیتو و جمال عبدالناصر از رهبران جنبش عدم تعهد به شمار می‌رود.

مارشال‌تیتو^۱ - ایفا کرد، نمایان بود. با توجه به اینکه به اندونزی، هند هلند اطلاق می‌شد (یعنی انگلیسی‌ها یک هند داشتند و هلندی‌ها هم در حقیقت اندونزی را هند خودشان می‌دانستند)، توان جنبش ملی [در اندونزی] توان قابل توجهی بود و انگلیسی‌ها علی‌رغم میل خود مجبور به خروج شدند.

مالایی‌های مستقل

وجه دوم مالایا بود که در سال ۱۹۵۷ به استقلال رسید. در مالایا هم شرایط مشابه شرایط اندونزی بود. در مالایا بخشی از ترکیب جمعیتی از چینی‌های مهاجر و بخشی از هندی‌های مهاجر تشکیل شده بود و بخشی هم مالایی‌های بودند. چینی‌ها متأثر از انقلاب چین و مشی مائو برای بیرون کردن انگلیسی‌ها که در آنجا مثل سایر قسمت‌های آسیا و شرق آسیا تیول درازمدت برقرار کرده بود، دست به سلاح بردند. شش هزار پارتیزان چینی که متشکل بودند و سازمان داشتند، توانستند با پانصد هزار دهقان چینی که در مالایا دهقانان بی‌زمین را تشکیل می‌دادند، پیوند بخورند و جنبش پرتوانی را اعتلا بخشند. در مالایا هم انگلیسی‌ها مثل هلند که در اندونزی [مبارزه] اصلی-فرعی کرده بودند، اصلی-فرعی کردند و طبیعتاً مبارزه ملی به رهبری تونکو عبدالرحمن^۲ به پیروزی رسید و در سال ۱۹۵۷ مالزی هم مستقل شد.

۱. یوسپ بروز تیتو - Josip Broz Tito (مه ۱۸۹۲ تا مه ۱۹۸۰)، متولد کاموپیچ کرواسی، که از کروات‌ها بود طی جنگ جهانی دوم رهبری نبردهای پارتیزانی با نیروهای آلمانی را به عهده داشت. پس از جنگ جهانی دوم او رئیس‌جمهور یوگسلاوی و رهبر اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی بود. وی دولتی که تأسیس کرد را؛ علی‌رغم استقلال از شوروی؛ کمونیستی نامید. تیتو سپس از رهبران جنبش غیرمتعهدها شد اما پس از مرگش یوگسلاوی دچار فروپاشی سیاسی شد.

۲. پوترا الحاجی ابن المحرم سلطان عبدالحمید شاه، یا تونکو عبدالرحمن - Tunku Abdul Rahman (۸ فوریه ۱۹۰۳ تا ۶ دسامبر ۱۹۹۰)، متولد قدح در مالزی، و معروف به پدر مالزی یا پدر استقلال؛ اولین نخست‌وزیر فدراسیون مالزی بود، پس از استقلال آن کشور از انگلیس در سال ۱۹۵۷ در کنار عبدالله احمد بدایوی به ترویج مفاهیم اسلام ذیل عنوان اسلام متمدن پرداخت.

مالزی هم بعد از استقلال سیر ساماندهی اقتصادی ملی را طی کرد که آن سیر بعد از تونکو عبدالرحمن آرام آرام در دهه‌های اخیر که هم عصر خود ما است و شاهد و ناظرش بوده‌ایم، به افراد بادریت‌تری رسید که توانستند اقتصاد مالزی را یکی از اقتصادهای پرتوان و روبه رشد منطقه که ماهیتی ملی، خودجوش و خودانگیخته داشت، سامان بدهند.

تکاپوهای فیلیپینی

بعد از مالزی در فیلیپین که باز تحت سیطره بریتانیا بود، اتفاقات مهمی رخ داد، [فیلیپینی‌ها] ابتدا در سال ۱۹۴۹ به استقلال رسیدند، اما در آنجا جنبشی به نام جنبش هوک‌ها^۱ به وجود آمد؛ هوک‌ها بسیار بسیار سازمان‌یافته بودند و توانستند هم با فقرای شهری هم با دهقانان بی‌زمین و خوش‌نشین، هم با مستمندان و تهی‌دستان، هم روستا و هم شهر پیوند برقرار کنند. اتفاقات مهمی در فیلیپین افتاد. هوک‌ها توانستند علاوه بر جریان تشکیلاتی خودشان، ۲۰۰ هزار نفر را جذب کنند و با حزب کمونیست فیلیپین که رو به رشد بود و شعارهای طبقاتی جدی‌ای را هم مطرح می‌کرد، سیستم هواداری را سامان بدهند.

۱. جنبش هوک‌بالاهاپ یا هوک‌هاپ‌ها که به هوک‌ها (Huks) معروف هستند جنبش چریک‌هایی برخاسته از طبقات فرودست فیلیپین بود که با هدف آزادی این کشور از سلطه ژاپنی‌ها شکل گرفت. پس از جنگ جهانی دوم اگرچه سلطه‌ی ارتش ژاپن خاتمه یافت اما آمریکا کنترل فیلیپین را در دست گرفت و به سرکوب گسترده هوک‌ها دست زد. آنها پس از آزمون راهکارهای گوناگون و ناکامی، به ناچار با حزب کمونیست فیلیپین متحد شده و در ۱۹۴۵ اتحاد دموکراتیک را تشکیل دادند اما پس از ناکامی در انتخابات ریاست جمهوری و نیز ممنوعیت ورود نمایندگان انتخاب شده این حزب در انتخابات کنگره از ورود به آن؛ و در ادامه سرکوب و کشتار چریک‌های هوک، به کوهستان گریخته و از کمونیست‌ها جدا شدند. هرچند مبارزات آنها تا ۱۹۵۴ ادامه یافت اما سیر زوال این جنبش از ۱۹۵۰ به دلایلی از جمله بالا رفتن سن رهبران و ناتوانی آنها، سست شدن دهقانان در حمایت از هوک‌ها، برگزاری کمپین‌های متعدد ضد هوک توسط رئیس‌جمهور، تقویت ۶۰ درصدی ارتش و نیز اغوای مبارزین توسط رئیس‌جمهور؛ آغاز گشت. در نهایت رئیس هوک‌ها، لوئیز تاروک (Luis Taruc)، در سال ۱۹۴۵ دستگیر و به ۱۵ سال زندان محکوم شد.

در فیلیپین هم مسئله‌ی زمین، مسئله‌ی بسیار بسیار غامض و پیچیده‌ای بود، وقتی که کمونیست‌ها هم با هوک‌ها پیوند خوردند، جنبش اعتلا گرفت اما در سال ۱۹۵۲ به شدت سرکوب شد؛ به موازات سرکوب جنبش، دولت حاکم که گرایش انگلیسی داشت، مجبور بود که بخشی از آرمان‌های جنبش نوپای ملی و طبقاتی از جمله تقسیم زمین را در دو مرحله (که جلوتر توضیح خواهیم داد) تحقق ببخشد.

مقاومت ملی ایرانی

اتفاقات بعد در ایران خودمان بود؛ در ایران اتفاق مهمی که افتاد [این بود که] به فاصله‌ی یک هفته بعد از کودتای انگلیسی، آمریکایی و ارتجاعی مرداد ۳۲، نهضت مقاومت ملی راه افتاد که ان‌شاءالله در جلسه‌ی آینده بخشی از فضاشناسی ملی را به پویایی‌ها و پوییش درونی نهضت مقاومت ملی که با مساعی مرحوم زنجانی^۱ نهضت مقاومت ملی شکل گرفت، اختصاص خواهیم داد. خیلی مهم بود که به فاصله‌ی یک هفته بعد از سرکوب که طبیعتاً افسردگی و در لاک‌فرو رفتگی و درون‌خوردگی تبعات آن است؛ آقای زنجانی و پیرامون این توان را داشتند که یک نهضت غیرعلنی را سامان بدهند. در همان هفته‌های بعد از کودتا آقای زنجانی مدام به سیاسیونی که هنوز انگیزه‌ی حضور در صحنه داشتند، تأکید می‌کردند که جمع بشوید، از ایشان سؤال می‌کردند که خوب جمع بشویم چه کنیم، آقای زنجانی با اینکه

۱. سید رضا موسوی زنجانی (۱۲۸۱ تا دی ۱۳۶۲، برابر با ۱۹۰۲ تا ژانویه ۱۹۸۴)، متولد زنجان، فقیه و سیاستمدار ملی‌گرای ایرانی بود. وی از منتقدان حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی و از طرفداران محمد مصدق بود. آیت‌اله زنجانی به همراه برادرش سید ابوالفضل موسوی زنجانی از روحانیون عضو اتحادیه مسلمانان بودند که در جریان ملی شدن نفت، جانب دکتر مصدق را گرفتند. پس از کودتای ۲۸ مرداد از مؤسسين نهضت مقاومت ملی و از تأمین‌کنندگان مالی آن بود که مدتی را نیز در زندان گذراند. نماز میت محمد مصدق توسط او خوانده شد. پس از انقلاب ۱۳۵۷، او از منتقدین نظریه ولایت فقیه آیت‌اله خمینی و مخالف حضور روحانیون در حکومت بود.

آخوند بود، اما درایت تشکیلاتی داشت، عنوان می‌کرد که جمع شوید؛ حتی اگر تخمه هم بشکنید، از آن تخمه شکستن در این دوران چیزی درمی‌آید، خیلی مهم است که یک آخوند این تمثیل را به کار ببندد و این ایمان اعتقادی را داشته باشد که از هر جمع شدنی بالنهایه خروجی مثبتی عاید شرایط ملی خواهد شد.

از آنجا که دفعه‌ی بعد بر جنبش مقاومت ملی کشور خودمان درنگ خواهیم کرد، اینجا سریع‌تر از آن عبور می‌کنیم و آن را به هفته‌ی آینده موکول می‌کنیم.

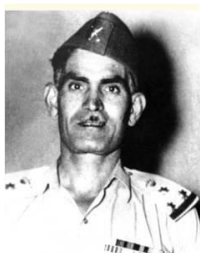
عراق و کودتای ضد امپریالیستی

در همسایگی ما در عراق کودتای ضد امپریالیستی رخ داد. سیطره‌ی انگلستان جهان‌شمول بود و در قاره‌ی آسیا و منطقه‌ی ما بروز و ظهور جدی‌تری داشت و ریشه‌دارتر بود. در عراق هم عبدالسلام عارف^۱، حاکم انگلیسی به اضافه نوری سعید^۲ حضور داشتند. اما در سال ۱۹۵۷ جبهه‌ی

۱. سرهنگ عبدالسلام محمد عارف الجمیلی - Abdul-Salam Mohammed Arif (۱۹۲۱ تا آوریل ۱۹۶۶) متولد بغداد، با کودتا علیه عبدالکریم قاسم و قتل او، قدرت را در دست گرفت و اعضای حزب بعث عراق را وارد کابینه خود کرد. عارف در ۱۹۶۶ در یک سانحه مشکوک هوایی کشته شد و برادرش عبدالرحمن عارف به قدرت رسید.

۲. نوری سعید پاشا یا پاشا نوری سعید - Nuri al-Said (۱۸۸۸ تا ژوئیه ۱۹۵۸)، متولد بغداد، سیاست‌مدار عراقی نزدیک به انگلستان در سال‌های قیمومیت بریتانیا بر عراق و نیز دوره‌ی پادشاهی این کشور بود. بین سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۸ هشت بار نخست‌وزیر عراق شد. سیاست‌های او موجب مدرن شدن نسبی عراق آن زمان شد اما در عین حال امتیازاتی چون استفاده نامحدود از منابع نفتی و نیز اختیار استفاده از عراق به عنوان پایگاه نیروهای نظامی و مسیر عبوری این نیروها را نیز به انگلستان داد. در مقابل انگلستان متعهد می‌شد - جز مواردی که به منافع اقتصادی و نظامی انگلیس مرتبط باشد - دخالتی در امور عراق نکند. او که دشمنان بسیاری داشت دو بار ناچار شد از عراق بگریزد. یک روز پس از سرنگونی حکومت پادشاهی در ۱۹۵۸، تلاش کرد با پوشش زنانه فرار کند اما دستگیر و کشته شد. وی سپس به خاک سپرده شد ولی مردم خشمگین جنازه او را بیرون آوردند، روی زمین کشاندند، مثله کردند و سوزاندند.

ملی در عراق به راه افتاد که متشکل بود از حزب دموکرات ملی، حزب استقلال، حزب بعث و حزب کمونیست عراق. این جبهه را عبدالکریم قاسم^۱ که ژنرال ارتش عراق بود، گرایش‌های ملی و ضدامپریالیستی داشت و صاحب‌ان‌توریت بود رهبری می‌کرد.



در ۱۹۵۸ یگان‌هایی از ارتش تحت فرماندهی قاسم به بغداد وارد شدند، کاخ و ادارات دولتی را اشغال کردند؛ عبدالسلام عارف و نوری سعید کشته شدند. همان زمان حکومت قاسم تشکیل شد که حکومت رادیکالی بود و اصلاحات ارضی بسیار رادیکالی را سامان داد و سعی کرد اقتصاد ملی را سامان بدهد. اما در عراق بعد از کودتای قاسم، کودتای بعثی‌ها - کودتای مشترک حسن البکر^۲ و صدام

۱. ژنرال عبدالکریم قاسم - Abd al-Karim Qasbi (۱۹۱۴ تا فوریه ۱۹۶۳) متولد بغداد، نخستین نخست‌وزیر جمهوری عراق بود. این نظامی چپ‌گرا در ۲۳ تیر ۱۳۳۷ در کودتای ضد سلطنتی عراق (۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸) به حیات رژیم پادشاهی فیصل دوم در عراق خاتمه داد. او که در زمان کودتا ۴۴ سال داشت، حداقل دو دهه دیدگاه‌های چپ‌گرایانه خود را از دید رژیم انگلیسی نوری سعید مخفی نگه داشته و با طی کردن تمام مدارج نظامی، به حساس‌ترین منصب نظامی کشور یعنی فرماندهی ارتش دست یافت. کودتای قاسم موجب خشنودی مسکو و قاهره و نگرانی تهران، واشنگتن و لندن شد. به این ترتیب و در نتیجه اقدامات دیگر قاسم مانند خروج از پیمان ستو و خرید اسلحه از شوروی، گروه شش نفره‌ای توسط سیا برای ترور او سازماندهی شد که مسئولیت حمله به صدام حسین تکریتی واگذار گشت، اما این ترور نافرجام بود. بالاخره در سال ۱۹۶۳ به رهبری عبدالسلام عارف و عبدالرحمن عارف و با پشتیبانی چند تن از فرماندهان ارتش، کودتایی علیه قاسم ترتیب داده شد که به سرنگونی وی انجامید.

۲. احمد حسن البکر - Ahmed Hassan al-Bakr (ژوئیه ۱۹۱۴ تا اکتبر ۱۹۸۲) متولد تکریتی، چهارمین رئیس‌جمهور عراق بود که ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹ این پست را در اختیار داشت. وی که در ۱۹۴۱ در شورش نظامی علیه عبدالرشید علی دستگیر و اجباراً از ارتش کناره‌گیری کرده بود در سال ۱۹۵۷ به ارتش بازگشت و عضو گروه افسران آزاد بود که سلطنت را در ۱۹۵۸ سرنگون کردند. مجدداً در ۱۹۵۹ به دلیل برخی اتهامات سیاسی مجبور به کناره‌گیری از ارتش شد.

حسین^۱ - علیه قاسم رخ داد. آن موقع صدام حسین جوان بود؛ بعد صدام حسین علیه بکر کودتا کرد، کودتا در کودتا بود تا [اینکه] دوره‌ی سی‌ساله‌ی حکومت خونین صدام حسین رقم خورد.

کودتا [ی قاسم] از این حیث ضدامپریالیستی بود که منافع امپریالیسم را در عراق به خطر انداخت؛ در سال ۱۹۵۹ قاسم عراق را از پیمان بغداد که یک پیمان منطقه‌ای ضدکمونیستی بود، خارج کرد و سعی کرد اقتصاد ملی را به سهم خود سامان بدهد که عمرش به درازا نکشید.

کانال ملی مصری

اما در مصر در سال ۱۹۵۲ افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر به پیروزی رسیدند و حکومت انگلیسی آنجا را کنار زدند. ناصر در کشور مصر و در همه جهان عرب تیپ سمپاتیکی بود و با ناصر پدیده پان‌عربیسم^۲ رشد

۱. صدام حسین عبدالمجید تکریتی - Saddam Hussein Abd al-Majid al-Takriti (آوریل ۱۹۳۷ تا دسامبر ۲۰۰۶) متولد العوجه در تکریت عراق، از اعضاء برجسته حزب بعث عراق بود و نقش کلیدی در کودتای ۱۹۶۸ داشت که منجر به حکومت طولانی حزب بعث شد. وی به عنوان نائب رئیس، تحت فرمان دایی خود ارتشبد احمد حسن البکر نیروهای مختلفی که هدف سرکوب حکومت را داشتند سرکوب کند و با ایجاد رعب و وحشت در ملت، حکومت را تماماً در دست گرفت. وی در ابتدا به عنوان رئیس جمهوری دیکتاتور کیش، شخصیتی فراگیر برای خود به وجود آورد. دولت مستبد او کلیه‌ی عوامل تهدیدکننده، از جنگ ایران و عراق و جنگ خلیج فارس تا تمام جنبش‌ها، به ویژه جنبش‌های برخاسته از مردم را سرکوب کرد. وی پس از حمله آمریکا در سال ۲۰۰۳ به عراق مقام خود را از دست داد و مدتی بعد در مخفیگاه خود دستگیر شد و سرانجام با حکم دادگاه ویژه‌ی جرائم سران عراق که توسط دولت موقت عراق تشکیل شد در ۳۰ دسامبر ۲۰۰۶ مصادف با عید قربان در بغداد به دار آویخته شد.

۲. پان‌عربیسم حرکتی است که برای اتحاد نژاد عرب‌ها فارغ از باورهای دینی آنها تلاش می‌کند. این ایدئولوژی سکولار و ملی‌گرا در شناخته‌شده‌ترین حالت توسط میشل عفلق در سوریه پیگیری می‌شد که بنیان‌گذار حزب بعث بود. در دهه ۱۹۶۰ پرچمدار اصلی پان‌عربیسم جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر بود اما این حرکت در پی شکست کشورهای عربی در جنگ شش‌روزه، علم رشد کافی اقتصادی جهان عرب و نیز بدلیل صلح با اسرائیل رنگ باخته است.

کرد که پان‌ناصریسم یا ناصریسم هم عنوان گرفته بود. ناصر توانست با شعارهای روزآمد، بخش مهمی از توده‌های عرب را با خود هم‌نوا کند، توده‌ها بر حکومت‌هایشان فشار آوردند و حکومت‌ها هم مجبور بودند در مقاطعی با ناصر پیوند بخورند.



در مصر هم ناصر به شدت محبوب بود به طوری که وقتی پس از جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷- که اعراب در آن شکست خوردند - ناصر استعفا داد، مردم دوباره ناصر را به دوش گرفتند و مجدداً بر مسند قدرت رساندند، تا اینکه او در ۱۹۷۲ سکتة قلبی کرد و فوت کرد.

سه نفر در مصر بودند که محبوبیت ویژه‌ای داشتند و وقتی فوت شدند، مصری‌ها واقعاً آشفته بودند و حتی تلویزیون‌ها و رادیوهایشان را از پنجره به بیرون پرت می‌کردند. یکی از این سه ام‌کلثوم^۱، خواننده عرب بود که در جهان عرب محبوبیت داشت، دیگری عبدالوهاب^۲ بود که او هم خواننده بود؛

۱. فاطمه ابراهیم السید البلتاجی معروف به ام‌کلثوم (دسامبر ۱۸۹۸ تا فوریه ۱۹۷۵) متولد طمبای الزهاریه در شمال قاهره، از محبوب‌ترین خوانندگان زن در جهان عرب بود که القابی چون ستاره خاور یا کوكب الشرق، بانوی آواز عرب داشت. وی از ۱۳ سالگی تا ۷۳ سالگی خواند و در دورانی به سیاست نیز نزدیک شد. از جمله اینکه ترانه «سید رئیس» را برای جمال عبدالناصر خواند.

۲. محمد عبدالوهاب (مارس ۱۹۰۲ تا مه ۱۹۹۲) متولد قاهره، خواننده و آهنگساز شهیر مصری است که علاوه بر خواندن ترانه‌های بسیار، برای خوانندگانی چون ام‌کلثوم نیز آهنگسازی کرده است. از معروف‌ترین آثار وی آهنگسازی برای سرود ملی تونس و سرود ملی امارات متحده عربی است. وی همچنین موسیقی ترانه «لیبی، لیبی، لیبی» را که پیش از دوران معمر قذافی و نیز پس از سرنگونی وی آهنگ سرود ملی لیبی بوده است ساخته است.

و سومی و مهمترین هم جمال‌النا صر بود. این سه پیوند ویژه‌ای با مردم مصر معاصر داشتند.

در ۱۸۶۷ شرکت فرانسوی کانال سوئز تأسیسات کانال سوئز را بنیان نهاد و یک قرارداد ۹۹ ساله با حکومت مصر آن زمان که تحت‌مومیت [فرانسه] بود، امضا کرد، [بر اساس این قرارداد] بنا بود [فرانسه] ۹۹ سال از فواید و امکانات مالی ناشی از تأسیس کانال منتفع شود. مدتی بعد خدیو^۱ مصری (خدیوها نوعاً حکمرانان مصری بودند که توسط انگلیس‌ها در مصر منصوب می‌شدند) به بحران مالی برخورد و امتیاز کانال را به بهای بسیار نازلی به قیمت چهار میلیون پوند به انگلیسی‌ها فروخت؛ آن زمان دیزرائلی^۲ نخست‌وزیر انگلستان بود. لذا در کانال هم فرانسوی‌ها صاحب سهم بودند، و هم انگلیسی‌ها منتفع شدند. بنا بود کانال در سال ۱۹۶۸، ۹۹ سالش تمام شود، تمهیداتی بود که [این قرارداد] ۹۹ سال تمدید شود تا منافع مشترک انگلستان و فرانسه استمرار پیدا کند اما ناصر در ۱۹۵۶ - که تقریباً می‌شود گفت نقطه پیک محبوبیتش بود- در یک سخنرانی، کانال سوئز را ملی اعلام کرد. جنگ کوتاه مدت چندروزه‌ای که واکنش ملی شدن بود با تهاجم مشترک انگلستان، فرانسه و اسرائیل علیه مصری‌ها و ناصر به راه افتاد، نهایتاً مصری‌ها تفوق

۱. سلسله‌ی خدیوی مصر، دولتی تابع امپراتوری عثمانی و تحت نفوذ انگلیس در منطقه‌ی مصر بود. سلسله خدیوی تقریباً هم‌زمان با قاجاریه تشکیل شد. خدیو واژه‌ای فارسی به معنی پادشاه است.

۲. بنجامین دیزرائلی - Benjamin Disraeli (۱۸۰۴ تا ۱۸۸۱ میلادی) متولد لندن است. از فوریه ۱۸۷۴ تا آوریل ۱۸۸۰ و پیش از آن نیز از فوریه ۱۸۶۸ تا دسامبر ۱۸۶۸ نخست‌وزیر انگلستان بود. در زمان او دولت بریتانیا ۴۴ درصد از سهام کانال را از خدیو مصر خریداری نمود (بقیه‌ی سهام در دست سرمایه‌داران فرانسوی بود) تا خود مصر عملاً هیچگونه بهره مالی از این کانال نداشته باشد. دیزرائیلی حاصل تلاشش را در گزارشی کوتاه و جاودانه به ملکه ویکتوریا تقدیم کرد و در پایان آن چنین نوشت: «و حالا کانال سوئز مال شماست، سرور من.»

پیدا کردند و پیروزی بسیار بزرگی بود و در سال ۱۹۵۶ [برابر با] سال ۱۳۳۵ ما، تشعشعات جدی‌ای داشت و منجر به تظاهرات وسیع دانشجویی در دانشگاه تهران شد.

خیزهای آفریقایی

اما قاره‌ی سیاه در سال‌هایی که ما از آن صحبت می‌کنیم یعنی حدفاصل ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ خیزان شد و دوران افتان سابقش را پشت سر گذاشت. تنها در سال ۱۹۶۰، ۱۷ کشور در قاره‌ی سیاه به استقلال رسیدند که سازمان ملل سال ۱۹۶۰ را «سال آفریقا» نام‌گذاری کرد. چهره‌های سمپاتیک ملی جدی‌ای [شامل] نایره^۱، پاتریس لومومبا^۲ و قوام نکرومه^۳ در قاره‌ی سیاه بروز و ظهور کردند.

۱. ژولیوس کامباراگه نایره – Julius Kambarage Nyerere (آوریل ۱۹۲۲ تا اکتبر ۱۹۹۹)، متولد بوتیاما در تانزانیا، رئیس‌جمهور تانزانیا و رئیس کمیسیون جنوب – جنوب بود. وی که ملقب به «پدر ملت» بود یک سال پس از نخست‌وزیری، تانزانیا را به استقلال رساند و پس از آن، در ۱۹۶۲ اولین رئیس‌جمهور این کشور شد. وی بیش از دو دهه در این سمت باقی ماند و در نهایت در ۱۹۸۵، درحالی‌که کشور را به فقر و فساد شدید و وابستگی گسترده به کمک‌های خارجی کرده بود بازنشست شد. هرچند در سال‌های آخر با خودکامگی حکومت می‌کرد اما همچنان از چهره‌های شاخص تانزانیا است.

۲. پاتریس امری لومومبا – Patrice Emery Lumumba (ژوئیه ۱۹۲۵ تا ژوئن ۱۹۶۱)، متولد اونالوا در کاتاکوکوبه‌ی کنگو، سیاست‌مدار و اولین نخست‌وزیر جمهوری دموکراتیک کونگو بود. طی مبارزاتی که از جوانی آغاز نمود راه را برای استقلال زئیر فراهم کرد و دست بلژیک را از منابع و بانک‌های کنگو کوتاه ساخت ولی پس از ده هفته حکومت با عنوان نخست‌وزیر کنگو، طی توطئه سازمان سیا و دولت بلژیک، رئیس‌جمهور وقت کنگو عزل و متواری گشت. سرانجام سرهنگ موبوتو سه‌سه‌ه‌کو و ژرار، مأمور نظامی بلژیک، و همکارانش لومومبا و دو وزیر وفادارش را قطعه قطعه کرده در اسید سولفوریک انداختند و بقایای اجساد آنها را سوزاندند.

۳. قوام نکرومه (Kwame Nkrumah) (سپتامبر ۱۹۰۹) متولد نکروفول در غنا، سیاستمدار بانی استقلال کشور غنا بود. وی از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ اولین نخست‌وزیر و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۶ اولین رئیس‌جمهور غنا بود. در ۱۹۶۶ و در پی کودتای نظامیان، مجبور به ترک کشور و پناهنده شدن در رومانی شد.

کنگو در مبارزه با سلطه‌گران بلژیکی تششع بسیار جدی‌ای داشت. کنگو بخشی از امپراتوری گسترده‌ی بلژیک بود که نهایتاً به استقلال رسید. پاریس لومومبا نقش ویژه‌ای در مبارزات کنگو ایفا کرد، نایره در کنیا و نکرومه هم در غنا (ساحل طلا) بودند که در سال ۱۹۵۷ مستقل شد و مبارزه را با اتوریته و هژمونی نکرومه پیش آورد.

اقتصاد ملی آرینزی

اما جدا از خیزهای آفریقایی، در گواتمالا سره‌هنگ آرینز آمد که گرایش‌های ملی بسیار جدی داشت، زمین‌های بایر را ملی اعلام کرد، حمل و نقل را که در دست آمریکایی‌ها بود مصادره‌ی ملی کرد. در آفریقا و در گواتمالا شرکت فراملیتی یونایتد فروت^۱ حضور داشت که امپراتوری میوه‌ی جهان بود؛ آرینز با یونایتد فروت درافتاد. بسیج ملی اعلام کرد و توانست در حد توان خود و عمر کوتاهش اقتصاد ملی را با گرایش چپ در گواتمالا به پیش ببرد، وی نهایتاً با کودتای آمریکایی‌ها مواجه و سرنگون شد.

خط توسعه ملی

در ته خط نقطه‌چینی که ترسیم شد، خط توسعه‌ی ملی هم وجود داشت که این خط به سهم خودش در اعتلای پرچم مبارزه ملی در دهه‌های ۱۹۵۰ تا نیمه دهه ۱۹۶۰ مؤثر واقع شد. یکی [از آنها] خط توسعه ملی هندی‌ها بود که استارت آن توسط نهرو زده شد و بعد از نهرو هم ادامه پیدا کرد. برنامه

۱. کمپانی یونایتد فروت (United Fruit Company) شرکت چند ملیتی آمریکایی است که در سال ۱۸۹۹ از ادغام دو شرکت بازرگانی موز ماینور سی کیت و کمپانی میوه بوستون اندرو دلبیو پرستون شکل گرفت. طی رشد سریع در اوایل و اواسط قرن بیستم و علی‌رغم رقابت با کمپانی استاندارد فروت (که بعدها نام کمپانی مواد غذایی ڈل بر آن گذاشته شد) توانست حق انحصاری بازار بعضی مناطق از جمله کاستاریکا، هندوراس و گواتمالا را که به جمهوری‌های موزفروش معروف شدند بدست آورد. سال‌ها بعد این کمپانی در پی افت فروش با شرکت ای ام کی ادغام شد و تحت نام یونایتد برند فعالیت کرد. یونایتد برند در سال ۱۹۸۴ به شرکت چیکیتا برند اینترنشنال تبدیل شد.

اول هندی‌ها برنامه موفق‌تری بود، برنامه‌ی رشد شتابان بود که [بر اساس آن] توانستند به‌خصوص در حوزه‌ی کشاورزی و پایه‌گذاری بیس‌های صنعتی به توفیقات عظیمی نائل شوند و به اقتصاد هند رنگ و محتوای ملی ببخشند.

اتفاق دیگر هم در یوگسلاوی افتاد؛ در یوگسلاوی مارشال تیتو بود که در جنگ جهانی دوم چهره‌ی ملی شد و [تحت رهبری او] پارتیزان‌های یوگسلاوی در پس‌زدن فاشیست‌های آلمانی نقش ویژه‌ای در اروپا، در منطقه بالکان ایفا کردند. تیتو به کمپ شوروی نپیوست، [البته] گرایش‌های ضدامپریالیستی هم داشت [اما] مستقل باقی ماند. او توانست خط اقتصاد صنعتی را پیش ببرد و می‌شود گفت این استراتژی جایگزینی واردات همزمان با اینکه در هند به مسی‌اجرا افتاد، در یوگسلاوی هم موفق عمل کرد.

استراتژی جایگزینی واردات به این مفهوم بود که کشور استارت تولید محصولات را بزند که [در نهایت] از وارد کردن آنها بی‌نیاز بشود. استراتژی جایگزینی واردات در خط توسعه ملی هند و یوگسلاوی بروز و ظهور پیدا کرد.

لذا این فصل از نگرستن به جهان، اهتزاز پرچم مبارزه ملی بود. همچنان که در یکی دو جلسه اول از روح و حس تاریخ، مهر تاریخ و خون تاریخ، دینامیسم تاریخ و سنت‌های تاریخی صحبت شد، دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سمبل عینی سنت‌ها در تاریخ است.

نبردهای آزادی‌بخش

قبل از همه‌ی این اتفاقات در ایران ما مصدق‌ی پیدا شد، پرچم مبارزه ملی برافراشت، انگلیسی‌ها را بیرون کرد، نفت را بعد از حدود نیم قرن مدیریت ملی کرد. الگوی توسعه ملی و اقتصاد ملی را وسط قرار داد. الگوی دموکراسی ملی را هم ضمیمه‌اش کرد و به‌رغم اینکه سرنگون شد؛ روش،

منش، الگوها، پرنسیپ^۱ها و آرمان‌هایش پابرجا ماند. به فاصله‌ی اندکی بعد از مصدق اتفاقات زنجیره‌ای افتادند، اول در مصر [مبارزات] ناصر در سازمان افسران آزاد [در سال] ۱۹۵۲ شروع شد و نهایتاً [این زنجیره‌ی اتفاقات] به استقلال‌طلبی اقتصاد ملی اندونزی انجامید؛ بعد مالزی، بعد تکاپوی فیلیپینی‌ها و نهایتاً مصدق زنجیره‌ای را در دوران خود به حرکت درآوردند که صاحب پژواک بود: هم صدا داشت و هم برق داشت و طلایه‌اش در مجموع به جهان رفت. اینکه سنت این بود که اگر بذری پاشیده شود، لامحاله محصولی بیرون می‌زند و محصول می‌تواند مسری باشد و به زمین‌های اطراف و مناطق همجوار هم تسری پیدا کند. اتفاقی بود که با ایران مصدق در آغاز دهه ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۳۰ خودمان) نمایانی پیدا کرد و به سطح جهان صادر شد.

ما یک صدور انقلاب داشتیم بعد از سال ۵۸ که دولتی، رسمی، تحمیلی و تا حدی مبتدل و نازل بود اما صدور الگو، روش و منش مصدق، نه تحمیلی بود نه هزینه‌ای پشت آن بود، نه بخشی از بودجه ملی را به خودش اختصاص می‌داد. صدور الگوی ملی مصدق با صدور انقلاب بعد از سال ۱۳۵۸ تفاوت ماهوی داشت.

اما اتفاقات مهمی هم که در کنار به اهتزاز درآمدن پرچم مبارزه ملی وجود داشت: نبردهای آزادی‌بخش برای رهایی زمین در ویتنام، در الجزایر و نهایتاً در فلسطین بود.

در جلسات آینده در ادامه فضا شناسی بین‌المللی وقتی به بحث دهه‌های ۴۰ و ۵۰ وارد شدیم، سودان و مصر (یا لیبی) را هم که در آنها کودتاهای ضدامپریالیستی رخ داد، [بررسی خواهیم کرد]. افسران آزاد به رهبری نمیری^۲

۱. پرنسیپ واژه‌ای فرانسوی (principe) به معنی الگو، اصول و قواعد، اصول اخلاقی می‌باشد.

۲. جعفر محمد نمیری - Gaafar Muhammad Nimeiry (ژانویه ۱۹۳۰ تا مه ۲۰۰۹) متولد قاهره، از ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۵ رئیس‌جمهور سودان بود. وی همراه با چهار افسر دیگر در

در سودان و قذافی^۱ در لیبی با مدل ناصر در مصر توانستند منشاء تحولات دورانی در کشور خودشان بشوند که بعداً از مسیر خودشان منحرف شدند، و در سیر [بررسی] به آنان خواهیم رسید. حالا به الجزایر، ویتنام و کوبا می‌رسیم.

ویتنام

سابقه‌ی مبارزاتی ویتنام در دوران جدید از ۱۹۲۹ رقم خورد. در ۱۹۲۹ هوشی‌مین^۲ پرچم مبارزه ملی را برافراشت. هوشی‌مین مقدمتاً ملی و

کودتایی حکومت اسماعیل ازهری را برانداختند و به مقام نخست‌وزیری رسید. بانک‌ها را ملی کرد و اصلاحات ارضی را آغاز نمود اما به تدریج با پس دادن مالکیت بانک‌ها به غرب نزدیک شد. در ۱۹۷۱ قرارداد آدیس‌آبابا را امضا کرد که طبق آن ایالت‌های نامسلمان جنوب سودان خودمختار شده، جنگ‌های داخلی چند ساله در سودان پایان یافتند. نمیری در ۱۹۷۹ به ریاست سازمان وحدت آفریقا رسید. در ۱۹۸۱ به اخوان‌المسلمین نزدیک شد و علی‌رغم مخالفت شدید ایالت‌های جنوبی، «شریعت» را اساس قوانین سودان اعلام کرد. در ۱۹۸۵ وی در سفر به آمریکا برای جلب کمک مالی بود که طی کودتایی سنگین به رهبری وزیر دفاعش، ژنرال عبدالرحمن سوارالذهب، سرنگون شد.

۱. معمر محمد ابومنیار قذافی - Muammar Muhammad Abu Minyar al-Gaddafi (ژوئن ۱۹۴۲ تا اکتبر ۲۰۱۱) متولد سرت لیبی، سیاستمدار انقلابی و رئیس شورای فرماندهی انقلاب لیبی از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ و بعد از آن خود را برادر-رهبر جمهوری عربی لیبی نامید که از ۱۹۷۷ تا پایان عمر یعنی ۲۰۱۱ در این سمت باقی ماند. وی در اوایل ۱۹۶۹ با کودتایی آرام محمد ادریس سنوسی، پادشاه وقت را سرنگون کرد و سیستمی بر اساس ترکیب سوسیالیسم و اسلام برای حکومت برگزید. همچنین از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰ وی رئیس اتحادیه آفریقا بود.

۲. نگوین تات تان معروف به هوشی‌مین - Ho Chi Minh (مه ۱۸۹۰ تا فوریه ۱۹۶۹) متولد هوانگ ترو در ویتنام، انقلابی ویتنامی بود که رهبر کمونیست این کشور از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۹ و اولین رئیس‌جمهور جمهوری دموکراتیک ویتنام به شمار می‌رود. او که از جوانی عضو گروه‌های مبارز بود مدتی بعد تحت تأثیر تزه‌های لنین در تأسیس حزب کمونیست فرانسه مشارکت داشت. به کمک این حزب که خود از اعضای نخستین آن بود، «اتحادیه بین مستعمرات» را تشکیل داد که منجر به پیروزی ویتنام در انقلاب اوت ۱۹۴۵ شد. پس از مدتی اقامت در شوروی، برای سازماندهی حزب کمونیست چین عازم کانتون شد. در



ناسیونالیست بود اما همچنان که خودش با قلم شیوای خود در خاطراتش نقل می‌کند به لنین و انترناسیونال سوم اعتقاد و اعتماد ایدئولوژیک جدی پیدا کرد و جهان‌بینی‌اش به لحاظ فلسفی، جهان‌بینی فلسفی مارکسیسم شد.

[هوشی‌مین و یارانش] حزب کمونیست را پایه گذاشتند و بسیار بسیار پایمردی کردند. در سال ۱۹۴۵ - سال آخر جنگ جهانی دوم - ژاپنی‌ها که هنوز رمق داشتند و مهاجم هم بودند ویتنام را اشغال کردند و جنبش مسلحانه‌ی مقاومت علیه ژاپنی‌ها برپا شد. بعد از اخراج ژاپنی‌ها، فرانسوی‌ها جایگزینشان شدند، حزب کمونیست با درایت تشکیلاتی هوشی‌مین و

۱۹۳۰ با ادغام سه سازمان کمونیستی در ویتنام، حزب کمونیست ویتنام را تشکیل داد. پس از حمله ژاپن و تقدیم ویتنام به این کشور توسط فرانسوی‌ها، تلاش برای مقابله مسلحانه با ژاپن آغاز شد و سرانجام با تشکیل کنفرانس ملی حزب کمونیست در ۱۵ اوت ۱۹۴۵ پایه حکومت دموکراتیک ویتنام گذاشته شد. در ۱۹۴۶ وی به عنوان رئیس‌جمهور ویتنام انتخاب شد. در بهار ۱۹۵۴ نیروهای ملی ویتنام توانستند پس از جنگی طولانی و شدید نیروهای فرانسوی را در نبرد معروف دین‌بین‌فو شکست دهند. از آن پس اگرچه فرانسه بر سر پیمان ژنو میان این کشور و ویتنام باقی بود اما آمریکا به سیاست‌های مداخله‌گرانه خود دامن می‌زد تا آنکه بالاخره در سال ۱۹۶۰ اقدامات هماهنگ ویتنام جنوبی منجر به آغاز جنگ ویتنام شد. هرچند بمباران ویتنام شمالی توسط آمریکا بسیار گسترده و سنگین بود اما نهایتاً در ۱۹۶۸ این کشور مجبور به خاتمه دادن بی‌قید و شرط به تجاوزگری شد و به مذاکره با نمایندگان جمهوری دموکراتیک ویتنام شمالی و جبهه ملی ویتنام جنوبی برای آزادی، در کنفرانس چهار جانبه پاریس تن داد. اندکی پیش از اتحاد دو ویتنام بود که هوشی‌مین به دلیل سکته قلبی در سپتامبر ۱۹۶۹ درگذشت.

درایت استراتژیک ژنرال جی‌اپ^۱ موفق شد در سال ۱۹۵۴-۱۹۵۳ دین‌بین فو^۲ را فتح کند و فرانسوی‌ها بعد از شکست دین‌بین فو^۳ مجبور به خروج از ویتنام شدند.

در فرازهای بعدی هم شاهد این موج ویتنام خواهیم بود. ویتنام مثل توپ‌ی بود که در میدان افتاده بود و بردش بسیار بسیار پر تشعشع و پر پژواک بود. هوشی‌مین هم فردی سمپاتیک بود؛ عمومی ویتنامی‌ها لقب گرفت و [به همراه یارانش] توانستند مبارزه‌ای ده هزار روزه را سامان بدهند و سی سال مبارزه کنند، بخشی را با ژاپنی‌ها، بخشی را با فرانسوی‌ها و بخش مهم‌تری را با آمریکایی‌ها. هوشی‌مین جمله‌ی بسیار تاریخی‌ای دارد: «ما از مرگ قوی‌تریم، ما همچون برنج‌زارهای چه‌هوا^۴ هر ساله درو می‌شویم اما سال بعد با ساقه‌های محکم‌تر و پر بارتر دوباره می‌روئیم»؛ امید و شمع و ایمان به زندگی در اوست به‌رغم اینکه مارکسیست است. اما در حقیقت نشانه‌هایی از هستی‌شناسی توحیدی در این جمله موج می‌زند.

۱. وو گوین جی‌اپ - Vo Nguyen Giap (آگوست ۱۹۱۱ تا اکتبر ۲۰۱۳) متولد ویتنام، بین سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۹۱، وزیر دفاع ویتنام بود که در نبرد دین‌بین فو در برابر فرانسویان و در حمله عید ت علیه آمریکایی‌ها فرمانده نیروهای ویتنامی بود. همچنین در جنگ جهانی دوم در برابر تهاجم ژاپن و نیز در جنگ ویتنام در برابر آمریکایی‌ها فرمانده ارتش خلق ویتنام بود.

۲. دین‌بین فو - Dien Bien Phu دشتی در ویتنام شمالی نزدیک مرز لائوس است.

۳. نبرد دین‌بین فو - (۱۳ مارس تا ۷ مه ۱۹۵۴) اوج نزاع‌های جنگ اول هند و چین بین اتحاد فرانسویان و نیروهای انقلابی کمونیست ویت‌مینرد ویتنام بود. این نبرد که در دین‌بین فو اتفاق افتاد به شکست کامل فرانسه منجر شد و به این ترتیب یک قرن حضور استعماری فرانسه در منطقه هندوچین پایان یافت.

الجزایر



وجه بعدی الجزایر بود که در حقیقت ملک طلق^۱ فرانسوی ها تلقی می شد. فرانسوی ها بعد از شکست دین بین فو در ۱۹۵۴ در ویتنام، تا حدی به عقلانیت رسیدند. پیرمندس فرانس^۲ - که نخست وزیر وقت فرانسه بود - بعد از سقوط دین بین فو از طریق مذاکره حاضر شد که استقلال مراکش و تونس را به رسمیت بشناسد؛ اما

به رغم اینکه جنبش اولیه ای در الجزایر برپا شده بود و جنبش الجزایر پرتوان تر از جنبش ملی تونس و مراکش بود، اما فرانسوی ها حاضر نشدند به الجزایری ها هم استقلال عطا کنند. جمله ای بود هم می سردمداران [فراز سه]، چه محافظه کار و راست و چه سوسیالیست آن را به کار می بردند؛ این جمله این بود که فرانسه بدون الجزایر، فرانسه باقی نخواهد ماند. الجزایر ۹ میلیون نفر جمعیت داشت، در الجزایر یک میلیون نفر فرانسوی الجزایر نشین زندگی می کردند که معروف بودند به پاسیاه ها که کل اقتصاد، ارتش و مدیریت سیاسی الجزایر دست همین یک نهم یا یک دهم جمعیت بود.

در دهه ۵۰ جنبش معتدلی شروع شد. رهبر جنبش معتدل، فرحت عباس^۳،

۱. ملک طلق اصطلاحی فقهی است به معنی ملکی که صاحب آن اجازه هرگونه تصرفی در آن داشته و هیچگونه ادعایی نسبت به مالکیت آن از فردی غیر از مالک وجود نداشته باشد.
۲. پیرمندس فرانس - Pierre Mendès France (ژانویه ۱۹۰۷ تا اکتبر ۱۹۸۲) متولد پاریس، سیاستمدار فرانسوی بود که بعدها در دوران ریاست جمهوری هدف اصلی اش پایان دادن به جنگ در ویتنام (جنگ با کمونیست های ویتنام به رهبری هوشی مین) بود. در کنفرانس ژنو وی توافق کرد تا در برابر خارج کردن نیروهای فرانسه، بدون تهاجم ویتنام شمالی، کنترل این کشور را به هوشی مین بسپارد.
۳. فرحت عباس - Ferhat Abbas (اکتبر ۱۸۹۹ تا دسامبر ۱۹۸۵) متولد طاهر در الجزایر،

مبارز الجزایری بود که شعارش الجزایر مستقل به عنوان بخشی از فرانسه بود، این شعار و ارمان رادیکال نبود، بلکه نوعی خودگردانی ذیل پرچم فرانسه بود. اما فرانسوی‌ها آن را نپذیرفتند نه مندرس و نه وزیرکشور وی میتران،^۱ که سوسیالیست و چپ بود (این اتفاق در دوران جمهوری چهارم فرانسه رخ داد). اما از آنجایی که فرانسوی‌ها پیشنهاد و شعار الجزایر مستقل ذیل فرانسه را که از طرف فرحت عباس مطرح شده بود، نپذیرفتند، جنبش رادیکال شد، دو رهبر نو برخاستند، یکی بالقاسم^۲ بود و دیگری بن‌بلا^۳ که

سیاستمدار الجزایری بود که در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ رئیس‌جمهور این کشور بود. در بازه زمانی بیست ساله‌ای، دیدگاه‌های او از حمایت فرانسوی‌ها به ناسیونالیسم انقلابی تعالی یافتند.

۱. فرانسوا موریس آدرین ماری میتران - François Maurice Adrien Marie Mitterrand (اکتبر ۱۹۱۶ تا ژانویه ۱۹۹۶) او که در پست‌های مختلفی مانند وزیر کشور، رهبر حزب سوسیالیست فرانسه، وزیر دادگستری، و غیره فعال بود، اولین رئیس‌جمهور سوسیالیست فرانسه نیز بود که ۱۴ سال در این سمت باقی ماند.

۲. کریم بلقاسم - Krim Belcasem (سپتامبر ۱۹۲۲ تا اکتبر ۱۹۷۰) متولد ایت یحی موسی در الجزایر، سیاستمدار و چهره انقلابی الجزایر است که در مبارزات استقلال الجزایر، رهبری سومین بخش از اف‌ال‌ان را به عهده داشت. در پی ایفای نقش مهم او در مذاکرات صلح، و عهده‌داری رهبری بخشی از جبهه آزادیبخش الجزایر، این مذاکرات سرانجام منجر به فراندوم سال ۱۹۵۴ و استقلال الجزایر از فرانسه شد.

۳. احمد بن بلا - Ahmed Ben Bella (دسامبر ۱۹۱۸ تا آوریل ۲۰۱۲) متولد مغنیه در استان تلمسان الجزایر، رهبر سیاسی جنگ الجزایر، اولین نخست‌وزیر و اولین رئیس‌جمهور انتخابی الجزایر بود که کشورش را به سوی استقلال سوسیالیستی سوق داد. وی نقش مهمی در رهبری جبهه آزادیبخش الجزایر و همزمان ساماندهی قاچاق سلاح به کشورش در سال‌های جنگ این جبهه با ارتش فرانسه داشت. در ۱۹۵۶ از دو ترور جان به در برد اما دستگیر شد و تا ۱۹۶۲ زندانی بود. پس از استقلال الجزایر و در دوران حکومت، اقدامات مهمی مانند ملی‌سازی مزارع فرانسوی‌ها و وسایل تولید، احیای سنت‌های عربی و اسلامی و اختصاص یک چهارم بودجه دولت به بخش آموزش انجام داد.

بالنهایه با بالقاسم و بن بلاو هواری بومدین^۱ [پیوند یافتند]. اف ال ان^۲، جبهه‌ی آزادی‌بخش الجزایر شکل گرفت و مشی مسلحانه را برگزیدند و دست به سلاح بردند. هفت سال مبارزه ملی کردند، مبارزه ملی یک میلیون نفر شهید داد. جمعیت ۹ میلیون نفری، یک میلیون نفر شهید داد و در طول مبارزه هفت ساله استعدادهای مردم الجزایر به خصوص در بین خانم‌ها جوشید؛ سه جملیه ظهور کردند، معروف‌ترین جملیه، جملیه بوپا شاک^۳ بود که معصومیت،

۱. محمد بن ابراهیم بوخروبه - Mohammed Ben Brahim Boukharouba (۲۳ اوت ۱۹۳۲ تا دسامبر ۱۹۷۸) متولد استان قالامه الجزایر، معروف به هواری بومدین (Houari Boumédiène) رهبر الجزایر و از رهبران جنبش عدم تعهد بود. در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ نیروهای خود را در تونس و مراکش سازماندهی می‌کرد و در ۱۹۶۰ فرماندهی ارتش آزادی‌بخش میهنی را بر عهده گرفت. پس از استقلال الجزایر او به احمد بن بلا کمک کرد تا حکومت را در اختیار گیرد و خود به عنوان وزیر دفاع و فرمانده کل قوا، رئیس شورای انقلاب میهنی و معاون اول رئیس‌جمهور منصوب شد. با بالا گرفتن اختلاف میان دو رهبر، بومدین در ژوئن ۱۹۶۵ با کودتایی بدون خونریزی بن بلا را خلع کرد و خود در رأس یک شورای انقلابی ۲۶ نفری حکومت را در دست گرفت. هر چند رهبری او در ابتدا ضعیف بود، اما با ناکام ماندن کودتای طاهر زبیری علیه او در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۷ بومدین به رهبر بی‌رقیب کشور بدل شد.

۲. اف ال ان که به ان‌ال‌اف نیز مشهور است، به ترتیب مخفف نام فرانسوی Front de Libération Nationale و نام انگلیسی National Liberation Front به معنی جبهه آزادی‌بخش ملی هستند که به جبهه آزادی‌بخش الجزایر معروف می‌باشند. این حزب سیاسی در ۱۹۵۴ در الجزایر تشکیل شد که در ۲۰۰۲، دو میلیون و ششصد و هیجده هزار و سه رای (۳۵/۳٪ کرسی‌های مجلس) را کسب کرد. رهبران آن در بدو تأسیس عبارتند از مصطفی بن بولعید، عربی بن مهیدی، محمد بوضیاف، رابح بیطاط و مراد دیدوش. در آگوست همان سال سه نفر دیگر به نام‌های کریم بلقاسم، محمد خیضر، حسین آیت احمد و احمد بن بلا به آنان ملحق شدند. آغاز جنگ الجزایر در اول نوامبر ۱۹۵۴ توسط این گروه انجام شد و تا مارس ۱۹۶۲ ادامه یافت.

۳. جملیه بوپاشا - Djamilia Boupacha (متولد فوریه ۱۹۳۸) متولد سنت لوژن الجزیره، چریک و از اعضای مهم جبهه آزادی‌بخش الجزایر بود. در ۱۹۶۰ دستگیر و شکنجه شد لذا او و کلایش ادعای حیثیت نمودند و دادگاه اعاده حیثیت جملیه بوپاشا به یکی از جنجالی‌ترین محاکمات فرانسه و الجزایر تبدیل شد. وی با استقلال الجزایر آزاد شد.

یک وجه چهره‌اش و عنصر مقاومت و عنصر مسلحانه وجه دیگر شخصیت وی بود. دو جمیله دیگر هم بودند، جمیله بوحیرد^۱ و جمیله بو عزه^۲ که سمبل زنان مبارز نسل جدید الجزایر شدند.

نهایتاً در فرانسه دو گل سرکار آمد و مجبور شد با توجه به جنبش پرتوان اف. ال. ان هفت ساله که یک میلیون هم شهید داده بود، مسامحه کند؛ نهایتاً در ۱۹۶۲ فرانسه [مجبور شد] استقلال الجزایر را در بستری از خون و فداکاری زن، مرد، جوان و کهنسال بپذیرد.

فلسطین

وجه بعدی هم فلسطین بود؛ استارت مبارزه مسلحانه در فلسطین زده شد. با ترندهایی که انگلستان و فرانسه به یاری سازمان ملل در سال‌های ۴۸-۱۹۴۷ پیش بردند، قطعنامه‌ای در سال ۱۹۴۷ از طرف مجمع عمومی سازمان ملل صادر شد که [بر اساس آن] فلسطین دو تکه شد، تکه عرب‌نشین و تکه یهودی‌نشین. اورشلیم هم پایتخت تکه یهودی‌نشین تلقی شد. در سال ۱۹۴۸

۱. جمیله بوحیرد (Djamila Bouhired) (سال ۱۹۳۵ میلادی) متولد الجزیره، یکی از زنان مجاهد الجزائری است که نقش مهمی در انقلاب الجزائر و مقابله با استعمار فرانسه در قرن گذشته داشت. در آغاز انقلاب الجزایر، یعنی سال ۱۹۵۴ به عضویت گردان شهادت طلبان جبهه آزادیبخش الجزایر درآمد. او از اولین داوطلبان مین‌گذاری در مسیر فرانسوی‌ها بود و به دلیل قهرمانی‌هایش به‌عنوان تحت تعقیب شماره یک قرار گرفت. زمانی که وی به دلیل اصابت گلوله به کتفش به اسارت فرانسوی‌ها در آمد برای او حکم‌اعدام بریدند. و زمان اجرای حکم اعدام او نیز در هفتم مارس ۱۹۵۸ تعیین گردید. اما در پی انتقادات شدید جامعه جهانی فرانسوی‌ها و ادار به تاخیر اجرای حکم شدند و در نهایت به حبس ابد آن را تقلیل دادند. با استقلال الجزایر وی نیز آزاد شد.

۲. جمیله بو عزه - Djamila Bouazza (۱۹۳۷ تا ژانویه ۲۰۱۵) متولد قصبه در الجزیره، از اعضای شبکه بمب‌گذاری سعدی یاسف در به جبهه آزادی‌بخش الجزایر بود. در ۱۹۵۷ دستگیر شد و همراه با دو ست و هم‌رزمش جمیله بوحیرد به اعدام محکوم شدند. در پی تخفیف مجازات، این حکم به حبس ابد کاهش یافت و در سال ۱۹۶۲، با پیروزی جبهه آزادی‌بخش الجزایر وی نیز آزاد شد.

اسرائیل به طور رسمی به عنوان یک دولت مستقل تشکیل شد. اعراب دست به سلاح بردند، در سال ۱۹۴۸ مصر، اردن، سوریه و عربستان مقابل اسرائیلی‌ها ایستادند، اعراب شکست خوردند، ۹۰۰ هزار عرب که در خاک فلسطین زندگی می‌کردند، آواره شدند، ترک موطن کردند و بذر تشکیلاتی‌جنبش مسلحانه در فلسطین برای آزادی زمین پاشیده شد که این استارت ادامه پیدا کرد و الان بیش از نیم قرن است که مبارزه‌ی مسلحانه ولو با سنگ در شرایط فعلی، برای آزاد کردن زمین و وطن ادامه دارد.

رایت انقلاب

نبردهای آزادی‌بخش وجه دیگری از جهان بود اما اتفاق دیگری هم که افتاد این بود که از این به بعد دیگر فاز انقلاب هم باز می‌شود. در دهه ۱۹۵۰ فاز بیشتر، فاز مبارزه ملی بود اما رایت انقلاب هم در ارتفاعی برتر از ارتفاع مبارزات ملی با انقلاب چین و بعد هم انقلاب کوبا برافراشته می‌شود.

چین ← اندیشه، سازمان، کار، برنامه، هویت



چین وجوه مختلفی داشت؛ راهبرانش هم اندیشمند بودند و هم سازمان‌ده بودند و خودشان کارگر بودند؛ چینی‌ها هم به تاسی از رهبرانشان کارگر شدند. چینی‌ها صاحب برنامه بودند و صاحب هویت هم شدند به این مفهوم که چین به رهبری ماو^۱ فقط یک جریان صرفاً

۱. ماو تسه تونگ - Mao Zedong (دسامبر ۱۸۹۳ تا سپتامبر ۱۹۷۶) متولد شاو شان در ایالت هونان چین، تئوریسین مارکسیسم لنینیسم و سیاست‌مدار انقلابی کمونیست بود. وی جمهوری خلق چین را در سال ۱۹۴۹ با شکست دادن نیروهای چیانگ کای شک، رئیس‌جمهور وقت چین بنیان گذاشت و تا پایان عمر در راس حکومت قرار داشت. او این

مبارز نبود، وجه فکری هم داشتند، انقلاب چین پایگاه فلسفی داشت، مائو خودش اندیشمند و فلسفی بود، تبیین جهان داشت. تضاد مائو در دوران خاص خودش مرجع شد و مرجعیتش در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ به مارکسیست‌های ایران هم کشیده شد، سازماندهی جدی داشتند، خود مائو هم استراتژیک بود و هم سازمان‌ده. قبل از ۱۹۴۹ که انقلاب به پیروزی برسد، در یک مرحله نود درصد تسهیلات شهری و در مرحله‌ای نود و پنج درصد تشکیلات روستایی نابود شدند اما این توان را داشتند که مجدداً تشکیلات را سوار کنند و انقلاب به پیروزی برسد. خود مائو سمبل کار بود و پیرامونش هم به این ترتیب. حزب کمونیست توانست یک جنبش کار در چین - که بخش مهمی از جمعیتش معتاد بودند و در خماری به سر می‌بردند- راه بیاندازد. در چین منطقه‌ای بود به نام منطقه داچای که منطقه‌ای کاملاً صخره‌ای بود و هیچ خاکی نداشت؛ مردم داچای در مدت کوتاهی با همین چوب‌ها و سبدهایی که در فیلم‌ها و عکس‌ها دیده‌ایم، به شهرها و استان‌های مجاور رفتند و با پای پیاده از آن مناطق خاک آوردند و در سطح نیم‌متر روی صخره‌ها خاک ریختند تا این امکان پیدا شد که در داچای هم کشاورزی صورت بگیرد و شالی مانند سایر مناطق چین در آنجا نیز رویش پیدا کند. مائو شعاری داد که «از داچای بیاموزید.» یعنی کار را از مردم داچای بیاموزید.

کشور را به یکی از مهم‌ترین کشورهای دنیا در عرصه‌ی سیاست و اقتصاد تبدیل کرد. گرچه روش‌هایی که در پیش گرفت مورد انتقاد برخی است. برداشت مائو از مارکسیسم که به نقش برجسته‌ی دهقانان و روستائیان در انقلاب کارگری ایمان داشت و بر اهمیت فرهنگ به عنوان عنصری که می‌تواند بر اقتصاد سوسیالیستی تأثیر گذارد تأکید می‌کرد به مائوئیسم معروف است، از سوی بسیاری از نیروهای مبارز در دنیا از جمله در ایران و نپالو پرو پیروی می‌شد. او به عنوان یکی از تأثیرگذارترین و مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی دنیا در قرن بیستم نام برده می‌شود.

چینی‌ها اهل برنامه‌ریزی بودند، به رغم اینکه رادیکال بودند، عقلی کار می‌کردند. قبل از اینکه برنامه‌ی پنج‌ساله را در دستور کار خود قرار بدهند، مائو جنبش سه اصل بد را راه انداخت که این جنبش بعداً تبدیل به جنبش پنج اصل بد شد. آنها گفتند برای اینکه مقدمتاً برنامه‌ریزی صورت بگیرد و برنامه تحقق پیدا کند، احتیاج به پیش‌نیازهای تاریخی داریم. یک جنبش سه اصل بد راه افتاد که مبارزه با اختلاس، دزدی، رشوه و کم‌کاری بود و نهایتاً به پنج اصل رسید که دوره‌ای را [به پیاده کردن آن] اختصاص دادند. در همان دوران با توجه به اینکه بی‌سوادی هم در چین بیداد می‌کرد، مائو یک اصل گذاشت که هر [فرد] چینی که صد حرف بلد است (حروف الفبای چینی‌ها هم بسیار زیاد است و ظاهراً به هفتصد حرف می‌رسد)، باید به مجموعه‌کسانی که هیچی نمی‌دانند، یاد بدهد؛ این موضوع همینطور ارتقا پیدا کرد و یک نهضت سوادآموزی بدون هزینه و خودانگیخته در چین راه افتاد. نهایتاً بعد از این پیش‌نیازها در سال ۱۹۵۳ اولین برنامه پنج ساله چینی‌ها در دستور کار قرار گرفت و چینی‌ها ساخت ۵۰۰ کارخانه‌ی صنعتی که چین را به سمت خیز برای صنعتی شدن پیش می‌برد، تدارک دیدند. اصلاحات ارضی هم تا پایان سال ۱۹۵۲ پیش رفت و رقم قابل توجه ۴۷ میلیون هکتار زمین بین دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین تقسیم شد. این اتفاقاتی بود که در چین رخ داد و مهم این بود که چینی‌ها خود صاحب هویتی بودند و ذیل اتوریته‌ی اتحاد شوروی نرفتند و خودشان قطب ضدامپریالیستی و همچنین یک قطب اقتصادی شدند.

کوبا ← کوه، جنگل، سلاح، زمین، چهره، تئوری، تشعشع



اما ائتفاق مهمی هم در کوبا افتاد؛ کوبا آن موقع هم عشرت‌کده و هم قمارخانه امپریالیست‌ها و آمریکایی‌ها بود، کازینو‌ها و روسپی‌خانه‌های گسترده، توتون، شکر، گوجه، زن و ورق شاخصه‌های کوبا بود. اما بلاخره

۸۲ نفری پیدا شدند و در سال ۱۹۵۶ از آب بیرون آمدند و پا به خشکی گذاشتند، یک حقوقدان جوان یعنی فیدل کاسترو^۱ که آن زمان کمتر از سی سال داشت رهبری ۸۲ نفر را به عهده داشت که با ارتجاع نظامی باتیستا در کوبا درگیر شدند. از ۸۲ نفر ۷۰ نفر کشته شدند، ۱۲ نفر باقی ماندند، ۱۲ نفر سوار قایقی به اسم قایق گرانا^۲ شدند (که نام نشریه‌ای است که در کوبا

۱. فیدل آخاندرو کاسترو روث - Fidel Alejandro Castro Ruz (اوت ۱۹۲۶ میلادی) متولد بیران در کوبا، سیاستمدار و انقلابی کوبایی است که علاوه بر رهبری انقلاب کوبا، از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ به عنوان نخست وزیر کوبا و سپس به عنوان رئیس جمهور این کشور از سال ۱۹۷۶ تا ۲۰۰۸ مشغول فعالیت بود. حزب کمونیست کوبا که تنها حزب سیاسی در نظام تک حزبی کوبا است از سال ۱۹۶۵ تا سال ۲۰۱۱ تحت رهبری وی اداره می‌شد. کاسترو هم‌چنین دو دوره دبیر کل جنبش عدم تعهد بود. کاسترو یکی از شخصیت‌های بحث برانگیز جهان معاصر بوده است. وی جوایز مختلف بین‌المللی به دست آورده و حامیان او را قهرمان سو سیالیسم، ضد امپریالیسم و بشردو ستی و کسی که توانسته استقلال کوبا را در برابر امپریالیسم آمریکا حفظ کند، می‌دانند. در مقابل منتقدانش وی را یک دیکتاتور تمامیت خواه می‌دانند که دولتش باعث موارد متعدد نقض حقوق بشر، آوارگی بیش از یک میلیون کوبایی و تضعیف اقتصاد کشور شده است.

۲. قایق گرانا - Granma؛ گرانا قایق بادبانی است که در حمل مبارزان انقلاب کوبا از مکزیک به کوبا در نوامبر ۱۹۵۶ برای سرنگونی رژیم باتیستا استفاده شد. این رزمناو باکابین ۱۸ متریو موتور دیزل در سال ۱۹۴۳ ساخته شده بود. «گرانا» به انگلیسی اصطلاح خودمانی برای مخاطب قرار دادن مادر بزرگ است.

چاپ می‌شود) و به کوه‌های سیرامائسترا^۱ زدند، دو سال در کوه بودند و بعد از دو سال به شهرها حمله کردند. شهر سانتاکالارا^۲ که منطقه استراتژیکی بود، آزاد شد، باتیستا فرار کرد. به فاصله زمان کوتاهی بعد از فرار باتیستا، ۱۲ نفر که حالا دیگر پیرامون پیدا کرده بودند، پادگان مونکادا^۳ در هاوانا را فتح کردند و اول ژانویه ۱۹۵۲ حکومت جدیدی برپا کردند. کوه و جنگل و سلاح [را استفاده کردند] و دیگر حکومت تشکیل شد، تقسیم زمین و صاحب پیشه و شاغل کردن روسپیان و بستن کازینوها و ...

انقلاب کوبا هم دو چهره سمپتیک داشت، یکی کاسترو و یکی هم چه‌گوارا^۴ که با خودش تئوری جنگ چریک شهر را آورد و تئوری نشست و

۱. کوه‌های سیراماسرا یا سیرامائسترا - Sierra Maestra؛ رشته کوهی است که در جنوب غربی کوبا، از استان گوانتانامو تا منطقه نیکرو کشیده شده است. از قرن شانزدهم به بعد، جنگ‌های چریکی مختلفی در این منطقه برقرار بودند که آخرین آنها انقلابی بود که در ادامه‌ی مخفی شدن فیدل کاسترو و دیگر بازماندگان حمله‌ی شکست‌خورده به سربازخانه مونکادا و با تشکیل ستون‌های چریکی هماهنگ با گروه‌های شورشی بیرون از جنگل رخ داد و نهایتاً به سرنگونی باتیستا در اول ژانویه ۱۹۵۹ منجر شد.

۲. سانتاکالارا - Santa Clara؛ مرکز استان ویلا کالارا است که تقریباً در وسط کشور کوبا قرار دارد. طی نبرد سانتاکالارا که در روز ۳۱ دسامبر ۱۹۵۸ در این شهر رخ داد، ستون چریکی ارنستو چه‌گوارا و ستون چریکی کاملیو سینفونگوس به این شهر حمله کردند، دو پادگان را تصرف نمودند و قطاری حامل نیروی کمکی و سلاح تو وسط ستون چه‌گوارا از خط خارج شد. این اقدامات ستون‌های چریکی و دیگر انقلابیون کوبایی منجر به سقوط سانتاکالارا تا بعد از ظهر همان روز شد؛ که روزی سرنوشت ساز برای فیدل کاسترو بود. کمتر از ۱۲ ساعت بعد، باتیستا از کوبا گریخت.

۳. پادگان مونکادا - Moncada؛ که به نام ژنرال گیلرمون مونکادا نامگذاری شده است، در سال ۱۹۵۳ طی عملیاتی تو وسط فیدل کاسترو و هم‌زمانش تصرف شد. این اقدام به‌عنوان گام اول انقلاب کوبا که در سال ۱۹۵۹ به استقلال این کشور انجامید شناخته می‌شود. بعدها کاسترو روز تصرف مونکادا یعنی ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ را روز حرکت انقلابی (Movimiento 26 Julio یا M26-7) نامید.

۴. ارنستو چه‌گوارا - Ernesto Che Guevara (ژوئن ۱۹۲۸ تا اکتبر ۱۹۶۷) متولد سانتافه آرژانتین، که به نام ال چه نیز شناخته می‌شود؛ پزشک، چریک، سیاست‌مدار، نظریه‌پرداز جنگی

در کنار تئوری جنگ چریک شهری، تئوری صدور انقلاب را هم آورد و با خودش برد (فصول بعد شاهدش خواهیم بود).
کوبا بسیار بسیار پرتشعشع شد و با توجه به سمپاتیک بودن انقلاب و رهبران برای سایر کشورهای آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی مدلی شد. این هم از پرچم انقلاب.

پیک جنگ سرد

سنگینی فضا به رغم غیبت استالین

اما این دوران، پیک جنگ سرد هم بود که باب آن از ۱۹۴۵ باز شده بود و در این سال‌هایی که از آن صحبت می‌کنیم، به اوج خود رسید. اوت ۱۹۴۹ شوروی برای اول بار بمب اتم را آزمایش کرد، در ۱۹۵۰ بمب هیدروژنی را آزمایش کرد. شوروی اول به اتم و بعد هم به هیدروژن دست یافت و آمریکا طبیعتاً سیر خودش را طی می‌کرد. در ۱۹۵۰ آیزنهاور که ژنرال بود، فرماندهی متفقین در اروپا شد؛ در حقیقت این موضوع پاسخی به اقدامات اتمی و هیدروژنی اتحاد شوروی بود. آمریکایی‌ها به اروپا نیرو اعزام کردند، چهارپنج سال از پایان جنگ جهانی دوم می‌گذشت که ژنرال آیزنهاور^۱ فرمانده عالی متفقین در اروپا شد. وی در ۱۹۵۲ به

و انقلابی‌مارکسیست و از شخصیت‌های اصلی انقلاب کوبا بود. چهره و ظاهر او بطور فراگیر به عنوان یکی از نمادهای شورشی «پادفرهنگ» و یک نشان جهانی شناخته شده در فرهنگ عامه بدل گشت.

۱. دوایت دیوید آیزنهاور - Dwight David Eisenhower معروف به «آیک» (اکتبر ۱۸۹۰ تا مارس ۱۹۶۹) متولد تگزاس، سرباز و سیاست‌مدار آمریکایی و از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ سی و چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا بود. او در طول جنگ جهانی دوم با عنوان «ژنرال ارتش» فرماندهی عالی نیروهای متفقین در اروپا بود. آیزنهاور از حزب جمهوری‌خواه بود. آیزنهاور طی دو دوره ریاست جمهوری‌اش سیاست‌های داخلی را تعدیل کرد. وی معتقد بود در عصری که ملی‌گرایی نوین، تکثیر موشک‌های اتمی و سفرهای فضایی رواج پیدا کرده‌است، باید در جستجوی صلح بود. او در صدد بود تا اتحاد آمریکا را با کشورهای هم پیمان تقویت کرده و واشینگتن را برای مقاومت در برابر تهاجم «سرخ» به اروپا، آسیا و

ریاست جمهوری آمریکا رسید و در ۱۹۵۶ مجدداً به پیروزی دوم رسید، او هشت سال زمام‌دار آمریکا بود، وزیر خارجه‌ی او جان فاستر دالس^۱ نام داشت، وی و برادرش آلن فاستر دالس - که رئیس سیا بود - به غایت جنگ‌طلب بودند و آوای وحش را در جهان به راه انداختند. جان فاستر دالس دم به دم شوروی و کمپش را به جنگ هسته‌ای اتمی تهدید می‌کرد. در حد فاصل ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ هم جنگ گرم وجود داشت، هم جنگ سرد. جنگ گرم در کره بود که تا ۱۹۵۰ تا ۵۳ طول کشید، آمریکا از یک طرف وارد قضیه شد و اصلاً نیرو اعزام کرد و از طرف دیگر شوروی لجستیک کره شمالی را به عهده داشت. در این دوران استالین در ۱۹۵۳ فوت کرد و خورشچف^۲ جانشین وی شد و فضای سیاست خارجی شوروی تلطیف شد، استالین هم مهاجم بود و شعار می‌داد که هرکس که با ما نیست، دشمن ما و برماست.

آمریکای لاتین مهیا نگه دارد. دکترین آیزنهاور در سال ۱۹۵۷ سطح تعهدات کشورش را به خاورمیانه افزایش داد.

۱. جان فاستر دالس - John Foster Dulles (فوریه ۱۸۸۸ تا مه ۱۹۵۹) دولت‌مرد آمریکایی و از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۹ وزیر خارجه این کشور در دولت آیزنهاور بود. در سال‌های آغازین جنگ سرد چهره‌ای مهم به شمار می‌رفت و در جنگ هندوچین از نیروهای فرانسه علیه ویت‌مین حمایت می‌کرد و معروف است که در کنفرانس ژنو سال ۱۹۵۴ از دست دادن با ژوانلای خودداری کرد. در دوران آیزنهاور، برادر کوچکتر جان دالس، آلن ولش دالس، رئیس سازمان سیا بود. منتقدان جان دالس او را مسئول آغاز جنگ سرد می‌دانند. دالس به عنوان وزیر امور خارجه نقش عمده‌ای در ساختن سازمان ناتو داشت و طرح ساخت این سازمان در واقع بخشی از استراتژی عمومی او در کنترل گسترش شوروی با تهدید به تلافی شدید در صورت وقوع جنگ بود. دالس در ۹ ژوئن ۱۹۵۵ در یک سخنرانی گفت: «بی‌طرفی بیش از پیش مهجور و منسوخ شده است و مگر در شرایطی بسیار استثنایی مفهومی بد و کوتاه‌نگرانه است.»

۲. نیکیتا سرگیویچ خروشچف - Nikita Khurshchev (آوریل ۱۸۹۴ تا سپتامبر ۱۹۷۱) رهبر شوروی بعد از استالین و دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۴ و در عین حال از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ نخست‌وزیر اتحاد جماهیر شوروی بود. او پس از رسیدن به رهبری حزب کمونیست در کنگره‌ی این حزب سخنرانی کرد و جنایات دوران استالین را محکوم نمود.



رقابت تمام عیار - ادامه‌ی یارکشی

با اینکه در این دوران سایه‌ی فضای تهاجمی سیاست خارجی استالین از شوروی و بقیه جهان برطرف شد و باز به رغم اینکه خور شچف فرد معتدلی بود، ولی جنگ سرد کماکان ادامه داشت و رقابت آمریکا و شوروی هم تمام عیار بود. رقابت در فضا و اتم بود. در سال ۱۹۶۲ اولین فضاانورد مرد، یوری گاگارین^۱ به فضا پرید و به فاصله کوتاهی اولین خانم فضاانورد، تورو شکو^۲ به فضا راه یافت. شوروی‌ها اولین قمر مصنوعی را در مدار زمین مستقر کردند، اولین موشک از طرف شوروی به هوا رفت و شوروی در فضا و اتم پیش افتاده بود. این رقابت بین غرب و شرق (به مفهوم شوروی و بلوکش) به آکادمی‌های علوم پایه، حوزه فرهنگی، حوزه‌ی فیلم و حتی ورزش هم کشیده

۱. یوری گاگارین - Joery Gagarin (مارس ۱۹۳۴ تا مارس ۱۹۶۸) متولد کلوشینو روسیه، فضاانورد روسی و نخستین فضاانورد جهان بود. او در روز ۱۲ آوریل ۱۹۶۱ با فضاییمای وستوک به فضا رفت و به مدت ۱۰۸ دقیقه مدار زمین را یک دور کامل پیمود. عصر سفرهای فضایی انسان با این پرواز آغاز گشت.

۲. والتینا ولادیمیروونا ترشکووا - Valentina Vladimirovna Tereshkova (مارس ۱۹۳۷) متولد استان یاروسلاول در روسیه‌ی شوروی، کیهان‌نورد روس و اولین زن فضاانورد جهان است. والتینا ترشکووا از میان بیش از ۴۰۰ نامزد زن برای انجام نخستین پرواز فضایی یک زن انتخاب شد و در روز ۱۶ ژوئن ۱۹۶۳ با فضاییمای وستوک - ۶ به فضا رفت. در این مأموریت سه روزه تروشکووا آزمایش‌های بسیاری را بر روی خود انجام داد و داده‌های پزشکی ارزشمندی را درباره‌ی تأثیر بی‌وزنی در محیط فضا بر زنان گردآوری نمود.

شده بود؛ دیگر المپیک‌ها آوردگاه آمریکا و شوروی بودند و آنها سر تک‌تک مدال‌ها با هم رقابت داشتند. فضای جهان یک فضای تمام‌رقابتی و کامل‌عیار بین آمریکا و شوروی بود و یارکشی‌ها ادامه داشت.

حفظ اردو به هر قیمت

وجه بعدی حفظ اردو به هر قیمت بود. هر دو طرف برای حفظ اردو خون ریختند. به خصوص آمریکایی‌ها. گواتمالا داشت به سمت اردوی چپ می‌رفت. آربنز را سرنگون کردند. همچنین آمریکا در کره دخالت کرد و در ایران [نیز] حکومت دکتر مصدق ساقط شد.

در ۱۹۵۶ هم در لهستان و هم در مجارستان اتفاقی رخ داد. در لهستان اتفاقی که رخ داد، اتفاقی اجتماعی بود و می‌شود گفت که خرو شچف کوتاه آمد و لهستانی‌ها هم به سمت یک سوسیالیسم محلی و ملی پیش رفتند، خروشچف تا این حد را پذیرفت.

اما در مجارستان اتفاق دیگری رخ داد. جنبش دانشجویی ۱۹۵۶ پرتوان بود. [این] جنبش دانشجویی با شعار نان و آزادی اعتلا پیدا کرد. در درون حزب کمونیست در مجارستان امره ناگی^۱ بود که مارکسیست معتدل و منعطفی بود، جنبش دانشجویی پشت امره ناگرفت و او با جنبش نسبتاً پرتوان اجتماعی به نخست‌وزیری رسید. امره ناگی شعار نان، آزادی و وعده‌ی سیستم چندحزبی را داد، خروشچف تا این حد را تحمل کرد اما

۱. امره ناگی یا ایمره نادج - Imre Nagy (ژوئن ۱۸۹۶ تا ژوئن ۱۹۵۸) متولد کاپو شوار در امپراتوری اتریش - مجارستان، در دو نوبت نخست‌وزیر مجارستان بود. پس از شکست انقلاب ۱۹۵۶ مجارستان وی به جرم خیانت به حزب کمونیست و نقشش در قیام‌های ضد اتحاد جماهیر شوروی، محاکمه و اعدام شد. جسد وی در نقطه‌ای دور از دسترس (قطعه ۳۰۱) در گورستان شهرداری در بیرون بوداپست به خاک سپرده شد. مقبره‌ی او تا سال ۱۹۸۹ قابل بازدید نبود. در زمان دولت کمونیستی در مجارستان که دسترسی به مقبره‌ی واقعی او امکان‌پذیر نبود مقبره‌ای خالی به یادش در گورستان پرلاشز در پاریس ایجاد شد. در ۱۹۸۹ یاد او مجدداً گرامی داشته شد و طی تشییع‌جنزاه‌ی دولتی از او تقدیر شد.

ناگی بعد از شعار نظام چن‌د حزبی که طبیعتاً اتوریته‌ی حزب کمونیست را به خطر می‌انداخت، شعار خروج از پیمان ورشو را مطرح کرد، اینجا دیگر خروش‌چف کوتاه نیامد: نیروهای شوروی جنبش را سرکوب کردند و تانک‌های شوروی بوداپست را اشغال کردند. کشتار نسبتاً وسیعی صورت گرفت.

خلیج خوک‌ها - تهدید اتمی

پس از هر دو طرف - به هر قیمتی که شده - اردو حفظ می‌شد. آخرین این حفظ اردو، قضیه‌ی خلیج خوک‌ها^۱ بود. امکان جدی حمله‌ی موشکی آمریکایی‌ها به کوبا بود، خروش‌چف اینجا قاطع عمل کرد و گفت که مقابله به مثل خواهیم کرد؛ ۱۹۶۲ یعنی ۱۳۴۱ [بنا به تقویم] ما، که دوران اوج جنبش ۴۲-۳۹ است، دوران پیک جنگ سرد هم تلقی می‌شود.

وضعیت جهان سوم

اما آرام آرام بیابیم و به وضعیت کشورهای مثل کشور خودمان برسیم. مبارزه‌ی ملی، مبارزه‌ی ایدئولوژیک و انقلابی و جنگ سرد و جوهی از واقعیات آن زمان بود. اما وجه دیگر وضعیت جهان سوم بود که امروزه در ادبیات سیاسی جهان، جنوب خوانده می‌شود.

۱. عملیات خلیج خوک‌ها - Bay of Pigs Invasion (۱۷ آوریل ۱۹۶۱) یک عملیات نظامی ناموفق بود که توسط آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا برای ساقط کردن حکومت کمونیستی فیدل کاسترو در کوبا طراحی شده بود. به دستور جان کندی، رئیس‌جمهور آمریکا، و با ارزیابی اشتباه سازمان سیا، ۱۷۰۰ نفر نیروی ضدانقلاب کوبایی با کمک عوامل سیا در خلیج خوک‌ها در جنوب کوبا پیاده شدند تا رژیم تازه به قدرت رسیده‌ی کاسترو را سرنگون کنند. سرویس جاسوسی شوروی از نقشه‌ی عملیات مطلع و کاسترو را در جریان وقایع قرار داد. نیروهای کاسترو با غافلگیر کردن ضدانقلابیون کوبایی ظرف ۴۸ ساعت آنها را قلع و قمع کردند و صدها تن از مخالفین کاسترو دستگیر، زندانی و اعدام شدند.

طبقه حاکم آغشته - سرکوب گر**هم پیوندی سیاسی با اردوی سرمایه****تشکیلات سیاسی - اداری عقب مانده**

اگر بخواهیم ویژگی‌های مشترک کشورهای جهان سوم آن زمان، کشورهای مثل ایران، ترکیه، پاکستان، فیلیپین و بخش مهمی از کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی مثل کره جنوبی و کشورهای این دست را دریاوریم، سه تا ویژگی هست: یکی اینکه طبقات حاکم به شدت به فساد آغشته بودند و همگی سرکوب‌گر بودند. وجه دیگر هم پیوندی سیاسی با جهان سرمایه بود که در این کشورها وجود داشت. وجه بعدی [این بود که این کشورها] در سطح حاکمیت، تشکیلات اداری و سیاسی بسیار عقب مانده و پوسیده بودند و اگر بخواهیم مقایسه کنیم، [در سطح] ماقبل قرن نوزدهم اروپا بودند.

اقتصاد تک بنی

اقتصادها عموماً تک بنی بود (با ادبیات آن زمان، تک محصولی). یکی به کائوچو، یکی به نفت، یکی به کائو، یکی به شکر، نارگیل یا موز و ... وابسته بود.

زمین؛ موجد ثروت - عامل تضاد

اما در این دورانی که از آن صحبت می‌کنیم، زمین کاملاً دوران ساز بود. زمین دووجه بود؛ هم موجد ثروت بود و هم عامل تضاد. موجد ثروت به این مفهوم که اقتصادها، اقتصاد فلاحی و کشاورزی بودند و صنعت و اقتصاد پیشرفته، خیلی به این کشورها ورود پیدا نکرده بود. نمایه‌هایی از آن پیدا شده بود اما هنوز زمین عامل ثروت بود. نقدینگی روی زمین انباشته بود، [و] نیروی کار روی زمین متمرکز شده بود. زمین هم موجد ثروت بود و عامل تضاد بین صاحبان زمین با خیل دهقانان بی‌زمین، خوش نشین و کم‌زمین. این وجه دیگری از واقعیت اقتصاد بود.

میزبانی فرا ملیتی‌ها

وجه دیگرش این بود که همه‌ی این کشورها میزبان شرکت‌های فراملیتی بودند. مثل یونایتد فروت در حوزه‌ی میوه که سلطه‌اش از آمریکای جنوبی و مرکزی تا آسیا و کشورهای همسایگی کشور ما گسترده بود، هفت‌خواهران نفتی در حوزه‌ی نفت و بقیه هم در حوزه‌های مختلف.

توده دهقانی

اما از سطح اقتصاد و حاکمیت که پایین بیاییم و به بدنه‌ی جامعه برسیم، وجه اول یا نمای جمعیتی، توده‌ی دهقانی بود که در همه‌ی کشورها، به اصطلاح جمعیت اول شاغل و فعال اقتصادی را تشکیل می‌داد.

شکاف فاحش طبقاتی

وجه بعدی شکاف فاحش طبقاتی (که دفعه‌ی بعد به ایران که می‌رسیم آن را مرور خواهیم کرد).

وخامت بهداشت، تغذیه، آموزش

وخامت جدی نورم‌های اجتماعی مثل بهداشت و تغذیه و آموزش بود.

انسداد سیاسی - سرکوب اجتماعی

وجه آخر هم انسداد سیاسی، تعطیلی همه‌ی احزاب، نظام‌های تک‌حزبی با حکومت‌های انفرادی بود و نهایتاً سرکوب اجتماعی. یعنی نه عرصه‌ی عمومی مدنی باز بود و نه عرصه‌ی سیاسی حزبی. این وضعیت کشورهای موسوم به جهان سوم از جمله کشور ما بود.

خیره شو به جهان

به جهان نگریم و حالا اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم و اگر خیره به سیرهایی که مرور کردیم، بنگریم؛ جهان تا اینجای کار سه ویژگی داشت: وجه اول تضاد خلق و امپریالیسم بود، وجه دوم تنازع طبقاتی و وجه سوم نبرد استبداد و آزادی.

تضاد خلق و امپریالیسم



تضاد خلق و امپریالیسم
 را با هم مرور کردیم. آن
 زمان آرام آرام این انگاره
 در ادبیات مبارزاتی با این
 پاراگراف- تئوری و این
 فرمولا سیون شکل گرفت
 که خلق‌ها یا منقاد
 امپریالیسم هستند یا علیه

امپریالیسم مبارزه می‌کنند. به این ترتیب در جهان دو اردو بیشتر نیست؛ یکی اردوی خلق و دیگری اردوی امپریالیسم و واقعاً هم در آن دورانی که با هم مرور کردیم - و بخشی‌اش هم از قلم افتاد - در جهان، [و] در مناطق مختلف، همه‌ی خلق‌ها با تمامیت امپریالیسم درگیر بودند، از ناصر و مردم مصر تا مصدق و مردم ایران، گواتمالا و یکی دو تا نمونه نبودند که بخواهیم به کل جهان تعمیم تحمیلی بدهیم. جهان در حقیقت آرمان‌خواه بود و می‌خواست متحول شود. جهان دیگر نظام کهن را برنمی‌تابید و تضاد ویژه‌ی خلق و امپریالیسم وجود داشت. واژگانی [داشت] که دیگر امروز خیلی کاربرد ندارد اما تا همین ۱۰، ۱۵ سال پیش این ادبیات، ادبیات اول و غالب بود. خلق با خودش باری داشت و امپریالیسم نیز هم‌زمان حامله بود از مضامین محتوایی.

تنزاع طبقاتی - نبرد استبداد آزادی

اما وجه مهم تنزاع طبقاتی بود؛ از آنجا که اقتصاد در کشورهای جنوب آن‌روزین و جهان سوم امروزین اقتصاد فلاحتی بود، لذا بخش اقلیتی صاحب زمین و اکثریتی بی‌زمین بودند که یا مزدور بودند، یا روزمزد و یا

بی‌گار بودند و معیشت حداقلی‌ای روی زمین داشتند. زمین در جهان غوغا می‌کرد، الان اگر کشورهایی که زمین در آنجا غوغا می‌کرد و موجب تنازع و تضاد طبقاتی بود رافهرست کنیم، شاید [این مسئله] خیلی امروزه به ذهن متبادر نشود. در ژاپن ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ مسأله‌ی زمین بسیار حاد بود. با توجه به اینکه ژاپن سطح وسیعی ندارد و مثل اندونزی متشکل از مجمع‌الجزایر است، (اندونزی بیش از هزار جزیره دارد) اما [تعداد جزایر] ژاپن کمتر است، و با اینکه زمین خیلی کم بود و کالای کمیابی حساب می‌شد، ولی زیر سیطره و تملک فئودال‌های محلی و منطقه‌ای بود.

در چین به همین ترتیب؛ در فیلیپین اصلاً هوک‌ها متکی به دهقانان بی‌زمین بودند؛ در مالزی بخشی از جنبش ملی را دهقانان تشکیل می‌دادند که پشت جنبش مسلحانه رفتند، اما وقتی انگلیس‌ها دیدند جنبش مسلحانه‌ی روبه‌رشدی وجود دارد، صرف‌نظر کردند و به جنبش ملی استقلال اعطا کردند، [و] پشت جنبش ملی، دهقانان بودند. کره به همین ترتیب؛ مسئله‌ی ارضی ایران را دفعه‌ی دیگر مبسوط خواهیم دید. در گواتمالا، مکزیک و کل آمریکای جنوبی و مرکزی به زمین‌داران بزرگ و کلان‌زمین‌داران لاتیفوندا می‌گفتند که اول بار در کوبا نظام لاتیفوندا توسط کاسترو برافتاد و زمین تقسیم شد. در کنگو و عراق نیز زمین بسیار مهم بود.

مسئله‌ی زمین اینقدر مهم بود که آمریکایی‌ها این مسئله را حس کردند و در سال ۱۹۵۱ (۱۳۲۹ شمسی) - قبل از زمان مصدق - در ویسکانسین آمریکا کنفرانسی گذاشتند و در آنجا بحران زمین در جهان را بررسی کردند و ضرورت اصلاح در مناسبات ارضی و تقسیم زمین را مطرح کردند. از ایران هم اسداله علم که خودش در بیرجند زمین‌دار بزرگی بود، زمین‌هایش زیر کشت زعفران بود و از خانواده‌های خانی و زمین‌دار

بزرگ در ایران بود؛ به نمایندگی از رژیم ایران و شخص شاه به کنفرانس ویسکانسین رفت.

اگرچه جریان هدایت‌کننده ویسکانسین، جریان سرمایه‌داری بین‌المللی به رهبری آمریکا بود، ولی محتوای نشست ویسکانسین، محتوای رادیکالی بود تا حدی که هر نماینده‌ای که از کشورهای وابسته به ایالات متحده رفته بود، وقتی برگشت پیغام اصلاحات ارضی را با خودش آورد. کما اینکه وقتی علم رفت و آمد در سال ۱۳۲۹ بخشی از زمین‌های تملک شده توسط شاه تا حد محدودی به کشاورزان محلی واگذار شد.

اما در ژاپن فرماندهی ارتش متفقین در حوزه‌ی شرق آسیا ژنرال مک‌آرتور^۱ بود، مک‌آرتور هم استراتژیست نظامی و هم مدیر میدانی قابل‌ی بود. وی وقتی وضعیت زمین را در ژاپن دید، شعار بسیار بسیار رادیکالی داد. خیلی مهم است؛ شعار «زمین از آن بی‌زمین» را مک‌آرتور آمریکایی مطرح کرد. همین مک‌آرتور که همزمان فرمانده نظامی فیلیپین هم بود، در سال ۱۹۴۹ به اصطلاحات ارضی محدودی در فیلیپین مبادرت کرد. زمین اینقدر اهمیت داشت که امپریالیست‌ها زمین از آن بی‌زمین را در منطقه‌ی شرق آسیا مطرح کردند. تنازع طبقاتی بر سر زمین بسیار جدی بود و نهایتاً نبرد استبداد و آزادی.

۱. داگلاس مک‌آرتور - Douglas Mac Arthur (ژانویه ۱۸۸۰ تا آوریل ۱۹۶۴) متول آرکانزاس، ژنرال آمریکایی بود که در جنگ‌های جهانی اول و دوم و جنگ کره نقش مهمی را در آسیای شرقی ایفا نمود. وی برای خدماتش در فیلیپین مدال افتخار دریافت کرد. در جنگ کره فرمانده قوای ملل متحد؛ و نیز هفت سال در ژاپن فرماندار نظامی و مأمور اداره‌ی ژاپن در زمان اشغال توسط آمریکایی‌ها بعد از جنگ جهانی دوم بود.



دکترین کندی؛ نسخه تاریخی

در دوران مورد نظر یعنی ابتدای دهه‌ی ۱۹۶۰ (۱۳۴۰ شمسی) در آمریکا دموکرات‌ها سر کار آمدند. جان اف کندی^۱ که خانواده‌اش، خود او و دو برادرش صبغهی روشنفکری داشتند، (یکی شان هم هنوز زنده است و سناتور بود) شعارهای عدالت طلبانه و حقوق بشری نسبتاً رادیکال را در سطح آمریکا مطرح می‌کردند. کندی نامزد اول دموکرات‌ها بود و در سال ۱۹۶۰ به ریاست جمهوری رسید. جهان متلاطم، آرمان خواه، رادیکال، تحول طلب بود، [با] مشی مسلحانه، سازماندهی مخفی، غیرعلنی و زیرزمینی آمده بود. شبکه‌های تشکیلاتی‌ای که قبلاً در جهان کمتر دیده می‌شد، بروز و ظهور پیدا کرده بود. مبارزه‌ی طبقاتی و ایدئولوژیک و ... جهان دیگ جوشانی بود.

۱. جان فیتزجرالد کندی - (مه ۱۹۱۷ تا نوامبر ۱۹۶۳) متولد ماساچوست، سی و پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا از ژانویه ۱۹۶۱ تا نوامبر ۱۹۶۳، یعنی زمان کشته شدنش بود. وی در طول جنگ جهانی دوم در اقیانوس آرام ناویان بود، زمانی که به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد ۴۳ سال داشت و از این رو جوان‌ترین رئیس‌جمهور آمریکا می‌باشد. تهاجم ناموفق به خلیج خوک‌ها، بحران موشکی کوبا، ساخته شدن دیوار برلین، آغاز رقابت‌های فضایی، اولین وقایع جنگ ویتنام و جنبش حقوق مدنی آمریکا همه در دوران ریاست جمهوری او اتفاق افتادند.

رفرم، واکسنی بر ضد انقلاب

کندی با خودش دکترینی آورد که نسخه‌ی تاریخی‌ای بود. او رفرم را آورد. کاری که رفرم می‌خواست صورت دهد، این بود که جهان علیه انقلاب واکسن بشود. فضای جهان فضای انقلابی بود؛ خواستند که رفرمی برقرار کنند که جهان را در برابر موج همه‌گیر انقلاب چپ، اعم از مارکسیستی یا ملی واکسینه کند.

در دل دکترین کندی چهار عنصر کاملاً هویدا و برجسته بود: عنصر اول نوسازی تشکیلات اداری حکومت‌های مستقر در کشورهایی مثل کشور ما. عنصر دوم تلفیق مناسبات حاکمیت با اپوزیسیون و [عنصر سوم]، بهسازی‌های اجتماعی، که خیلی مهم بود و مهم‌ترین اصلاحات اقتصادی - معطوف به اصطلاحات ارضی - بود.

نوسازی تشکیلاتی - اداری قدرت مستقر

نوسازی تشکیلاتی یعنی این که دوران تشکیلات پوسیده‌ی فردمحور سیاسی و اداری فاسد در کشورهای جهان سوم سرآمده. کندی شعار نوسازی تشکیلاتی را مطرح کرد.

تلطیف مناسبات حاکمیت و اپوزیسیون

وجه دوم این بود که کندی توصیه می‌کرد مناسبات حاکمیت‌ها در کشورهای مثل ترکیه، پاکستان، فیلیپین، ایران، کره و بخشی از آمریکای مرکزی و جنوبی، با اپوزیسیون غیربرانداز تلطیف شود. در ایران شاهد این قضیه بودیم که ان‌شالله دفعه‌ی دیگر باز خواهیم کرد. دفعه‌ی قبل آقای مهندس سبحانی و آقای مهندس میثمی اشاره کردند و ان‌شالله بازش می‌کنیم.

به سازی‌های اجتماعی

وجه بعدی به سازی‌های اجتماعی بود. تأکید داشتند که وضعیت سواد، تغذیه و بهداشت باید بهبود جدی بیابد. باید فاصله‌ی شهر و روستا کمتر شود. در این دورانی که ما از آن صحبت می‌کنیم، روستا کمپ انقلاب بود.

یعنی هر جا انقلاب می‌شد، توده‌اش توده‌ی دهقانی بود. به خصوص [به این دلیل که] این کشورها اصلاً صنعت نداشتند. توده‌ی وسیع کارگری در مقایسه با توده‌ی متشکل.

اصلاحات اقتصادی معطوف به اصلاحات ارضی

اصلاحات اقتصادی که معطوف به اصلاحات ارضی می‌باشند، توسط کندی مطرح شد.

این‌ها پیام‌های اصلی رفرم کندی بود، و رفرم به عنوان بخش نام‌هی غیرمکتوب کشورهای مختلف (از جمله به شاه در ایران) صادر شد.

میل نهایی رفرم

حذف گزینه‌ی انقلاب - کاهش تضاد طبقاتی

میل نهایی رفرم این بود که گزینه‌ی انقلاب از جهان حذف شود زیرا در جهان هر کشوری که میل به تحول پیدا می‌کرد، میلش یک میل انقلابی بود. گزینه، انقلاب بود و هیچ‌جا رفرم نمی‌دیدیم، مگر اینکه دولت ملی‌ای مثل دولت آربنز یا دولت ملی‌ای مثل دولت ناصری بیاید رفرم کند. در شرایطی که مبارزه توسط دولت ملی هدایت و رهبری نمی‌شود و مبارزه و جنبش اجتماعی بود، به سمت انقلاب میل پیدا می‌کرد. دگرگونی اساسی، حذف حاکمیت و جایگزینی و بدیل‌سازی، ذاتی حرکت انقلابی است. [پس میل نهایی رفرم] این بود که گزینه‌ی انقلاب حذف شود، تضاد طبقاتی کاهش بیابد و در دل آن فاصله‌ی شهر و روستا کم شود.

طبقه‌سازی

اما وجه خیلی مهم، طبقه‌سازی است. زمین‌داران که صاحبان اصلی سرمایه بودند، نمی‌توانستند متحد استراتژیک امپریالیسم با مبانی و فونداسیون صنعتی و خدمات پیشرفته تلقی بشوند. آنها در دوران خودشان سیر می‌کردند. زمین‌دار هم ذاتاً محافظه‌کار است. اهل ریسک نیست و می‌خواهد

زمین، سیلو و مرغ و خروسش را حفظ کند و اینکه به دوران بعدی پا بگذارد [و] ضریب ریسک بپذیرد، در ذات طبقات زمین‌دار نیست.

شیفت سرمایه

لذا طبقه‌سازی به‌خصوص با مسئله‌ی شیفت سرمایه در دستور کار کندی قرار گرفت. پیام کندی این بود که سرمایه از روی زمین به سمت بخش‌های مدرن اقتصادی، صنایع و خدمات پیشرفته نقل مکان و شیفت کند. در ایران هم این اتفاق افتاد. مثلاً باتمانقلیچ که خانواده‌اش زمین‌دار بودند (چریک‌های فدایی یک تحقیق روستایی بر ایران انجام داده بودند و با غلو عنوان می‌کردند مساحت زمین‌های او در ایران برابر مساحت کشور سوئیس است)، سبمل این شیفت بود. او در ایران سرمایه‌گذار شد و در هتل ناسیونال (هتل زیر پل سیدخندان که الآن خرابش کردند و از بزرگ‌ترین هتل‌های دهه‌ی ۳۰ بود)، تله‌کابینی که در ولنجک است، قصریخ (پایین میدان ونک بود و یکی دو سال پیش خرابش کردند) سرمایه‌گذاری کرد. پیست پاتیناژ را در باشگاه قصریخ درست کرد. تیم فوتبالی در دسته یک باشگاه‌های تهران درست کرد. باتمانقلیچ که اصلاً نمی‌دانست ورزش چیست و دلخوش بود به بهره‌برداری از روستاهای هزارپارچه‌اش، آمد سرمایه‌اش را تفکیک کرد و شیفت کرد. این مثال زده شد تا روشن شود مقصود نهایی کندی این بود که باتمانقلیچ‌های همه‌ی جنوب از زمین نقل مکان کنند و خود، نیروی کار و سرمایه‌ی خود را بر بخش‌های مدرن اقتصادی متمرکز کنند.

آینده‌داری - هم‌پیوندی استراتژیک

حالا اگر این اتفاقات می‌افتاد، یعنی گزینه انقلاب حذف می‌شد، رفرم‌جانشین آن می‌شد، تضاد طبقاتی و تضاد شهر و روستا تخفیف پیدا می‌کرد، طبقه ساخته می‌شد، سرمایه از بخش کشاورزی به بخش‌های پیشرفته و امروزی شیفت پیدا می‌کرد، [آنگاه] آن نظام‌ها [ی جهان سوم نیز] ضمن اینکه خودشان نوسازی می‌شدند و آینده‌دار می‌شدند؛ هم‌پیوندی جدی‌تر و

استراتژیک‌تری نیز با منافع درازمدت ایالات متحده و متحدانش در جهان به عنوان کمپ غرب پیدا می‌کردند و نهایتاً یارکشی اردوی رقیب که اتحاد شوروی بود، مهار می‌شد.

مهار یارکشی رقیب

با توجه به اینکه شوروی برای همه‌ی مبارزان ملی چپ و چپ‌ایدئولوژیک، لجستیک اندیشه، انقلاب، تئوری تشکیلاتی، تسلیحاتی و مالی بود، طبیعی بود که کشورها چون در مسیر کمک‌گیری و کمک‌خواهی از اتحاد شوروی قرار می‌گرفتند، به طور طبیعی در کمپ شوروی یا حداقل در همسایگی کمپ قرار می‌گرفتند، اگر این اتفاقات می‌افتاد، بالنهایه، یارکشی اردوی رقیب هم پایان پیدا می‌کرد.

این فضای جهان بود. تا میل درونی [به] رفرم‌کنندی آمدیم، ان‌شالله دفعه‌ی دیگر به ایران وصلش می‌کنیم تا ببینیم چه اتفاقاتی مرتبط با این در ایران رخ می‌داد.

«شرایط داخلی؛ زمینه‌های بروز حرکت»

نشست چهل و چهارم

سه‌شنبه ۹ بهمن ۱۳۸۶

شرایط داخلی

با سلام و عصر به خیر خدمت دوستان و بزرگان جمع، چهل و چهارمین نشست و سومین جلسه از فراز جنبش ۳۹-۴۲ است. جلسه‌ی پیش بحث شرایط بین‌المللی بود؛ امروز وارد فضای داخلی ایران و زمینه‌های بروز حرکت می‌شویم. شرایط داخلی را مقدمتاً جمع کنیم تا به زمینه‌سازی بروز و ظهور جنبش ۳۹ تا ۴۲ برسیم.

پرده اول

سرکوب نظامی پلیسی

در پرده اول شرایط، شرایط طبیعی بعد از کودتا [حاکم] است. یک سرکوب نظامی-پلیسی صورت گرفته، سرکوب هم سرکوب جدی‌ای است. طبیعتاً هربار که در یک مجتمع انسانی سرکوبی صورت بگیرد فضای سنگین، ذاتی تبعه آن سرکوب است. ما در ایران با این فضاها بیگانه نیستیم و فصل به فصل مردم و نیروها آن را تجربه کرده‌اند و یکی از این سرفصل‌ها کودتای ۳۲ است.

سنگینی فضای پس از کودتا

محاكمه، زندان، تبعید محور

حبس ملیون

سنگینی در همان فضای سنگین محور دوران که در یک طرف مرحوم

دکتر مصدق بود که محاکمه می شود، زندان می رود و بعد به احمدآباد تبعید می شود. ملیون هم به همین ترتیب حذف می شوند، فعالان بازار و معدود رهبران حزب توده که در داخل ایران بودند و نتوانستند از ایران خارج شوند، هم همه دستگیر می شوند.

نابودی سازمان افسری، فرار و امنیت رهبران

اتفاق دیگری که در این همین حول و حوش می افتد نابودی سازمان افسریو فرار رهبران حزب توده در سال ۱۳۳۳ است. شهریور ۳۳ سازمان افسری حزب توده که یک سازمان مخفی و کاملاً تشکیلاتی و کارا بود کشف می شود، ۶۰۰ نفر دستگیر می شوند، احکام بسیار سنگینی به آنها می دهند. از ۶۰۰ نفر، ۶۹ نفر محکوم به اعدام می شوند؛ از ۶۹ نفر در مورد ۲۷ نفر حکم اعدام اجرا می شود و چیزی حدود ۱۹۲ نفر هم حبس ابد می گیرند. برخورد بسیار سنگینی با بدنه‌ی حزب توده می شود. سازمان افسری بیشتر از جوانان صادق که گرایش‌های ملی هم داشتند، تشکیل شده بود اما برخلاف اینکه بدنه سرکوب و خونین می شود، رهبری حزب توده آسیب نمی بیند و همه آنها به شوروی، آلمان شرقی یا اتریش می روند. آنها حدفاصل ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ [در این کشورها] در امنیت و امکانات و فرصت‌های مطالعاتی و تجهیز به سر بردند. این اتفاقی که افتاد، اتفاق بسیار ناگواری است به این مفهوم که رهبران سریع میدان خالی می کنند و به فکر حفظ خود هستند ولی پایین بدنه کاملاً متلاشی می شود، خونین می شود و پُر شرایط به رهبری نمی گیرد، [بلکه] به بدنه می گیرد. بعداً در تحلیل وقایع دهه‌ی ۴۰ و نیروهای نو تأسیس دهه‌ی ۴۰ [با] این اتفاق به عنوان یک محور جمع‌بندی کار داریم.

تعطیلات و تهدیدات

اتفاق بعدی هم اتفاق خیلی بیگانه‌ای نیست: تعطیلات و تهدیدات، یعنی مقدمتاً مطبوعات، بعد احزاب و بعد اصناف تعطیل می شوند. مجموعه‌ی

امکانات کوچک و کوچک‌تر می‌شود، [سپس] جامعه‌ی مطبوعاتی مداح را مثل همیشه داریم؛ روزنامه‌ی اطلاعات که پشتوانه‌ی ایدئولوژیک رضاخان بود، از این به بعد با مدیرمسئولی عباس مسعودی^۱ به پشتوانه‌ی ایدئولوژیک حکومت کودتای زاهدی و شخص شاه تبدیل می‌شود، [در این دوره] یکی دو نشریه‌ی محدود سراسری وجود داشت.

دولت کودتا

ننوی حمایت

وجه بعدی، دولت کودتای زاهدی [است که] مستقر می‌شود و حدود ۱۴ ماه حکومت می‌کند، که به آن خواهیم رسید. دولت زاهدی بلافاصله مثل یک نوزاد در ننوی حمایت‌های آمریکا خوابانده می‌شود. ابتدای کار چهار روز بعد از بازگشت شاه، زاهدی از دولت آمریکا درخواست کمک نقدی می‌کند و مجموعاً مورد حمایت قرار می‌گیرد. آیزنهاور با پرداخت ۲۳ میلیون و ۴۰۰ هزار دلار کمک فنی موافقت می‌کند. دو روز بعد از آن مجدداً آیزنهاور ۴۵ میلیون دلار کمک بلاعوض به دولت زاهدی می‌دهد، [همچنین] به‌فاصله‌ی چند ساعت پس از انعقاد قرار داد کنسرسیوم در آبان ۳۳، آیزنهاور مجدداً یک کمک ۱۲۵ میلیون دلاری به دولت زاهدی اختصاص می‌دهد. [دولت زاهدی] کاملاً در نونو خوابانده می‌شود. کمک‌های فنی، کمک‌های بلاعوض، کمک‌های نظامی و کمک‌های با بهره‌ی خیلی پایین به دولت زاهدی اختصاص پیدا می‌کند.

۱. عباس مسعودی (۱۲۷۴ تا ۱۳۵۳) روزنامه‌نگار، سیاست‌مدار و بنیان‌گذار روزنامه اطلاعات بود. وی در ابتدا در روزنامه کوشش به مدیریت شکراله صفوی با ذیح‌اله منصوری همکاری بود، سپس چند چاپ‌خانه کوچک تأسیس نمود و به خوبی با کار خود آشنا شد و بعد روزنامه اطلاعات را راه‌اندازی کرد. با تبدیل اطلاعات به پرتیراژترین روزنامه‌ی کشور، مسعودی با مقامات بلندپایه دیدارهایی داشت و توانست به مجلس شورای ملی راه پیدا کند.

پدر خواندگی امریکا

وجه دیگر [این است که] دوران، دوران پدرخواندگی آمریکا است. آمریکا مجری کودتا بوده، طراح کودتا بوده، شاه همانطور که در انقلاب سفید می‌گوید، تاج و تختش را به لحاظ معنوی از امام رضا و به لحاظ عملی و پراتیک از آمریکایی‌ها دارد و این خودش باعث می‌شود که آمریکا سایه‌ی سترگی بر شرایط حاکمیت ایران داشته باشد و نقش پدرخواندگی ایفا کند.

دلجویی از انگلستان

دولت زاهدی و کلاً حاکمیت - که از قبل هم گرایش انگلیسی داشت - بلافاصله پس از کودتا در مقام دلجویی از انگلیسی‌ها برمی‌آید. زاهدی در عین حال که از آمریکایی‌ها قرض می‌کند، ۶۶۰ میلیون دلار نیز به عنوان غرامت به شرکت بریتیش پترولیوم می‌پردازد و به فاصله‌ی کوتاهی بعد از کودتا در ۱۴ آذر ۱۳۳۲ رابطه با انگلیس بعد از ۱۴ ماه که در زمان مصدق قطع شده بود، برقرار می‌شود. به فاصله چند روز بعد از ۱۴ آذر هم سردنيس‌رایت به عنوان اولین کاردار بعد از سرنگونی دولت مصدق به تهران می‌آید و سفارت انگلیس مجدداً بازگشایی می‌شود.

عادی‌سازی‌ها

وجه بعدی عادی‌سازی‌ها است به این مفهوم که به مصرف دامن می‌زنند و سعی می‌کنند بازار پر از کالا بشود تا شرایط به نظر عادی بیاید. زاهدی در فروردین سال ۱۳۳۳ انتخابات مجلس هجدهم را هم ترتیب می‌دهد. ترکیب مجلس ترکیب دردآوری است: بخش مهمی از کسانی که در کودتا شرکت داشتند در مجلس صاحب کرسی می‌شوند؛ [افرادی] مثل حائری‌زاده، میراشرفی سرمایه‌دار اصفهانی که با روزنامه‌ی آتش خود آتش‌بیار معرکه ضد مصدقی و در کودتا فعال بود، پسر [آیت‌اله] کاشانی، [یعنی] مصطفی کاشانی و سید جعفر بهبهانی که در کودتا شریک بود، صاحب کرسی مجلس

می شوند. سیدحسن امامی، امام جمعه‌ای که او هم مدتی رئیس مجلس بود، و دوباره نماینده می شود؛ به اضافه‌ی تیپ‌هایی مثل محمد علی مسعودی و تعداد قابل توجهی از کلان زمین‌داران و فئودال‌های مناطق. این اتفاق‌ها در فاصله کوتاهی بعد از کودتا، نهایتاً در ۷ یا ۸ ماه بعد از کودتا رخ می‌دهد.

پاکسازی‌ها

در وجه پاکسازی هم مصدق‌زدایی به صورت جدی صورت می‌گیرد. لمپن‌هایی که در کودتا شریک بودند، صاحب امکانات و فرصت‌های جدی می‌شوند؛ مثل شعبان و طیفش و بخشی از کسانی که در کودتا شریک بودند، مثلاً آقای مجید از جامعه‌ی ورزش که چند سال پیش فوت شد. ایشان با شگاه‌دار بود و با شگاه سپه را داشت، [و همچنین] در کودتا شریک بود. [پرویز] خسروانی هم به همین ترتیب؛ با شگاه او قبل از کودتا با شگاه دوچرخه‌سواران بود و در حد فاصل [روزهای] ۲۵ تا ۲۸ مرداد اسم با شگاهش را مصدق گذاشت. بعد از کودتا [نام] با شگاه را با شگاه تاج کرد و صاحب ردیف بودجه‌ی دولتی شد. اتفاقات این‌چنینی بعد از کودتا متعدد رخ داد.

پرده‌ی دوم

مجرای جدید مکش نفت

می‌رویم سر پرده دوم؛ مجرای جدیدی برای مکش نفت تعبیه می‌شود که سعی شد با پختگی صورت بگیرد ولی نیروها افشایش کردند و بعد از افشا مشخص شد که پختگی در کنه مطلب نبود. کنسر سیومی مرکب از شرکت هلندی [رویال داچ] شل، شرکت نفت دولتی فرانسه، شرکت نفت انگلیس [یا بریتیش پترولیوم]، پنج شرکت آمریکایی که موبیل، [استاندارد] نیوجرسی، گالف، تگزاکو و [استاندارد] کالیفرنیا بودند، بدون اطلاع دولت [ایران] تشکیل شده بود. بسیار جالب است که در ۲۰ فروردین سال ۱۳۳۳ سفیر

انگلستان نامه‌ای به وزارت خارجه‌ی ایران می‌نویسد و به اطلاع دولت می‌رساند که [چنین] کنسر سیومی تشکیل شده است. دو روز بعد از این اطلاع‌رسانی هیئت کنسر سیوم به تهران می‌آید. یک هیئت ایرانی هم در همان دو روز تشکیل می‌شود، سرتیم هیئت ایرانی علی امینی بود که آن زمان وزیر دارایی بود، [مرتضی قلی‌خان] بیات سهام‌السلطان بود و فتح‌اله نوری اسفندیاری. این هیئت با کنسر سیوم وارد مذاکره شد. [در] ۵ مهر سال ۱۳۳۳ مجموعه‌ی مذاکرات نتیجه داد و امینی لایحه‌ی قرارداد کنسر سیوم را به مجلس ارائه کرد. در قرارداد کنسر سیوم مهم این بود که از ۱۰۰ درصد سهام، آمریکایی‌ها صاحب ۴۰ درصد بودند. شرکت نفت انگلیس ۴۰ درصد، رویال داچ شل هلندی ۱۴ درصد و شرکت دولتی فرانسه هم ۶ درصد [سهام] داشتند. مهلت قرارداد ۲۵ سال بود، در مرحله‌ی اول که در سه دوره‌ی پنج‌ساله قابل تمدید بود، نهایتاً ۴۰ سال را در بر می‌گرفت.

خط ادغام: هم‌پیوندی؛ هم‌اردویی

وجه دیگر خط ادغام بود: خط ادغام حکومت کودتا با نظام بین‌المللی سرمایه‌داری. این ادغام را هم در هم‌پیوندی‌های نظامی منطقه‌ای و هم در هم‌اردویی با جریان سرمایه‌داری جهانی می‌شد دید. ایران در ۱۳۳۴- یک سال و نیم بعد از کودتا - وارد پیمان امپریالیستی بغداد شد. پیمان بغداد یک پیمان ضدکمونیستی بود که از دولت بغداد که انگلیسی بود و از دولت ایران و پاکستان تشکیل شده بود. آمریکا پدرخوانده‌ی پیمان بغداد بود. اتفاق بعدی این بود که ایران به نسبتی که آمریکا پدرخوانده‌اش شد، فرزندخوانده شد. یعنی رژیم شاه فرزندخوانده‌ی ایالات متحده شد و در سرمایه‌داری جهانی جای ویژه‌ای را به دست آورد.

تثبیت امنیتی

وجه دیگر تثبیت امنیتی بود، ساواک در سال ۱۳۳۶ شکل گرفت. تشکیل سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) به‌طور قانونی تصویب شد و تیمور بختیار در رأس ساواک قرار گرفت. ساواک مرکب از هشت اداره بود و کارش را از سال ۱۳۳۶ شروع کرد.

کمپ ضد کمونیستی

اتفاق دیگر این بود که ایران عملاً به یک کمپ ضد کمونیستی تبدیل شد و علاوه بر ورود به پیمان بغداد، پایگاه‌های متعدد نظامی در اختیار آمریکایی‌ها گذاشت. در دهه‌ی ۳۰ ما متعدد شاهد تأسیس فرودگاه‌ها بودیم و یا فرودگاه‌های نظامی جنب آنها بودند و یا مستقل از فرودگاه‌های معمولی و عادی پایه‌گذاری، فرودگاه‌های نظامی [نیز] شدند.

اتفاق دیگری که در کمپ ضد کمونیستی روی داد، توده‌ای‌گشی بود که از سال ۳۴ با اعدام‌های سازمان افسری [شروع شد].

اتفاقی که از این به بعد در چهار چوب بحث ما رخ داد، بحث مرز مشترک ایران با شوروی بود که خیلی عمده شد، یعنی آمریکایی‌ها مدام مطرح می‌کردند که شما ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی دارید و طبیعتاً باید به کمربند سبز بییونیدید. کمربند سبز هم کمربندی بود که از زمانی که انقلاب شوروی بر پا شد، مقدمتاً بنا بود توسط انگلستان دور شوروی کشیده شود. بعد از این که انگلستان هژمونی جهانی‌اش را از دست داد، ایالات متحده خط سبز کمربند کمونیستی را به دست گرفت و ایران هم خودش کاملاً در این کمپ خود جا داد.

برنامه‌ی ادغام

آرام آرام که پایین‌تر بیاییم به برنامه‌ی ادغام می‌رسیم. برنامه‌ی ادغام، برنامه‌ی دوم هفت ساله ایران بود. برنامه‌ی هفت ساله دوره‌ی زمانی ۱۳۲۷ تا

۱۳۳۲ را پوشش می‌داد که هم‌زمان با ملی شدن صنعت نفت کاملاً متوقف شد و از دستور خارج شد. بلافاصله برنامه‌ی دوم که بنا بود هفت ساله‌ی ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۱ را پوشش بدهد، تصویب شد. ابوالحسن ابتهاج که رابطه‌ی نسبتاً ویژه‌ای با آمریکایی‌ها داشت، پشت این برنامه بود. آن برنامه‌ای که بود، برنامه‌ی ادغام در همان نظام بین‌المللی سرمایه‌داری از منظر اقتصادی بود. لذا برنامه‌ی دوم هم که تصویب شد، رژیم شاه صاحب یک متن راهنما برای ادغام شد.

شبکه سازی سرمایه داری

در همین چهارچوب، اتفاقی که در جریان برنامه‌ی دوم عمرانی افتاد، یک شبکه جدید سرمایه‌داری در حد فاصل ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۰ تشکیل شد و ۱۷ بانک در ایران تأسیس شدند که اتفاق بسیار مهمی بود. برخی از این بانک‌ها، بانک‌های مختلط بودند؛ مثل بانک ایران و هلند، بانک ایران و آمریکا، بانک ایران و انگلیس؛ و بخشی هم بانک‌هایی بودند که به نوعی با نظام سرمایه‌داری جهانی ارتباط پیدا کردند و به خصوص بخش تجاری آن را تسهیل می‌کرد. [در این دوره] همچنین شش شرکت بیمه به وجود آمد و یک شبکه اقتصاد سرمایه‌داری اولیه در ایران شکل گرفت.

کمپرادوریسم

در ادامه‌ی نقطه‌چین همین خطی که توضیح داده شد، شاهد پیدایش کمپرادوریسم هم در ایران بودیم. به این مفهوم که یک سرمایه‌داری وابسته در ایران شکل گرفت که به وارد کردن صنایع سبک مصرفی دست یازید. در کنار آن هم آرام آرام کمپرادوریسم تجاری و خدماتی بروز و ظهور پیدا کرد.

شبه مدرنیسم تحمیلی

در کنار این اتفاق‌ها، اگر نگاهی به حوزه‌ی فرهنگ هم بیاندازیم، شبه‌مدرنیسم تحمیلی در ادامه‌ی شبه‌مدرنیسم تحمیلی‌ای که رضاخان در حد

فاصل ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ با ضرب و زور نظامی‌گری و سازمان پلیسی در ایران مستقر کرد، [به وجود آمد]. بلافاصله بعد از کودتا موج دوم شبه‌مدرنیسم تحمیلی توسط پهلوی دوم افشاند شد. مجلات بازتر شدند. بخشی از مجلات مثل مجله‌ی تهران‌مصور - که [البته] یک مقدار فکری هم بود- و مجله‌ی سپید و سیاه؛ و تا حدی روزنامه‌ی اطلاعات فرهنگ Open را در حوزه‌ی روابط زن و مرد ترویج می‌کردند. فیلم‌هایی که بعد از کودتا وارد [کشور] شد، همین خط را تعقیب می‌کردند. در داخل [کشور] نیز فیلم‌هایی که در دهه‌ی ۳۰ بعد از اروپا تولید شد، دو خط را تعقیب می‌کردند. یکی فیلم‌هایی بود که توسط نظامی‌ها ساخته شد - جالب است که کارگردانی پنج تا هفت فیلم سینمایی در این دوره توسط نظامی‌ها بود. در کنار این فیلم‌ها، ورود فیلم خارجی هم بیش از گذشته باب شد، بیشتر این فیلم‌ها امریکایی بودند و همان خط خاص را تعقیب می‌کردند. فیلم‌های ساخت داخل هم به همین ترتیب در ادامه‌ی نقطه چین قرار داده می‌شد.

ماکت‌سازی حزبی

اتفاق دیگری که بعد از کودتا یعنی حدوداً یکی دو سال بعد از کودتا رخ داد، [این بود که] یک ماکت‌سازی حزبی توسط شخص شاه صورت گرفت. ماکت به این مفهوم که محتوای حزب را نداشت ولی شاکله و ساختار یا اسکلت حزب را داشت. دو حزب به وجود آمدند: یکی حزب مردم [به ریاست اسداله] علم و دیگری حزب ملیون [به ریاست منوچهر] اقبال. قرار بود آن دو حزب مشابه رقابت‌های دو حزب م سلط ایالت متحده با شد و در اینجا هم چنین اتفاقی رخ بدهد. علم در خاطراتش کاملاً توضیح می‌دهد که شاه به من گفت یک حزب تشکیل بدهم و به اقبال هم گفت که حزب دوم را تشکیل بدهد، یک روز اقبال را خواست و به او گفت که حزب تو نقش اپوزیسیون را به عهده بگیرد و انتقاد به دولت انتقاد کند. علم می‌گوید، وقتی اقبال پذیرفت و این کار را کرد، شاه او را خواست و به او گفت که تو غلط

کردی که به دولت من انتقاد کردی. اقبال هم دیگر چیزی نمی گوید و شبه بازی رقابت دو حزب در این سال پایان پیدا می کند. این ماکت سازی حزبی هم صورت گرفت.

هاله‌ی مصدق

این پرده‌ی دوم بخشی‌اش در موضع حاکمیت بود که توضیح داده شد اما بخش مهمی‌اش در درون جریان مبارز جامعه‌ی ایران بود. به رغم همه‌ی اتفاقات هاله‌ی مصدق هنوز روی شرایط بود؛ به خصوص اینکه مصدق بر قرارداد کنسر سیوم موضع جدی گرفت و نامه‌ای به سازمان ملل نوشت. در این نامه استناد کرد که قرارداد کنسر سیومی که منعقد شده هم با قانون ملی شدن سراسری صنعت نفت ایران و هم با اصل ۲۴ قانون اساسی مغایر است. پس هاله‌ی مصدق بر شرایط [مؤثر] بود.

نهضت مقاومت ملی

نهضت مقاومت تشکیل شد. دفعه‌ی قبل اشاره شد مرحوم [سید رضا] زنجانی، و کلاً برادران زنجانی که مصدقی و ملی بودند و زیست مالی آخوندی نداشتند (خیلی مهم بود [که] وجوهات به آنها می رسید اما سعی می کردند آن را در زندگی شان نیاورند)، کاملاً پشتوانه‌ی دکتر مصدق بودند. نهضت مقاومت ملی با پیشگامی آقای زنجانی شکل گرفت. هسته‌ی اول بلافاصله بعد از کودتا در منزل آقای زنجانی با حضور چهار نفر شامل خود مرحوم سید رضا زنجانی، آقایان مرحوم عباس رادنی، رحیم عطایی و ناصر صدرالحفاظی به سرعت شکل می گیرد. در جلسات بعد شاپور بختیار، مهندس [مهدی] بازرگان، دکتر [یداله] سحابی، آقای [حسین] شاه‌حسینی و فتح‌الله بنی صدر هم دعوت می شوند و [به این ترتیب آنچه که] در جلسات بعد نهضت مقاومت ملی عنوان پیدا می کند، تشکیل می شود. عنوان پیشنهادی هم ظاهراً از طرف شاپور بختیار بوده است.

پس از همان دو، سه روز بعد از کودتا نهضت مقاومت ملی عرض اندام می‌کند. زاهدی ۳۰ مرداد از بازار و اصناف می‌خواهد که بازار را باز کنند، اما نهضت مقاومت ملی با [استفاده از] ارتباطاتی که داشته، به بازار توصیه می‌کند که بازار باز نشود. این تقریباً اولین تنه‌ای بود که نهضت مقاومت به دولت کودتا زد. [در آن زمان] هنوز شاه به ایران نیامده بود و چند روز بعد به ایران آمد. [به این ترتیب] سلسله اقدامات نهضت مقاومت ظاهر می‌شود. نشر پیام بود که با نشر پیام نهضت مقاومت، بازار مبادرت به باز کردن حجره‌ها و غرفه‌ها نکرد.

اتفاق مهم دیگری که افتاد ۷ شهریور ۳۲ و تقریباً دو هفته بعد از کودتا بود که نهضت مقاومت ملی اعلامیه‌ی تاریخی را پخش کرد با سر تیترا «نهضت ادامه دارد». [این اعلامیه در] دو هزار نسخه چاپ شد و هفت نفری که بنیان‌گذار نهضت مقاومت ملی بودند، خودشان به پخش مخفیانه‌ی دوهزار اعلامیه مبادرت کردند. یکی دو روز بعد از این اتفاق، سازمان مخفی نهضت مقاومت مرکب از نمایندگان احزاب، بازار و دانشگاه شکل می‌گیرد که هفت کمیته‌ی فعال داشت. فعال‌ترین کمیته‌ها، کمیته‌ی بازار و کمیته‌ی دانشگاه بود.

اتفاق مهم بعدی تظاهرات ۱۶ مهر در اعتراض به محاکمه‌ی دکتر م‌صدق بود. در این اعتراض بازار، دانشگاه و حتی مدارس تعطیل می‌شوند و این اتفاق خیلی مهمی بود. بعد پشت سر آن تظاهرات ۲۱ آبان در ادامه‌ی تظاهرات ۱۶ مهر رخ داد.

افشای روند

اتفاق مهم‌تر افشای قرارداد کنسرسیوم بود. این قرارداد مورد نقد سیاسی و قانونی قرار گرفت، ۱۲ استاد بعداً [از این انتقاد] حمایت کردند. این ۱۲ استاد اخراج شدند و اخراج [این] ۱۲ استاد موج جدی را در جامعه سیاسی ایران بر پا کرد.

در سال ۱۳۳۴ در یک موج، سران نهضت مقاومت دستگیر شدند. مهندس [مهدی] بازرگان، دکتر [یداله] سحابی و مهندس [عزت‌اله] سحابی [دستگیر شدند]. به علاوه، بخشی از فعالان مشهد در پی انتشار جزوه‌ای [با عنوان] «در مقابل توطئه‌ها بیدار باشیم» دستگیر شدند.

در ادامه‌ی فعالیت‌های نهضت مقاومت سال ۱۳۳۵ که اشاره شد. [هنگام] ملی کردن کانال سوئز از طرف نهضت مقاومت ملی قالیچه‌ای که تصویر مصدق بر آن نقش بسته بود با پیام نهضت مقاومت ملی به مردم پورت سعید در مصر اهدا شد. نهایتاً در سال ۱۳۳۶ جزوه‌ی نفت که جزوه‌ی کیفی‌ای در ۲۴ صفحه بود، از طرف نهضت مقاومت ملی منتشر شد. مرحوم [کاظم] حسینی در تدوین جزوه نقش ویژه و کیفی‌ای ایفا کرد. این جزوه بعد از قرارداد سال ۱۳۳۶ با شرکت ایتالیایی آجیپ مینراریا [یا آجیپ اس.پ.آ] تدوین شد و بلافاصله دستگیری‌ها شروع شد. بخشی از روحانیون عضو نهضت مقاومت، مثل آقای [سید رضا] زنجانی، [سید ابراهیم] میلانی در مشهد، [محمدعلی] انگجی در تبریز و آقای [رحیم] عطایی، [عباس] سمیعی و [حسین] فولادی - که این [سه نفر آخر] دیگر روحانی نبودند - دستگیر شدند. در مشهد هم استاد [محمدتقی] شریعتی و دکتر [علی] شریعتی، آقای [ان تقی] و عامل [عاملی‌زاده، طاهر احمدزاده و آقای احمد] آسایش دستگیر شدند.

لذا نهضت مقاومت که بسیار سریع تشکیل شد، مشعل راه بود و پیام مصدق و پیام نهضت ملی را همچنان حمل می‌کرد. فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی تا سال ۱۳۳۹ خرد خرد ادامه پیدا کرد و [در این سال] دیگر به دوران نسبتاً باز ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ وصل شد.

افشای روند

افشای روند هم ادامه داشت. خود مصدق افشاگر قرارداد کنسرسیوم بود. مرحوم حسینی فعال بود. نهضت مقاومت، دانشگاه و بازار روی افشاگری‌های بعد از کودتا به طور جدی فعال بودند.

دانشگاه بارکش

اما اتفاق مهمی که در پرده‌ی دوم افتاد این بود که برای اول بار دانشگاه بارکش شرایط شد. دیگر نه حزبی بود و نه صنفی بود، نه جامعه‌ی مطبوعاتی بود که پیام‌سان نهضت باشد. نهضت مقاومت ملی هم که رو و عیان نبود، تشکیلات مخفی و افشاگر بود. تشکیلات مخفی و افشاگر هم طبیعتاً نه می‌تواند بروز و ظهور بیرونی داشته باشد، نه می‌تواند عضوگیری کند و نه می‌تواند گسترش تشکیلاتی بدهد. تشکیلاتی بود، به مفهوم این که «ما هستیم». اتفاق مهمی که با نهضت مقاومت ملی افتاد این بود که ما هستیم. بیش از این نهضت مقاومت در آن شرایط نمی‌توانست کارایی داشته باشد. اما دانشگاه بارکش شرایط می‌شود. ۱۴ آذر در اعتراض به برقراری رابطه انگلستان با ایران دانشگاه تظاهرات می‌کند. ۱۵ آذر هم تظاهرات می‌کند و در نهایت در ۱۶ آذر اتفاق شنا سنامه‌ای دانشگاه ایران رخ می‌دهد و سه قطره خون بر جای می‌ماند. از آن به بعد دانشگاه وجه مبارزاتی و ضداستعماری به خود می‌گیرد و به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی بارکش دوران می‌شود.

۷ سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ دانشگاه را آقای دکترملکی (که اینجا تشریف دارند) دیده‌اند و مسلط هستند. [در این دوره] دانشگاه تسمه به گرده می‌اندازد و باردوران را تا [حدود] سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۲ به دوش می‌کشد. ان‌شالله در جلسات بعد جدی‌تر به حوزه‌ی دانشگاه وارد خواهیم شد.

ادبیات مهاجم-حامی

ادبیات دوره، ادبیات مهاجم-حامی است. شعر شاملو، شعر اخوان، داستان‌های آل‌احمد، اوج‌گیری مجدد شعر نیما؛ همه تشکیل‌دهنده‌ی مجموعه ادبیات مهاجم-حامی هستند.

ادامه‌ی انباشت فکری

در حد فاصل ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ انباشت فکری ادامه دارد و نقطه چین

تراوشات فکری مرحوم خلیل ملکی زده می شود. آقای طالقانی عمق و غور قرآنش را دارد، مهندس بازرگان ادبیات علمی ایدئولوژیکش را مترکم تر می کند و در کنارش حزب توده هم در خارج از کشور به انباشت دوران کمک می کند. انباشت حزب توده در داخل ایران نبود ولی در حد خودش در مجموع به انباشت فکری ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ کمک کرد.

نقطه چین نهاده سازی

اما م سألهی بعدی نقطه چین نهاد سازی است. اتفاق اولی که در دههی ۳۰ می افتد، شکل گیری شرکت «یاد» است. شرکت یاد را مهندس بازرگان و ۱۱ استاد اخراجی دانشگاه برپا می کنند. ابتدا ۱۲ استاد بودند و می گفتند شرکت «داد» که بعد آقای عبدالله خان موذنی از آن مجموعه خارج شد، و شدند ۱۱ نفر. شرکت تا سیساتی یاد هنوز هم وجود دارد و مرحوم مهندس بازرگان تا آخرین روزهای عمرش در این شرکت فعال بود. در کنار این شرکت، خود مهندس [بازرگان] در سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ بعد از کودتا به این نتیجه می رسد که ایران کشور واگرایان است و کشور همگرایی نیست و مردم ایران نمی توانند با هم کار کنند. خروجی تحلیل مهندس این بوده که به مجموعه سازی های جمع گرا و همگرا دست بزیم. در آن زمان یک نهضت انجمن سازی راه می افتد و ایشان ۱۲ انجمن را سامان می دهد که از آن ۱۲ انجمن، انجمن اسلامی مهندسین و انجمن اسلامی پزشکان کماکان به فعالیت خود ادامه می دهند.

تا اینجا کار جنبش نهاد به رغم سرکوب های بسیار سنگینی که شده و جاپای کین و نفرت علیه کودتا و مهر به مصدق و نهضت ملی را مشاهده کردیم.

انزوای همیاران کودتا

در دل این اتفاقات، همیاران کودتا هم منزوی شدند. کاشانی یکی دو ساعت پس از کودتا مورد عنایت شاه و زاهدی بود. با زاهدی دو ملاقات

انجام داد و مؤید حکومت کودتا بود، اما دیگر جایگاهی در شرایط نداشت. هم منزوی شد و [هم] نتوانستند جایگاه و کرسی اجتماعی برای خود شان دست و پا کند. نواب هم به همین ترتیب، که نهایتاً اعدام شد و از شرایط خارج شد، [البته] نواب در کودتا نبود، اما سید جعفر بهبهانی با وجود این که نماینده شد، مورد نفرت نیروهای ملی بود.

نقد خودنوشتارویی

آخرین نکته‌ی پرده دوم هم نقد خود [از نوع] نوشتارویی حزب توده است. حزب توده سال ۱۳۳۶ که برنامه‌ی خارج از کشور را برگزار کرد، تصدیق کرد که مصدق ملی و ضدامپریالیست بود و ما این دو عنصر مصدق را مورد غفلت قراردادیم، و یک نقد خودی کردند که بعداً دیده شد که تأثیر ویژه‌ای هم در ادامه‌ی فعالیت‌های خودشان نداشت و همان کار را بعداً دوباره ادامه دادند؛ که بعد ان‌شالله سرجایش به آن می‌رسیم.

تصویری را که [در صفحه‌ی بعد] مشاهده می‌کنید محرم معروف سال ۱۳۴۲ مقارن با خرداد ۱۳۴۲ بود که آقای خمینی مطرح شدند، جنبش یک جنبش اجتماعی شد و بازار و مردم، پیشه‌ور و دهقان هم در آن مشارکت داشتند. جلسه‌های بعد به متن جنبش خواهیم رسید.



زمینه‌های بروز حرکت

حالا می‌رسیم به زمینه سازان جنبش ۳۹-۴۲: زمینه سازان درونی، در سه حوزه قابل تحلیل هستند. اگر با ادبیات همان زمان صحبت کنیم زمینه‌سازان و نیروهای درون‌خلقی، زمینه‌سازان درون قدرت که دیگر درون خلق نبودند، ملی هم نبودند، و با کودتا و سرکوب آمده بودند؛ و نهایتاً محرک‌های اقتصادی و اجتماعی. یک محرک خارجی هم داریم که دفعه‌ی قبل به آن اشاره شد و قبل از زمینه‌سازان داخلی گریزی هم به محرکان خارجی خواهیم زد.

زمینه‌سازان درون‌خلقی

زمینه‌سازان درون‌خلقی می‌شود ۱۰ تا عنوان برایشان فرض کرد.

داغ سرکوب

وجه اول سرکوب بود. مجموعه‌ای که سرکوب را سامان می‌دهد و به انجام تشکیلاتی می‌رساند، تصور می‌کند که دیگر همه چیز تمام شده و جامعه تحت اختیارش است، ولی اساساً این طور نیست و بلافاصله بعد از سرکوب، حس حقارت و نفرت به اضافه‌ی افسوس‌های تاریخی در ذهن‌ها و دل‌های داغ‌خورده حک می‌شود. همان [حس و افسوس] در سیر خودش کار دست جریان سرکوب‌کننده می‌دهد. سرکوب‌گران معمولاً از این اتفاق جوهری که در درون جامعه‌ی سرکوب‌شده رخ می‌دهد، غافل هستند.

آرمان زیر پتک

[زمینه‌ساز بعد این بود که] آرمان‌ها زیر پتک شرایط رفت. آرمان دموکراسی، آرمان مدیریت ملی و منابع، آرمان استقلال که مصدق و جریان جبهه‌ی ملی مطرح کردند و به آن دامن زدند. آرمان‌ها زیر پتک رفت. آموزه‌های مصدق [و] طبیعتاً آرمان‌های زیر پتک هم داغان نمی‌شوند. کشور ما کشوری است که در آن قند را به جای قندشکن با پتک می‌شکنند.

مجموعه جریان‌هایی هم که فصل به فصل در این قند شکستن تاریخی قند را به جای قندشکن با پتک شکستند، فکر می‌کنند که دیگر آن خرده خاکشیرهای قندی که مورد تهاجم وحشیانه قرار گرفته، نمی‌توانند سر هم سوار شوند و فعل و انفعال شیمیایی خود را نمی‌توانند انجام بدهند. این هم اتفاقی است که بعد از کودتا و در حد فاصل ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ رخ داد. آرمان‌های زیر پتک آرام آرام سلول‌هایش را بازسازی کرد و [در بازه‌ی] ۱۳۳۹-۱۳۴۲ دوباره برخاست. ان‌شاءالله جلسات بعد [به این موضوع] برخوایم گشت.

آموزه‌های مصدق

اما می‌رسیم به آموزه‌های مصدق. آموزه‌های مصدق هم کماکان در ذهن‌ها پژواک خودش را داشت. یکی از اصول ترمودینامیک اصل بقای ماده و انرژی است، این که انرژی هیچ‌وقت به‌طور کامل پایان پیدا نمی‌کند؛ [ممکن است] فروکش کند، اما جای خودش را در فعل و انفعالات شیمیایی پیدا می‌کند. در کنار این اصل بقای انرژی و اصل بقای ماده، اصول بقای دیگری هم داریم که آنها هم مورد غفلت جریان‌های سرکوب‌گر هستند. یکی اصل بقای عشق است و یکی اصل بقای آموزش. عشق و آموزش را نمی‌شود سرکوب کرد، یعنی مجازی هستند و در ذهن جا می‌گیرند. در دالان‌های مغز خانه می‌کنند، در صندوق‌خانه‌ی دل جامی گیرند. این [است] که آموزه‌های مصدق هم در واقع بر اساس اصل بقای عشق و بقای آموزش، سر جای خودش باقی مانده است؛ با توجه به اینکه مصدق تا آنجایی که می‌توانست در شرایط موضع می‌گرفت، مثل قرارداد کنسر سیوم، مثل موضعی که حد فاصل ۳۹-۴۲ گرفت.

خون دانشگاه

اما زمینه‌ساز بعدی خون دانشگاه بود. در ۱۶ آذر برای اول بار در دانشگاه خون ریخته شد. تا اینجای تاریخ که ما آمده‌ایم، و از این به بعد هم می‌بینیم

که خون، یک ماده‌ی بی‌روح شیمیایی نیست، دینامیسم و حرارت خاص خودش را دارد، در تاریخ درهم تنیده می‌شود و نقطه‌چین سرخی در ذهن به جا می‌گذارد و آن ذهن را صاحب یک شفق می‌کند. همچنان که شفق هیچ‌وقت رنگش به جز سرخی به رنگ دیگری نمی‌گراید، خون هم در جایگاه تاریخی خودش جریان ساز است: مهر و حس می‌سازد و نهایتاً تبدیل به یک عنصر حرکت‌آفرین می‌شود.

در کنار این‌ها یک نهضت افشاگر را هم داشتیم که نهضت مقاومت ملی بود که به آن اشاره شد. اینها همه برای جنبش ۳۹-۴۲ زمینه‌های ذهنی ساختند.

اتراق آمریکا

در کنار این‌ها وجه مهم اُتراق آمریکا است. آمریکا آمد و اینجا چادر زد و از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ ماند. اتفاقاتی که در این اتراق در حداصل ۳۹ تا ۴۰ افتاد، اتفاقات مهمی بود. آمریکا خودش طراح و عامل کودتا بود. کیم روزولت^۱، به ایران آمد، کودتا را طراحی کرد، دلارها را بین لپن‌ها و فواحش پخش کرد، کودتا را سازماندهی کرد و ایستاد تا شاه از رم برگشت؛ با شاه دیدار کرد و رفت. او یک کاتالیزور بود، کاتالیزور آمریکایی بود. دولت آمریکا هم طراح و هم عامل کودتا بود. حامی دولت کودتا بود. همچنان که در ابتدا دیدیم تیماردار دولت زاهدی بود. تیماردار این نوزاد در ننو بود. آمریکا در برنامه‌های اقتصادی دوم و سوم نقش ویژه‌ای داشت. به‌خصوص برنامه‌ی سوم را که ان شاءالله بعداً خواهیم دید، توسط کارشناسان دانشگاه هاروارد در ایران طراحی شد. تلویزیون آمریکا در دهه‌ی ۳۰ راه‌اندازی شد که آمریکایی‌ها[ی ساکن ایران] را که جمعیتشان رو به فزونی بود، به‌خصوص در سرمست‌شاری آمریکا در ارتش ایران، پوشش می‌داد. ارتش که اساساً در

۱. کرمیت روزولت معروف به کیم روزولت، نوه‌ی تئودور روزولت بود که در اینجا برادرزاده‌ی او معرفی شده است.

اختیار آمریکایی‌ها بود. در ارتش ایران نهادی تحت عنوان نهاد سرمستشاری [راه انداخت که] لیست خریدهای نظامی را باید تأیید می‌کرد؛ [آن هم] سازمانده و در واقع استراتژ ارتش در ایران بود.

آمریکایی‌ها بر شخص شاه هژمونی داشتند. در خاطرات شاه هم در انقلاب سفید و هم در مأموریت برای وطنم و هم در خاطراتی که در سفر به آمریکا داشت [این هژمونی را] می‌توانید ببینید.

اداره‌ی اصل چهار در این دوران فعال بود، این اداره [که] از سال ۱۳۲۷ شکل گرفته بود، بعد از کودتا فعال‌تر هم شد. دانشگاه پهلوی^۱ هم در دهه‌ی ۳۰ تأسیس شد. دانشگاه پهلوی مدل آمریکایی دانشگاه پرینستون و خواهرخوانده‌ی این [دانشگاه] بود که دانشگاه کیفی‌ای هم بود و دروس در آن به زبان انگلیس تدریس می‌شد. آمریکا آمده بود که بماند و ماند.

نسل معترض

وجه بعدی این بود که با کودتا در ایران یک نسل معترض هم شکل گرفت. نسلی که متأثر از سرکوب، دولت مصدق، محاکمه و تبعید شخص نخست‌وزیر یعنی دکتر مصدق بود. خونی که ۱۶ آذر در دانشگاه ریخته شد، عنصر و خصلت ضداستعماری هم پیدا کرد. ضداستبداد که بود، ضد استعمار هم شد، معترض هم شد و این نسل در آن هفت ساله کار دست رژیم شاه داد. نقطه‌چین اعتراض نسل ۳۲-۳۹ به سالهای ۴۲-۳۹ هم رسید که ان شاء الله دفعه بعد مشاهده خواهیم کرد.

ادبیات تلنگرزن

ادبیات تلنگرزن را هم که اشاره کردیم. به‌خصوص شعر شاملو [مثلاً] شعر وارتان و شعرهای دیگرش که شرایط زندان‌های بعد از کودتا و اعدام‌ها را ترسیم می‌کرد؛ و تا حدودی شعر اخوان و رمان‌هایی که در این دوره از قلم‌ها

۱. دانشگاه شیراز فعلی

ترشح شد، مجموعاً مجموعه‌ی ادبیات تلنگرزن را تشکیل می‌داد.

تشعشات بین‌المللی نهضت ملی

وجه بعدی تشعشات بین‌المللی نهضت ملی بود. کودتا شده بود و سرکوب صورت گرفته بود، اما ناصر یکی دو سال بعد از کودتا، در مصر کودتای ضدامپریالیستی کرد و گفت من از نهضت ملی مصدق در ایران ملهم هستم. بعداً سوکارنو [و] نهرو [بر نقش مصدق] تاکید کردند. آرنز در گواتمالا از مصدق یاد کرد. نهایتاً کاسترو هم وقتی مستقر شد، هم از آرنز در گواتمالا و هم از مصدق در ایران یاد کرد. لذا نهضت ملی ایران تشعشات سیاسی و اقتصادی [را] در بیرون دیوارهای ملی ما پراکنده می‌کرد که آن هم یکی دیگر از زمینه‌سازان درون خلقی به حساب می‌آید.

جهان پرتب و تاب

نهایتاً [می‌رسیم به] جهان پرتب و تاب که جلسه‌ی قبل از آن صحبت کردیم؛ [شامل] جنبش‌های ملی، کودتاهای ضدامپریالیستی، خیزها برای توسعه و مدیریت ملی و اقتصادی و نهایتاً فاز انقلابی که تا انقلاب چین باز شد و تسری پیدا کرد.

این زمینه‌ها [که گفته شد]، زمینه‌سازان درون خلق بودند. اتفاقاتی که در درون جبهه مبارزه و جبهه ایران‌خواهان رخ داده بود.

زمینه‌سازان درون قدرتی

اما می‌رسیم به زمینه‌سازان درون قدرتی. کودتایی شد، شاه برگشت و مورد استقبال قرار گرفت و تصور این بود که دیگر این حکومت، ابد مدت و قدر شوکت و قوی قدرت است. انسانی که در موضع حاکمیت قرار می‌گیرد، تصور نمی‌کند که ترکی بخورد، آبریزش سقفی پیدا بکند، حتی چکه‌ای بکند، فکر می‌کند که بتونیزه است و تا ابد هم بتونیزه می‌ماند. اما یک وجه قضیه تأثیراتی بود که جنبش اجتماعی بر روی حاکمیت می‌گذاشت و یک

وجه هم بود که خودش دامن می‌زد. اتفاقاتی در درون حاکمیت و در درون قدرت رخ می‌داد که موجب می‌شد که به سستی خودش یاری تاریخی برساند.

دالان حکومت فردی

اتفاق اول این بود که شاه بلافاصله در دالان حکومت فردی رفت و حکومت سانترالیستی تشکیل داد. حکومت سانترالیستی را بچه‌های جوان می‌توانند از خاطراتی که در ۳۰ سال گذشته درآمده، مشاهده کنند. [و در منابع دیگر،] مثلاً خاطرات [اسدالله] علم. علم حدوداً ۱۰ هزارروز خاطره داشته و خاطراتش را به بانک سوئیس می‌سپرده [است]. مهم این است که خاطرات علم بعد از واقعه نیست، در حالی که مثلاً خاطرات شریف امامی، خاطرات فردوست، خاطرات محمد علی انصاری و خاطرات اردشیر زاهدی خاطراتی هستند که بعد از سرنگونی سلطنت در سال ۵۷ نوشته شده‌اند و طبیعتاً از شرایط متأثر هستند. اما خاطرات علم واقعه‌نگاری و روزشمار همان دوران حاکمیت شاه در زمان خودش است. خاطرات مجیدی، خاطرات علم، خاطرات ابتهاج، خاطرات هویدا، خاطرات فردوست و ... مستقل از این که ما چه موضعی نسبت به شخص شاه و سلطنت داشته باشیم، کاملاً ترسیم‌کننده هستند و فاکت‌هایشان، فاکت‌های قابل استنادی هستند.

پیوند با بیگانه

اما در خلال اینکه شاه رفت در دالان حکومت فردی، و سانترالیسم محض را در ایران تشکیل داد، وجه بعدی پیوند با بیگانه است. این پیوند با بیگانه ذهن‌ها را خیلی زخمی می‌کرد. شاه هم غرب‌شیفته بود و هم تحت اتوریته‌ی غرب بود. شیفتگی و وابستگی را در کتاب مأموریت برای وطن و انقلاب سفید می‌توانید ببینید. اصلاً واقعاً برخورد شاه با امریکا، با آیزنهاور و کندی مثل برخورد یک دبستانی با معلمش است. یعنی به‌واقع شاه به لحاظ ایدئولوژیک فکر می‌کرد که نسخه بشریت به‌طور کامل در دست آمریکایی‌ها

است. شیفتگی کودکانه‌ای داشت. این پیوند با بیگانه در تهاجم [همراه با] شیفتگی و وابستگی صورت گرفت. شیفتگی و وابستگی که عملاً مقابل دو ویژگی مصدق بود: مصدق نه شیفته‌ی غرب بود، نه وابسته به غرب. عملاً مقابل غرب قرار گرفت و طبل استقلال را در ایران به صدا در آورد. این دو ویژگی مصدق با آن دو ویژگی شاه کاملاً تعارض جدی به وجود می‌آورد و توی ذوق می‌زد.

در حوزه‌ی بحث پیوند با بیگانه، مجله‌ی تهران‌مصور سال ۱۳۳۷ آماری دارد که آمار جدی‌ای است. بلافاصله بعد از کودتا شرکت‌های خارجی به ایران هجوم آوردند و شاه هم میزبان بود. طبق آماری که تهران‌مصور منتشر کرد، [تعداد] ۱۰۴۸ شرکت بعد از کودتا - یعنی در حد فاصل ۳۲ تا ۳۷ - در ایران مشغول به کار شدند. در طول ۵ سال ۱۰۴۸ شرکت خارجی در ایران مستقر شدند که ۲۳۰ تا از آنها آمریکایی بودند.



فساد فرد، پیرامون، مجموعه

حالا پایین‌تر بیاییم: شخص شاه، پیرامونش و مجموعه‌ی حاکمیت که فاسد بودند. فاسد به این مفهوم که هم رانت‌خوار بودند، هم به نفت وابسته

شده بودند. فعالیت‌های جدی اقتصادی داشتند و تحت حمایت آمریکا هم بودند. کاری که مرحوم مصدق در ایران کرد، این بود که همه‌ی فعالیت‌های اقتصادی خواهر و برادرهای شاه را تعطیل کرد، دفترهایشان را تعطیل کرد، [فعالیت‌های] اشرف را تبعید کرد. ولی خب اشرف فعال کودتا بود. به دلیل فعالیتش در کودتا و اینکه چفت تشکیلاتی کیم روزولت شد و پیام‌های کودتا را می‌برد و می‌آورد و به سهم خودش از سازمانده‌های کودتا بود، اشرف صاحب عرصه شد و غلامرضا [نیز] به همین ترتیب. شاه، پیرامونش و مجموعه‌ی حاکمیت به چرخه‌ی فساد افتادند. در دهه‌ی ۲۰ هم شرایط به دلیل وجود یک مجلس ناظر و جامعه‌ی مطبوعاتی ناظر و احزاب اجازه نمی‌داد، و هم خود مصدق مثل عقاب روی حاکمیت نظارت برقرار کرده بود. امکان این اتفاقات، رانت‌خواری، فسادمالی و فساد اخلاقی شخص شاه و پیرامون حاکمیت نبود. رگه‌هایی هم اگر بود مصدق مسدودش کرد، به خصوص رگه اشرف را [توانست مسدود کند].

اینکه همیشه در ایران زمان شاه عنوان می‌شد که فلانی خودش خوب است اما پیرامونش فاسد است، [اما شاه] خودش، پیرامونش و مجموعه‌اش کلاً فاسد بودند. این موضوع از این خاطراتی که خودشان نوشته‌اند، در می‌آید. [اما] در این جلسه آوردن عدد و رقم خیلی کشش ندارد.

قرارداد کنسرسیوم

خب قرارداد کنسرسیوم هم که بسته شد. با قرارداد کنسرسیوم اتفاقات ویژه‌ای در ایران افتاد. در حد فاصل ۳۳ تا ۴۰ اتفاقات خیلی مهمی افتاد. کنسرسیوم ۳۴۰ میلیون تن نفت از منابع ایران برداشت کرد، این ۳۴۰ میلیون تن از مجموعه برداشت‌ها از نفت، از سال ۱۲۸۷ [و زمان] کشف نفت داری تا ۱۳۳۳ بیشتر بود، یعنی این ۷ سال با ۵۰ سال برابری می‌کرد. [از طرف دیگر] هر تن استخراج نفت ایران در این مدت برای شرکت‌های داخلی کنسرسیوم ۱۲/۵ دلار سود داشت. از این ۱۲/۵ دلار در هر تن، فقط ۱/۵ دلار

به دولت ایران می‌رسید. یعنی همان رابطه‌ی استثماری ۱۶ سستی دوران داری که مصدق سفره‌اش را جمع کرده بود، مجدداً به شکل پیچیده‌تر برقرار شد.

دست به غلاف تاریخی - دست‌های آلوده

قرارداد کنسرسیون در ذهن مردم بود. شاه از این به بعد، بعد از کودتا، دست به غلاف تاریخی هم شد. سیلی‌زن شد، جوخه‌برپاکن شد، مطبوعات را بست، سازمان افسری حزب توده را اعدام کرد. مرحوم فاطمی را اعدام کرد. دست به غلاف تاریخی شده بود و دستانش دیگر دست‌ان آلوده‌ای بودند. در دهه‌ی ۲۰ شاه حداقل یک ملک جوان‌بخت بود که هنوز در پروسه‌ی جنایت نیفتاده بود، بعد در پروسه‌ی توطئه برای مصدق [قرار گرفت] اما در پروسه‌ی جنایت که خون بریزد قرار نگرفته بود. ولی از این به بعد در دهه‌ی ۳۰ کارنامه‌ی آلوده‌ای هم از خودش به جا گذاشت.

ناکارآمدی نظام سیاسی

نظام سیاسی هم به رغم همه حمایت‌ها و کمک‌هایی که صورت گرفته بود، یک نظام لرزان بود. در حد فاصل ۱۲۷ ماه، از کودتا تا آخر سال ۱۳۴۲ (۱۰ سال و ۷ ماه که می‌شود ۱۲۷ ماه) ۶ نخست‌وزیر در ایران آمدند و رفتند. زاهدی بعد از کودتا آمد تا فروردین ۱۳۳۴، از فروردین ۱۳۳۴ تا فروردین ۱۳۳۶ حسین علاء آمد، از فروردین ۱۳۳۶ تا شهریور ۱۳۳۹ اقبال بود که طولانی‌ترین دوران نخست‌وزیری را داشت، بعد شریف امامی از شهریور ۱۳۳۹ تا اردیبهشت ۱۳۴۰ آمد. علی‌امینی اردیبهشت ۱۳۴۰ آمد تا حدوداً ۱۴ ماه [بعد، یعنی] تا تیر ۱۳۴۱ و بعد از امینی، علم آمد از تیر ۱۳۴۱ تا پایان سال ۱۳۴۲. یعنی حدوداً هر ۲۱ ماه یک نخست‌وزیر؛ که شاخص لرزانی نظام سیاسی است. عمر [نخست‌وزیری] به دو سال هم نمی‌رسید. نظام سیاسی نظام ناکارآمدی بود.

سازمان عقب‌افتاده: سازمان حزبی، سازمان اداری

سازماندهی رژیم شاه هم سازماندهی عقب‌مانده‌ای بود. از نظر حزبی و

اداری هم به همین ترتیب. [نکته] اینکه کندی و پیرامونش از زمانی که سر کار آمدند، نقش جدی‌ای در سازمان اداری رژیم شاه داشتند که ان‌شاءالله جلسه بعد به نقدی آن خواهیم پرداخت.

اقتصاد بحران‌زده

اما اتفاق مهم دیگری که افتاد، بحران اقتصادی بود. اقتصاد رژیم شاه بحران‌دار بود و با وجود تمام کمک‌هایی که گرفت، اما چون مدیریت کلان وجود نداشت، اقتصاد بحران‌زده‌ای شد. یک وجه بحران، سیر ورشکستگی‌ها بود. سیر ورشکستگی‌ها از سال ۱۳۳۸ شروع شد. اغلب شرکت‌های تولیدی خصوصی ورشکست شدند. [طی] سال‌های [۳۸، ۳۹، ۴۰] (آمار این ورشکستگی به تفکیک هست اگر دوستان خواستند و منع هم معرفی می‌کنیم). متجاوز از ۶۰۰ شرکت اصلی خصوصی، در سال‌های ۳۸، ۳۹ و ۴۰ ورشکست شدند و از بین رفتند.

بحث بعدی تورم است. ۱۷ بانک جدید به وجود آمده بود. این ۱۷ بانک جدید تحت یک حوزه‌ی بانک مرکزی قرار نداشتند. بانک مرکزی در ایران در سال ۱۳۳۸ به وجود آمد. کار بانک مرکزی سامان دادن پول، تعیین نرخ بهره و تعیین میزان وام‌دهی بانک‌های تخصصی و خصوصی است، ولی خب بانک مرکزی در ایران نبود. قرار بود بانک ملی در ایران این کار را انجام بدهد و وقتی آن ۱۷ بانک در ایران به وجود آمدند، به خصوص آن بانک‌های مختلط [از جمله] ایران و هلند، ایران و انگلیس و ایران و آمریکا، اصلاً تحت‌هژمونی بانک ملی قرار نمی‌گرفتند. لذا بانک‌ها وام‌دهی‌های خودشان را بدون هماهنگی با بانک ملی و بدون هماهنگی بین‌بانکی میان خودشان انجام می‌دادند. پول وحشتناکی در عرصه‌ی جامعه ریخته شد. بخشی از پول نفت هم که در جامعه می‌آمد، انباشتگی ایجاد شد. نقدینگی که انباشته می‌شود، طبیعتاً تورم ایجاد می‌کند و تورم در نهایت با خودش بحران اقتصادی به همراه می‌آورد. تا اینکه علی‌امینی در سال ۱۳۴۰ اعلام کرد که دولت به دلیل

بحران اقتصادی در حال زمین خوردن است. بحران اقتصادی هم به سهم خودش دست اندر دست اتفاقات ۳۹-۴۲ شد.

این بحث زمینه‌سازان درون‌قدرتی بود. دینامیسم داخلی رژیم کودتا این سلسله اتفاقات را رقم زد و خودش کمک‌کار شرایط جنبشی ۳۹-۴۲ شد.

زمینه‌سازهای اقتصادی - اجتماعی

اما زمینه‌سازهای اقتصادی و اجتماعی هم فراز مهمی است.

اقتصاد فلاحتی

یک سطح، سطح موقعیت اقتصاد ایران است. اقتصاد ایران، اقتصاد فلاحتی و کشاورزی است و کشاورزی سهم اصلی را در تولید ناخالص داخلی ایفا می‌کند. نفت مثل دهه‌ی ۵۰ نقش اصلی را ایفا نمی‌کرد و مثل الان هم نقش اصلی را نداشت. اقتصاد، یک اقتصاد کشاورزی بود و هنوز در ایران بیس صنعتی ندا شتیم. نه ماشین‌سازی‌ها در ایران به وجود آمده بودند و نه تراکتورسازی و نه فولاد. صنعت نفتی بود که آن هم صنعت بسیار پیشرفته‌ای بود، ولی در اقتصاد ایران موقعیت جزیره‌ای داشت. اقتصادی که فاقد بیس‌های صنعتی بود، [و] فقط صنعت نفت داشت که مدیریتش مدیریت ملی نبود و تحت اداره‌ی کنسرسیوم بود و آن صنعت پیشرفته نتوانسته بود با بدنه اقتصاد ایران ارتباط و وصلت جدی‌ای پیدا کند. لذا اقتصاد، فلاحتی باقی مانده بود.

زمین؛ عامل ثروت

زمین عامل ثروت بود. سود و بهره از زمین بود و انباشت نقدینگی هم روی زمین صورت می‌گرفت. انباشت نقدینگی در دهه‌ی ۳۰ کاملاً از زمین بیرون می‌آمد. بخش صنعت خیلی فعال نبود. بخش خدمات خیلی فعال نبود.

زمین؛ توزیع فقر آفرین - کین آفرین

اما زمین دو وجهی بود. توزیع فقر آفرینی و توزیع کینه‌آفرینی داشت.

توزیع زمین در ایران هم فقر پرورش می‌داد و هم کینه. وزارت کشاورزی سال ۱۳۴۲ قبل از اصلاحات ارضی زمان علی امینی یک اعلامیه‌ی تاریخی منتشر کرد، [و] عدد و رقم‌هایی [بیرون] داد که نشان می‌داد ساختار مالکیت زمین در ایران چقدر فاجعه‌آمیز است. آن اطلاعیه یک اطلاعیه‌ی تاریخی است و در مطبوعات دوران هست. طبق آمار مندرج در این اعلامیه‌ی رسمی، ۷۵ درصد زمین‌های زراعی ایران متعلق به بزرگ‌مالکان بود. به این ترتیب که ۱۰ هزار روستا متعلق به مالکانی بود که صاحب بیش از ۷ روستا بودند. ۸۵ درصد زمین‌های زراعی متعلق به اقلیتی بود که شامل خانواده‌ی فرمانفرمائی‌ان، خانواده‌ی علم، خانواده‌ی ذوالفقاری‌ها در زنجان، بقیه‌ی کلان‌زمین‌داران در استان‌های دیگر و شخص شاه که وارث زمین‌های مصادره‌ای رضاشاه بود؛ می‌شد. خود این توزیع هم فقر می‌آفرید و هم کینه می‌آفرید.

مناسبات روی زمین - پیرامون زمین

در کنار این‌ها، مناسبات روی زمین و پیرامون زمین بود. از میان عوامل پنج‌گانه که آن موقع در اقتصاد کشاورزی تعریف می‌شد، یعنی عامل کار، عامل سرمایه، عامل آب، عامل زمین و عامل گاو (چون آن موقع هنوز ماشین نیامده بود و شخم زدن با گاو صورت می‌گرفت)؛ در اکثر روستاهای ایران چهار عامل دست ارباب و یک عامل هم دست نیروی کاری یعنی دهقان بود. لذا محصول چهار به پنج تقسیم می‌شد. [یعنی] از این طرف یک به پنج از آن طرف چهار به پنج؛ و از پنج قسمت محصول، چهار قسمتش به جیب ارباب می‌رفت و یک قسمتش به دهقان می‌رسید. حالا در کنار این توزیع فوق‌استثماری، عوارض اربابی و بهره‌ی مالکانه هم داشتیم. مصدق بهره‌ی مالکانه را ملغی کرد ولی بلافاصله بعد از کودتا، رژیم شاه آن را مجدداً جاری کرد و به اجرا در آورد.

روستا؛ منطقه متروک

این وضعیت روستاها بود، شیوهی تولید هم کاملاً ابتدایی بود و هنوز با شخم و خیش و با گاو صورت می‌گرفت. روستا هم منطقه متروکی بود.

اگر فرصتی بود که عدد و رقم بیاوریم، کاملاً مشخص می‌شد که روستا چقدر متروک و مغضوب بود. لذا نظام تخصیص بودجه‌ای و برنامه‌ای در ایران در این دوران، نظام تخصیص شهری بود و اگر ته سفره چیزی می‌ماند، به روستا تخصیص می‌شد، مگر در موارد خاص استراتژیک. بالاخره ضرورت داشت که راه‌های مراسلاتی و ارتباطی شهر به روستا راه بیفتد. آنها جزء هزینه‌های اجباری بود، ولی غیر از آنها روستا مورد غضب قرار داشت. این واقعیات اقتصاد ایران بود.

[در ادامه، زمینه‌سازهای اقتصادی-اجتماعی که در سطح پایین‌تر و جزئی‌تر قرار دارند را بررسی می‌کنیم]

شکاف شهر-روستا

واقعیت بعدی شکاف شهر و روستا بود که خیلی فاحش بود. (اگر امکان داشته باشد، جلسه‌ی بعد می‌توانیم عدد و رقم بیاوریم.)

شکاف کلان شهر-شهر

ذیل شکاف شهر و روستا یک شکاف عمیق دیگری هم وجود داشت: شکاف کلان شهر با بقیه‌ی شهرها. در شکاف کلان شهر با بقیه‌ی شهرها هم شکافی وجود داشت بین تهران و بقیه‌ی شهرها. سیستم تخصیص، سیستم

طبقاتی و جغرافیایی بود. اولویت اول تهران، اولویت بعدی کلان‌شهرهایی مانند شیراز، اصفهان، تبریز، اهواز و مشهد و در حوزه‌ی بعدی، شهرهای درجه دو و سه و نهایتاً به شهرهای [درجه‌ی] چهار و پنج، بخش‌ها و نهایتاً روستاها می‌رسیم.

فقر عمومی

فقر عمومی در این دوران جدی بود.

آموزش غیر فراگیر

نظام آموزشی، نظام غیرفراگیری بود به این ترتیب که روستا را پوشش نمی‌داد. در حالی که آن موقع حدود ۷۰ درصد جمعیت ایران در روستاها زندگی می‌کردند. آموزش ملی غیرفراگیر بود. بخش مهمی از پشت خط مانده‌های تحصیل در روستا بودند. کسانی که سنشان از شش سال گذشته بود و واجب‌التعلیم شده بودند ولی نمی‌توانستند از امکانات آموزش عمومی استفاده کنند.

بهداشت تپه ماهوری

بخش بهداشت هم تپه ماهوری بود. یعنی اگر توزیع پزشک، دندان‌پزشک، پرستار و بهیار در تهران [و] کلان‌شهرها و شهرهای کوچک را با روستا مقایسه کنیم، [تفاوت] خیلی فاجعه‌بار بود.

(سطح پایین‌تر و به اصطلاح خاص‌تر [هم] که در آن این عوامل زمینه‌ساز هستند) را داریم:

بورژوازی غیر مستقل - غیر مشکل

ایران در این زمان بورژوازی مستقل و متشکلی نداشت. بورژوازی ایران استقلال نداشت. غیرمستقل بود و متشکل هم نبود و ساز و کار صنفی و اتحادیه‌ای، اصلاً چیزی وجود نداشت. فقط یک نشریه بود، نشریه‌ی تهران اکونومیست بود که سعی می‌کرد تریبون سرمایه‌داری در ایران باشد. ولی قبل

از این که از منافع بخش خصوصی دفاع کند، از سرمایه‌داری دولتی دفاع می‌کرد. اصلاً سرمایه‌داری متشکلی نبود، اصلاً کاری نداریم به این که ملی بود یا نبود. بعد از مصدق [سرمایه‌داری] دیگر ملی نبود، مستقل و متشکل هم نبود و خودش را تقریباً ذیل حاکمیت تعریف می‌کرد.

شاه بورژوا-ملاک

رضا شاه بورژوا-ملاک بود، شخص شاه هم بورژوا-ملاک بود و هنوز مرغوب‌ترین اراضی به‌جا مانده از اراضی مصادره شده توسط رضاخان تحت تملک شاه بود و به رغم اصلاحات ارضی محدودی که در سالهای ۲۸ تا ۳۸ در ایران شکل گرفت، اما هنوز شاه ملاک بزرگ ایران بود. در حدفاصل ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۰ شاه سرمایه‌دار صنعتی هم شد. سه تا کارخانه قند داشت: قند قهستان، قند فارس و قند فریمان. [کارخانه‌ی] تصفیه شکر اهواز را داشت. دو کارخانه‌ی سیمان داشت یکی سیمان دورود و یکی سیمان فارس، کارخانه‌ی لاستیک بی.اف. گودریچ را داشت. سهام‌دار اصلی بانک عمران بود، سهام‌دار اصلی بیمه‌ی ملی بود، کارخانه‌ی ایرانیت را داشت. در حوزه‌ی نفت هم وارد شده بود. شرکت حمل و نقل خلیج را داشت که یک شرکت حمل و نقل نفتی بود. شاه بورژوا-ملاک بود یعنی با وجود سیاسی بودن، وسط اقتصاد قرار گرفته بود. هم از صنعت می‌خورد، هم از تجارت می‌خورد، هم از نظام بانکی می‌خورد و هم از بقایای امکانات روئیمین.

ورشکستگی‌های سلسله‌ای

همان بورژوازی غیرمستقل غیرمتشکل هم در حد فاصل ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ دچار بحران ورشکستگی شد.

ملاکان ریسک‌ناپذیر

بحث بعدی تراکم زمین‌داران یا ملاکان ریسک‌ناپذیر است. آنها اصلاً اهل ریسک اقتصادی نبودند که سرمایه‌شان را از بخش زمین به بخش صنعت و

خدمات بیاورند. به همان زمین قانع بودند. یک خانه‌ی اربابی در روستای سوگلی‌شان داشتند و خانه اربابی‌های شهری را داشتند. به روستا رفت و آمد می‌کردند، در هر روستا مباحث و کدخدا را مستقر کرده بودند و یک سازماندهی سستی اقتصادی داشتند و حاضر نبودند که سازماندهی خود را نو کنند. با این سر فصل ان‌شاءالله دفعه‌ی بعد کار خواهیم داشت.

اینها زمینه‌سازهای اقتصادی و اجتماعی بودند. پس تا حالا سه تا زمینه داشتیم، یکی درون‌خلقی بود، یکی درون‌قدرتی بود، سومی هم اجتماعی-اقتصادی.

محرك‌های خارجی

فصل آخر می‌رسیم به محرك‌های خارجی. در دو جلسه‌ی پیش آقای مهندس سبحانی در بیانات‌شان نکته‌ای را گفتند که [یک] نکته‌ی قابل‌توضیح است. ایشان گفتند همه جنبش‌های قبلی جنبش‌های ملی بود و منشأ آنها داخلی بود. ولی در جنبش ۴۲-۳۹ آمریکایی‌ها فضا را باز کردند. این را می‌شود جور دیگری تحلیل کرد. اگر در درون یک جامعه امکانات بالقوه‌ی جنبش وجود نداشته باشد، هر چه آزادباش داده بشود، هر چه اوپنینگ^۱ و گلوبالیزیشن^۲ صورت بگیرد، معلوم نیست [که الزاماً] اتفاقی صورت بگیرد.

غلیان جهان

کوره‌ی انقلاب

جامعه‌ی ایران جامعه‌ی بارداری بود. جامعه‌ی حامله‌ای بود. حامله از نفرت، کینه، مهر، عشق و غیره بود و عناوینی که قبلاً گفته شد. یعنی دانشگاه جنبشی، بازار ملی، بخشی از روحانیت که ملی-مصدقی بودند و در بنیان‌گذاری و حرکت نهضت مقاومت ملی مشارکت کردند، نیروهای سیاسی،

۱ . opening

۲ . globalization

جامعه‌ی روشنفکری، اهالی قلم و غیره، همه در رخ دادن جنبش ۳۹-۴۲ موثر بودند. اما یک محرک خارجی هم داشت که سهم این محرک خارجی در حد اندازه‌ها و قواره‌های خودش بود. محرک‌های خارجی صرفاً ایالات متحده آمریکا و شخص جان اف. کندی نبود. جهان دیگ جوشانی داشت که دستمان را هفته قبل در این دیگ جوشان کردیم و طبیعتاً از حرارت آن دیگ جوشان خودمان هم ملتهب شدیم. ایران هم طبیعتاً نمی‌توانست مستقل از جهان که کوره‌ی انقلاب بود، زندگی کند و به هر حال تشعشعات امواج جهان به ایران هم می‌رسید، همانطور که رسید.



حساسیت‌های آمریکا

موقعیت اجتماعی

شکاف طبقاتی

معضل زمین

اما جدا از غلیان جهان و کوره‌ی

انقلاب، حساسیت‌های آمریکا و توصیه‌های آمریکایی هم بود. حساسیت‌های آمریکا در مورد موقعیت اجتماعی رژیم شاه بود، آن شکاف‌های طبقاتی بود، معضل زمین بود.

سرکوب، یگانه ابزار کنترل

نقدهایی به رژیم‌هایی مثل رژیم شاه داشتند و می‌گفتند یگانه ابزار کنترل شما در مدیریت اجتماعی و سیاسی، ابزار سرکوب است. وجه دیگر حساسیت آنها بر همسایگی ایران با شوروی بود، و اینکه ایران استعداد انقلاب دارد.

همسایگی با شوروی

استعداد انقلاب

جلسه پیش به مسأله‌ی زمین اشاره کردیم. از زمان ترومن، از دهه ۴۰ (۱۳۲۹ شمسی) قبل از این قضایا روی مسأله‌ی زمین حساس بودند. اصل چهار را در روستاها قرار دادند که در ایران هم این نفوذ از مجرای اداره‌ی اصل چهار صورت گرفت. [هری] ترومن که واضع دکترین اصل چهار است، در خاطراتش یک جمله دارد که عنوان می‌کند «برنامه اصل چهار یک اقدام عملی برای نشان دادن رویه‌ی ما نسبت به کشورهای بود که مورد خطر سلطه‌ی کمونیست قرار گرفته بود ند». ترومن هم فکر می‌کرد کشورهای از نوع کشور ما، استعداد انقلاب دارند و [برای جلوگیری از آن] باید کمک‌های فنی‌ای در چارچوب اصل چهار در روستاها شکل بگیرد تا زندگی روستایی نوتر شود و روستا انقلابی نشود. دفعه قبل هم اشاره شد که امریکایی‌ها در ایالت ویسکانسین کنفرانسی را ترتیب دادند. این خیلی مهم بود که یک جریان سرمایه‌داری چنین کنفرانسی را از موضعی رادیکال ترتیب بدهد. این کنفرانس در سال ۱۹۵۰-۱۹۵۱ در ویسکانسین برپا شد و در سال ۱۹۵۲ تکرار شد. در ویسکانسین سه محور مورد تأکید قرار گرفت: تخصیص امکانات در بین زمین‌داران، بهره‌گیری از تکنولوژی جدید و اصلاح روابط مالک و زارع. اینها گزاره‌های خیلی مهمی بودند که مورد تأکید قرار گرفتند. مک آرتور هم که گفته شد در فلیپین و ژاپن اصلاحات ارضی صورت داد. مک آرتور بخش‌نامه‌ای خطاب به امپراطور ژاپن صادر کرد که خیلی مهم بود. بند الف آن «انتقال مالکیت زمین از زمین‌دارانی که خود به کار کشاورزی مشغول نیستند به کشاورزان و کشتکاران»، بند ب آن «تأمین اعتبار برای خرید زمین‌های زراعی از مالکان غیرکشاورز به قیمت عادلانه»، بند جیم آن «تحویل زمین به کشتکاران با اقساط سالانه‌ی متناسب» و بند دال، «حمایت

از دهقانان جهت جلوگیری از برگشت آنان به وضعیت سابق رعیتی و اجاره‌نشینی» بود. گزاره‌های خیلی مهمی بودند. اما مهم‌تر از همه‌ی اینها نطق کندی است. کندی جان‌مایه‌ی حساسیت‌هایش را روی پیرامون - [که] طبیعتاً ایران هم در پیرامون است - بیان می‌کند. کندی در ۱۹۶۱ یعنی یک سال بعد از استقرارش در مسند ریاست جمهوری آمریکا به کنگره‌ی آمریکا پیامی می‌فرستد و در آن عنوان می‌کند که «پیمان‌های نظامی نمی‌توانند به کشورهای بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی، راه خرابکاری را در آنها باز کرده، کمک نمایند. آمریکا نمی‌تواند به مشکلات کشورهای کم‌رشد فقط از نظر نظامی توجه نماید. این امر خاصه در مورد کشورهای کم‌توسعه که به میدان بزرگ مبارزه تبدیل شده‌اند، صادق است. به همین جهت باید پاسخ ما به خطراتی که متوجه این کشورها است، جنبه‌ی خلاق و سازنده داشته باشد. ما می‌خواهیم در این کشورها امیدواری پدید آوریم.» اینها خیلی جملات تاریخی‌ای است. این جمله از همه تاریخی‌تر است که «ماهرانه‌ترین مبارزات ضدپارتیزانی نمی‌تواند در نقاطی که مردم محلی کاملاً گرفتار بی‌نوایی هستند - و به این جهت از پیشرفت خرابکاری نگرانی ندارند - به موفقیت برسد». [آمریکاییان] از وضعیت کشورهای مثل کشور ما کاملاً تحلیل دارند لذا حساسیت‌هایشان حساسیت‌های ویژه‌ای است.

توصیه‌های آمریکایی

نوسازی تشکیلاتی

به‌سازی اجتماعی

اصلاحات اقتصادی

تلطیف سیاسی

آینده‌داری

در مورد ایران توصیه‌های خاص‌تری دارند. توصیه به نوسازی تشکیلاتی، توصیه به به‌سازی اجتماعی، اصلاحات اقتصادی، تلطیف سیاسی و نهایتاً آینده‌داری. یک دهه قبل از این قضایا دو کارکارشناسی در مورد ایران انجام دادند، توسط [فرانکلین] هریس، رئیس اداره اصل چهار ایران که اولین مدیر فنی هیئت توسعه‌ی روستایی در ایران بود. تحلیلا و مربوط به سال ۱۳۲۹ و قبل از مصدق است. هریس در تحلیلش عنوان می‌کند که «از پایان جنگ دوم جهانی روشن شده است که به خاطر موقعیت ایران، منابع آن و موقعیت مالی مردم، این سرزمین یکی از بحرانی‌ترین مناطق در اموری است که صلح و امنیت جهانی را تهدید می‌کند». آنها از اول و از ۱۰ سال قبل از توصیه‌ی کندی بر ایران حساس بودند. [گزارشی از یک] کارشناس آمریکایی مستقر در سفارت آمریکا در ایران [موجود] است. او دو سه سال پیش از روی کار آمدن مصدق، [یعنی در] سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۲۹ تحلیلی روی مسئله‌ی زمین در ایران دارد؛ (از آن موقع حساس بودند روی مسئله روستا) [مبنی بر اینکه] «در سال‌های اخیر از آنجا که شکاف بین طبقات اقتصادی ایران گسترش یافته و این اختلافات اشارات ضمنی سیاسی کسب نموده، لزوم نوعی رفرم ارضی فوریت بیشتری یافته است.» یعنی قبل از این قضایا روی ایران حساس بودند، حساس‌تر هم می‌شوند. [فرانکلین] هریس و کندی

توصیه‌هایی می‌کردند. کندی یک بخش‌نامه صادر کرد و ایران، ترکیه، فیلیپین، برزیل، کره، مکزیک و کشورهای که نوعاً مشکلات مشابهی داشتند و استعداد کوروی انقلاب شدن را داشتند، از توصیه [شدن] فرا رفتند و برایشان بخش‌نامه صادر شد، [مبنی بر اینکه] باید تشکیلات را نو کنی، زمین را تقسیم کنی، مناسبات سیاسی و اپوزیسیون را تلطیف کنی و پول را از روی زمین به بخش‌های اقتصادی نوتر بیاوری. این موضوعات به یک دوره‌ی یک‌ساله کشاکش بین شخص شاه با ایالات متحده انجامید که به به‌روی کار آمدن علی‌امینی - که پرچمدار اصلاحات در ایران می‌شود - منجر شد. ان‌شالله جلسه بعد این موضوع را باز می‌کنیم.

«یک کشمکش تاریخی میان دموکرات‌های آمریکا و شاه»

نشست چهل و پنجم

سه‌شنبه ۱۶ بهمن ۱۳۸۶

با عصر به خیر خدمت دوستان و با اجازه‌ی همه بحث را آغاز می‌کنیم. در دو جلسه قبل شرایط شناسی کردیم، شرایط بین‌المللی و شرایط ایران [را بررسی کردیم]. این جلسه شرایط را تمام می‌کنیم و از جلسه‌ی بعد به متن می‌رویم؛ البته این بار هم گریزی به متن می‌زنیم. ولی شرایط چون شرایط ویژه‌ای بود، دو جلسه را به شرایط شناسی اختصاص داده‌ایم و با توجه به اینکه شرایط را دقیق‌تر می‌شناسیم و بر آن تدقیق و تمرکز می‌کنیم، [انتظار می‌رود] بتوانیم از متن سریع‌تر عبور کنیم.

در ادامه‌ی شرایط که دفعه‌ی قبل توضیح داده شد، زمینه‌های بروز و ظهور حرکت را به سه حوزه‌ی درون‌خَلقی که درون خلق و مستقل از قدرت بود؛ زمینه‌ی درون‌حاکمیتی و زمینه‌ی درون اقتصاد و اجتماع [تقسیم کردیم] و نهایتاً یک محرک خارجی هم [وجود] داشت که آن را در حد اشاره مطرح کردیم. محرک خارجی هم ایالات متحده آمریکا به نمایندگی جان اف. کندی بود که با یک موج تئوریک اصلاح طلبانه رئیس‌جمهور جدید دموکرات‌ها شده بود. موجی که کندی بنا به اضطرار و استیصال با توجه به شرایط جهان به کشورهای پیرامون منتشر کرده بود، به ایران ما هم رسید. به ایران ما که رسید یک گُشتی تاریخی صورت گرفت. آن موج زمانی که به کره، فیلیپین، ترکیه و پاکستان رفت، از طرف هیئت حاکم واکنش، تنش و صرف انرژی‌ای برنیاگیخت. اما در ایران یک صرف انرژی یک ساله صورت گرفت که ان‌شالله امروز به آن وارد می‌شویم.

دو مورد تاریخی بود که بین ایالات متحده آمریکا و به طور مشخص دموکرات‌ها با شخص شاه [بر سر آن] درگیری کشمکشانه پیش آمد. مورد اول دوران ابتدای دهه‌ی ۴۰ و مورد دوم آستانه‌ی انقلاب و حدفاصل آبان ۱۳۵۵ تا آبان ۱۳۵۶ بود که مجدداً دموکرات‌ها سر کار آمدند و جیمی کارتر نمایندگی آنها را برعهده داشت. در موج اول که امروز شاهد آن خواهیم بود و در حد ضرورت و فرصت و دانش بنده به آن برگ می‌زنیم، معضل، معضل اجتماعی و اقتصادی بود ولی در دوره‌ی بعدی، معضل، حقوق بشر بود که در سیر خودش در تغییر شرایط دهه‌ی ۵۰ و میانه‌ی دهه‌ی ۵۰ به آن می‌رسیم.

بستری عینی کشمکش ۱

یک سال کشمکش بین طیف کندی با شخص شاه و تعدادی از پیرامونیانش با هژمونی خود شاه صورت گرفت. این کشمکش یک بستر عینی داشت.

جهان غلیانی

فاز انقلاب

تضاد خلق و امپریالیسم

جهان همچنان که مرور کردیم جهان غلیانی بود و فاز انقلاب بود و جهان از زمان جنبش‌های ملی عبور کرده بود و به فاز انقلاب وارد شده بود و تضاد دوران، تضاد خلق و امپریالیسم بود. اگر بخواهیم با ادبیات آن زمان گفتگو کنیم - که [البته] ادبیات دورانی را هیچ‌وقت نمی‌توانیم نادیده بگیریم - عنوان می‌کردند که خلق‌ها یا با امپریالیسم مبارزه می‌کنند یا اسیر او می‌شوند. شق سومی را متصور نبودند و این را هم فرمولیزه کرده بودند: یا اسارت یا نبرد. یعنی در کادر تضاد خلق و امپریالیسم توده‌های کشورهای پیرامونی منقاد ایالات متحده و متحدانش یا به هر شکلی، [اعم از] مسلحانه یا غیرمسلحانه،

مابعد آنتاگونیسم یا ماقبل آنتاگونیسم مبارزه می‌کنند؛ [و] یا در اسارت هستند. کندی با تیزی و درایت این تضاد را درک کرد.

انقلاب‌های سمپاتیک - مُسری

وجه دیگر انقلاب‌های مسری و سمپاتیک بود که قبلاً مرور کردیم. به این ترتیب که انقلاب چین، کوبا که به خصوص این انقلاب در منطقه‌ی خودش یعنی آمریکای لاتین و آمریکای مرکزی کاملاً مُسری شد و واقعاً مثل آبله‌مرغان در مدت کوتاهی کل منطقه را فراگرفت. این فراگیری هم مقدمه‌تاً فراگیری تئوریک بود و ضرورت مبارزه چریک‌شهری با مصائب چه‌گوارا که عمر خودش را فدای ایده و ایده‌ی صدور انقلاب کرد، در منطقه‌ی آمریکای جنوبی و مرکزی کاملاً مسری شد و همه به سخت‌افزار، اسلحه، مبارزه‌ی سازمان‌یافته‌ی مخفی و - به اصطلاح آن روز، [مبارزه‌ی] زیرزمینی - روی آوردند. لذا انقلاب‌های سمپاتیک آن روز به ویژه انقلاب کوبا بسیار کمک تاریخی کرد که تئوری انقلاب و مشی آن دوران که مشی چریکی بود، تسری پیدا کند.

تنازع طبقاتی

وجه بعد تنازع طبقاتی بود، یعنی با توجه به اینکه کشورهایی مثل کشور ما که در آن دوران کم هم نبودند، [و] اقتصادی فلاحتی داشتند و بخش مهمی از نیروی کار بر زمین متمرکز بود، آن بخش مهم نیروی کار چیزی برای از دست دادن نداشتند. اغلب کم‌زمین و بی‌زمین بودند و در جوف تئوری انقلاب، مبارزه‌ی طبقاتی کاملاً برای آنها جا می‌افتاد؛ به این ترتیب که نیروهای عمل‌کننده کار آموزشی هم می‌کردند. مثلاً در همان دهه [ها]ی ۶۰ و ۷۰ یک تیم چریکی یک سینما را که در آن ۶۰۰ نفر در حال تماشای فیلم بودند اشغال می‌کردند، نمایش فیلم متوقف می‌شد و کار آموزشی می‌کردند. یعنی اینطور نبود که نیروی عمل‌کننده‌ی صرف باشند، کار آموزشی هم می‌کردند و این کار آموزشی هم جواب می‌داد و دهقانی که چیزی برای از دست دادن نداشت، طبیعتاً آماده‌ی پیوستن به این جهان غلیانی در پیرامون خود بود.

تقسیم زمین

وجه بعدی در جهانی که غلیان از خود صادر می‌کرد، تقسیم زمین بود که خصوصاً در منطقه‌ی آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی سابقه‌ای چنددهه‌ای داشت. از انقلاب مکزیک و از زوج رادیکال پانچو ویلا و زاپاتا شروع شد و به دوران جدید رسید. در دوران جدید هم هوک‌ها که چپ بودند و گرایش ملی هم داشتند و دیدیم که دست به تقسیم زمین زدند. در مالزی [با وجود این] که مبارزه در کادر ملی بود، معهدا جریان‌های چپ، هرگاه منطقه‌ای را در کادر جنبش ملی شان آزاد می‌کردند، [اقدام به] تقسیم زمین می‌کردند. در همسایگی ما هم در عراق عبدالکریم قاسم، اصلاحات ارضی خیلی رادیکالی انجام شد. در اندونزی با اینکه سوکارنو آنتاگونیست نبود و رهبر مبارزه ملی بود، چپ‌ها روی زمین حساسیت ویژه‌ای داشتند و در جاهایی در اندونزی، در کشاکش با هلندی‌ها زمین تقسیم شد. [این جریان‌ها ادامه داشت] تا نهایتاً [تقسیم زمین] به کوبا رسید. زمانی هم که تقسیم ارضی در کوبا انجام شد، در کل منطقه‌ی آمریکای مرکزی و جنوبی مسئله‌ی زمین، معضل تاریخی و اصلی بود و به عبارت آن دوران، تضاد، یک تضاد عمده بود و همه را به خود مشغول می‌کرد. همچنان که در کشور ما واژه‌ی «ارباب» بار داشت و «زمین‌داری اربابی» حامله‌ی مضامینی بود، در آمریکای مرکزی و جنوبی هم واژه‌ای بود به اسم لاتیفون‌دیا یعنی بزرگ‌زمین‌داری که عنصر [های] استثمار، بهره‌کشی و ستم طبقاتی هم در آن بود. لذا زمین مسئله اصلی دوران بود.

یارکشی دهقانی

چون مشی، مشی چریکی بود، یارکشی دهقانی هم در آن زمانی که از آن صحبت می‌کنیم باب شد. یعنی در حقیقت اگر به شرایط آمریکای مرکزی و جنوبی و بعد هم ویتنام نگاه کنیم، لشگرپیاده‌ی مشی چریکی، توده‌های دهقانی بودند. روستا استعداد انقلاب داشت. تنازع طبقاتی جاری بود، [و] دهقان چیزی برای از دست دادن نداشت. نیروی پاک‌باخته هم سریع به سرباز تبدیل می‌شود. پس یارکشی دهقانی وجود داشت.

سرنگونی مرتجعین

دوره‌ای هست که مثل شطرنج، مرتجعین دم به دم سرنگون می‌شدند (البته شطرنج یک شاه دارد ولی شطرنج آن زمان شاه‌های متعدد داشت). این توده‌ی دهقانی با رهبری مبارزاتی انقلابی در سرزمین خود، دم به دم مرتجعین را ساقط می‌کردند. در هم‌سایگی ما در عراق و در دیگر کشورها این اتفاق متعدد رخ داد که نهایتاً سمبل آن باتیستا در کوبا بود.

جهان چنین وضعیتی داشت؛ فاز انقلابی، معضل زمین، تضاد دورانی خلق - امپریالیسم، تضاد طبقاتی، یارکشی دهقانی، انقلاب‌های مسری و نهایتاً سرنگونی مرتجعین. لذا در چنین شرایطی کندی دکترینی را آورد که [بر اساس آن] رفرم، بدیل انقلاب بود. چون وضعیت جهان غلیانی بسیار عینی بود و قابل کتمان نبود، آن را پذیرفته بودند و روی رفرم به عنوان بدیل آن متمرکز شده بودند.

رفرم، بدیل انقلاب

تشکیلات نوکن

اصلاح طلب شو

به میزانی تحمل پذیر باش

امکانات پخش کن

زمین تقسیم کن

کندی پنج شعار دورانی را خطاب به پیرامون ایالات متحده از جمله به کشورهایی مثل ما عنوان کرد. شعارها خیلی ملموس هستند:

[شعار اول این بود که] تشکیلاتت را نو کن.

[شعار دوم این بود که] اصطلاح طلب شو.

[شعار سوم،] به میزانی تحمل‌پذیر باش. [یعنی] لازم نیست چریکها را تحمل

کنی، آنها را سرکوب کن اما نیروهای سیاسی سنتی را که مشی پارلمانی دارند و

نمی‌خواهند خود شان را در فاز آنتاگونیسم تعریف کنند، بپذیر. حالا در ایران ما این مصرع - شعارهای پنج‌گانه قابل ترجمان بود. یعنی مثلاً کندی در [مورد] ایران می‌گفت باید جبهه‌ی ملی که یک نیروی قدیمی است، [و] می‌خواهد در کادر مبارزه‌ی پارلمانی بروز و ظهور داشته باشد و در پی رادیکال کردن مبارزه و آنتاگونیسم هم نیست، پذیرفته شود. لذا تا میزانی [شعار] «تحمل‌پذیر باش»، عطف به نیروهایی مشابه نیروهای ملی در کشور ما بود.

شعار چهارم این بود که امکاناتی چون امکانات بهداشتی و آموزشی را در سطح شهرهای درجه دو و سه و در سطح روستاها پخش کن. امکانات در کلان‌شهرها به‌خصوص در پایتخت‌ها کپه نباشد. و نهایتاً [شعار پنجم مبنی بر اینکه] زمین را تقسیم کن.

بستر عینی کشمکش ۲

حالا ببینیم بستر عینی کشمکش بین دموکرات‌های آمریکا و شخص شاه در ایران ما چه شرایطی را رقم زد.

استیصال - عقلانیت آمریکایی

در ادامه‌ی تشکیل و توضیح بستر عینی کشمکش، آمریکا یک استیصال و یک عقلانیتی داشت. عقلانیتی که از دل استیصال بیرون آمد. «ا صلاح طلب شو»، «تشکیلات نو کن»، انتخاب طبیعی سرمایه‌داری آمریکا نبود؛ بلکه انتخابی از سر استیصال بود که از دلش عقلانیتی ایجاد شده بود. اما در ایران ما آن عقلانیت وجود نداشت و از شخص شاه و حاکمیت تحت مدیریت وی [فقط] محافظه‌کاری صرف به اضافه‌ی عقب‌ماندگی برمی‌تراوید.

مه‌ار ظرفیت انقلابی

انگیزه‌هایی که در دل تئوری رفرم کندی نهفته بود، مشخصاً حول این پنج محور بود، اینکه انقلاب را مه‌ار کند و سرعت‌گیر جلوی آن بگذارد، [و در نتیجه] انقلاب را به رفرم تبدیل کند.

خشی‌سازی مشی دورانی

وجه دوم این [است] که مشی دورانی را که «مشی چریکی» بود خشی کند و اینطور به ذهن‌ها متبادر کند که راه‌حل دیگری [جز آنچه آمریکا ارائه می‌دهد] برای مبارزه‌ی اقتصادی و اجتماعی نیست و اینطور نیست که این فرمول سریع به ذهن بیاید [که] زمین بگیر، [و] در پرتو سخت‌افزار که اسلحه است و در کادر مبارزه‌ی چریکی؛ زمین را از آن خود کن. می‌خواست با «تقسیم زمین» این فرمولاسیون را به هم بریزد.

شیفت سرمایه

وجه بعدی انتقال سرمایه بود. سرمایه باید از روی زمین و بخش‌های سنتی و ماقبل دورانی اقتصاد به بخش‌های مدرن و امروزی شیفت پیدا کند و منتقل بشود، که در ایران هم خواهیم دید.

نوطبقة‌سازی

وجه بعدی نوطبقة‌سازی بود. امپریالیسم خودش به دوران جدیدی وارد شده بود که در آن دوران نمی‌توانست و نمی‌خواست به نیروهای وابسته به زمین و نیروهای ماقبل تکنولوژی دورانی اتکا کند. امپریالیسم کهن این ابتکار را در کل جهان و در ایران ما [پیاپی] کرد که جلوتر توضیح خواهیم داد.

متحد استراتژیک

اما آمریکا که خودش نو و نونفس بود، و نماینده‌ی های تک^۱ در کل کشورهای سرمایه‌داری بود، در پی پروژه‌های آر اند دی^۲ بود، و خوش‌فکرتر از امپریالیسم کهن بود که انگلیس نماینده‌ی آن بود. لذا در پی نوطبقة‌سازی بود [تا] طبقاتی را پایه‌گذاری کند که بتوانند آمریکا را درک و باور کنند و با منافع طولانی مدت و در افق‌دراز مدت این کشور را همراهی کنند؛ و نهایتاً

۱. High technology یا Hi tech

۲. Research and Development یا R&D

بتواند از حاکمیت‌های پیرامونی با توجه به شرایط نوپدیدار یک متحد استراتژیک بسازد.

این عقلانیت آمریکایی بود. عقلانیتی که باید تأکید کرد از جوهر آمریکایی‌ها بیرون نمی‌آمد. منهای مسئله‌ی زمین و شیفت سرمایه، نیروی سیاسی را تحمل کردن و تا حدودی به شرایط اجتماعی بها دادن، از جوهر آنها در نمی‌آمد. لذا عقلانیت آمریکا آمیخته‌ای از استیصال آنها و باورهای ایدئولوژیک آن زمانشان بود.

محافظه کاری - عقب ماندگی پهلوی

در ایران که وارد شویم، حس خطری که آمریکایی‌ها درباره‌ی کشورهای ما می‌کردند، احساس نمی‌شد و از طرف دیگر یک عقب‌ماندگی ذاتی هم در هیئت حاکمه‌ی ایران وجود داشت که هم ریسک‌پذیری‌اش را کم می‌کرد و هم تصور می‌کرد که دوران فعلاً از آن ماست و خیلی به آینده کاری نداریم.

دلبستگی به سرکوب

حالا ببینیم که به موازات عناصر عقلانیت آمریکا واکن‌شهای رژیم شاه و تلقی آن از دوران چه بود. شخص شاه و پیرامونش کاملاً به سرکوب دلبسته بودند و فکر می‌کردند تنها اهرم مدیریت و کنترل اجتماعی سرکوب است که در کودتای ۳۲ آن را تجربه کرده بودند. بعد از سرکوب هم نظام سه پایه‌ی جدی پیدا کرد: پایه‌ی نظامی، پایه‌ی پلیسی و پایه‌ی امنیتی.

[در مورد] پایه‌ی نظامی، ارتش نیروی اول عمل‌کننده‌ی کودتا بود. نصیری بود، سپهد گرزب بود، کانون افسران بازنشسته‌ای بود. سرهنگ زاهدی هم بود که بعداً سرتیپ شد. [پس] عمل‌کننده‌ها نظامی بودند. لذا ارتش بعد از کودتا حق‌السهم گرفت و دیگر صرفاً نیرویی مثل دوره‌ی رضاخان نبود و تمایل و تلقی داشت که باید در سیاست مشارکت داده شود. کما اینکه مشارکت هم داده شد؛ اولین نخست‌وزیر بعد از کودتا زاهدی بود که کابینه را اداره می‌کرد.

وجه بعدی این است که نظام شاه در کنار وجه نظامی، پلیسی‌تر هم شد، شهرها به طور سیستماتیک دست پلیس و شهربانی بود. ژاندارمری در حوزه‌ی روستا، شهربانی در حوزه‌ی شهر و ارتش هم که محاط بر هر دو [آنها کشور] را اداره می‌کردند.

[در مورد] پایه امنیتی هم که ساواک در سال ۱۳۳۶ تأسیس شد. مهم این بود [که] ساواک هم که تأسیس شد، یک نظامی را در رأس ساواک گذاشتند و بعد از آن هم نظامی‌ها به‌طور متعدد مدیریت آن را به عهده داشتند [که] آقای سپهبد مقدم و [بعد از او] نصیری بودند. [پس] ارتشی‌ها [هم] در نظام سیاسی و هم در نظام امنیتی سهم داشتند.

وقتی این چنین بود، تجربه‌ی سرکوب مصدق و ملیون هم که خیلی دوردست نبود. مثلاً حد فاصل ۱۳۳۹ که کندی آمد تا کودتا، فقط هفت سال بود. زمینه‌ی سرکوب [مهیا] بود. شاه با سرکوب برگشت و حکومتش را پس گرفت؛ سه پایه‌ی نظامی، امنیتی و پلیسی کاملاً شکل‌بسته را هم داشت؛ و مردم هم بعد از کودتا افسرده بودند. طبیعتاً رژیم شاه و به‌خصوص شخص شاه فکر می‌کردند تنها عنصر مدیریت اجتماعی، سرکوب است.

در آن یک سال، آمریکایی‌ها [هم] در مذاکرات خصوصی و هم در مواجهه‌ی عمومی، خیلی در افکار عمومی انرژی مصرف کردند تا شخص شاه را مجاب کنند که سرکوب در ایران دیگر جواب نمی‌دهد؛ کما اینکه در جاهای دیگر هم این جواب را نداد. [اما شاه] مجاب نمی‌شد.

چیدمان توتپی

وجه دوم [این بود که] یک چیدمان در ایران وجود داشت، [که] پارلمانی بود [و] اصلاً مزیتی نداشت. بعد از کودتا کاری که شخص شاه کرد - و این فرمولاسیونی که شخص شاه به کار بست، در دوره‌های بعد هم به‌طور متعدد به کار بسته شده است - این [بود] که سه قوه را به یک قوه تبدیل کرد؛ یعنی دیگر تفکیک قوا وجود نداشت. چیدمان مدرن به مفهومی که [در کشور] سه

قوهی مقننه، قضاییه و مجریه مستقر باشند، همه را به یک قوه تبدیل کرد، و آن قوهی مخلوط و فالوده بستنی هم شد قوهی قهریه. یعنی قوهی مجریه دو تا قوه را در خود هضم کرده و به قوهی قهریه تبدیل شد. در رأس قوهی قهریه هم شخص شاه بود. یعنی یک سانتالیسم محض. لذا آن چیدمانی که وجود داشت، چیدمان کاملاً ماکتی و درون‌تهی‌ای بود. یک پارلمانی وجود داشت، مجلس سنایی و مجلس شورایی وجود داشت. دو حزب را راه انداخت، [شامل] حزب مردم علم و حزب ملیون اقبال و سعی کرد که بگوید ما هم مثل آمریکا نظام دو حزبی داریم. ولی چیدمان، درون‌تهی بود، یعنی در کادر آن ادغامی که بین سه قوه صورت گرفت، و سه قوه به یک قوهی قهریه تبدیل شد و خودش هم محور قوه قهریه بود؛ اساساً چیدمان مدرنی در ایران وجود نداشت. از دور و از روی هواپیما تصور می‌شد که حالا در ایران یک نظام حزبی وجود دارد، نظام پارلمانی وجود دارد و یک قوهی قضاییه وجود دارد؛ اما اگر کسی از فراز به فرود می‌آمد و در این مبلمان کاذب می‌گشت، می‌دید که اساساً مبلمانی وجود ندارد.

چسب به زمین

وجه بعدی هم این بود که پیرامونیان شاه چسب به زمین بودند؛ یعنی امرای ارتش، نزدیکان خود شاه و اقشار جدی‌ای از بورژوازی ایران، چسب به زمین بودند. [زیرا] زمین عایدات سرشاری داشت. جلسات پیش دیدیم که آن زمان پنج عامل و نهاد برای کشاورزی تعریف می‌شد: زمین، آب، گاو، سرمایه و کار. از این پنج عامل، نیروی کار فقط صاحب یک پنجم بود، [یعنی] چهار پنجم از محصول به مالک می‌رسید و یک پنجم به دهقان می‌رسید. در بخش کشاورزی امکان فرار از مالیات هم به‌طور جدی وجود داشت [زیرا] در حوزهی کشاورزی هم ممیزی و تشخیص مالیات خیلی مشکل‌تر از بخش‌های مدرن مثل صنعت و خدمات بود و هم وصولش.

[مضاف بر اینکه] در منطقه‌های خودشان قدر قدرت بودند، [و] بعضی‌هایشان اصلاً مالیات نمی‌دادند. بنابراین زمین عایدات بسیار سرشاری داشت. اقتصاد ایران هم اقتصاد فلاحتی بود. آن زمان هم مثل الآن نبود که مایحتاج اصلی مردم یا اقلام اصلی درون سبد، از خارج وارد شود. اقتصاد ایران بی‌شتر [از حالا] نسبت به تولید محصولات کشاورزی خودبسنده بود. لذا زمین سود بسیار سرشاری داشت و پیرامونیان چسب زمین بودند.

بورژوازی ایران - غیر از بورژوازی تجاری - بقیه‌شان چسب به زمین بودند. خود شاه هم همان‌طور که آن جلسه عنوان شد، بورژوا - ملاک اصلی دوره بود. یعنی هنوز مرغوب‌ترین زمین‌های رضاشاه را خصوصاً در استان‌های گیلان و مازندران، تحت تملک داشت. نزدیک‌ترین‌ها به شاه هم وابسته به زمین بودند؛ مثل علم، مثل بقایای خانواده‌ی فرمان‌فرمائی‌ان، مثل باتمانقلیچ یا حتی تیبی مثل طوفانیان، که بعداً در ارتش مقاطعه‌کار شد. اینها همه آن زمان چسب به زمین بودند.

فاصله با تکنولوژی

وجه بعدی این بود که هم اقتصاد کلان ایران و هم بخش کشاورزی با تکنولوژی فاصله‌ی جدی‌ای داشت. بخش کشاورزی ایران به زمین، به اضافه‌ی شخم و گاو منحصر می‌شد. [هنوز] تراکتوری روی زمین نیامده بود، دروگری نیامده بود، خرمن‌کوبی نیامده بود. ماشین روی زمین نیامده بود و نظام اربابی ایران نسبت به ماشین واکنش ویژه نشان می‌داد.

ژاپنی‌ها در اواخر دهه ۳۰ یواش یواش ماشین را آن هم با مدت‌ها کار توضیحی به ایران آوردند. مثلاً اول بار که تیلر در ایران آمد، آخر دهه‌ی ۳۰ است. تقریباً حوالی زمانی همین دوره‌ای که داریم از آن صحبت می‌کنیم. ژاپنی‌ها تیلرهای میتسوبیسی و کوبوتا را به روستاها، به‌خصوص به گیلان و مازندران بردند، چون در آن منطقه و به‌ویژه گیلان زمین‌ها کوچک‌تر بود و

می شد آنها را با تیلر شخم زد [در حالی که] ساری و گرگان، خراسان، مغان و آذربایجان دشت است و در آنجا تیلر جواب نمی دهد و. آنجا باید تراکتور برود زیرا زمین بسیط است. ولی در گیلان زمین و بخش بندی ها کوچک بود. این [حرکت] ژاپنی ها خیلی مهم بود، حدود ۱۵ سال در روستاهای ایران وقت گذاشتند تا روستاییان ایران و اربابان محلی را با ماشین آلات کشاورزی کوچک مثل خرمن کوب و تیلر آشنا کنند. لذا نظام اربابی روی زمین ایران نسبت به تکنولوژی دافعه ای جدی داشت و نظام شهری ایران هم چندان نظام مجهز به تکنولوژی ای نبود.

در صنعت ایران هم تکنولوژی صنعت سنگین مثل فولاد و ماشین سازی ها هنوز وارد نشده بود. در ایران این [پیشرفت ها در] نیمه ی دهه ی ۴۰ اتفاق افتاد که ان شاء الله جلوتر خواهیم گفت. لذا هم کل اقتصاد ایران و هم بخش کشاورزی، فاصله جدی ای با تکنولوژی داشت و نسبت به تکنولوژی دافعه نشان می داد.

سرمایه زیرمتکایی

اما وجه بعدی این بود که سرمایه داری ایران، سرمایه داری بسیار عقب مانده ای بود. آن موقع مصطلح بود که بازاری ها پول [را] زیر متکا یا توی متکا می گذارند، ولی نظام اربابی ما هم به همین ترتیب بود. نظام اربابی ما حداقل در این مدت، سود سرشاری را که از بخش فلاحتی می برد، در بخش های دیگر خرج نمی کرد. (حالا استنهاها را کنار می گذاریم.) [سرمایه داری ایران] خرج نمی کرد و تشنه ی مصرف بود.

خانه های اعیانی در روستا، مدل سازی همان خانه ها در نظام شهری [بودند]. یا مثلاً یواش یواش در دهه ی ۳۰ باب شد که [سرمایه داران] در شمال به خصوص در انزلی و ویلاهای گسترده می خریدند و پول خود را در قالب ویلا خریدن، ماشین های هشت سیلندر فورد آمریکایی مصرف کردن،

سیستم نوچه‌ای و سواره‌نظام پشت سر خود راه انداختن و سفره‌های چند متری پهن کردن و طلائی شدن دست و گردن زنان و دخترانشان خودش را نشان می‌داد. یعنی مصارف آن انباشتی که از طریق بهره‌کشی روی زمین صورت می‌گرفت، مصارف عقب‌مانده‌ای بود.

لذا تنها بازاری‌های دوره نبودند که پول زیر متکا می‌گذاشتند؛ نظام اربابی ایران هم نظام پول‌زیرمتکایی بود. بازاری پول [را] در متکایش می‌گذاشت، سرمایه‌دار پول [را] توی پشتی‌اش می‌گذاشت. لذا سرمایه‌داری ایران یک سرمایه‌داری ماقبل دورانی بود. اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، رژیم شاه در دورانی که ما داریم از آن صحبت می‌کنیم یعنی دوره‌ای که آمریکایی‌ها به نوسازی، به تلطیف، به تشکیلات را تازه کردن، تشویق و تهدید می‌کنند، این رژیم در واقع متحد ماقبل دورانی به حساب می‌آمد.

رژیم شاه با این ویژگی‌هایی که توضیح داده شد، متحد امپریالیسم کهن بود. با این ویژگی‌ها نمی‌توانست متحد امپریالیسم نو با شد. این جان‌مایه‌ی این کشاکش بود. متحد ماقبل دورانی بود.

خب متحد ماقبل دوران هم فرض کنید زمانی که انگلیس‌ها در سال ۱۲۷۸ نفت را کشف کردند، در منطقه‌ی مسجدسلیمان خزرعل متحد منطقه‌ای آنها شد، که یک ارباب محلی بود که پیاده‌نظام و سواره‌نظام داشت و می‌توانست امنیت لوله‌های نفت و تأسیسات نفتی را که انگلیس‌ها برای آن سرمایه‌زادی به ایران آورده بودند، تأمین بکند. ولی در دوران جدید آن ساز و کارها جواب نمی‌داد و هم نظام اربابی و هم کلیت حاکمیت پهلوی متحد ماقبل دورانی محسوب می‌شدند.

دو سوی کشاکش



اصرار - تحکم عدم تمکین - واکنش

امینی اصلاح طلب شاه مرتجع

نخست وزیر آغازگر شاه نظاره گر

اندیشه بدیل سازی تمنای بقاء

شاه متزلزل شاه انقلابی

می‌رسیم به جان بحث که دو سوی کشاکش هستند. یک سوی آن کشاکش آمریکا است که اصرار می‌کند، [و] جاهایی فراتر از اصرار، تحکم می‌کند. یک نخست وزیر با پُر اصلاح طلب وسط این درگیری پدیدار می‌شود که علی امینی است. خود علی امینی آغازگر اصلاحات در ایران می‌شود. یعنی آن دورانی که شاه واکنش نشان می‌داده، جوهر ارتجاعی خود را بروز می‌داده و در مقابل هر تحولی تمکین نمی‌کرده و دفاع می‌کرده است؛ امینی در ایران استارت اصلاحات را زد، و به قول دو میدانی کارها یک گام از شاه جلو می‌افتد و به قول دو چرخه سوارها یک توفه جلو می‌افتد.

وقتی امینی [به عنوان] اصلاح طلب جلوه گر شد و آغازگر اصلاحات هم شد، اندیشه‌ی بدیل سازی پیش آمد و شاه این احساس خطر را کرد که امینی

رقبیش می‌شود و آرام آرام [می‌بینیم که] ضمن بروز تمایلات محافظه‌کارانه و ارتجاعی‌اش، شاه متزلزلی است.

ولی این طرف را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم شاه در مقابل اصرار و تحکم تمکین نمی‌کرد [و] واکنش نشان می‌داد، امینی اصلاح طلب بود و شاه مرتجع، امینی آغازگر و استوارتر شد و شاه نظاره‌گر منفعل و خودخور و عصبی. آمریکایی‌ها در یک دوره‌ای که اوج کشاکش‌ها بود، در اندیشه‌ی بدیل‌سازی برآمدند، شاه تمنای بقا داشت [و] متزلزل بود. در یک فعل و انفعال، به قول کشتی‌گیرها، کشتی برگشت. کشتی که برگشت امینی از صحنه خارج شد و شاه به رهبر انقلاب سفید ایران تبدیل شد.

چند تا فکت از این حوزه هست که فکت‌های تاریخی است. [یکی] اینکه حساسیتی که آمریکایی‌ها در ایران داشتند حدود ۱۰ تا ۱۵ سال قبل از این دوران بود. دفعه‌ی قبل هم تلنگری به این موضوع زده شد.

یک سمینار ملی رفاه اجتماعی در سال ۱۳۵۳ توسط سازمان برنامه برگزار شد که سمینار استراتژیکی بود. دو سمینار استراتژیک زمان شاه برگزار شد، یکی سمینار ملی رفاه اجتماعی در سال ۱۳۵۳ و دیگری باز در سال ۱۳۵۳، همایش شیراز بود. همایش شیراز، همایشی بود که در حقیقت معطوف به شرایط سیاسی و استراتژیک ایران بود. این سمینار رفاه اجتماعی سال ۱۳۵۳ هم معطوف به شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران بود. سازمان برنامه بعداً مقالات آن سمینار را منتشر کرد، یک جزوه هست که دیدگاه‌های خود سازمان برنامه در مورد آن سمینار است، که شرایط روستاهای ایران را قبل از اصلاحات ارضی ترسیم می‌کند. این دیگر دیدگاه خودشان است و دیدگاه اپوزیسیون و دیدگاه چپ و تحلیل طبقاتی نیست. عنوان می‌کنند که وقتی اجرای برنامه‌ی همه‌جانبه‌ی اصلاحات ارضی در ایران آغاز شد، تقریباً اکثر مراکز روستانشین کشور ما چیزی جز ویرانه نبود. این را کی می‌گویند؟ ۱۲ سال بعد از اصلاحات ارضی. زمانی که دیگر اصلاحات ارضی تمام شده

است (اصلاحات ارضی در سه مرحله انجام شد [که] مرحله‌ی آخر آن سال ۱۳۵۳ به پایان رسید.) این موضوع را آن زمان می‌گویند. مهم این است که اتفاقاتی هم که در ایران افتاد، موضع ضدزمین، موضع ضدفئودال، همه بعد از مرحله‌ی آخر اصلاحات ارضی بود. بعضی از ترانه‌ها مثل بوی گندم سال ۱۳۵۳ [خوانده شد] و دو فیلم کیمیایی یکی بلوچ و دیگری خاک، که به شدت ضدفئودالی بودند، زمانی ساخته شد که اصلاحات ارضی تمام شده بود و رژیم [دیگر] هیچ چسبندگی‌ای به زمین نداشت. قبل از آن نه ترانه‌ساز، نه شاعر و نه فیلمساز اجازه نداشت به [بحث] زمین وارد شود. نظام کارشناسی ایران هم اینطور بود. این خیلی مهم بود. سال ۱۳۵۳ این حرف‌ها را می‌زنند که «اکثر مناطق روستانشین کشور ما چیزی جز ویرانه نبود، در برخی از مناطق سال‌ها بود که کسی برای نگهداری و مرمت بناها کاری نکرده بود. دولت‌ها و نسل‌های پی در پی در این کشور مسئله نیاز به آموزش و بهداشت در روستاها، به خصوص عمران و نوسازی دهات و مناطق روستانشین کشور را نادیده گرفته بودند. در موارد بی شماری نیز امکانات، اعتبارات و وسایل اختصاص یافته برای عمران و نوسازی روستاها به مصرف واقعی خود نمی‌رسید و صرف اجرای طرح‌های عمرانی در مناطق شهری شده است. به این ترتیب در این زمینه نه تنها یک زیربنا وجود نداشت که بر اساس آن یک ساختمان نو به وجود آید، بلکه در هر قدم در این راه یک مشکل موروثی به چشم می‌خورد». یعنی همان واژه‌ای که به کار برده، [که روستا] جز ویرانه‌ای بیش نبود، این وضعیتی بود که آمریکایی‌ها بر آن حساس بودند، این حساسیت از سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۸ و حتی ۱۳۲۶ در ایران بروز کرده بود.

از ماریس که از کارشناسان اداره اصل چهار است، گزارشی هست که مربوط به سال ۱۳۲۷، یعنی حدوداً ۱۵ سال قبل از مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی در ایران است. این گزارش تأکید می‌کند که در ایران مسئله‌ی زمین،

معضل اصلی‌ای است که باعث شکاف طبقاتی جدی شده است و می‌تواند کینه‌آفرین و انقلاب‌آفرین باشد. این کامنت‌ها را اینها [آمریکایی‌ها] ده، پانزده سال قبل از این قضایا داشته‌اند. یک گزاره هم از خود شخص شاه است که خیلی جالب است و عقب‌ماندگی خودش و عدم درک تاریخی خودش را خیلی صریح توضیح می‌دهد. اما شاه هم مثل فیلم خاک و [فیلم] بلوچ و مثل ترانه‌ی بوی گندم سال ۱۳۵۳، بعد از [رخ دادن] واقعه خودش را تحلیل می‌کند. این گزاره‌ای که از شاه وجود دارد، خیلی گزاره‌ی کیفی‌ای است. شاه در کتاب مأموریت برای وطنم می‌گوید در اواخر سال ۱۳۲۸ به منظور تقاضای افزایش کمک اقتصادی و نظامی به ایران رهسپار آمریکا شدم، در آن کشور استقبال بسیار گرم و دوستانه‌ای از من به عمل آمد ولی بدون حصول نتیجه بازگشتم، زیرا با آن که پرزیدنت ترومن در سال ۱۳۲۶ به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم اصولی را اعلام داشته و کمکی که آمریکا در اجرای آن اصول به کشورهای ترکیه و یونان کرده بود [و] این دو کشور را به حفظ و صیانت استقلال خود موفق گردانیده بود، ولی هنوز در مورد خاورمیانه، سیاست روشن و صریحی از طرف دولت آمریکا اتخاذ نشده بود. عدم موفقیت در این مأموریت بدون شک تا حدی تقصیر خود ما بود - [اینجا شاه] نقد خود می‌کند، آن هم بعد از قضایا- زیرا آمریکایی‌ها متوجه شده بودند که ما با جدیت و اهتمام لازم به اداره‌ی امور داخلی خود نپرداخته‌ایم. شکست و اضمحلال چین ملی - یعنی بالاخره روی تجربه‌ی تاریخی می‌ایستد- که در اوایل همان سال پیش آمده، موجب نگرانی شدید آمریکا شده بود و آن کشور را مصمم ساخته بود که تنها به کشورهایی کمک کند که در تسویه و تنظیم امور داخلی ابراز علاقه کنند. به همین جهت، بعد از بازگشت به وطن با نهایت جدیت به اصلاحات داخلی پرداختم. برنامه‌ی تقسیم املاک سلطنتی را سال ۱۳۲۸ پی‌گرفتم.

اما اینها دیگر کافی نبود و خود شاه تصریح می‌کند که من درک نمی‌کردم

که الزامات دوران چه هست، لذا از آن طرف اصرار و توقع، و از این طرف عدم تمکین و واکنش [بود]. تا اینکه علی امینی بعد از اقبال و شریف امامی به نخست‌وزیری می‌رسد. علی امینی شرایط را درک کرد. او یک جمله دارد که بسیار تاریخی و خیلی قابل فهم است. علی امینی یک سخنرانی دارد، [که] خیلی تاریخی است. می‌گوید که ما یک تومان پول داریم، اگر بخواهیم هشت زارش را حفظ کنیم، باید دو زارش را بدهیم. آن دو زار یعنی اینکه زمین را بده. زمین را تقسیم کن، اگر نخواهی آن دو زار را بدهی آن هشت زار هم از دست رفته است. علی امینی این را مطرح کرد. ارسنجان‌ها هم که وزیر کشاورزی علی امینی بود و از تقسیم زمین حمایت می‌کرد هم یک گزاره‌ی تاریخی و جدی‌ای را بیان می‌کند. ارسنجان‌ها خودش توده‌ای سابق و اهل تحلیل طبقاتی است و به جبر تاریخ معتقد است. عنوان می‌کند (انگار یک مارکسیست دارد حرف می‌زند): باید خود را با تحول زمان هماهنگ سازیم زیرا جبر تاریخ ایجاب می‌کند.

عملاً همه‌ی این خطاب‌ها، خطاب به شاه است. امینی می‌گوید یک تومان داریم برای این که بخواهیم هشت زارش را نگه داریم، باید دو زارش را بدهیم. [این گزاره] خطاب به شاه است. شاه [است که] باید آن دوزاری را خرج کند. کس دیگری نباید خرج کند. [حرف] ارسنجان‌ها هم خطاب به شاه است: باید خود را با تحول زمان هماهنگ سازیم زیرا جبر تاریخ ایجاب می‌کند. اگر خود عامل آن باشیم، آسان می‌گذرد ولی اگر قرار باشد چرخ زمان آن را علی‌رغم [میل] ما انجام دهد، ما را زیر دندان‌های خود خرد خواهد کرد. یعنی این ارابه‌ی زمان و این جبر تاریخ، - که [اصطلاح] «جبر تاریخ» اصلاً یک گزاره‌ی مارکسیستی است. ادبیات ارسنجان‌ها هم ادبیات مارکسیستی بود. [یعنی خطاب به شاه می‌گوید] جبر تاریخ، دوران تمام شده است. تو درک نمی‌کنی که دوران تمام شده است. اگر خودت مجری نباشی، اگر خودت اصلاحات نکنی، اصلاحات نمی‌کنند. اگر اصلاح طلب

نشوی، علیه‌ات انقلاب برپا می‌شود. ارابه پیش می‌رود، حالا چه بهتر که راننده‌ی ارابه خودمان باشیم.

امینی خیلی صریح و تیز شرایط را درک کرد، پیرامونیان امینی هم به همین ترتیب. امینی تیمی را آورد که آنها هم دوران را درک می‌کردند. یکی از هم‌تیمی‌هایش ارسنجان‌ی بود. یکی دیگر الموتی بود که وزیر دادگستری‌اش بود. الموتی در سال ۱۳۲۵، دبیر اول حزب توده‌ی ایران بود. یکی هم فریور بود. فریور، الموتی و ارسنجان‌ی، همه دیدگاه طبقاتی داشتند [و] روی تقسیم زمین حساس بودند؛ تحلیل مارکسیستی هم جان‌مایه‌اش تحلیل دورانی است. یعنی آنها هم از این منظر، از اصلاحات ارضی حمایت می‌کردند که اگر اصلاحات ارضی انجام شود، فئودالیسم نابود می‌شود، فئودالیسم که نابود شود، بورژوازی جایگزین آن می‌شود و ما یک قدم به آن سوسیالیسم موعود آرمانی نزدیک‌تر می‌شویم. تحلیل آنها با علی امینی پیوند خورده بودند. البته اینها همه مارکسیست‌های تواب بودند، هم ارسنجان‌ی، هم الموتی و هم فریور، همگی مارکسیست‌های تواب بودند که بعد از کودتا طرف رژیم شاه آمده بودند.

الموتی در سال ۱۳۲۵ دبیر اول حزب توده بود، او شعار «مبارزه با فساد درون‌حاکمیتی» را راه انداخت. زمانی که عمر، خلیفه شد یک اصل آورد، اصل «از کجا آورده‌ای»، با این اصل از کجا آورده‌ای، که خیلی رادیکال بود سعی کرد که با جریان طبقاتی‌ای که به لحاظ سیاسی با آن مخالف بود، یک مواجهه‌ی طبقاتی راه بیندازد. الموتی هم این شعار از کجا آورده‌ای را آورد که حالا در جمهوری اسلامی و در این چند سال گذشته می‌گویند تیم‌های «تحقیق و تفحص». الموتی هم تیم تحقیق و تفحص راه انداخت و رادیکال هم راه انداخت. صوری نبود و تعدادی از وکلای مبرز و حقوق‌دانان مبرز را هم به کار گرفت و به جان رانت‌خواران درون‌حاکمیتی افتاد. این مسیر دوم بود.

مسیر سوم هم شخص علی امینی بود که تسویه‌ی رانت‌خواران نظامی را آغاز کرد. آزموده را که رئیس دادگاه نظامی بعد از کودتا بود، اهل قلع و قمع بود و در اعدام تعدادی از افسران سازمان افسری حزب توده مؤثر بود، تسویه کرد. آزموده هم تیپ خشنی بود که آن موقع به او آیشنم ایران می‌گفتند. امینی، تیمور بختیار را هم تسویه کرد.

لذا علی امینی از سه مجرا آگاهانه وارد شد. یکی از مجرای الموتی و [شعار] از کجا آورده‌ای، یکی از مجرای ارتش، یکی هم از مجرای تئوریک. ساده‌اش این بود که زیر ارابه زمان خرد می‌شویم، هشت زار بخوایم نگه داریم، دو زارش را باید بدهیم. اینها در واقع از مبانی تئوریک خودش بود. وجه دوم زمین بود. خانواده امینی از بزرگ زمین‌داران بودند، به خصوص مادر علی امینی، خانم فخرالدوله مالک زمین‌های شهری و روستایی بود. زمین‌های روستایی وی در صفحات شمالی در لشت نشا و زمین‌های شهری‌اش هم در تهران، در منطقه‌ی دروازه شمیران بود. به آن چهارراه فخرآباد می‌گفتند که هنوز نام خانم فخرالدوله بر آن [چهارراه] و مسجد مانده است، همچنین زمین‌های قیطریه که در سال ۱۳۵۷ پارک شد از مستملکات خانم فخرالدوله بود. علی امینی از زمین‌های مادرش در لشت‌نشا، اصلاحات ارضی را شروع کرد. آن موقع نه شاه موافق اصلاحات ارضی بود، نه محمل قانونی [این کار] وجود داشت و نه مجلس آن را تصویب کرده بود. امینی زمین تقسیم کرد، شعار اصلاحات داد و با رانت خواری درون ارتش و درون حاکمیت هم از طرق مختلف به فعل و انفعال پرداخت، نخست‌وزیر اصلاح طلب آغازگر شد.

شاه هم که در این مدت واکنش نشان می‌داد، عملاً در مقابل امینی به شاه مرتجع و شاه نظاره‌گر منفعل تبدیل شده بود. تا اینکه وقتی دید شرایط جدی است، بالاخره بعد از یک سال کشمکش چستر پاولز به ایران آمد. چستر پاولز صاحب منصب امریکایی بود که به ایران آمد و گفت [اصلاحات ارضی] باید

اجرا شود. مثل اتفاقی که در زمان کارتر در دی‌ماه سال رخ داد و کارتر به ایران آمد و گفت باید حقوق بشر اجرا شود؛ آن زمان هم چستر پاولز آمد و گفت که اصلاحات ارضی و رفرفرم باید اجرا شود. شاه هم نسبت به امینی حساس شده بود. تمنای بقا داشت و یک بار هم سرنگونی را چشیده بود، [پس] به شاه انقلابی تبدیل شد.

در این دوران مجله‌ی تهران اکونومیست هم حامی تئوریک اصلاحات ارضی شد و [باعث شد] این بحث بیشتر جا بیفتد. تهران اکونومیست از دهه‌ی ۳۰ در ایران منتشر می‌شد و سعی می‌کرد تریبون آزاد سرمایه‌داری غیرکشاورزی یا بورژوازی تجاری و صنعتی که هنوز به‌طور جدی به وجود نیامده بود، باشد. تهران اکونومیست در آستانه‌ی توافقات شاه با آمریکا یک مقاله‌ی فکری نوشت و در سرمقاله‌اش در آن کشاکش که شاه داشت آرام آرام دارد به رفرفرم مجاب می‌شود، عنوان می‌کند که انقلاب سفید یا همان انقلاب شاه برنامه‌ی اصلی جهان آزاد امروز است که برای جلوگیری از انقلاب قرمز یعنی برنامه‌ی کمونیست‌ها طرح شده است و همه‌ی کشورها برای انجام آن به شکلی قدم بر می‌دارند، لیکن کلیه‌ی کشورهای آزاد متفق‌القول هستند که اصلاحات ارضی می‌تواند یکی از مهم‌ترین موارد مهم برنامه‌ی انقلاب سفید باشد. بنابراین [به دنبال] پوش دادن‌های تهران اکونومیست و بعد هم روزنامه‌ی اطلاعات بود که شاه در موضع انقلاب قرار گرفت و دیگر به اصلاح‌طلبی هم بسنده نکرد. ۶ اصل انقلاب سفید را وسط گذاشت و نهایتاً زمین در ایران تقسیم شد، به اضافه‌ی اصول شش‌گانه‌ی اصلاحات ارضی که جلسات بعد به آن اشاره می‌کنیم.

لذا این کُشتی انرژی‌بر تاریخی نهایتاً منجر به این شد که شاه در موضع تمکین قرار بگیرد و بعد هم امینی حذف شد و بلافاصله علم سرکار آمد. روی کار آمدن علم به معنای این بود که دیگر میخ شاه کوبیده شده است. علم یار گرمابه و گلستان شاه بود و خودش هم زمین‌دار بود. زمین‌های وی

در بیرجند نیز تا حدودی تقسیم شد.

با آمدن علم، امینی دیگر کامل از صحنه کنار رفت تا سال ۵۶ و ۵۷ که در فضای حقوق بشری بروز و ظهورهایی پیدا کرد و مثل یک حباب ترکیب و نهایتاً هم از ایران رفت. لذا این کشمکش نهایتاً با هژمونی دموکرات‌های آمریکا همراه شد و شاه مجبور شد که تمکین کند.

ایجاد فضا - پوسته‌شکنی

شرایط، محرک‌ها، ضرورت‌ها

حالا به تأثیرات شرایط این کشاکش در ایران می‌پردازیم. در این کشاکش فضای تنفسی ایجاد شد، بعد هم در گشایش‌های بعد از آن پوسته انسداده کشاکش در ایران شکست. البته مبنای ایجاد فضا و پوسته‌شکنی رفرم‌کنندگی در ایران نیست بلکه مبنای آن اتفاقاتی است که در ایران افتاد. بالاخره چند روز بعد از کودتا نهضت مقاومت ملی بر پا شد که خیلی مهم بود چون بالاخره مصدق در زندان علیه کنسرسیونم بیانیه داد و به سازمان ملل شکایت کرد، نیروهای ملی در فروردین ماه ۱۳۳۳ علیه انتخابات مجلس هیجدهم اعتراض کردند، دانشگاه در غیاب احزاب بارکش شرایط شد، سه قطره خون در دانشگاه ریخت، دانشگاه معترض، ضد امپریالیسم و ضد استبداد و ارتجاع شد. اتفاق‌های مهمی در ایران افتاد. حتی کشتار ۲۷ نفر از سازمان افسری حزب توده هم مؤثر بود. یعنی ایران بالاخره در تقلاي خودش بود و بعد هم که مسایل کانال سوئز پیش آمد و نهضت مقاومت ملی از پیروزی نا صر در کانال سوئز حمایت کرد.

بعد هم در زمان دکتر اقبال که رئیس دانشگاه [تهران] بود، تنش‌هایی رخ داد، او که به دانشگاه رفت، جنبش، جنبش پرتوانی بود، ماشین دکتر اقبال را آتش زدند و خود دکتر اقبال مجبور به فرار از دانشگاه تهران شد. لذا در زیر دیگ [دوران] شعله‌ای سه‌فتیله‌ای روشن شده بود و اینطور نبود که فقط

کندی شرایط ایران را تغییر بدهد بلکه بخش روستایی ملت‌پسند بود. هشدارها و تلنگرها را آمریکایی‌ها از یک دهه قبل زده بودند. طبیعتاً در شرایطی که رادیکالیسم روی زمین تا بغل گوش ایران به عراق هم رسیده بود، در ایران هم استعداد شورش‌های دهقانی و ایستادن روی مسئله‌ی زمین وجود داشت. لذا شرایط ایران هم، شرایط مبارزه و آنتاگونیسم نهفته بود. نقطه‌چینی هم از فردای کودتا تا سال ۱۳۳۹ در ایران زده شد.

لذا ایجاد فضا و پوسته‌شکنی با دو عنصر تحقق پیدا کرد، یکی عنصر فعل و انفعال داخلی که مبنای بود و یکی هم عنصر رفرم‌کنندگی که شرط خارجی بود. این شرایط، محرک‌ها و ضرورت‌ها همه‌ی طبقات نو و کهنه ایران را به تکاپو واداشت. خیلی مهم است که از سال ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۴۲ شرایط جدیدی که به وجود آمد، نقطه‌های تحریکی [را مطرح کرد]. مسئله‌ی آزادی انتخابات و مسئله‌ی اصلاحات ارضی مطرح شد. از هر طرف ترکش‌ها به اقشار اقتصادی و اجتماعی خورد و آنها را تحریک کرد تا به صحنه آمدند. لذا هم شرایط، هم محرک‌ها و هم ضرورت‌ها، نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران را به خط کرد و به صحنه وارد کرد و موجب شد واکنش‌ها بر اثر عوامل مختلف بروز و ظهور پیدا کند.

عوامل واکنش‌ها - بروز و ظهورها

می‌شود گفت این اول بار بود که لایه‌های مختلف جامعه ایران به شرایط جدید مبتلا شدند. هم لایه‌ی اجتماعی، هم لایه‌ی فکری، [هم لایه‌ی] سیاسی و [هم] لایه‌ی تشکیلاتی.

لایه‌ی اجتماعی

دهقانان

در لایه‌ی اجتماعی دهقان برای اول بار دید که مسئله‌اش، اقتصاد روستایی، اقتصاد کشاورزی، نیروی کار و زمین از آن بی‌زمین مطرح است.

همان شعاری که مک آرتور در فلیپین و ژاپن داد را در اینجا، شاه و نخست‌وزیر در ایران می‌داد. نهضت روستایی [شگفت‌زده شد که] چه خبر شده است، [شعار] «زمین از آن بی‌زمین»، «ارباب ظالم است» و «روستایی استثمار می‌شود»، مطرح شده است! یعنی شاه و پیرامونش که هم به لحاظ فکری، هم به لحاظ طبقاتی، هم به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی مرتجع بودند، [حالا] رادیکال شده بودند. انگار یک مارکسیست دارد حرف می‌زند، مثل گزاره‌های سال ۱۳۵۶. مثلاً هویدا یک جمله داشت که خیلی تاریخی بود [مبنی بر اینکه] حاکمیت نباید همه‌ی قلم‌ها را از یک مرکب پر کند. نه آن هویدا و نه آن پیرامون، [هیچ‌کدام] شکل این حرف‌ها نبودند. لذا شاه هم شکل حرف‌های طبقاتی نبود که حالا [بگوید] زمین از آن بی‌زمین است و استثمار بد است و دارد از روستایی بهره‌کشی صورت می‌گیرد. دهقان کله‌اش تکان خورد.

اربابان

ارباب هم به همین ترتیب. ارباب‌ها از خود حاکمیت هم مرتجع‌تر بودند. یعنی ارباب بار داشت، همانطور که کلمه‌ی «رب» از نظر ما به لحاظ ایدئولوژیکی بار جدی دارد، آن موقع هم در جامعه‌ی روستایی ایران ارباب بار داشت، یعنی مالک زن، فرزند، ناموس، زمین و همه چیز در روستا بود. این بود که ارباب مسئله‌دار شد. حالا بخشی‌شان که سیاسی بودند و پیرامون حاکمیت، مجاب شدند یا مجبور شدند که تمکین کنند.

اقشار سستی - اقشار مدرن

اقشار سستی هم [بالاخره مجبور شدند] چون بالاخره دوران، دوران جدیدی شد و رژیم شاه قبل از کودتا یک شبه مدرنیسم کال را به جامعه‌ی ایران تحمیل کرد. این ترکش‌هایی داشت. شعارهای انقلاب سفید که در ابتدا شش اصل داشت و تا سال ۱۳۵۵ به ۱۹ اصل نهایتاً رسید، نوعاً می‌خواست مدرنیسم و نو‌سازی را در دستور کار اقتصاد اجتماعی ایران قرار بدهد. لذا

هم اقتصاد دهقانان و اربابان و اقشار کلاسیک اقتصاد فلاحتی ایران به تلاطم واداشت و هم شعارهای مدرنیسم و نوسازی، اقشار مدرن و سنتی شهری را به هیجان و خلیجان واداشت. لذا لایه‌های اجتماعی در ایران تکان جدی خوردند.



این عکس، عکس تاریخی‌ای است. در این عکس تاریخی می‌بینیم که چند قشر جمع هستند که در شرایط عادی نمی‌توانستند به هم بچسبند. روستایی‌ها هستند که سند در دستشان است، کارشناسان کشاورزی اداره‌ها (کرواتی‌ها)، ژنرال‌ها و صاحب منصب‌ها با ماهیت‌های سیاسی، فکری و طبقاتی مختلف، حول رفرم دوران که مربوط به اصلاحات ارضی بود، ایستاده‌اند و عکس گرفته‌اند. عکس، عکس تاریخی است. درست است که عناصر این عکس به ظاهر ایستا هستند، ولی [عکس] نشان‌دهنده‌ی دینامسیم لایه‌های اجتماعی دوره‌ای است که داریم از آن صحبت می‌کنیم.

لایه‌ی فکری

می‌رویم در لایه فکری؛ از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، شرایطی در ایران فراهم شد که همه به سرفصل تراوش رسیدند. دیگر همه حس کردند که مغز یک ماهیچه‌ی منقبض از کار افتاده نیست. مغز باید فسفر مصرف کند، باید [به اصطلاح] ماهیچه‌اش منقبض و منبسط شود و [باید] تراوش داشته باشد.

تراوش تحلیل طبقاتی

اتفاقاتی که ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در ایران افتاد، متعدد منجر به تراوش‌ها شد. وجه اول تراوش، تراوش تغییر طبقاتی بود. به خصوص توده‌ها که از ایران هم بیرون بودند خیلی فعال شدند. در این دوره احسان طبری دو جزوه دارد که این دو جزوه اش را سال ۱۳۵۹ خیلی فرصت طلبانه با سانسوری که خودش کرد - در حقیقت با خود سازسوری - به یک کتاب تبدیل کرد. این کتاب، کتاب تاریخی است و کتاب خیلی خوش قلمی هم هست. احسان طبری انصافاً دانش داشت. دانشش هم دانش مذهبی بود، هم دانش تاریخی و هم دانش تئوریک. روزنامه مردم، ماه رمضان سال ۱۳۵۹ یکی دو صفحه وسطاش را به یک مقاله خیلی کیفی و خیلی مبسوط راجع به ضربت خوردن و شهادت حضرت علی(ع) اختصاص داد که خیلی تاریخی بود و احسان طبری با امضا آن مقاله را نوشته بود؛ یعنی تیپ چند وجهی‌ای بود.

آن جزوه[ها]، جزوه‌های مهمی هستند، آنجا تراوش تغییر طبقاتی حزب توده را که احسان طبری سرآمد آنها و نماینده‌ی اصلی فکری‌شان بود، شاهد هستیم. [در] آن تراوش تحلیل طبقاتی جانب شاه را گرفت که خیلی مهم است. بعد از انقلاب، طبری خودش کتاب را سانسور کرد و اتفاقات دیگری در آن کتاب افتاد. [در نسخه‌ی سانسور نشده]، با آقای خمینی برخورد طبقاتی کرد، [به این صورت] که خمینی نماینده‌ی اقشار عقب مانده‌ی اقتصادی و اجتماعی ایران است که مقابل مدرنیسم موضع گرفت و دست‌بالا را به شاه داد. همچنان که حزب توده در دوران رضا شاه، دست بالا را به رضا شاه داده بود. رضا شاه بالاخره آمد بساط فئودالیسم را جمع کند و یک بورژوازی در ایران پایه‌گذاری کند. درست است که ماهیت آن بورژوازی دولتی است، ولی بالاخره جریان شبه‌فئودال در ایران را نابود می‌کند. آنجا جانب رضا شاه گرفته شد، اینجا هم که یک جریان مبارزاتی ضد استبدادی راه افتاد و خود آقای خمینی هم در این مبارزه جایگاهی داشت، اینجا هم در این تحلیل طبقاتی جانب شخص شاه را گرفتند که شاه می‌خواهد اقتصاد و

اجتماع ایران را از بقایای اقتصاد فئودالی فلاحتی متکی به زمین و مناسبات بهره‌کشانه آزاد کند و به مرحله‌ی سرمایه‌داری وارد کند. سرمایه‌داری هم یک قدم به سوسیالیسم نزدیک‌تر است، پس باید از آن حمایت کرد.

یک تحلیل طبقاتی، تحلیل حزب توده بود. بعد از این اتفاق، تیپ‌های تئوریک چپ ایران هم که توده‌ای بودند و مستقل هم بودند، تحلیل‌های جدی‌ای ارائه دادند. از جمله تحلیل آقای باقر مؤمنی. آقای باقر مؤمنی کتابی دارد که از منظر پژوهشی کتاب بسیار ارزشمندی است؛ کتاب «جنگ ارضی و مسئله‌ی طبقاتی در ایران». اگر دوستان بخواهند پیگیری کنند، [این کتاب] ریز شرایط انته‌ای دهه‌ی ۳۰ و ابتدای دهه‌ی ۴۰ را خصوصاً در رو ستاهای ایران نشان می‌دهد و جایگاه رو ستا در اقتصاد کلان ایران را هم به درستی ترسیم می‌کند. لذا تراوش طبقاتی هم توده‌ای و هم غیرتوده‌ای چپ از نتایج دینامیسم فکری دوره بود.

تراوش نیروی سومی

یک تراوش هم تراوش نیروی سوم بود. مرحوم خلیل ملکی از دهه‌ی ۲۰ فعال فکری بود و انصافاً افقی را که وی در شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران داشت و ترسیم می‌کرد، هیچ نیرو و هیچ فردی هم‌تراز خودش در آن موقع نمی‌توانست ارائه بدهد. دید پنجره‌داری داشت. افق ترسیم می‌کرد، آینده پیش‌بینی می‌کرد و ضمن پیش‌بینی آینده و ترسیم افق، واقع امر را هم خیلی خوب تحلیل می‌کرد. مرحوم خلیل ملکی هم تراوش نیرو سومی داشت، البته نه با ابزار تحلیل طبقاتی حزب توده و بقیه چپ‌ها در ایران. اما بستری که فراهم شد سفره‌ای از ملات که در سالهای ۳۹ تا ۴۲ فراهم شد، مرحوم خلیل ملکی را هم به تراوشات جدید فکری واداشت، که نقطه‌چین آن تراوش فکری خلیل ملکی تا الان ادامه دارد و کسانی مثل آقای پیشداد و به خصوص آقای همایون کاتوزیان، بقایای نیروی سوم و جامعه‌ی سوسیالیست خلیل ملکی هستند که انصافاً اینها هم تیپ‌های فکری هستند. تراوش‌های نیرو سومی، تراوش دوم بود.

تراوش ملی - مذهبی



اما اینجا یک تراوش جدید هم مطرح می شود که تراوش ملی مذهبی است عناصری بودند که بعد از کودتا سیاسی شدند. مثل مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم دکتر سجابی که بعدش هم دوتایی با آقای

طالقانی مثلث کیفی ای را تشکیل می دادند. شرایط جدید آنها را به وادار کرد تا هم سیاسی، هم موضع گیری استراتژیک کنند، هم اقتصادی و هم اجتماعی؛ که جلسه ی بعد این تراوش را سر جای خودش باز می کنیم. یک تراوش جدید [نیز] مطرح شد که هم بار مذهبی خاص خودش را داشت، هم بار مصدقی و ملی را. گزاره ای که مهندس بازرگان در اردیبهشت ۱۳۴۰ - زمان تشکیل نهضت آزادی ایران - مطرح کرد، گزاره ای کیفی بود. یک جمله تاریخی است: «ما مسلمانیم، ملی هستیم و مصدقی». سه عنصر مذهب، ملیت و عنصر پرنسیپ های مرحوم دکتر مصدق را کنار هم آورد.

تراوش فقهی

تراوش بعدی تراوش فقهی بود. یعنی دوران، دورانی بود که حوزه هم مجبور شد موضع بگیرد؛ مسئله ی آزادی زن، مسئله ی تقسیم ارضی و اصلاحات ارضی پیش آمد. لذا آنها هم مجبور به تراوش شدند. درست است که تراوش هم سطحی دارد و هم عمقی، اما ارزش تاریخی دوره به این بود که همچنان که در لایه ی اجتماعی اقشار مختلف را به تکاپو واداشت، در حوزه ی فکری هم اقشار مختلف را به تراوش وادار کرد. همچنان که مهندس بازرگان تراوش کرد، آقای خمینی هم تراوش خاص خودش را داشت.

تراوش سنتی



حالا مهم این است که در کنار تراوش تحلیل طبقاتی چپ توده‌ای و غیر توده‌ای، تراوش نیرو سومی خلیل ملکی، تراوش نیروهای ملی‌مذهبی و تراوش فقهی برتراویده از

درون حوزه، در جامعه‌ی ایران بالاخره یک تراوش سنتی [هم] صورت گرفت و کسبه و پیشه‌وران و اقشار سنتی هم موضع فکری و تاریخی‌ای را مقابل اتفاقات دورانی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ گرفتند که ان‌شاءالله جلسات بعد از آن فکت خواهیم آورد و بحث را مستندسازی خواهیم کرد. [طی] این جلسه پراکنش این بحث را باز می‌کنیم و جلسات آتی تا حدی به عمقش می‌رویم. لذا این لایه فکری خیلی مهم بود. هر جریان فکری در آن زمان ایران، ترشحات و تراوش‌های قلمی و ذهنی خودش را در آن دوره خاص داشت.

لایه‌ی سیاسی

اما [می‌رسیم به] لایه‌ی سیاسی: لایه‌ی سیاسی در آن زمان خیلی پر و پیمان بود. می‌شود گفت در عرصه‌ای که فراهم شد کسی پشت خط نماند.

توده‌های بازگشت‌کننده به عرصه



توده‌ها پس از ۷ سال دوباره به صحنه بازگشته‌اند. آخرین حضورشان ۲۵ تا ۲۸ مرداد بود. از سال ۱۳۳۲ به بعد دیگر توده‌وار به صحنه نیامده بودند، حالا اعتراض‌های

موردی‌ای در بازار، در محل و در دانشگاه بود، اما اینکه توده به صحنه بیاید، جای خالی نگذارد و از بیخ دیوار تا بیخ ستون را پر کند، چنین وضعیتی در حد فاصل ۳۲ تا ۳۹ در ایران نبود. اما در جنبش ۳۹ تا ۴۲ خصوصاً زمانی که روحانیت به صحنه آمد و عرض‌اندام سیاسی کرد، توده‌ها صحنه را مثل سابق پر کردند.

زنان نومطرح

اتفاق دیگری هم که افتاد در حوزه‌ی زنان بود. همین‌طوری که تا الان کسی صحبت دهقان و حقوق و تملکش را نمی‌کرد - غیر از مورد استثنایی دوره دکتر مصدق که بحث مشارکت زنان در انتخابات مطرح شد و بعد هم کنار رفت - اصلاً بحث زن در ایران مطرح نبود؛ [بحث] اینکه زن هم حق رأی دارد. [در نتیجه] زنان هم حساس شدند. همچنان که شعار زمین از آن بی‌زمین در جامعه‌ی دهقانی بسیار حساسیت برانگیز و تعجب برانگیز بود، این شعار که زن هم می‌تواند در انتخابات شرکت کند و حق رأی خواهد داشت، در جامعه‌ی زنان در حد خودش بسیار نو بود.

روستائیان مبتلا

وجه بعدی روستائیان بودند که مبتلا شدند و [قبلاً] اشاره شد.

پیشه‌وران مقلد

وجه بعدی پیشه‌وران مقلد است، جامعه‌ی پیشه‌وری ایران آن زمان جامعه‌ی گسترده‌ای بود، خرده‌کاسب‌ها، دوره‌گردها، شاگرد بازارها، زیر پله‌دارها و... همه در بخش‌بندی‌های اقتصاد کلاسیک «پیشه‌ور» تلقی می‌شدند. پیشه‌وران هم در ایران مقلد بودند، به‌خصوص که آقای بروجردی هم در آن دوره قبل از آقای خمینی فوت شد و [با وجود اینکه، علاوه بر این دو نفر] قطب‌های متعددی در آن دوره بودند؛ شاه با سیاسی‌کاری تلگراف تسلیت را به آقای حکیم داد. یعنی از نظر شاه اگر آقای حکیم به عنوان جانشین آقای بروجردی مرجع می‌شد، مواجهه با او راحت‌تر بود. اما آقای خمینی با ویژگی‌های خودش مرجع اعلم شد و مقلدان گسترده‌ای هم داشت. پیشه‌وران مقلد هم در این دوره سیاسی بودند و نمود سیاسی داشتند.

روحانیون سیاسی شده

برای اول بار قشر روحانیت هم سیاسی شد. تا قبل از آن عناصری از روحانیت مثل کاشانی، مثل برادران مرحوم زنجانی، مثل آقای طالقانی، یا مثل نواب سیاسی شده بودند، تک‌عناصری بودند که خیلی سنخیتی هم با حوزه نداشتند، اما اینجا دیگر آقای خمینی که آمد، با هیمنه‌ای که داشت کل حوزه را با خودش آورد و سیاسی کرد.

ملیون قدیم

[به موازات اینکه] روحانیت سیاسی شد، ملیون قدیم بعد از یک دهه غیبت به صحنه آمدند، [و] جبهه‌ی ملی دوم شکل گرفت که جلوتر توضیح داده خواهد شد.

مذهبیون سیاسی‌تر از قبل

مذهبیون سیاسی‌تر از پیش را هم داریم، مثل مهندس بازرگان، مثل دکتر

سحابی، مثل طیفی که قبلاً «انجمن اسلامی»، «انجمن اسلامی مهند سین» یا «انجمن اسلامی مهندسین و پزشکان» بودند و در این دوره حول مهندس [بازرگان] و دکتر [سحابی] و آقای طالقانی که بعداً نهضت آزادی را تشکیل دادند، بروز و ظهورهای سیاسی داشتند.

بازار دوجبهی

بازار دو وجهی [را] هم داریم. بازاری که یک وجه آن هم‌پیوندی با روحانیت و یک وجه دیگر هم‌پیوندی با مبارزان ملی و پرتو دکتر مصدق است.

دانشگاه فشار قوی

اینجا یک دانشگاه فشار قوی هم داریم. دانشگاه فشار قوی ۳۲ تا ۳۹ بارکش دوران شد، در خلاء و غیبت احزاب بار سیاسی دوران را بر دوش گذاشت و پیش آورد. در ۳۲ تا ۴۲ دانشگاه [هم] از نظر فکری، [و] تشکیلاتی و هم - در حد خودشان - از نظر استراتژیک بسیار پرمالات بود.

لایه‌ی تشکیلاتی

وجه بعدی لایه‌ی تشکیلاتی است. [وقایع حدفاصل] ۳۹ تا ۴۲ شرایطی فراهم می‌کند که با آن گشایش‌ها و با آن تحولات زیرینی که در جامعه ایران وجود داشت، [که به این ترتیبند]:

تجدید فعالیت ← جبهه ملی دوم

وجه اول بخشی از نیروها تجدید فعالیت می‌کنند مثل جبهه‌ی ملی دوم که در تجمع جلالیه و قبلش در مسیر حدفاصل میدان شوش تا حضرت عبدالعظیم اعلام موجودیت می‌کنند. حدوداً [مصادف با] ابتدای همین دوران تجدید فعالیت جبهه ملی دوم است.

اعلام موجودیت ← نهضت آزادی ایران

[وجه بعدی] اعلام موجودیت نهضت آزادی است. اتفاق تشکیلاتی [ای]

که افتاد] این است که مذهب‌یونی که گرایش ملی داشتند و دیگر نمی‌توانستند خودشان را در کادر روشی، مَدَشی، فکری و تشکیلاتی جبهه‌ی ملی تعریف کنند، نهضت آزادی ایران را تشکیل دادند.

از تشکیلات فقهی به تشکیلات سیاسی ← روحانیت

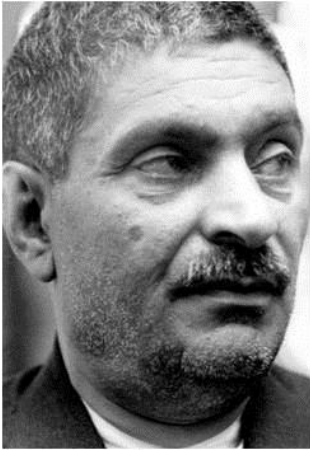
وجه دیگر اتفاق مهمی بود [به این شرح] که تشکیلات فقهی در ایران، در درون خودش تشکیلات سیاسی زد. [به طور سنتی،] مراجع مثل آقای خمینی و دیگران یک تشکیلات سنتی فقهی داشتند، کلاسی و منبری، مسجدی، مدرسه‌ای و طیف‌های وجوهات بگیری؛ ولی اینجا دیگر پایه‌ی سیاسی هم پیدا کردند. روحانیت از تشکیلات فقهی به سمت تشکیلات سیاسی آمد، ضمن این که تشکیلات فقهی خودش را کماکان تحت تملک داشت.

موجودیت زیرمجموعه‌ی روحانیت ← جمعیت مؤتلفه اسلامی

یک اتفاق دیگری هم افتاد و روحانیت در حوزه‌ی سیاسی یک زیرمجموعه هم پیدا کرد. جمعیت مؤتلفه‌ای پیدا شد که عملاً خودش را در کادر اعلامیت آن زمان و ولایت فقیه بعد از انقلاب تعریف می‌کرد و هنوز هم تعریف می‌کند. مؤتلفه هم ساز و کار خودش را پیدا کرد.

بازار همیشه پای کار

یک بازار همیشه پای کار داشتیم. در ایران رسم بر این است که گل‌زن‌ها در ورزش و هنرپیشه‌های نقش اول در سینما و خواننده‌های طراز اول در عرصه‌ی موسیقی، همیشه روی آنتن هستند. در حوزه‌ی سیاسی هم همینطور است. لیبرها، خوش‌قلم‌ها، خوش‌صحبت‌کننده‌ها، خوش‌تیپ‌ها و ژورنال‌یست‌ها همه در کادر هستند ولی آن کسی که در پشت صحنه خاک می‌خورد، دود می‌خورد، پای دیگ چلو و پلو می‌ایستد، پول می‌دهد؛ اسمش در هیچ جایی نیست، عکس‌شان هم در هیچ جایی نیست. مثلاً این تصویر مرحوم شمشیری را کسی خیلی ندیده است.



این تصویر، تصویر مرحوم شمشیری است، که با یک بساط کبابی مقابل پارک شهر شروع کرد. روش شمشیری بی سواد برای این دوره خیلی آموزشی است. شمشیری سیر از ساده به عالی را طی کرد و این خیلی مهم است. شمشیری سیر از بی‌امکانی به پرامکانی، سیر از کار اجتماعی به کار سیاسی را طی کرد. شمشیری که سواد خواندن و نوشتن نداشت و تازه در خارک مبارزان سیاسی به او الفبا یاد دادند،

اسپانسر تختی، اسپانسر جبهه‌ی ملی، [و] تکمیل‌کننده بخش‌های جدید بیمارستان نجمیه، [بیمارستان تأسیس شده توسط نجم‌السادات]، مادر مرحوم دکتر مصدق و یک تیپ پای کار بود. در حد خودش فکرکن، سازمان‌ده، دست‌بالا، گیوه‌ورکشیده، پول خرج کن و سفره‌دار بود. این تیپ‌ها هستند که مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی را پیش می‌برند.

با سانتی‌مانتالیسم، کتینانتالیسم و اکسیدانتالیسم مبارزه‌ی سیاسی پیش نمی‌رود، [بلکه] با اینها هست که مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی پیش می‌رود. در زمان مصدق دیدیم که [در طول] ۲۷ ماه و ۷ روز، هشت بار بازار ایران تعطیل سراسری شد و بقیه‌ی حوزه‌ها را هم مجبور به تعطیلی کرد. این خیلی اتفاق مهمی است. یعنی زمان مصدق بازار هر فصل یک دفعه، هر سه ماه یک دفعه، تعطیل شد.

این اتفاقات را الان نمی‌بینیم، برای اینکه بازار آن زمان جوهر داشت، جوهرش هم همین تیپ‌ها بودند که ساده بودند و پیچیدگی و شیله‌پله‌بازی و بده و بستان در آنها جایی ندارد. [مهمانطور که در مورد شمشیری می‌بینیم]، چهره ساده، [و] چشم، معصوم [است]. خیلی مهم است. در این

دوران ۳۹ تا ۴۲ [نیز] مثل دوران مصدق، شمشیری‌ها آمدند، لباسچی‌ها آمدند، دستمالچی‌ها آمدند، [و] بازار همیشه پای کار بود.

این دوره دو شاخک داشت، یک شاخک می‌خورد به حوزه‌ی سیاسی شده و آقای خمینی، و یک شاخک به مصدق و [جریان] ملی که از قبل [وجود] داشت.

دانشگاه بالغ رشید

یک دانشگاه بالغ و رشید هم آمد که خیلی مهم بود. یک نسلی آمد که خیلی زود بالغ شد. بلوغش هم در واقع در خانه‌ی پدری، در گلخانه و آب‌رسانی قطره‌ای، در لالا پیش‌پیش و در پَرِ قو نبود؛ بلکه در کوره‌ی [سال‌های] ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ بود. نسلی آمد که دید باید با چنگ و دندان و فرغون خودش جنبش دانشجویی را پیش ببرد. نه مثل [دانشگاه] سال‌های بعد از انقلاب بخواهد از وزارت علوم و دولت جمهوری اسلامی پول بگیرد و اپوزیسیون همین دولت هم باشد، اصلاً مگر می‌شود؟ [مگر امکان‌پذیر است] شما از دولت اتوبوس‌بگیری، اتاق‌بگیری، سه تا کامپیوتر بگیری، سالی ۶ تا ۱۲ میلیون نفری بگیری، هزینه اردو‌ها‌یت را بگیری، هزینه همایش‌هایت را بگیری؟ در همایشی که سال ۱۳۷۷ تحکیم وحدت برگزار کرد، [که] ما هم آنجا دعوت شده بودیم - آن موقع گل‌گلایل شاخه‌ای صد تومان بود - یک جریان دانشجویی سه تا سبد از گل‌گلایل گذاشته بود که از کف سالن دانشگاه تهران تا نزدیک سقف می‌رسید. من فرصت کردم و گل‌ها را شمردم و ضرب‌در ۱۰۰ کردم سیصد هزار تومان -، به پول سال ۷۷- پول «گل» یک جریان دانشجویی بود. مگر می‌شود یک جریان دانشجویی بخواهد با هویت [غیر] مستقل اپوزسیون باشد؟ اصلاً چنین چیزی شدنی نیست.



اینهایی که عکسشان اینجا است [دانشجویان دانشگاه آن زمانند که] دست ته جیب خودشان کردند، دوزاری و پنج‌زاری پیدا کردند، پیاده راه رفتند، سوار اتوبوس شدند، از بازار و مسجد و محل پول جمع کردند و مبارزه دانشجویی خودکفا راه انداختند. [یکی از] شاخص‌ها در جریان چپ آن موقع بیژن جزنی [تصویر سمت چپ] بود. هم در دانشجویان ملی و هم مذهبی، مرحوم حنیف‌نژاد [از چهره‌های شاخص] بود - که جوانی بود که از دوران خودش خیلی برتر بود - جوانی که عنوان می‌کند تحول نیاز به زمان دارد، اگر یک سانتی‌متر خاک بخواهد کف اقیانوس رسوب کند، احتیاج به یک میلیون سال دارد. طبیعت برای تحول صبور است، ما هم برای تحول باید صبور باشیم. این حرف را یک پیر نزد، یک گوزپشت سیاسی نزد، یک پشت‌منحنی نزد، این حرف را یک جوان ۲۲ یا ۲۳ ساله زد. حرف‌های بزرگ، کارهای بزرگ. [چهره دیگر] هم آقای عباس شیبانی بود که دوره دانشجویی او ۱۲ سال طول کشید. ۱۲ سال طول کشیدن هم به خاطر این بود که در مبارزه جدی سیاسی بود. آن موقع آقای شیبانی بیشترگرایش ملی داشت. در کنارش هم [تصویر] مرحوم پروانه فروهر است که اول بار در ایران نامردانه و ردیلانه زن‌کشی با ۲۷ ضربه‌ی دشنه [در مورد او] رخ داد، که از او انتقام تاریخی گرفتند. وزن خانم فروهر در کنار بقیه فعالان دانشجویی

به‌گونه‌ای بود که علی‌امینی به عنوان نخست‌وزیر مجبور بود که با سه نماینده‌ی دانشگاه ملاقات کند.^۱ در ایران این ملاقات [که] برای اولین بار [رخ می‌داد]، ملاقات تاریخی‌ای بود. نخست‌وزیر، نماینده‌ی قدرت با نماینده جنبش دانشجویی که یکی از آنها مرحوم پروانه فروهر بود، یکی هم آقای بهروز برومند که پزشک شریفی هستند و الان در بیمارستان پارس هستند و در حزب ملت ایران هستند. آن موقع هم فعال دانشجویی بودند. این [است] که [می‌بینیم] دانشگاه هم یک دانشگاه بالغ و رشیدی بود. انتظار نمی‌رود که بالغ و رشید دانشجویی، بالغ و رشید ۶۰ یا ۷۰ ساله باشند.

مهم‌ترین‌های لایه تشکیلاتی دوره، همین دو لایه بازار همیشه‌پای‌کار و شاخص‌هایی مثل شمشیری و دیگری دانشگاه بالغ و رشید که می‌دانست چه می‌خواهد، رابطه‌اش را با نیروهای سیاسی و با رهبری دوره خیلی خوب و جدی تعریف کرد و در حد خودش موتور محرک دوره بود. بحث را به پایان می‌بریم، تا اینجا شرایط را جمع‌بندی می‌کنیم و ان‌شاءالله از دفعه‌ی بعد به سمت مطالبات، شعارها، رهبری و غیره می‌رویم.

یک مسئله‌ی همه گیر به مثابه‌ی یک گوی

یک گوی و صد دانه

اگر بخواهیم آنچه را که تا اینجا کار در این دو جلسه‌ی شرایط‌شناسی مطرح کردیم، جمع‌بندی کنیم، این است که اگر مسئله‌ای پُرپازو و پُرپهلوی در جامعه‌ای قرار بگیرد، به‌مثابه‌ی یک گوی است که اگر در وسط یک میدانی بیفتد، صد و بلکه هزار مهره‌ی کوچک را جا به جا می‌کند.

۱. نمایندگان دانشجویی که با آن‌ها ملاقات صورت گرفت عبارت بودند از: پروانه فروهر، حسن حبیبی، ابوالحسن بنی‌صدر و بهروز برومند.

سنت - مدرنیسم میدان بازی گوی

اتفاقی که [حد فاصل] ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ افتاد، اتفاقی بود که [مانند افتادن] یک گوی در میدان هزارگانه بود. بحث سنت و مدرنیسم پیش آمد. میدان بازی این گوی، سنت و مدرنیسم است. این که «زمین تقسیم شود»، «زن‌ها حق رای پیدا بکنند»، «انقلاب اداری بر پا شود» و غیره؛ و از آن طرف شعارهای جریانات، [مانند] «سلطنت آری دیکتاتوری نه»، «اصلاحات آری دیکتاتوری نه»، و غیره، اینها ملات بازی چوگان این دوران شد.

توده‌ی سنتی؛ روحانیت سنتی

این سفره‌ی سنت و مدرنیسم که در وسط جامعه‌ی ایران پهن شد، توده‌های سنتی و روحانیت سنتی را آورد و سیاسی کرد که اتفاق مهمی بود. ما الان با انگاره‌ای که از روحانیت این دوره‌ی سیاسی [خودمان] داریم، نباید آنها را تحلیل کنیم. اینکه روحانیت سیاسی شد اتفاق مهمی بود. این که آقای خمینی یک تنه از درون حوزه‌ی غیرسیاسی، سیاسی شد و عنصر ضدظلم گرفت، [خیلی مهم بود]. آقای خمینی جمله‌ای مطرح کرد که تاریخی بود. اینکه «یک سگ آمریکایی حقوقش از یک شهروند ایرانی کمتر است»، آن موقع خیلی حرف بود که یک آخوند که تا یکی دو سال پیش اصلاً سیاسی نبود، این حرف را بزند.

بنابراین [باید] هر دوره تاریخی را باید منصفانه و همچنین معطوف به شرایط جغرافیایی و تاریخی خودش تحلیل کنیم. سیاسی شدن روحانیت در آن دوره اتفاق مهمی بود.

مذهبیون نواندیش

مذهبیون نواندیش [نیز] سیاسی شدند، [و] تشکیلاتی شدند، [که] این هم اتفاق مهمی بود. مهندس بازرگان در ۵۷ سالگی نهضت آزادی را تشکیل داد که خیلی اتفاق مهمی بود. مهندس بازرگان که قبل از کودتا جزوه‌ی بازی

جوانان با سیاست را داد، در نهضت ملی هم خیلی نقش سیاسی نداشت، [بلکه بیشتر] نقش کارشناسی داشت. به توصیه‌ی مصدق به عنوان مهندس ترمودینامیک دانشکده فنی به هیئت خلع ید اضافه شد و در دوران نهضت ملی یک نقش تکنوکراتیک ایفا کرد. ولی بعد از کودتا سیاسی شد و در ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ هم دیگر [یک عنصر] تشکیلاتی شد. اتفاقات مهمی رخ داده است.

ملیون لائیک؛ مدرن‌ها؛ فی‌مابین‌ها

ملیون لائیک دوباره به صحنه آمدند، مدرن‌ها [نیز] یک احساس مبتلابه کردند. و بین توده‌ی سنتی با مدرن‌ها هر کسی بود، وسط آمد. لذا دوره، دوره‌ای است که همه تشکیلات خودشان را پیدا کردند، تراوش فکری و بروز و ظهور سیاسی خاص خودشان را داشتند.

اینکه یک مسئله جدی وسط بیاید، [و] همه وسط می‌آیند، خیلی مهم است؛ قانون است. اگر الان کسی وسط نمی‌آید به خاطر این است که مسئله‌ی جدی‌ای وسط نیست. چند سال است که داریم می‌گوییم گفتمان مدنی. ما باید مسئله‌ی جدی‌ای را وسط بگذاریم، مثل مصدق که مسئله نفت و آزادی انتخابات را وسط گذاشت و همه هم آمدند. این دوره هم دوره‌ای را رقم زد که [در نتیجه‌ی آن] رژیم شاه پیشگام تحمیلی نوسازی اقتصادی و اجتماعی در ایران شد. وقتی یک پلات فرم در وسط گذاشته شد، همه آمدند.

تا اینجای کار بحث را جمع کنیم، یک مسئله‌ی همه‌گیر به مثابه‌ی گوی است، اگر آن گوی وسط بیفتد، بی‌تفاوت‌ترین اقشار هم با تفاوت می‌شوند، ملتفت می‌شوند، [و می‌بینیم که] منافع یا میل مشارکتی دارد.

ان شاء الله جلسه‌ی دیگر به متن جدی‌تر ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ می‌رویم و می‌پردازیم به اینکه مطالبه، شعار، سازماندهی و تشکیلات پای کار و غیره چه بوده است.

«روایت فراز، مطالبات، شعارها، نیروی آغازگر»

نشست چهل و هشتم

سه‌شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۸۶

به نام خدا و با سلام به جمع، بحث را آغاز می‌کنیم با اجازه‌ی همه‌ی دوستان و خصوصاً موسپیدان. جلسه‌ی قبل توضیح داده شد و به‌طور مشترک با هم مرور کردیم که فضای بین‌المللی و ملی در چه حال و هوایی بود، زمینه‌های بروز حرکت و جنبش ۳۹ - ۴۲ را بررسی کردیم و امروز به روایت فراز می‌رسیم.

روایت فراز (۱)

همچنان که مشروطه در چهل ماهه‌ی قبل از صدور فرمان مشروطیت [پس] از ۱۷ واقعه و [در پی] یک زنجیره‌ی مسلسل‌گونه‌ای تحقق پیدا کرد و نهضت جنگل و نهضت ملی [نیز] همینطور بودند، در جنبش ۳۹ - ۴۲ هم در سال ۱۳۳۲ اتفاقاتی افتاد که برای روایت نیاز داریم مقداری دورخیز کنیم و وقایع سال ۳۹ تا ۴۲ و بلکه اندکی دورتر یعنی ۱۳۴۳ را نیز با هم مرور کنیم تا در پرتو این روایت بتوانیم بخش‌های موضوعی مان را در ادامه، در این جلسه و جلسه‌های بعدی داشته باشیم.

اتفاقی که در ۱۳۳۹ افتاد، [این بود که] جهان در پرتو موج‌افشانی دموکرات‌های آمریکا بود. معمولاً - همان‌گونه که امروز هم مشاهده می‌کنیم - درست از یک سال مانده به انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، مبارزات انتخاباتی از درون حزب شروع می‌شود و به درون جامعه می‌آید و نهایتاً گزاره‌های انتخاباتی به سمت جامعه انتشار پیدا می‌کند. آن زمان هم به

همین ترتیب بود؛ [جان اف] کندی تقریباً از سال ۱۹۵۹ به میدان یا عرصه‌ی مبارزات انتخاباتی وارد شده بود، ممیزه‌اش هم با رقبایش - مثلاً هوبرت همفری که رقیب اصلی‌اش بود - این بود که با یک دکترین جدید به میدان آمده بود. دکترینی که ملهم از شرایط جدید بین‌المللی بود. جلسات قبل مرور کردیم که دکترین رفرم کندی دو منشاء داشت. منشاء اول استیصال از شرایط انقلابی جهان، و منشاء دوم عقلانیت برتر اویده از آن استیصال بود. لذا دکترین کندی با خودش یک دوقلو، یک عنصر استیصال و یک عنصر عقلانیت، [را] حمل می‌کرد.

از سال ۱۳۳۸ شمسی (و ۱۹۵۹ میلادی)، فضای کشورهای پیرامون آمریکا از جمله کشور ما، فضایی بود که [در آن] برخی محافل اصلی سیاسی [متأثر از] شعارها و اعلام موجودیت هویت کندی بود. لذا سال ۱۳۳۹ [برای] ما هم چنین فضایی داشت، ضمن اینکه همچنان که قبلاً توضیح داده شد، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ فضای ایران لخت و عریان نبود، [بلکه] نهضت مقاومت ملی‌ای بود، پرتو افشانی شخصیت مصدق و آرمان‌های نهضت ملی بود، دانشگاه روپا [و سرحال]، بالغ و رشیدی بود که در غیاب اصناف و احزاب بار دوران را حمل می‌کرد، بازار جدی‌ای وجود داشت و دست‌بالاهای اجتماعی در شرایط غیاب احزاب فعالیت می‌کردند و مشعل مبارزه با [حضور] آرمان‌های نهضت ملی هیچ‌گاه خاموش نشد. پس نمی‌توانیم بگوییم فضای ایران را صرفاً کندی عوض کرد؛ نه، اینطور نیست. فضای ایران در درون خودش عناصری از غلیان [را] داشت، شرط خارجی که [همان] دکترین کندی بود، زمینه را برای بروز و ظهور جدی‌تر و علنی‌تر تاول‌های غلیانی دیرین جامعه ایران که بخشی از آن هم هویدا بود، فراهم کرد.

اعلام موجودیت جبهه‌ی ملی دوم

حالا در فضای سال ۳۹ که موج افشانی گزاره‌های انتخاباتی کندی را در ایران هم داریم، فضای ایران آرام آرام دگرگونه می‌شود. در پرتو این

دگرگونی که محصول مبارزات ۳۲-۳۹ و فضای جدید بین‌المللی است، جبهه‌ی ملی دوم در ۲۵ تیر ۱۳۳۹ اعلام موجودیت می‌کند. تابستان داغی شروع شده بود و آمدن جبهه‌ی ملی دوم به عرصه، تابستان را داغ‌تر می‌کند. عناصر جبهه ملی اول که جبهه‌ی ملی دوم را تشکیل دادند، عموماً در فاصله‌ی ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ فعالیت ویژه‌ای نداشتند. در آن دوران با اصرارهای نسل جوان و دانشگاهی و [نیز] بعضی عناصر نهضت مقاومت ملی، جبهه‌ی ملی دوم شکل گرفت. ترکیب جبهه‌ی ملی دوم مقداری با جبهه‌ی ملی اول متفاوت بود. در جبهه‌ی ملی دوم علاوه بر ملیون بازمانده از جبهه‌ی ملی اول، مذهب‌یون سیاسی‌شده‌ای هم بودند که در انتخابات [اعضای] جبهه‌ی ملی دوم رأی آوردند و نوعاً جبهه‌ی ملی دوم محسوب شدند. از جمله آقای مهندس بازرگان، مرحوم آقای طالقانی و مرحوم دکتر سحابی. لذا جبهه‌ی ملی دوم در عمل ترکیبی شد. یک رگه‌ی مذهبی سیاسی‌شده را هم در خودش جای می‌داد. اما مرام، مسلک و آیین‌نامه‌ی تشکیلاتی جبهه‌ی ملی دوم، عیناً آیین‌نامه و مرام و مسلک جبهه ملی اول بود و بنا بر این [گذاشته شده] بود که مذهب در سیاست دخالت داده شود. [پس] مذهب و سیاست، منطقه‌ی چندان هاشورخورده‌ای [و اشتراکی] با هم نداشتند.

جبهه‌ی ملی دوم اعلام موجودیت می‌کند که اعلام موجودیتش پرتشعشع است و مدت کوتاهی - حداقل یک ماه - بعد از اعلام موجودیت جبهه‌ی دوم، که شاخص‌های آن آقای صدیقی، مرحوم صالح، آقای سنجابی و میان‌سالان آن موقع، [از جمله] مرحوم فروهر و آقای شاه‌حسینی و بقیه مبارزان جبهه‌ی ملی اول بودند که در جبهه‌ی ملی دوم هم بروز و ظهور جدی پیدا کردند.

انتخابات مجلس بیستم

این انتخابات توأم با تقلب‌های جدی رخ داد؛ هم تقلب‌های منطقه‌ای که اربابان صندوق‌ها را کماکان در اختیار داشتند و هم تقلب‌های شهری

حاکمیتی. تقلب آنقدر شور بود که خود شاه دستور ابطال انتخابات مجلس بیستم را داد. بخش مهمی از اعضای مجلس بیستم انتخاب شده بودند و بنا بود که مجلس گشایش پیدا کند، اما قبل از آن، در سرفصل آغازین، منحل اعلام شد. مدتی کشور بدون مجلس بود با این توضیح که در حکومت‌های سانترالیستی اگر مجلس نبا شد، اتفاق ویژه‌ای نمی‌افتد. در مجموعه‌هایی که سه قوه در یک قوه هضم و محلول و جذب و هضم هستند، [و] ماهیت آن یک قوه هم قهریه است و یک نفر فرماندهی کل دوران است، خیلی اتفاقی نمی‌افتد. منتها چون گفتمان بین‌المللی [آن] دوره، عملاً به حاکمیت قانون بهای نسبی می‌داد و نیروهایی در ایران مثل جبهه‌ی ملی که قانون‌مدار بودند و به قانون اساسی به عنوان قانون مادر و [نیز به] قانون‌های دختر یا فرزندی - که از دل قانون اساسی بیرون می‌آید - تکیه می‌کردند، رژیم بر خلاف [سال‌های] ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ که هیچ ملاحظه‌ای نداشت، از ۱۳۳۹ به بعد طبیعتاً ملاحظاتی داشت. زیرا هم زیر ذره‌بین بین‌المللی و هم زیر ذره‌بین نیروهای داخلی [که] مجدداً به عرصه وارد شده، بود.

انتخابات مجلس بیستم موجب می‌شد که اپوزیسیون نسبت به سال‌های ۳۲ تا ۳۹ راحت‌تر و با فراق بال جدی‌تری بتواند علیه ساختار موجود و استبداد حاکم موضع‌گیری کند.

پیروزی کندی در انتخابات آمریکا

اما به فاصله کوتاهی در آبان ۱۳۳۹ کندی در انتخابات پیروز می‌شود. درباره کندی و مواضع او در چارچوب دکترینش صحبت کردیم [و] امروز هم اشاره‌ای کردیم، لذا پیروزی کندی در انتخابات به منزله‌ی روی کار آمدن دیدگاه جدیدی در درون هیئت حاکمه‌ی ایالات متحده بود که دیدگاه‌هایش دیدگاه‌هایی دورانی، از سر استیصال و از سر عقلانیت بود که توضیح داده شد. کندی که می‌آید، فضاها در کشورهای پیرامون آمریکا و از جمله در ایران خودمان رادیکالیزه‌تر می‌شود.

وفات مرجع اعلم

اتفاق بعدی وفات آقای بروجردی است، آقای بروجردی که در آن زمان مرجع یال وکوپال داری بود، در اول دی سال ۱۳۴۰ فوت می‌کند. او هم آخوند بود و - به اصطلاح آخوندها - ملا بود. رساله‌اش، رساله‌ای محوری‌ای بود؛ [و هم] اهل کار سیاسی نبود، اما شخص شاه و حکومت شاه هیمنه‌اش را رعایت می‌کردند، به ویژه که آقای بروجردی کودتا را هم به رسمیت شناخته بود و بعد از بازگشت شاه از رم به او تلگرام تبریک فرستاده بود و بعضی جاها هم طرف مشورت‌های شرعی رژیم شاه قرار گرفته بود. لذا خلاء ویژه‌ای ناشی از عدم حضور آقای بروجردی احساس شد که این خلاء تا سال ۱۳۴۲ ادامه پیدا می‌کند و بعداً آقای خمینی این خلاء را در مبارزات روحانیت سیاسی شده رفع می‌کند.

شهادت خانعلی

آن دوره تظاهرات مدنی و صنفی هم آرام آرام به پا خاسته بود، جامعه‌ی ایران باز بعد از حدود یک دهه به یک فاز جدید صنفی وارد می‌شد. در آن دوره پیشگام گشایش فاز صنفی، معلمان بودند که در اعتراض به وضعیت حقوقی، اجتماعی و رفاهی خود دست به تظاهرات و اعتصاب زدند و در تظاهرات میدان بهارستان در ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ معلمی به اسم [ابوالحسن] خانعلی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و شهید شد. آن زمان روز شهادت خان‌علی را به اسم روز معلم نام‌گذاری کردند.

دانشگاه در این دوره غلیان‌های خاص خود را داشت. اوایل اسفند سال ۱۳۳۹ دکتر اقبال دیگر نخست‌وزیر نبود و رییس دانشگاه تهران بود. هژمونی و هیمنه‌ی جنبش دانشجویی تا حدی بود که اقبال روز چهارم اسفند به زحمت توانست وارد دانشگاه تهران شود و وقتی هم که وارد دانشگاه شد، دانشجویان ریختند، ماشینش را محاصره کردند و خودش گریخت و ماشینش را آتش زدند. [این اتفاق] واقعه‌ی مهمی بود و یک سرفصل دانشجویی به

حساب می‌آمد که در تحلیل وقایع با آن کار خواهیم داشت. در ۱۵ بهمن سال ۱۳۳۹، باز دانشگاه غلیان داشت و در دانشگاه تهران زمستان گرمی بود. کندی هم [در] دی [ماه] سال ۱۳۳۹ مستقر شده بود و رابطه‌ی بین ایران و آمریکا وارد فاز سردی شده بود و مناسبات، مناسبات بسیار سرد و کاملاً دیپلماتیکی بود و دیگر مثل گذشته در هم تنیده نبود. دو ماه بعد از اینکه کندی مستقر شد، در دی ماه ۱۳۳۹، تیمور بختیار که آن زمان رئیس ساواک بود، از طرف شاه برای تلنگر زدن به کریستال یخزده‌ی روابط و [نیز] برای اینکه بتواند کمک مالی بگیرد، به ایالات متحده رفت. با او بسیار سرد برخورد شد. ده روز بعد از سفر تیمور بختیار به آمریکا، آورل هریمن، سفیر سیار کندی به تهران آمد که پیام ویژه‌ای برای شخص شاه داشت. او گزاره‌ی جدی‌ای دارد و کمک به رژیم شاه را به چند عنصر، [شامل] برگزاری اصلاحات، بهبود نظام مالیاتی، تدابیری برای خانه‌سازی و بهداشت، مشروط کرد. فروردین سال ۱۳۴۰ ارد شیر زاهدی که هم داماد شاه و هم سفیر کبیر ایران در آمریکا بود، برای مذاکره نزد هیئت حاکمه‌ی آمریکا رفت که با او هم برخورد فعالی نکردند. لذا در حول و حوش فوت آقای بروجردی، رابطه‌ی ایران و آمریکا به فاز نسبتاً یخ‌بستگی خود وارد شده بود.

پایان شریف‌امامی-آغاز امینی

جلوتر که می‌آییم، در نیمه‌ی اردیبهشت سال ۱۳۴۰، شریف‌امامی کنار می‌رود و امینی به جای او مستقر می‌شود. شریف‌امامی هم هیچ دستاوردی نداشت، امامی نخست‌وزیر تکنوکراتی بود، ایران هم آرام آرام وارد یک فاز بحرانی می‌شد و او توان مدیریت بحران هم نداشت. کما اینکه سال ۱۳۵۷ هم که نخست‌وزیر شد، باز توان مدیریت بحران را نداشت و مجبور شد جای خود را به دولت نظامی از هاری بدهد.

شریف‌امامی کنار می‌رود و علی‌امینی می‌آید، با آمدن او، همچنان که دفعات قبل مشاهده کردیم، فازی در ایران باز می‌شود. امینی مستقل از رژیم

شاه، [و نیز] شخص شاه و مستقل از سازوکارهای قانونی در غیاب مجلس، حرکت [به سمت] اصلاحات موردنظر کندی را آغاز می‌کند.

اصلاحات امینی

امینی فرد باذکاوت و تیزی بود. برخلاف شاه که مغز عقب‌مانده و جامدی داشت و هیچ‌وقت دوران را درک نکرد، [امینی] شرایط را درک می‌کرد. شاه چه در دهه‌ی بیست، چه در حدفاصل ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹، چه در بزنگاه ۱۳۳۹، چه در بزنگاه ۱۳۴۲ و چه در بزنگاه آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۶ شرایط و فضای جهان را درک نکرد. او جهان‌بینی «تا نوک بینی» داشت، [و] فکر می‌کرد نفت و قدرت سرکوب متکی به ارتش، ژاندارمری در رو ستاها، پلیس در شهر و ساواک که سال ۱۳۳۷ شکل گرفته بود را [در اختیار] دارد. حمایت سنتی جمهوری‌خواهان در آمریکا را هم که همیشه داشت. منطقه‌ی ما هم آن موقع بسیار عقب‌مانده و کویری بود و در منطقه‌ی ما، ایران کشور پیشرفته و سرآمدی محسوب می‌شد و اقتصادش نسبت به کشورهای پیرامونی مثل عراق، پاکستان و شیخ‌نشین‌های خلیج‌فارس بسیار جلوتر بود. لذا طبیعتاً شاه احساس ابدمدتی و ابرقدرتی می‌کرد و نیازی نداشت که ابزارهای سرکوب را به کار بیند.

اما امینی شرایط را درک کرد. او جمله‌ای تاریخی داشت که مخاطب آن شخص شاه بود که ما یک تومان داریم، اگر بخواهیم هشت‌زارش را نگه داریم، باید دوزارش را بدهیم، آن دوزار یعنی اینکه باید رفرمی بکنیم و زروقی را روی شرایط بکشیم. آن زرورق ارزشش دو زار است ولی در قبال دوزار، آن هشت‌زار می‌ماند. اما شاه درک نکرد که باید بده‌بستانی صورت بگیرد و دو زار بدهد، تا هشت زار را نگه دارد.

امینی کابینه‌ای تشکیل داد که هم کارا بود، هم تاندانس چپ داشت. چپ‌ها و توده‌ای‌های تواب و سابقاً توده‌ای مانند الموتی که وزیر دادگستری امینی شد، درخشش، فریور و ارسنجان‌ی به کابینه‌اش آمدند که همگی

چپ‌های سابق بودند که در درون‌رگه‌هایی رادیکال را از گذشته حمل می‌کردند.

امینی که آمد دست به سه کار زد؛ یکی مبارزه با فساد [بود که] در کادر [و] قالب [اصل «از کجا آورده‌ای» که عمر در صدر اسلام [و] ابتدای خلافت] شاعرش را داده بود؛ امینی هم از کجا آورده‌ای عمر را مطرح کرد. امینی دست به بازداشت‌هایی زد که در شرایط عادی امکان‌پذیر نبود و حتی شاه هم چنین ریسکی را نمی‌کرد. ابوالحسن ابتهاج به جرم سوءاستفاده از اموال دولتی بازداشت شد. ابتهاج از زمان رضاخان از صاحب‌منصبان و محور تصمیم‌گیری‌های اقتصادی ایران بود، در برنامه‌های اول، دوم و سوم عمرانی نقش ویژه‌ای ایفا می‌کرد و پای آمریکایی‌ها را دوره به دوره در نظام کارشناسی ایران و سازمان برنامه باز کرد؛ که آخرین [گروه] هم هارواردی‌ها بودند در کادر برنامه‌ی سوم [بین سال‌های] ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶. تیمور بختیار از خارج از کشور احضار و دستگیر شد، این زمان دیگر بختیار رییس ساواک نبود و پاکروان رئیس ساواک بود. سرگرد آزموده را که آئشمن ایران [لقب داشت] و دادستان محاکمات بعد از ۱۳۳۲ بود، بازداشت کرد. سپهبد علوی‌مقدم، وزیر سابق کشور، سرتیپ فرج‌الله نویسی رئیس شیلات شمال، سرلشکر ضرغامی که نزدیک به شخص شاه و وزیر سابق دارایی بعد از کودتا بود را دستگیر کرد. سپهبد علی کیان، رئیس اداره‌ی دوم یا رکن دوم را دستگیر کرد. رکن دوم، اطلاعات ارتش بود و اصلاً کسی نمی‌توانست به آن نزدیک شود. فقط شاه با آنها در ارتباط مستقیم بود و آنها فقط به شخص شاه گزارش می‌دادند. امینی همه اینها را بازداشت کرد. به درون حاکمیت و [به سراغ] غیرنظامی‌ها هم رفت و غیر از ابتهاج، دولو قاجار را دستگیر کرد که به او سلطان خاویار ایران می‌گفتند و همه‌ی صادرات خاویار ایران با او بود. محسن فروغی، که مقاطعه‌کار و فرزند ذکاء‌المک فروغی معروف بود را احضار و بازداشت کرد.

اصلاحات ارضی را هم اجرا کرد و مهم این بود که در غیاب مجلس، اصلاحات ارضی را در دولت تصویب کرد - [چون] زمانی که مجلس نباشد، هر مصوبه‌ی دولت حکم قانون را پیدا می‌کند - لایحه را در کابینه‌اش برد، کابینه‌اش هم که با او هماهنگ بودند و خودش هم در کابینه‌اش هژمونی و تئوریت داشت، قانون اصلاحات ارضی را در ۲۰ آبان ۱۳۴۱ تصویب کرد و پنج روز بعد یعنی ۲۵ دی سال ۱۳۴۰ شاه علی‌رغم تمایلش با توجه به فضای موجود و در دوران سردی روابط با آمریکا مجبور شد آن را امضا کند.

خود امینی هم تحرک سیاسی داشت و پس از فوت آقای بروجردی با همه‌ی مراجع از جمله آقای خمینی دیدار کرد و وعده‌هایی داد. سعی می‌کرد خودش را در مقابل روحانیت موجه جلوه بدهد. آن موقع در داخل تضاد اصلی را امینی [در کنترل] گرفته بود (۴)، امینی اینقدر قدرت مانور سیاسی داشت [که] یک جلسه در منزل دکتر فرهاد که آن زمان رئیس دانشگاه تهران بود گذاشت و جبهه ملی‌ها را برای حل اختلاف آورد که البته اختلاف حل نشد. در سال ۱۳۴۱ قبل از استعفایش به حج رفت و سعی می‌کرد خود را مذهبی - سیاسی و تا حدودی ملی جلوه بدهد. استارت اصلاحات را هم که زده بود.

شاه در این دوران کاملاً منفعل بود. آمریکا پرائنتر را تقریباً بسته بود، در طول دوران امینی که بسیار فعال بود، شاه فقط دو اقدام اقتصادی - اجتماعی کرد. یکی ۷ بهمن سال ۱۳۴۰ کارخانه‌ی [آسفالت] رحیم‌علی خرم را افتتاح کرد که مثلاً نمایانگر این بود که ما به صنعت و اقتصاد نوین بها می‌دهیم، غیر از این یک اتفاق دیگر هم افتاد که خیلی کم‌دی بود. اینکه ۵۸۹ قریه موروثی را که از مصادره‌ها و چپو ر ضاخان به او رسیده بود، وقف بنیاد پهلوی کرد که مال خودش بود. یعنی در شرایطی که علی امینی روی رکاب بود، [روی] سرپنجه بود و پیش می‌رفت، و آمریکا هم از او حمایت می‌کرد، شاه در موضع انفعالی بود.

بلافاصله بعد از تصویب قانون اصلاحات ارضی، آسوشیتدپرس تفسیری منتشر کرد که تلنگری به ذهن شاه زد. تفسیر این بود که در ایران انقلابی صورت گرفته و برنامه‌های انقلابی امینی در حال پیشرفت است. اصلاحات امینی، اصلاحات جدی‌ای بود.

تأسیس نهضت آزادی ایران

در همین حول و حوش نهضت آزادی هم در ۲۷ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ شکل گرفت. تاریخ بیست و پنجم، [روز] اعلام موجودیت است و تاریخ بیست و هفتم رسمی‌تر است که سخنرانی افتتاحیه‌ی نهضت آزادی ایران توسط مهندس بازرگان انجام شد. او تأکید کرد که ما مذهبی، مسلمان، ملی، مصدقی و در کادر قانون اساسی هستیم و در همین چهار گزاره، مشی و سابقه‌ی تاریخی، صبغه، پیشینه، چشم‌انداز و استراتژی را به‌طور خلاصه در کادر نیروی نو تأسیس نهضت آزادی مطرح کرد. [اعضای] نهضت آزادی کسانی بودند که دیگر تشکیلات، مشی و مرام‌نامه حزبی جبهه‌ی ملی آنها را از ضامن نمی‌کرد. مذهب‌یونی بودند که بعد از کودتا به‌طور جدی سیاسی شده بودند، بعداً از دانشگاه هم اخراج شده بودند و آمدند منزل‌گاه مذهب‌یون نوگرا را برای اولین بار در ایران تأسیس کردند. جوان‌ها از جمله فعالان دانشجویی سالهای ۳۹ - ۴۲ به‌خصوص مرحوم حنیف‌نژاد، آقای میثمی، آقای محمدمهدی جعفری، سعید محسن و بدیع‌زادگان، هم در تأسیس نهضت آزادی ایران مؤثر بودند که در جمع‌بندی نهایی به آن اشاره می‌کنیم.

میتینگ جلالیه

کوتاه مدتی بعد از تأسیس نهضت آزادی، میتینگ جلالیه رخ داد که اعلام موجودیت جدی‌تر جبهه‌ی ملی دوم بود. بلافاصله بعد از تأسیس نهضت آزادی میتینگ برگزار شد که مفهوم سیاسی — تشکیلاتی خاص خودش را داشت.

روایت فراز (۲)

امضاء قانون اصلاحات ارضی

بهمن ۱۳۴۰، دانشگاه

در [ادامه‌ی] سیر، در بهمن سال ۱۳۴۰ واقعه‌ی اول بهمن رخ داد که آقای میثمی مبسوط آن را توضیح دادند، (دیگر به آن وارد نمی‌شوم) [و] دانشگاه وارد یک فاز آنتاگونیست با رژیم شاه شد و آن زمان برای اولین بار در دانشگاه چترباز و کوماندو پیاده کردند. سرکوب جدی‌ای شد و بخشی از فعالان دانشجویی و تعدادی از فعالان جبهه‌ی ملی دوم دستگیر شدند و تعطیلی دانشگاه تا ۷۵ روز بعد از اول بهمن ادامه داشت.

مشاور کندی در تهران

اتفاق مهم دیگری که افتاد این بود که در ۲۱ بهمن سال ۱۳۴۰ چستر پاولز به ایران آمد. او مشاور کندی بود و آمده بود که تلنگر آخر را به شاه بزند که اصلاحات ضروری است و ضرورت دارد که خودت هم به اصلاحات بپیوندی. در مصاحبه‌ای که چستر پاولز بعد از آمدن به ایران در تهران انجام داد، کاملاً از امینی حمایت کرد. او [در این مصاحبه] یک پاراگراف دارد که پاراگراف مهمی است و وجه تاریخی دارد. پاولز اعلام کرد که دولت امینی یک انقلاب سفید را از نظر مصلحت مردم ضروری تشخیص داده و در پی اجرای آن پس از تصویب قانون اصلاحات ارضی است. واژه‌ی انقلاب سفید را که بعداً شاه به کار برد، اول‌بار چستر پاولز به کار برد. آن موقع همه‌ی انقلاب‌های جهان انقلاب سرخ بودند. از دو منظر؛ یکی [اینکه] اکثراً لجستیک این انقلاب‌ها شوروی بود و دوم اینکه انقلاب آنتاگونیستی و خونین بود. پس از دو منظر گلگون بود. از منظر چپ بودن و از منظر رادیکالیسم و آنتاگونیستی بودن.

تحلیل پاولز، [همان] تحلیل کندی بود که مقابل انقلاب‌های سرخ باید

انقلاب سبز و سفید راه انداخت. انقلاب سبز معطوف به اصلاحات ارضی بود و سبز نماینده‌ی بخش کشاورزی بود. انقلاب سفید هم معطوف بود به اینکه یک پرچم سفید، [البته] در حد یک دستمال و نه یک ملحفه‌ی سفید بر شرایط بکشید، یک دستمال تکان بدهید در مقابل نیروهایی که می‌خواهند در کادر قانون اساسی مبارزه کنند — مثل جبهه‌ی ملی دوم — تا آنها حداقل آزاد باشند. شاه این را هم تشخیص نمی‌داد.

سفر شاه به آمریکا؛ تمکین به رفرم

اما تذکر پاولز مهم بود. به فاصله کوتاهی بعد از ورود پاولز به ایران در نیمه‌ی آخر فروردین شاه با همسرش به آمریکا رفتند. کندی یک ملاقات سه‌ساعته‌ی توجیهی با شاه داشت و کاملاً توجیهش کرد که رفرم باید صورت بگیرد. علی‌امینی هم که در تهران وجود داشت و ترک تازی می‌کرد و درشکه‌ی اصلاحات را می‌تازاند و به پیش می‌برد.

شاه آنجا عملاً به رفرم تمکین کرد [و] در جلسه‌ی مشترک دو مجلس آمریکا سخنرانی‌ای کرد [که] گزاره‌اش مهم است. پایه‌های حکومت را در کشور بر اساس حکومت مردم بر مردم بنا خواهیم کرد. وعده‌ی دموکراسی را داد اما وقتی که به ایران بازگشت، به فاصله‌ی یک‌سال [بعد، اقدام به] سرکوب کرد. آمریکایی‌ها هم کاری به سرکوب نداشتند و از این سرکوب حمایت هم کردند. اما اتفاقاتی که می‌خواستند در ایران بیفتد، افتاد.

استعفای امینی-استقرار علم

به هر حال شاه اطمینان‌بخشی کرد، علی‌امینی سه ماه بعد از بازگشت شاه به ایران در ۲۶ تیر مجبور به استعفا شد. دو روز بعد در ۲۸ تیر علم مستقر شد. استقرار علم هم معنی‌دار بود. او یار تشکیلاتی شاه و زوجش بود که تا آخر عمر هم با او بود. خود علم هم بزرگ‌فئودال منطقه‌ی بیرجند و تربت خراسان بود. استقرار علم معنادار بود به این معنا که شاه به آمریکایی‌ها ابلاغ

می‌کرد که من سازوکار تشکیلاتی انجام رفرم در ایران را هم دارم و دوران سازو کار علی امینی سرآمده و ما با همین نیروهای سنتی خودمان اصلاحات بر پا می‌کنیم.

تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی-ولایتی

علم به فاصله‌ی کوتاهی بعد از آمدنش در ۱۴ مهر سال ۱۳۴۱ لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تصویب کرد. در آن زمان هنوز مجلس وجود نداشت و مصوبه‌ی دولت در حکم قانون بود. در کادر این لایحه، خانم‌ها حق رأی پیدا می‌کردند و می‌توانستند در انتخابات انجمن‌ها شرکت کنند. [همچنین] قید قسم به قرآن حذف شده بود و قسم به کتاب‌های آسمانی آمده بود.

واکنش اولیه‌ی روحانیت؛ تلگراف به شاه و علم

این دو مسئله طبیعتاً نقطه‌های برجسته‌ی حساسیت شرعی روحانیت بود که بسیار زود بروز و ظهور پیدا کرد. سه روز بعد از تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، روحانیت اولین برخورد تشکیلاتی را کرد. در خانه‌ی مرحوم حاج مرتضی حائری که پسر حائری بزرگ و بنیان‌گذار حوزه‌ی قم بود، گرد آمدند. همه بودند، آقای خمینی هم در آن جلسه بود و تلگراف ۱۳۴۱/۷/۱۷ را به شخص شاه زدند. در این تلگراف برخورد خیلی ملایم بود و سلطنت و قانون اساسی به رسمیت شناخته شده بود. لحن هم لحن محترمانه‌ای بود. شاه برخورد فعالی نکرد. ۱۱ روز بعد یعنی در ۱۳۴۱/۸/۲۸ تلگراف اول را به علم زدند. علم هم برخورد ویژه‌ای نکرد، تا اینکه ۱۳۴۱/۸/۱۱ تلگراف دوم را به علم زدند.

بازتاب اجتماعی موضع روحانیت

بعد از موضع‌گیری روحانیت، بخش سنتی جامعه‌ی ایران هم واکنش نشان داد. تجمع تظاهرات گونه‌ی مسجد سید عزیرالله در تهران و مسجد

اعظم در قم، هر دو در ۴۱/۸/۱۰ زمانی که شاه و علم به تلگراف ها بها نمی دادند، رخ داد.

واکنش ثانویه‌ی روحانیت؛ تهدید

اتفاق دیگری که بعد از آن افتاد، واکنش ثانویه‌ی روحانیت بود که به تهدید متوسل شدند. درس آقای خمینی در مسجد اعظم قم بود، آن روز (تاریخ دقیق ؟؟؟) به طور خودجوش و بدون طراحی قبلی، اصناف و بازار قم پای درس رفتند. جمعیت، دیگر از [حالت] طلبگی درآمد. جمعیت طلبه اگر خیلی هم انبوه باشد، دیگر صحن را پر نمی‌کند اما اصناف و بازار رفتند [و] صحن پر شد. آقای خمینی هم در صحبتش به توان صحنه‌پرکردن روحانیت اشارتی داشت و عملاً تهدید کرد که اگر لایحه بازپس گرفته نشود، امکانات گسترده‌تر از صحن هم داریم. تهدید دیپلماتیکی بود و این تهدید به واکنش‌های اجتماعی تهران و قم و شهرهای سنتی ایران مثل کرمان و یزد و غیره اضافه شد. به اضافه اینکه دیگر روحانیون و مراجع هم در کنار آقای خمینی فعال بودند.

روایت فراز (۳)

لغو مصوبه‌ی انجمن‌ها

لذا بعد از این واکنش‌های اولیه و ثانویه که تهدید بود و سازوکارهای دیگری هم به میدان آمد، علم لایحه را لغو کرد. [در تاریخ] ۱۳۴۱/۹/۷ مصوبه لغو شد و سه روز بعد هم دولت لغو آن را اعلام کرد.

برگزاری کنگره‌ی جبهه‌ی ملی دوم

اتفاق دیگری که در این حوزه‌ی غیرحاکمیتی رخ داد، برگزاری کنگره‌ی جبهه ملی دوم بود که برای اول بار شکل می‌گرفت. این جلسه در منزل حاج‌حسن قاسمیه در آذر سال ۱۳۴۱ تشکیل شد. این جلسه، جلسه‌ی جدی و حساسی بود و همه‌ی معمرین [در] آنجا سخنرانی کردند، مهندس بازرگان

آنجا سخنرانی کرد. از جریان دانشجویی مرحوم حنیف‌نژاد که مسئول اول تشکیلات دانشجویی جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی و [نیز] انجمن‌های اسلامی آن زمان بود، در آنجا صحبت کرد. مرحوم تختی و طیفی از ورزشکاران مثل تاجیک کشتی‌گیر در انتخابات شرکت کردند و جزء شورای مرکزی جبهه‌ی ملی انتخاب شدند.

شورای مرکزی جبهه‌ی ملی دوم، شورای پر و پیمانی بود. از شمشیری، لباس‌چی و دستمال‌چی بازاری تا تختی و تاجیک و از آن طرف مذهبی‌ها، آقای بازرگان و مرحوم طالقانی تا خانم‌ها مثل پروانه فروهر تا رادیکال‌های دانشگاه مثل حنیف‌نژاد؛ همه در آن کنگره حضور داشتند.

در فاصله کوتاهی بعد از برگزاری کنگره‌ی جبهه‌ی ملی دوم، شاه و علم دست از مانورهایشان برنمی‌داشتند. بعد از اینکه لایحه لغو شد، یک تجمع تقریباً هدایت‌شده‌ی خانم‌ها برگزار شد که خانم‌های ادارات و بعضی از خانم‌های جامعه‌ی روشنفکری - آن زمان طیف مؤنث جامعه‌ی روشنفکری در حد دهه‌های بعد چندان گسترده نشده بود - جلسه‌ای داشتند، علم در آن جلسه حاضر شد و وعده‌ی اصلاحات اجتماعی به نفع خانم‌ها را داد.

اعلام اصول «انقلاب سفید»

این اتفاقات در میانه‌ی قضیه بود. تا اینکه در ۱۳۴۱/۱۰/۱۹ کنگره‌ی سراسری دهقانان در ایران ترتیب داده شد. شاه در آنجا اصول شش‌گانه‌ی انقلاب سفید را اعلام کرد. اصول شش‌گانه‌ی انقلاب سفید؛ الغای رژیم ارباب و رعیتی، ملی‌کردن جنگل‌ها، سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات، فروش سهام کارخانجات به عنوان پشتوانه‌ی اصلاحات ارضی، اصلاح قانون انتخابات - که در اصلاح قانون انتخابات باز حق رأی خانم‌ها مطرح بود - و آخری یا ششمی هم تشکیل سپاه دانش بود.

واکنش‌ها به اصول انقلاب سفید

اصول انقلاب سفید واکنش‌های متعددی را برانگیخت. جبهه‌ی ملی از دیدگاه خودش موضع گرفت. نهضت آزادی هم موضع گرفت که کیفی‌ترین و مترقی‌ترین موضع دوره بود. هسته‌ی مرکزی مرجعیت در قم هم موضع‌گیری کرد. اما نهضت زودتر از بقیه موضع‌گیری کرد. در میان روحانیون هم آقای خمینی و آقای گلپایگانی زودتر از بقیه‌ی مراجع موضع گرفتند. نهضت یک بیانیه‌ی تحلیلی داد و از موضع کلان هم شرایط بین‌المللی و هم شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران در آن لحاظ [شده] بود و از آن موضع نسبتاً جامع انقلاب سفید نفی شده بود که زاویه‌ی ورودش با زاویه‌ی ورود بقیه، به‌خصوص روحانیت تفاوت‌های ماهوی و کیفی داشت.

سرکوب دانشگاه، دستگیری سران نیروها

اتفاق بعدی - در همان حین - سرکوب دانشگاه بود و دستگیری سران جبهه‌ی ملی.

شاه در قم

شاه هم که تا حالا قم نرفته بود، ۴ بهمن به قم رفت و در صحن صحبت کرد. این صحن در حقیقت پشت قباله‌ی روحانیت بود. شاه رفت آنجا ایستاد و صحبت کرد و اول بار روحانیت رادیکالیزه شد و نوعی با مراجع برخورد کرد. جمله‌اش تاریخی بود که ما اجازه نمی‌دهیم ارتجاع سرخ و سیاه از پیشرفت این مملکت جلوگیری کند.

رفراندوم انقلاب سفید

دو روز بعد هم رفراندوم انقلاب سفید را گذاشت که در آن چیزی حدود ۶۰۰ هزار نفر به برگزاری اصلاحات ششگانه انقلاب سفید در ایران رای مثبت دادند.

اعلامیه‌ی ۹ نفره

حالا روحانیت رادیکال‌تر شد. برای اولین بار یک اعلامیه ۹ نفره داده شد. ۹ نفر شامل آقای خمینی، گلپایگانی، شریعتمداری، مرعشی، [هاشم] آملی، حسینی لنگرودی و موسوی یزدی [، سید محمد طباطبایی و سید احمد زنجانی] بودند؛ این ۹ نفر اعلامیه‌ی مشترک دادند. اعلامیه‌ی نسبتاً رادیکالی بود که هنوز از موضع شرع با شرایط برخورد می‌کرد

موضع عید فطر آقای خمینی

اتفاق بعدی موضع‌گیری عید فطر آقای خمینی بود. آقای خمینی داشت آرام آرام از درون حوزه و کمپ مراجع بالا می‌آمد و شاخص‌تر می‌شد و در مواضعش هم رادیکال‌تر، بی‌محبات‌تر و روشن‌تر می‌شد؛ و آرام آرام داشت تبدیل به یک قواره می‌شد. آقای خمینی در ۷ اسفند سال ۱۳۴۱ در نماز عید فطر موضع گرفت و در نقد اصول انقلاب سفید سه متن را وسط گذاشت: یکی متن شرع بود، یکی متن قانون اساسی بود، یکی هم متن قانون انتخابات بود. استناد به قانون اساسی و قانون انتخابات نشان می‌داد که آنتاگونیسم هنوز جدی نیست و هنوز روحانیت و مراجع در کادر سلطنت با تحولات برخورد می‌کنند.

روایت فراز (۴)

تحریم عید نوروز

آرام آرام شرایط رادیکال‌تر می‌شد تا اینکه در اسفند سال ۱۳۴۱ هم آقای خمینی و هم آقای میلانی در خراسان که مرجع کیفی آن دوره بود، مصدقی بود و در نهضت ملی بود و از حامیان مصدق و نهضت ملی؛ هردو عید نوروز سال ۱۳۴۲ را تحریم کردند.

تهاجم به فیضیه

دوم فروردین، تهاجم به فیضیه و کشتار طلاب در مدرسه‌ی فیضیه رخ

داد. شرایط کاملاً ملتهب شد و دانشگاه، بازار، نیروهای سنتی جامعه‌ی ایران و نیروهای سیاسی مدرن، ملتهب شدند. دانشگاه برای التهاب از همه مستعدتر بود.

۱۵ خرداد؛ دستگیری آقای خمینی - قیام

شرایط آمد تا ۱۵ خرداد. [در ساعت] ۴ صبح ۱۵ خرداد آقای خمینی را در خانه دستگیر می‌کنند و او را به زندان نظامی در عشرت‌آباد می‌برند. خبر خیلی سریع در قم و تهران می‌پیچد و تظاهرات گسترده ۱۵ خرداد یا ۱۲ محرم که دو روز قبل از عاشورا بود، برپا می‌شود؛ کشتار هم در تهران و هم در ورامین رخ می‌دهد، دهقانان در پیشوای ورامین کشتار می‌شوند، بازار تعطیل می‌شود.

«دیکتاتور خون‌م‌ریز» و تهاجم به نیروها

سه روز بعد اعلامیه‌ی مشهور نهضت آزادی که بسیار استراتژیک بود، [منتشر و توزیع می‌شود]. در پی انتشار این اعلامیه با عنوان «دیکتاتور خون‌م‌ریز»، تهاجم به نیروها صورت گرفت. آقای طالقانی دستگیر شد، قبلش هم که سران نهضت دستگیر شده بودند و شاه در ۱۸ خرداد مجدداً از واژه ارتجاع سیاه استفاده کرد.

مرجعیت

در سیری که داریم به انتهایش نزدیک می‌شویم، بحث مرجعیت هم بود. دو اتفاق [در حوزه مرجعیت] افتاد. یکی اینکه چند ماه قبل دفتر شهریه‌ی آقای خمینی باز شد. وقتی مرجعی دفتر شهریه باز می‌کند مفهومش این است که من توان پرداخت وجوه دارم. توان پرداخت وجوه هم به مفهوم حوزه درس و مدرسه و طیف طلاب و اعلام موجودیت جدید است. اما در کنار این مسئله در ۱۴ تیر سال ۱۳۴۲ هم آقای میلانی و هم آقای مرعشی نجفی، آقای خمینی را به عنوان مرجع اعلم معرفی کردند. تمایل شاه این بود که

آقای حکیم مرجع اعلم بشود و بعد از فوت آقای بروجردی هم تلگراف تسلیت خود را به دوعلت به آقای حکیم فر ستاد؛ یکی از این دلایل این بود که آقای حکیم در نجف بود و در ایران نبود، در حالی که آقای خمینی وسط کار بود و بقیه‌ی مراجع هم در ایران بودند. دوم هم که آقای حکیم اصلاً سیاسی نبود. به همین [دلیل] شاه به آقای حکیم تمایل داشت. اینجا مرجعیت دو وجهی بود و خود مراجع هم دست گذاشتند [بر آقای خمینی]. خود آقای خمینی هم آرام آرام داشت تبدیل به قواره می‌شد و در اینجا به مرجعیت آقای خمینی تیک زده شد.

آزادی و بازگشت به قم

مدتی بعد آقای خمینی از زندان آزاد شد و در در ۱۵ فروردین ۴۳ به قم برگشت. اما بعد دیگر دولت علم کنار رفت و دولت حسنعلی منصور آمد. منصور هم که آمد رابطه ایران و آمریکا تنگاتنگ شده بود.

تصویب قانون کاپیتولاسیون

آن موقع دیگر مجلس هم وجود داشت و قانونی را به نام قانون کاپیتولاسیون تصویب کردند. بر اساس این قانون، آمریکایی‌های مقیم ایران حق ویژه‌ی حقوقی‌ای داشتند و هر جرمی مرتکب می‌شدند، مراجع حقوقی ایران صلاحیت رسیدگی به آن جرم را نداشتند. قبلاً در ایران کاپیتولاسیون تجاری بود که روس و انگلیس در ایران [این کاپیتولاسیون را] از سده‌ی قبل از آن به خودشان اختصاص داده بودند. اینجا کاپیتولاسیون، کاپیتولاسیون سیاسی بود و طبیعتاً برای مردم ایران هم افت داشت و [مایه‌ی] تحقیر مردم ایران بود.

در آن زمان سران جبهه‌ی ملی، سران نهضت آزادی، سران دانشجویی در زندان بودند. سران دانشجویی چه مذهبی‌ها و چه چپ‌ها هم در ۱۵ خرداد دستگیر شده بودند. در غیاب نیروها، چهره‌ی شاخص آقای خمینی بود. اینجا

دیگر آقای خمینی موضع گرفت. سخنرانی ۴ آبان سال ۴۳ آقای خمینی که در روز تولد شاه هم بود، سخنرانی خیلی تند و رادیکالی بود که در آن عملاً با شخص شاه رخ به رخ شد و دیگر از قید سلطنت و قانون اساسی بیرون آمد و مواجهه‌ی تاریخی بین آقای خمینی و شخص شاه صورت گرفت.

محاکمات نهضت آزادی

قبل از آن هم محاکمات نهضت آزادی آغاز شده بود و حکم‌ها را دادند. زندان ۱۳۴۳ به بعد حکم‌کشی بود که بعد از قرائت آرا زندانی‌ها حکم را می‌کشیدند.

نهایتاً دیگر به آخر روایت که برسیم دورانی پایان یافت و دورانی آغاز شد. همین که مهندس بازرگان در محاکمه عنوان کرد که ما آخرین نیرویی هستیم که با زبان قانون با شما حرف می‌زنیم و بعد از این دیگر نیروهای در راه، با این زبان با شما سخن نخواهند گفت و با زبان خودتان با شما سخن خواهند گفت و نوید فاز جدیدی را داد، فاز هم در همان سال ۴۳ شروع شد که ان شاء الله جلسات بعد از ۱۵ خرداد به [دهه‌های] ۴۰ و ۵۰ که وارد شویم، در حوزه‌ی تحقیق قرار خواهد گرفت.

دستگیری و تبعید آقای خمینی

پایان و آغاز دورانی

لذا این دوران با دستگیری و تبعید آقای خمینی و قبلس سرکوب دانشگاه و نیروهایی که م‌سالمت‌جو بودند، پایان یافت و شاه دوباره دستش خونین شد. [در کودتای سال] ۱۳۳۲ یکبار و [در] ۱۳۴۲ هم یکبار [دیگر] دست شاه خونین شد. در سال ۱۳۴۲ دیگر برای همه م‌سجل شد که این مجموعه‌ی اصلاح‌طلب نیست. نمی‌شود که شما هم سرکوب کنی و بکشی و هم از آن طرف بخواهی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بکنی. اصلاً این شدنی نیست. اینجا یک‌بار شاه تجدید آورد، سال [های] ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ هم رفوزه شد. آن

موقع نیز شریف امامی هم می‌خواست اصلاحات اقتصادی و اجتماعی انجام دهد و هم می‌خواست سرکوب بکند. اما نمی‌شود که شما در حوزه‌ی سیاسی خون بریزی و از آن طرف بخواهی زمین تقسیم کنی، انقلاب سبز بکنی و شعار انقلاب بدهی. [با این کار] به نیروهایت می‌گویی که انقلاب سبز و سفید مسئله‌ای از مسئله‌های شما را حل نمی‌کند و باید به دنبال همان انقلاب سرخ خودتان بروید.

سیر در ایران به اینجا انجامید. فراز در حد همین ۴۰ و ۴۵ دقیقه به صورت گذرا روایت شد و ان‌شالله در متن موضوعی جنبش ۳۹-۴۲ بتوانیم در این گزاره‌ها در حوزه‌ی موضوعی خودش گریزی بزنیم.

مطالبات

بحث بعدی مطالبات است. چون نیروها مرکب بودند، طبیعتاً منطقی تر و روش مندرتر است که مطالبات را هم مدرج کنیم.

در مدار جبهه‌ی ملی

حاکمیت قانون، سلطنت مشروطه، دموکراسی، نیم‌نگاهی به قدرت

جبهه‌ی ملی اول زودتر از جبهه‌ی ملی دوم و زودتر از همه‌ی نیروها مجدداً پا به عرصه گذاشت. اگر ادبیات شفاهی و مکتوب و شعارهای [جبهه‌ی ملی] را آنالیز کنیم، حاکمیت قانون از آن در می‌آید. شخص مصدق قانون‌مدار بود. جبهه‌ی ملی اول به همین ترتیب، جبهه ملی دوم هم آمد و در مدار قانون ایستاد. در کادر سلطنت مشروطه مانور می‌داد [۹] و با شاه برخورد براندازانه نمی‌کرد. مطالبه‌ی سوم جبهه‌ی ملی، دموکراسی بود. آنها نیم‌نگاهی هم به قدرت داشتند. یعنی همان اواخر دوران علی‌امینی بحث‌هایی مطرح شد که آقای مرحوم الله‌یار صالح می‌تواند نخست‌وزیر بشود و پی‌گیرتر و رادیکال‌تر از علی‌امینی در شبکه‌ی اصلاحات را در ایران پیش ببرد. در جبهه‌ی ملی دوم نیم‌نگاهی به قدرت وجود داشت.

در مدار نهضت آزادی

کرامت ملی، حاکمیت قانون، آزادی‌ها، اقتصاد ملی

اما مدار دوم که رادیکال‌تر بود، مدار نهضت آزادی بود که اعلام کرده بودند ما مسلمان، ملی، مصدقی و در خط قانون اساسی هستیم. نهضت آزادی شعار کرامت ملی را، فراتر از حاکمیت قانون مطرح کردند. روی حاکمیت قانون ایستادند. قانون اساسی در شعارهای مهندس بازرگان لحاظ بود. آنها بر آزادی‌ها فراتر از دموکراسی ایستادند. یعنی آزادی که در ایران این طور معنی می‌شود: ایستادن روی آزادی‌ها یک مرحله رادیکال‌تر از طرح شعار عمومی و کلاسیک دموکراسی است. نهایتاً روی اقتصاد ملی [نیز]

ایستادند [و] اینکه بالاخره اقتصاد باید یک سازوکار ملی داشته باشد. در سطح کلان و نه ریز، بحث اقتصاد را مطرح کردند.

در مدار روحانیت

پس زمینه‌ی زمین، زن، موسیقی

حالا اگر بخواهیم مطالبات را روی مدار روحانیت ببینم، از سالهای ۳۷- ۳۸ که هنوز روحانیت سیاسی نشده بود و هیمنه‌ی آقای بروجردی روی شرایط بود، روحانیت سنتی به رهبری آقای بروجردی که سیاسی هم نبود، سه پس‌زمینه‌ی بروز داشت. یکی روی زن، یکی روی زمین و دیگری روی موسیقی. بحث اصلاحات ارضی در ایران باز شده بود، شاه هم سال ۱۳۳۸ خرده‌زمین‌هایی را تقسیم کرده بود. اینجا اول بار در ۱۳۳۸/۱۲/۱۹، آقای بروجردی موضع گرفت و به بهبهانی نامه‌ای داد. بهبهانی مؤید کودتا بود، آخوند خوش‌نامی هم نبود و راست سنتی محسوب می‌شد. در نامه‌ی آقای بروجردی به بهبهانی بر مخالفت با اصل اصلاحات ارضی تیک زده شده بود و تذکر داده بودند که اصلاحات ارضی شرعی نیست. روحانیت روی زمین حساس بودند. آنها بر روی بحث زن هم حساس بودند. بالاخره آن موقع آرام آرام کاباره‌ها، پاتوق‌ها و کافه‌ها در تهران و شهرستان‌ها باز شده بود. آرام آرام سهم دختران در دانشگاه‌ها و ادارات رو به افزایش بود. سال ۱۳۳۶ هم تلویزیون ثابت [پاسال] آمده بود و در فیلم‌ها زن‌های بی‌حجاب اروپایی را نشان می‌داد - تلویزیون ملی در آن زمان نبود و در سال ۱۳۴۶ تأسیس شد. روحانیت حساسیتش روی مسئله زن‌ها تحریک شده بود. شاخص این [موضوع این است] که ۸ اسفند ۱۳۳۸ علم که در همان روزها به حجاب تیک زده بود، بهبهانی را به منزل خودش دعوت می‌کند و از موضعی که در مورد حجاب گرفت، معذرت می‌خواهد. در مورد موسیقی هم به همین ترتیب. روحانیت موضع می‌گرفت و متن‌هایش هم هست اما اینجا فرصت خواندنش نیست. فقط تیک می‌زنیم.

حساسیت‌های روحانیت سنتی در مدار شرع، [و شامل] زمین، زن و موسیقی بود.

در مدار روحانیت سیاسی‌شده

در آغاز: حفظ حریم شرع، مدار قانون اساسی، سلطنت مشروطه

اما در سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ که دیگر آقای بروجردی هم فوت کرده بود، بخشی از روحانیت به رهبری آقای خمینی سیاسی شده بود. در آغاز این روحانیت سیاسی شده هم روی حفظ حریم شرع ایستاد و روی زن و روی اصلاحات ارضی واکنش نشان داد. آقای علی دوانی یک مجموعه‌ی کتاب پژوهشی دارد که در جمهوری اسلامی اجازه ندادند همه‌ی آن چاپ شود. این مجموعه بسیار مستند است و در آن همه‌ی سخنرانی‌ها، اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های روحانیت را از سال ۴۰ یا ۴۱ به بعد که روحانیت سیاسی می‌شود و نسبت به انجمن‌های ایالتی و ولایتی موضع می‌گیرد، هست. آنجا مشخص است که ابتدا همه‌ی مراجع از مخالفت با حضور زنان در انتخابات و مسئله‌ی اصلاحات ارضی شروع کردند. در آغاز در مورد مسئله‌ی زن و زمین بحث حفظ حریم شرع بود و روی مدار قانون اساسی و سلطنت مشروطه می‌ایستادند. مثلاً در نامه‌هایی که شخص آقای خمینی یا [آن] ۹ نفر به شاه دادند، حریم شاه رعایت شده است و حفظ سلطنت در آنجا ملموس است. هیچ برخورد جدی‌ای هم وارد نیست.

در فرجام: کرامت ملی، نفی استبداد سلطنتی

اما بعدتر که جلسه‌ی بعد به آن می‌پردازیم، همین روحانیت سیاسی شده به رهبری آقای خمینی از حریم شرع و مدار قانون اساسی و سلطنت مشروطه روی کرامت ملی و نفی استبداد سلطنتی می‌آید و شعارها و مطالبات جدی‌تر، کلان‌تر و کیفی‌تر می‌شوند. این سطح مطالبات بود.

یک نمونه‌ی تاریخی

برخورد استعلایی

در اینجا جای باز کردن یک نمونه‌ی تاریخی هست که یک برخورد استعلایی [در آن] است. ما در ایران کمتر برخورد استعلایی داشته‌ایم، یعنی نیروها همیشه مقابل هم بوده‌اند. اینکه نیرویی بخواهد نیروی دیگری را رشد بدهد و یک نیرو، نیروی دیگر را هم‌پوشانی بکند، در ایران چه در گروه‌های سنتی و چه در گروه‌های روشنفکری کمتر دیده شده است. اما نهضت آزادی از همان بدو تاسیس پایه‌ی یک برخورد اخلاقی — استعلایی را می‌گذارد به این ترتیب که با روحانیت سیاسی شده، وارد حوزه‌ی برخورد خصوصی و برخورد مکتوب از راه دور می‌شود. در این کشاکش و در جوهر برخورد استعلایی، اعضای نهضت آزادی خصوصاً سه بینانگذار آن، آقای طالقانی، دکتر سحابی و مهندس بازرگان، سعی می‌کنند سطح مطالبات روحانیت سیاسی شده را از زن و زمین ارتقا بدهند. این اتفاق رخ می‌دهد.

مکانیسم ارتقاء سطح مطالبات روحانیت سیاسی شده

کارتوضیح: نشر

مکانیسم این برخورد استعلایی هم کارتوضیح است. کارتوضیح برخورد سیاسی است. [اعضای نهضت آزادی] قم زیاد رفته اند، جلسات خصوصی زیاد داشته‌اند. یک [راه دیگر کارتوضیح] هم نشر است.

نقد لایحه انجمن‌های ایالتی - ولایتی

نهضت آزادی سه سند دارد که در آنها برخوردهای رشدیابنده‌ای با روحانیت هست. به خصوص جزوه سوم که تا حد امکان وارد متن آن می‌شویم، نقدی است که نهضت آزادی به لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و

ولایتی می‌کند. این نقد نوعاً با بقیه‌ی نقدها فرق می‌کند. [در این جزوه] یک گزاره‌ی کیفی هست و استنادی هم به مرحوم دکتر مصدق دارد. آبان ۱۳۴۱ که نهضت بیانیه‌ی تحلیلی می‌دهد، عنوان می‌کند که مگر مردها در این مملکت — چه حالا و چه در گروه‌های بعد از کودتا که با آن رسوایی انتخاباتی صورت گرفت — حق رأی داشتند و دارند، که زن‌ها از آن محروم باشند؟ [این نقد] زاویه ورود جدیدی دارد [و می‌گوید] دموکراسی برای همه نیست. نهضت آزادی لایحه انجمن ایالتی و ولایتی را در [قالب] دموکراسی نقد می‌کند؛ نه از حوزه شرعی که روحانیت واردش شد.

نقد تهاجمی اصول انقلاب سفید

وجه دوم، بیانیه‌ای است که [حاوی] نقد تهاجمی انقلاب سفید بود که در آن زمان نقد کیفی‌ای [هم] بود و از شرایط جهانی شروع می‌کرد، گریزی به شرایط منطقه‌ای و شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران می‌زد، گریزی به ساختار فاسد و پوسیده‌ی شاه و اینکه از این ساختار اصلاحات بیرون نمی‌آید می‌زد و در کادر آن، اصول ششگانه را نقد می‌کند. این نقد در جایی که روحانیت صرفاً روی زن و زمین متمرکز بود و نیروهای دیگر هم انتقاد کیفی نمی‌کردند، نقد کیفی و آموزشی‌ای بود. این جزوه‌ی نقد تهاجمی به اصول انقلاب سفید، جزوه‌ی کیفی‌ای بود

جزوه‌ی «مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی»

اما کیفی‌ترین جزوه که بر روحانیت و نیروهای مذهبی نقش آموزشی داشت، جزوه‌ی مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی بود که در آن مبارزات مذهبی آسیب‌شناسی شده بود. بخشی از مبارزات مذهبی هم به مفهوم اخصش در ایران یعنی [اینکه نیروی مذهبی] وسط بیاید و حوزه [هم] سیاسی بشود، نوعاً جدید بود.

هشدارها

[در این جزوه نهضت آزادی] ضعفها و آسیب‌های مبارزات مذهبی را بر شمرد و روی پنج محور گوسزد کرد. گوسزدها هم گوسزدهای کیفی بود که هنوز مورد مصرف دارد.

خرافه‌گرایی

رویکرد عوامانه

یکی روی خرافه‌گرایی روحانیت و مذمت خرافه‌گرایی بود، یکی روی رویکرد عوامانه بود. سال ۱۳۴۱ اتفاق مهمی افتاد و شرکت انتشار سمینار دو سه روزه‌ی دین و سیاست را برگزار کرد که کیفی‌ترین و مهم‌ترین مقاله را در آنجا آقای مطهری ارائه داد. آقای مطهری آنجا برای اول بار عنوان کرد که روحانیت شیعه، عوام‌زده است. چون پولش را از مردم و از بازار می‌گیرد و از طریق وجوهات [زندگی می‌گذرانند]، مجبور است همیشه باورهای عوام را رعایت کند و باورهای عوام هم در ایدئولوژی روحانیت شیعه رسوخ کرده و جزو نسوج آن شده است. قبلاً هم این انتقاد شده بود و حالا نهضت اینجا برخورد عوامانه را تحلیل جدی‌تری کرد.

رخنه‌ی سیاست‌های خارجی

محافظه‌کاری

تجگرگرای

نهضت، نسبت به رخنه‌ی سیاست‌های خارجی هشدار داد [و] نسبت به محافظه‌کاری ذاتی روحانیت و نهایتاً ارتجاع و تجگرگرای هشدار داد.

کارتوضیح: برخورد خصوصی

یک وجه کارتوضیح نهضت آزادی، برخوردهای خصوصی در قم بود. آن موقع آقای خمینی، مهندس [بازرگان]، دکتر [سحابی] و آقای طالقانی و [اعضای] نهضت آزادی را جدا از این که روشنفکر می‌دانست، متدین هم

می دانست. وقتی سران [نهضت آزادی] را گرفتند، آقای خمینی اعلامیه داد. آقای خمینی در آنجا دو ویژگی شرافت و دیانت دستگیرشدگان نهضت آزادی را برمی شمارد. [در حالی که] معمولاً روحانیت دیانت غیرخودشان را تیک نمی زد و [از نظر این قشر،] دیانت معمولاً از آن روحانیت است، اما این جا تیک زده شد. این نشان دهنده‌ی این موضوع بود که تدین بازرگان و سحابی که به اصطلاح [آن روز] فوکولی بودند و آقای طالقانی که یک آخوند روشنفکر بود، از دیدگاه مرجعیت به رسمیت شناخته شده است.

نتیجه: از زن و زمین به نفی استبداد و سلطنتی و استقلال

طبیعتاً در [ادامه‌ی] سیر در ماه‌های آخر، از دل برخوردهای خصوصی، برخوردهای از راه دور و نشرهای توضیحی، روحانیت سیاسی شده از درون حوزه به رهبری آقای خمینی، از زن و زمین به نفی استبداد سلطنتی و استقلال در ماه‌های آخر رسید. آن گزاره‌ی آقای خمینی در همان سخنرانی علیه کاپیتالاسیون [مبنی بر اینکه] حق یک سگ امریکایی در ایران از حقوق شهروندان ایرانی بالاتر است، نشان دهنده‌ی همین رشد بود و روحانیت سیاسی شده از زن و زمین به نفع نفی استبداد سلطنتی و برخورد با محور استبداد که شخص شاه است و نهایتاً ایستادن روی استقلال و روی کرامت عام ملی بالا آمد.

شعارها

از:

اصلاحات آری، دیکتاتوری نه

آزادی برای همه

سلام بر مصدق، درود بر خمینی

حالا روی شعارها می‌آییم. ابتدا کیفی‌ترین و کلیدی‌ترین شعار، شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» بود. حزب توده [در] تئوریزه کردن این شعار بود. اول بار هم جبهه‌ی ملی آن رامطرح کرده بود. این شعار آنقدر کلیدی شد که دیگر در سال ۱۳۴۰ این شعار [را] در سردر دانشگاه تهران زده شده بود. شعار دیگر «آزادی برای همه بود» که برخی نیروها [یی که] آمدند با مسئله‌ی زمین از موضع شرعی برخورد نمی‌کردند و می‌گفتند زمین برای همه است و می‌گفتند همه باید به لحاظ کیفی و به لحاظ واقعی حق انتخاب داشته باشند. یک شعار خودجوش هم از درون دانشگاه در آمد که [در] ۱۵ خرداد به درون مردم هم رفت: شعار مرکب «سلام بر مصدق، درود بر خمینی».

تا:

دیکتاتور خون می‌ریزد.

خمینی، خمینی ملت هوادار تو / بمیرد، بمیرد دشمن خونخوار تو

شعارها از آنجا شروع شد تا رسید به «دیکتاتور خون می‌ریزد» که بیانیه‌ی معروف ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ نهضت آزادی با همین تیترو بود. شعار روز ۱۵ خرداد هم که در تهران بود [پس از] کشتار در منطقه‌ی مخابراتدوله، شعار «خمینی، خمینی، ملت هوادار تو؛ بمیرد، بمیرد، دشمن خونخوار تو» بود که هم آهنگین و هم خودجوش بود و هم از دل خود مردم در آمده بود.

از مسالمت به آنتاگونیسم

شعارها از مسالمت به آنتاگونیسم میل کرد. [از همان] اول مرگ بر شاه و «بمیرد دشمن خونخوار تو»یی نبود و از مسالمت [با] شاه [و] مشروطه‌ی سلطنتی [نشان] داشت و [می‌خواست] اصلاحات صورت بگیرد ولی دیکتاتوری نه.

از عام به مصداق

[همچنین شعارها] از شعارهای عام، [به] سطح مصداق آمد. شعار روزهای آخر یعنی ۱۵ خرداد به بعد دیگر روی شخص شاه رفت.

از فاصله‌داری تا رخ به رخ

نیروها و مردم ابتدا فاصله‌ای را با شاه رعایت می‌کردند، ولی وقتی که دیگر شاه خون ریخت، نیروها و دانشگاه سرکوب شدند، آقای خمینی به عنوان رهبر روحانی، زندانی و بعد تبعید شد. دیگر طبیعتاً فاصله به هم ریخت و شعارها تا رخ به رخ با شخص شاه میل کرد.

ویژگی‌ها:

مردمی، ساده، خودجوش، مذهبی- ایرانی، ترکیب دو نماد ملی و مذهبی

اگر بخواهیم عناصر شعارها را [بررسی کنیم]، آنها در سیرشان مردمی و خیلی ساده بودند، مثل [شعارهایی که در] استادیوم که بروی [می‌شنوی]. یک هو به صورت خود جوش ساخته می‌شود رهبری ندارد، [شعارها هم همینطور بود] در تنباکو، در مشروطه و در انقلاب ۵۷ همین طور بود و مردم ایران هم، هم خوش قریحه هستند و هم تاریخ ایران و فرهنگ ایران یک پشتوانه ادبی آهنگین دارد، [در نتیجه] شعارها به قول کشتی‌گیرها خیلی زود سر و تهش به هم جفت و جور می‌شود و فن زده می‌شود. اینجا هم شعارها مردمی، ساده و خودجوش بود و ترکیبی از مذهبی- ایرانی بود. آن شعار «سلام بر مصدق، درود بر خمینی» هم ترکیبی از دو نماد بود: مصدق شاخص ملی بود و آقای خمینی هم شاخص مذهبی شده بود. این [هم بحث] شعارها بود.

نیروی آغازگر

دانش «گاه»

حالا می‌رسیم به نیروهای آغازگر. دانشگاه اول بود. بعد بازار بود، بعد هم نیروهای سیاسی، [که] نخست جبهه ملی دوم [پیش‌برنده بود] و بعد هم نهضت آزادی.. «دانش‌گاه» واقعاً گاه بود، [به همین دلیل است] که [در تیتراژ دو بخش آن] از هم جدا شده است. دانشگاه مثل الانش نبود، دانش‌گاه بود یعنی دو وجهه [داشت]. محل دانش بود، بچه‌هایی که می‌رفتند آنجا مقدماتاً می‌رفتند که درس بخوانند. مهندس‌ها، واقعاً مهندس بودند. پزشک‌ها، واقعاً پزشک بودند. نه درس خواندنشان و نه نمره‌هایشان و نه سوادشان جوری نبود که [در] آخر ترم [به اصطلاح] روح ناپلئون شاد شود. به لحاظ سیاسی هم که [دانشجویان] دهه‌ی ۲۰ را پشت سر گذاشته بودند و هفت سال هم که دوره‌ی مهمی است. در غیاب نیروها و احزاب، بار مبارزه را با بازار پیش کشیده بودند. دانشگاه محل دانش سیاسی و مبارزاتی هم شده بود. حالا مبارزه‌شان مخفی و علنی هم بود. دانش تشکیلاتی هم داشتند، ولی در واقع گاه بود، گاه به مفهوم غیرمکان، [دانشگاه] منزلی بود که دو دانش، هم دانش به مفهوم علم و هم دانش مبارزه‌ی سیاسی و تشکیلاتی را در خودش جای می‌داد.

لذا بچه‌های ۳۹-۴۲ که ان‌شالله در جمع بندی آخر به سراغشان می‌رویم، وزن مخصوصشان از بچه‌های دوران‌های قبل و بعد از خودشان خیلی بیشتر بود. مثل یک نوجوانی می‌ماند که پدر ندارد و پدر به هر علت در منزل نیست، وظیفه نان‌آوری را به عهده می‌گیرد و حالا مجبور است دست بالا بزند، و از خانه بیرون برود. [این نوجوان] چند تا حساسیت دارد؛ یک حساسیتی که ناموس خانواده را حفظ بکند و برای مادر، خواهرها و برادرهای کوچک‌ترش نان آور می‌شود و مجبور است برود پول در بیاورد و

صبح که می‌رود، پول سر طاقچه بگذارد و کارهایی که پدرش می‌کرد را انجان بدهد. این نوجوان وقتی در این فضا قرار می‌گیرد و در پروسه‌ی پراتیک واقع می‌شود، طبیعتاً دیگر آن نوجوان قبل از ایفای این مسئولیت نیست. استخوان می‌ترکاند، پشت لبش سریع سبز می‌شود، صدایش زودتر از بقیه‌ی هم‌سن‌هایش جوجه‌خروسی و کلفت می‌شود و آرام آرام قد و قواره‌ای پیدا می‌کند. دانشگاه هم در این هفت سال همین سیر را طی کرد. نیرو که نیرو نبود، روحانیت هم که با کودتا بود و کسانی هم که با کودتا نبودند سیاسی نبودند و نشدند. رهبران جبهه ملی هم که خانه‌نشین بودند. نهضت آزادی هم که هنوز شکل نگرفته بود. خودشان بودند و خودشان. وقتی خودشان بودند و خودشان، دیگر دست در جیب خودشان کردند. دانشگاه را خودشان اداره کردند. لذا در مذهبی‌ها حنیف‌نژاد، در چپ‌ها، احمدزاده‌ها و در ملی‌ها حسن حبیبی، بنی‌صدر، شیبانی، پروانه خانم، همه در آن هفت سال خیلی رشد پیدا کردند و بعد [هم‌عده‌ای] در [سال‌های] ۱۳۳۵ به بعد بودند. مثلاً مهندس تو سلی، آقای میثمی، تیپ‌هایی بودند که رشید و بالغ شدند و آن رشد و بلوغ‌شان به ۳۹-۴۲ کمک ویژه‌ای کرد. انصافاً می‌بینید همه بچه‌های ۳۹-۴۲ هنوز [در مسیر مبارزه] هستند. [مثل] آقای میثمی [که] با همه محدودیت‌هایش هنوز هست و کمتر کسی از بچه‌های ۳۹-۴۲ از مبارزه بیرون رفت.

آن موقع هم شرایط سنگین بود، فکر نکنید مثل ۴۰ به بعد بود که به دلیل کار سیاسی ستاره‌دار می‌شوی و از فوق [لیسانس] محروم می‌شوی، یک ترم مشروط و معلق می‌شوی، اینطوری نبود. بالاخره فاز، فاز مسلحانه شده بود. اگر به نیروها می‌پیوستی، [عاقبتت حبس] ابد و اعدام بود. هزینه خیلی بالا رفته بود.

خیلی مهم بود ۳۹-۴۲ ای‌ها همه ایستادند. این ایستادگی را در دهه‌ی ۴۰ خواهیم دید، در سینما ایستادند. از همین ۳۹-۴۲ ای‌ها [بود که] بیضایی بیرون

آمد. در شعر هم ایستادند، در مبارزه‌ی فرهنگی هم ایستادند. همه‌جا بچه‌های ۳۹-۴۲ استخوان ترکانده‌هایی بودند که ۴۰ ایران را کیفی کردند. ما می‌گوییم دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ ایران کیفی است، نه به خاطر این که فقط دو تا سازمان مسلح بیرون آمد بلکه [در شعر و] ادب، در ورزش، در هنر و ... [کیفی بود]. حالا ان شالله دوره‌های بعد، دوره‌ی ۴۰ و ۵۰ مرور خواهیم کرد که کسانی که در این دانشگاه دوجهی و در این منزل‌گاه ۳۹-۴۲ بودند، انصافاً بار را کشیدند و بار را زمین نگذاشتند. تی‌تیش مامانی‌های دوران نشدند، بالش پر قو نخواستند. آمدند و تا حالا هم که پیرمرد شده‌اند، هستند. بنابراین دانشگاه که از ۱۳۳۲ شروع کرده بود، انصافاً چراغ را روشن نگه داشته بود. ۳۹-۴۲ هم خیلی سریع تشکیلاتی شد. چه چپش و حزب توده‌اش، چه مذهبی‌هایش که شاخه‌ی نهضت آزادی شدند، چه ملی‌ها که بازوی تشکیلاتی جبهه‌ی ملی دوم شده بودند، همگی خیلی سریع سازوکار تشکیلاتی پیدا کردند و کمک کار نیروهای دوباره به صحنه آمده شدند.

بازار

در بازار هم که دستمالچی، لباسچی، شمشیری، انوری و اینها همه بودند و لجستیک زندانیان سیاسی دهه‌ی ۳۰ و تا حدودی لجستیک دانشگاه بودند. بازار محل توزیع اعلامیه بود. [پس] بازار هم سرپا بود.

نیروهای سیاسی

نهایتاً نیروهای سیاسی که جبهه‌ی ملی دوم و بعد هم نهضت آزادی آمد. [و] تا حدودی هم شبیح حزب توده روی شرایط سال ۳۹-۴۲ [محسوس] بود که نمی‌توانست حضور تشکیلاتی و علنی داشته باشد. اینها آغازگر بودند، بعد هم دیگر جریان جدیدی از دل روحانیت به رهبری آقای خمینی بیرون آمد.

ان‌شالله جلسه بعد رهبری، مردم، نیروهای دست‌اندرکار و بعد هم استراتژی، ایدئولوژی و مشی را بررسی خواهیم کرد.

«رہبری، نیروہای دست اندرکار، مردم، تشکیلات»

«استراتژی، مشی، ایدئولوژی»

«برداجماعی، بردجغرافیائی»

«جہت گیری طبقاتی»

نشست چہل و ہفتم

سہ شنبہ ۳۰ بہمن ۱۳۸۶

با سلام و عصر به خیر به دوستان، خواهران و برادران و همه‌ی موسپیدان و جناب مهندس سحابی بحث را آغاز می‌کنیم. ۴۷ بار است که گرد هم حلقه زده‌ایم، هشت فراز را مرور می‌کنیم، از میانه‌کش هشت فراز عبور کرده‌ایم، فراز پنجم هستیم. از فراز پنجم، پنج شماره‌اش را پشت سر گذاشته‌ایم.

امروز ان‌شاءالله شماره ششم از فراز جنبش سه ساله‌ی ۳۹ تا ۴۲ است. سه شنبه ۳۰ بهمن‌ماه ۱۳۸۶ است، بهار هم آمد و سوز و سرما رفت. امروز سعی می‌کنیم همه‌ی تیرهای باقی‌مانده را پشت سر بگذاریم و دفعه‌ی دیگر را به علل ناکامی‌ها و دستاوردها و بعد هم بحث جمع‌بندی اختصاص بدهیم تا بتوانیم دو جلسه‌ی باقی‌مانده‌ی این طرف سال را به فراز جنبش دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ اختصاص بدهیم. در ادامه‌ی نقطه‌چینی که همیشه تعقیب می‌کنیم از فضای بین‌المللی و فضای ملی، مطالبات و شعارها و زمینه‌های حرکت عبور کردیم. امروز رهبری جنبش ۳۹-۴۲، نیروهای دست‌اندرکار ذیل رهبری، مردم، تشکیلات، استراتژی، مشی، ایدئولوژی، بردهای اجتماعی و جغرافیایی و نهایتاً جهت‌گیری طبقاتی را مروری می‌کنیم.

رهبری

رهبری دوران ۳۹-۴۲ بافت و ساختار خاصی دارد، برای تحلیل رهبری دو برش می‌شود زد: یکی برش دوران آغازین و دیگری برش دوران فرجامین.

دوران آغازین مشاع

دوران آغازین، دورانی است که جنبش مسالمت‌آمیز شروع می‌شود و به سمت رادیکالیسم پیش می‌رود. [از سوی دیگر،] دوران فرجامین، دوران آنتاگونیسم و رخ به رخ رهبری حرکت با رژیم شاه و شخص شاه است. در دوران آغازین روحانیت دیرتر از همه و در سال ۱۳۴۱ به صحنه می‌آید. [در حالی که] قبل از ۳۹ جبهه ملی دوم تشکیل شده، ابتدای اردیبهشت ۴۰ هم نهضت آزادی به صحنه آمده و دانشگاه هم که دیگِ هفت جوش قدیم است. روحانیت سال ۱۳۴۱ می‌آید و متأخر است و به مانند جنبش‌های پیشین [نیروهایی] متقدم‌تر از روحانیت بوده‌اند، روشنفکران استارت می‌زنند و روحانیت بعداً [به آنها] می‌پیوندد.



دوران آغازین، یعنی یک سال و نیم اول حدوداً دوران مشاع است، هم ملیون، هم ملی-مذهبی‌های نوتشکیلات که [حضورشان در قالب] نهضت آزادی است و هم روحانیت تازه سیاسی شده

بودند. اما دوران فرجامین قطبی می‌شود. هم دوران مُشاع آغازین را و هم دوران قطبی پایان کار را مرور می‌کنیم.

در مورد تصویرها هم، تصویر بالا قطب روحانی دوره، آقای خمینی است. تصویر پایین سمت راست میتینگ جلالیه است که اعلام موجودیت تشکیلاتی و رسمی جبهه‌ی ملی دوم است، آقای صالح، آقای صدیقی، آقای سنجابی، مرحوم فروهر و آقای حسینی را [در عکس] مشاهده می‌کنید. سمت چپ هم دادگاه نهضت آزادی است که مرحوم مهندس بازرگان را [در حال] دفاع پشت تریبون ملاحظه می‌کنید.



دوران آغازین، دوران مشاع است. جریان‌های دست‌اندر کار سه جریان هستند: جریان روشنفکری، روحانیت نو سیاسی شده و جریان اجتماعی که در حد وزن و قوای خودش در رهبری شریک است.

جریان‌ها

جریان روشنفکری: جبهه‌ی ملی دوم؛ نهضت آزادی ایران

جریان روشنفکری، جبهه‌ی ملی دوم و نهضت آزادی را شامل می‌شود. جبهه‌ی ملی دوم بعد از ۷ سال غیبت به عرصه می‌آید و اعلام موجودیت می‌کند. [نیروهای] نهضت آزادی هم قبلاً غیر سیاسی بودند، مشخصاً آقای مهندس بازرگان و دکتر سحابی که در دوران جدید هم به ضرورت و هم به انتخاب، سیاسی می‌شوند. مهندس بازرگان در سن ۵۶ سالگی کار تشکیلاتی حزبی خود را با دوستان و همفکرانشان شروع می‌کنند و جریان نوپایی را اعلام می‌کنند که از درون نهضت مقاومت ملی بیرون آمده است. هم مذهبی است و هم روی پرنسیپ‌های مصدق می‌ایستد و نوعاً ملی است.

روحانیت سیاسی شده: مدار مراجع

جریان دیگر روحانیت سیاسی شده است که به اعتبار ویژگی‌های آقای خمینی پا به عرصه‌ی سیاسی می‌گذارد. مدار مقدماتاً مدار مراجع است، هشت یا نه مرجع هستند که تقریباً هم‌سن، هم‌سابقه و هم‌سطح هستند اما در

کورس طبیعی دورانی، آقای خمینی ویژگی‌هایی نشان می‌دهد که بقیه را به نوعی پشت سر می‌گذارد و تبدیل به رهبر قطبی می‌شود که در جای خودش بر آن تدقیق خواهیم کرد. در این دوره‌ی آغازین، آقای خمینی هنوز مانند دوره‌ی دوم [تبدیل به] قطب نشده است، مراجع دیگری هم مانند آقای گلپایگانی، مرعشی، میلانی (در مشهد)، محلاتی (در فارس) در کنارش هستند. تقریباً می‌شود گفت که رهبری روحانیت توزیع نسبی شده است، منتهی آرام آرام آقای خمینی به دلیل ویژگی‌هایش شاخص می‌شود.

جریان اجتماعی: اقطاب بازار و اصناف

مدار سوم هم مدار جریان اجتماعی است که متشکل از اقطاب بازار و اصناف است که از قبل ایده‌ی مصدق را با خودشان حمل می‌کردند. [جریان بازار و اصناف؟] جریان همیشه پای کار در ایران است و دیدیم جریان بازار از [دوره‌ی] تنباکو بوده است و یک سابقه بیش از ۶۰ سال حضور در صحنه دارد. ویژگی‌هایی که [جریان بازار] دارد، به آن این جایگاه را می‌بخشد که در رهبری به نوعی در حد سهم خود مشارکت داشته باشد. کاربلد است، کار تشکیلاتی سیاسی و کار تشکیلاتی اجتماعی انجام داده است. امکان مالی و ارتباطات اجتماعی بسیار و توان پیش‌برندگی دارد. اگر بخواهیم از تنباکو تا به الان مرور کنیم، توان پیش‌برندگی بازار تا به اینجای کار از بقیه جریان‌ها بیشتر بوده و همیشه نیروی اجتماعی اهرمی‌ای بوده که حرکت را هل داده و پیش برده است.

در این دوره دیگر بازار تقریباً دو سویه می‌شود، یک وجه مصدقی از قبل داشته، بخش مذهبی‌تر آن نسبت به روحانیت سیاسی شده و به خصوص شخص آقای خمینی سمپاتی و علقه پیدا می‌کند. اینجا بازار دیگر دو لب است، هم علقه‌ها و پرنسپ‌های مصدقی و نهضت ملی و هم علایق و سلاقی مذهبی که در نزدیکی با قطب روحانیت تبلور و بروز و ظهور پیدا

می‌کند.

این سه جریان در دوران آغازین که رهبری مشاع است شریک هستند. اگر بخواهیم با ادبیات آن روز صحبت کنیم، روشنفکران، فوکولی‌ها و کروات‌ها هستند. آخوندها هستند و عمامه به سرها هستند، عرق‌چین به سرها هم هستند. یعنی یک توزیع نسبی بین کروات و عمامه و عرق‌چین شده است. دانشگاه هم که درست است که در رهبری نیست اما موتور غران دوره است که سر جای خودش به حد ضرورت و وقت به آن خواهیم پرداخت. [در میان] این سه جریان، جریان روشنفکری آغازگر است. برای بازار هم که نمی‌توان حد تعیین کرد، [زیرا بازار] از ۳۲-۳۹ [در عرصه] بوده، لجستیک مبارزات بوده، خرج‌کن بوده، سفره‌دار بوده، کمک‌کننده به آحاد مبارزان ملی و سیاسیون دربند بوده، نمی‌شود خیلی برایش حد و مرز تعیین کرد. جبهه‌ی ملی دوباره اعلام موجودیت می‌کند، نهضت آزادی هم منزلگاه نویی هم برای ملی‌ها و هم برای مذهبی‌ها می‌سازد.

کارکرد جریان‌ها

پیام رسانی، موج افشانی، استعلایی

هر کدام از این سه جریان کارکردهایی داشتند، کارکرد جبهه‌ی ملی دوم، در این دوره پیام رسانی است. پیام رسانی‌اش این بوده که مدام به ذهن کلان جامعه تلنگر می‌زند که ساختار، ساختار استبدادی است و بر اهرم قانون و همان سنت پیشین مرحوم دکتر مصدق می‌ایستد.

اما اگر از حضور کلاسیک جبهه‌ی ملی دوم عبور کنیم، به حضور دینامیک‌تر نهضت آزادی اولیه در بدو تأسیس می‌رسیم. کارایی‌ای که نهضت آزادی در این دوره دارد و کارکردی که از خودش نمایان می‌کند، پیام‌رسانی در [باره‌ی] قانونیت و مشروطیت است. موج‌افشان هم هست، ادبیات جدیدی را آورده است، دانشگاه مخاطب جدی آن است. در این دوره نهضت آزادی

بیش از جبهه‌ی ملی در دانشگاه مخاطب دارد. کارکرد دیگری هم که دارد [که] قبلاً بحث شد، کارکرد استعلایی است. به این مفهوم که جریان سنتی روحانیت را که تازه سیاسی شده است و ابتدا در مدار شرع می‌ایستد، استعلا می‌دهد؛ به این مفهوم که دیدگاه‌هایش را ارتقا می‌بخشد. روحانیت مخالفتش را در دوران جدید حول دو مسئله‌ی اصلی زن و زمین آغاز کرد: زن و زمین از موضع تشریح. یعنی با نعلین صرفاً شرعی وارد میدان مخالفت سیاسی با رژیم حاکم شد. کاری که نهضت آزادی کرد این بود که در یک سیر دوساله با یک کار توضیحی [استعلا داد]. کار توضیحی هم [به صورت] خصوصی [و] در ملاقات‌هایی بود که در قم به خصوص با آقای خمینی داشتند و هم در [قالب] کار توضیحی انتشاراتی [مانند انتشار] جزوه ۳۷ صفحه‌ای که دفعه‌ی قبل صحبت شد، [و شامل] آسب شناسی مبارزه‌ی مذهبی بود و همچنین دو بیانیه‌ی تحلیلی که روی انجمن‌ها و روی انقلاب سفید دادند. کار توضیحی [را] بیشتر با روحانیت سنتی سیاسی شده انجام دادند. می‌شود گفت آخر کار روحانیتی که ابتدا حول مسئله‌ی زن و زمین به صحنه آمده بود، بیشتر ارتقا پیدا کرد و دیدگاه‌های خود را به استبداد حاکم و تا حدودی هم کرامت ملی و استقلال معطوف کرد. لذا نهضت آزادی در این مرحله کارکرد استعلایی هم داشت.

پیام‌رسانی، تحریک شرعی، اعلام اقتدار

کارکردی که روحانیت سیاسی داشت در این دوره این بود که بیشتر پیام‌رسانی شرعی می‌کرد به این مفهوم که لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بعداً شش اصل انقلاب سفید را با متن شرع تطبیق می‌داد و سیگنال‌هایی که به جامعه ساطع می‌کرد، این بود که دستورکارهای جدید رژیم شاه با شرع ناهمخوان است. دید شرعی داشت و یک کارکردش [این] بود که پیام‌رسانی شرعی می‌کرد. وجه دوم جامعه‌ی مذهبی را تحریک می‌کرد. آن موقع جامعه

خیلی مذهبی‌تر از الان بود و توده‌های سنتی وسیع‌تر از الان بودند و هنوز شبه‌مدرنیسم تحمیلی و تهاجمی بعد از سال ۱۳۴۲ چندان در جامعه کارگر نیفتاده بود، لذا توده‌ی مذهبی هم هنوز نقاط تحریک مذهبی داشت که روحانیت روی آن نقاط تحریک مذهبی خصوصاً روی مسئله‌ی زن دست می‌گذاشت.

نکته بعدی هم این بود که کارکردی که روحانیت به خصوص آقای خمینی در این دوره داشت، اعلام اقتدار بود. روحانیت یک «ما هستیم» را با خودش آورد. یعنی ما هم به عنوان یک نیروی اجتماعی مرجع — البته نه صرفاً مرجع شرعی، فقهی و رساله‌ای — هستیم، عنوان شد که ما مرجع اجتماعی هم هستیم. به متن مستندات در صفحات بعد وارد خواهیم شد.

توزیعی، تدارکاتی، موج افشانی

کارکرد بازار هم، کارکرد ژنتیک خودش بود. [بازار] اهل توزیع بود و بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها را توزیع می‌کرد. لجستیک بود و کار تدارکاتی می‌کرد. مسجدها فرس می‌کرد، منبر و محراب مرتب می‌کرد. پول مبارزه را می‌داد. تدارکاتی و نهایتاً موج افشان بود. بازاری‌ها آن موقع چهره داشتند: چهره‌هایی که از نهضت ملی در جامعه مورد شناسایی قرار گرفته بودند و اعتبار خاص خودشان را از دوران نهضت ملی داشتند.

دوران فرجامین قطبی

رهبری مرجع سیاسی شده

پس [گفتیم] در دوران ابتدای کار که روحانیت آرام آرام به عرصه آمد، [در مخالفت] با لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی در آذر سال ۱۳۴۱ وجهی سیاسی به خودش گرفت و آرام آرام در رهبری مشارکت کرد تا اینکه در دوره‌ی بعد در زمانی که جبهه‌ای‌ها و نهضتی‌ها در زندان بودند، رهبری را به طور بلامنازع از آن خودش کرد.

دوره بعدی دوره‌ای است که دیگر مناسبات رهبری سیاسی روحانیت که در کسوت آقای خمینی است با رژیم و شخص شاه آرام آرام به فاز آتاگونیسم، مواجهه‌ی و رخ به رخ وارد می‌شود. در این دوره که بعد از سال ۱۳۴۱ است، [می‌بینیم که در] نیمه‌ی دوم ۱۳۴۱ است، جبهه‌ای‌ها دستگیر می‌شوند، اواخر ۱۳۴۱ رهبران اصلی نهضت آزادی دستگیر می‌شوند و دیگر در بیرون تپ شاخصی نیست. [فقط] تپ‌های جوان‌تر و میان‌سال‌تر هستند. اینجا دیگر آقای خمینی شاخص‌تر می‌شود. [البته] خودش هم ویژگی‌هایی بروز داده است که آنها را مرور می‌کنیم.

ویژگی‌ها

خود آقای خمینی نو ورود به عرصه است، قبلاً در مبارزات نهضت ملی و قبل‌تر از آن و در حد فاصل ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱ هم رد پای سیاسی و تشکیلاتی اجتماعی از آقای خمینی مشاهده نمی‌شود لذا نو ورود به صحنه است. اما در دهه‌ی ۲۰ و دهه‌ی ۳۰ آنطور که اطرافیان عنوان می‌کنند، وی بعضاً مورد مشورت و طرف مشورت آقای بروجردی بوده است. وجه دیگرش این است که سواد فقهی دارد و به قول خود آخوندها، آخوند و ملا است. و در دوره‌ی جدید هم آخوند سیاسی می‌شود. آن دوره که آقای خمینی سیاسی شد و مواضع سیاسی گرفت، مثل الان [بود] که ایدئولوژیک بودن فحش است، آخوند سیاسی [هم] فحشی بود و یک آخوند نباید سیاسی می‌شد. آقای بروجردی هم حریم غیرسیاسی بودن را کاملاً حفظ کرده بود و حتی مؤید کودتا بود. آقای حکیم و آقایان دیگر هم مانند خوبی و خط نجف و مستقرین در نجف هم به هم ترتیب بودند. لذا [اینکه] کسی بیاید و پای شعارهای سیاسی بایستد از نظر روحانیت سنتی برخاسته از حوزه‌ی آن دوران، مذموم بود و آخوند سیاسی محسوب می‌شد.

متشرع

ویژگی‌هایی که [آقای خمینی] داشت، متشرع بود، حساسیت‌های اولیه را هم روی شرع بروز داد. عنوان شد که ده— یازده جلد کتاب هست که آقای علی دوانی قبل از انقلاب زحمتش را کشیده و کتاب‌های خیلی مستندی هستند و از اولین اعلامیه‌ها و مواضع و سخنرانی‌های روحانیت [را] از زمانی که علم لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در دولت در غیاب مجلس تصویب کرد تا قبل از ۱۵ خرداد [در بر می‌گیرد و] در آنجا هم سیر کل روحانیت و هم سیر آقای خمینی کاملاً نشان داده شده است. [پس] وجه اول [آقای خمینی] تشرع است.

رادیکال

وجه دوم رادیکال [بودن] است، به این مفهوم که با یک موضوعی که مخالفت می‌کند و در می‌افتد، [به صورت] بنیادی مخالفت می‌کند و بنیادی در می‌افتد.

مقتدر

مقتدر است و با توجه به این که سیاسی هم شده [بود] در حوزه از اقتدار برخوردار است.

موج‌افشان

موج‌افشان است، یعنی کلام نافذی دارد، ادبیات خاصی دارد، [و] جلوتر خواهیم دید که تأکیدات ادبی‌اش بر چه بوده. نهایتاً پیگیر است. ابتدای کار همه‌ی مراجع روی مسئله‌ی انجمن‌ها آمدند، ۹ امضای معروف، مراجع قمی [آقای خمینی هم آن موقع در قم بود]، میلانی در مشهد، [آقای احمد زنجانی] هم در زنجان بود و ...، [همه‌ی این مراجع] روی آن محور آمدند. [این پی‌گیری] در انقلاب سفید ریزش داشت. مثل

همین نظام تحصیلی ما که می‌گویند از دبستان به راهنمایی ۴۰ یا ۴۵ درصد ریزش است، از راهنمایی به دبیرستان باز ریزش داریم، [و] بعضی‌ها هم دیپلم ردی می‌شوند، نسبتی هم عبور می‌کنند و دانشگاه می‌روند یا به بازار کلاسیک می‌روند، آن موقع روحانیت و نیروها هم ریزش داشتند، بعضی‌ها تا انجمن‌ها آمدند، بعضی‌ها تا انقلاب سفید آمدند، اما همه تا سر فصل کاپیتولاسیون نیامدند. ولی آقای خمینی در هر سه مرحله آمد. در مرحله اول در انجمن‌ها رادیکال آمد، مرحله دوم در انقلاب سفید هم تا ته خط آمد، مرحله سوم هم در کاپیتولاسیون آمد. یعنی پیگیری داشت و بقیه مراجع این پیگیری را نداشتند. همین پیگیری و نفوذ کلام و اقتدار او را شاخص کرد. شاید بعضی ویژگی‌های دیگرش از بعضی از هم‌رده‌ها، هم‌سن‌ها و هم‌دوره‌ها کمتر بود، ولی با این ویژگی‌ها به عرصه‌ی سیاسی آمد، به الزاماتش هم واقف بود.

ابزارها

[پس] رهبری مرجع سیاسی شده که حالا مشخصاً خود آقای خمینی [در سال‌های] ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ است از ابزارهایی استفاده کرد و روش‌ها و اهرم‌هایی داشت.

اعلامیه، تریبون

از ابزارهایش یکی اعلامیه و دیگری تریبون بود، یعنی در انتشار اعلامیه فعال بود. [اعلامیه‌ها در] ابتدای کار چند [اعلامیه‌ی] جمعی خطاب به شاه و خطاب به علم بود، اما آقای خمینی خیلی به [اعلامیه‌های] جمعی اکتفا نکرد. بلکه هم با شاه مکاتبه‌ی خصوصی و فردی داشت، هم با علم و روی مسائل مختلف [و] اعلامیه‌ی شخصی می‌داد. هم اعلامیه‌ی شخصی و هم اعلامیه جمعی.

وجه مهم‌تر تریبون بود. یک مدرسه و کلاس درس داشت و در مواردی

در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ کلاس درس را تبدیل به پایگاه مواضع سیاسی کرد. مثلاً در یکی از کلاس‌های درس بود که به آن اشاره شد، بازاریان و اصناف قم هم می‌آمدند. وقتی بازاری‌ها و اصناف قم می‌آیند دیگر اصلاً متن درس حوزوی کنار می‌رود و روی سخن با شاه و علم می‌شود و آرام آرام به لبه‌ی آنتاگونیسم می‌رسد. پس یک وجه او استفاده از کلاس درس بود که هیچ‌آن‌خوندی آن موقع [این کار را] نمی‌کرد، کلاس درس کاملاً کلاس کلاسیک بود. باب طهارت بود و کلام و فقه و اصول. ولی آقای خمینی این ویژگی را داشت که به کلاس درسش هم بار سیاسی داد. وجه دیگر منبر بود که مسجد اعظم قم و صحن حضرت معصومه بود. وجه دیگرش هم در حوزه‌ی تربیون، استفاده از بعضی از منبری‌ها بود. مثلاً در ۱۷ دی ۱۳۴۱، [مصادف با روز] رفع حجاب اجباری توسط رضا شاه، خود آقای خمینی اعلام عزای عمومی کرد و فلسفی را برای سخنرانی علیه ۱۷ دی معروف و کذایی، بالای تربیون فرستاد. فلسفی که خوش‌نام نبود و در کودتا هم همراه کودتاچی‌ها بود و وقتی شاه [از رم به ایران] برگشت، جمله تاریخی‌ای گفت [مبنی بر اینکه] همانطور که زنبورها و مورچه‌ها شاه و ملکه دارند، مردم هم شاه و ملکه می‌خواهند. فلسفی خوش‌نام نبود ولی در بحبوحه‌ی شرایط [سال‌های] ۴۱ و ۴۲ از فلسفی استفاده شد.

روش‌ها

تحریک؛ تحریض

از روش‌هایی که آقای خمینی در آن دوران به کار برد، یکی تحریک و دیگری تشویق روحانیت برای ورود به عرصه‌ی سیاسی بود. بخشی از تحریک متوجه افراد روحانی و بخشی دیگر هم متوجه توده‌های مذهبی بود. در این تحریک و تشویق هم ادبیات خاصی داشت که نوعاً بقیه‌ی آخوندها از آن استفاده نمی‌کردند، مثلاً ادبیات خاصش این بود که در اعلامیه‌ای که

بعد از ۱۵ خرداد داد، گزاره‌ای هست که می‌گوید شاه‌دوستی یعنی غارتگری. بعد یک فتوا داد و این واژگان را به کار برد: «تقیه حرام و اظهار حقایق واجب، ولو بلغ ما بلغ». یک سخنرانی هم پس از چهارم شهدای ۱۵ خرداد کرد و در آن جا جمله‌ی «وای بر نجف ساکت» را به کار برد؛ یعنی یک اعتراض هم نسبت به مراجع نجف کرد. ادبیات، ادبیات خاصی بود که در نوع خودش در حوزه نو بود و حداقل بقیه آن را به کار نمی‌بردند.

اهرم‌ها

مرجعیت پشت روحانی

پشته‌ی توده‌ای

اهرم‌هایی هم که داشت، یکی مرجعیت اجتماعی روحانیت و [دیگری] هم پشته‌ی توده‌ای بود. ابزار که اعلامیه و تریبون بود. روش هم که تحریض و تحریک بود. اهرم‌ها هم یکی این بود که روحانیت علاوه بر مرجع شرعی، تبدیل به یک مرجع اجتماعی هم بشود. دوم هم این که توده‌ها و پشته‌ی توده‌ای به صحنه بیایند.

در پشته‌ی توده‌ای، [آقای خمینی] گزاره‌های خیلی زیادی دارد. سید حمید روحانی دو جلد کتاب درباره‌ی نهضت امام خمینی درآورده که فارغ از این که چه جهتی گرفته، چه کسانی را خراب کرده و چه کذب‌هایی گفته، مستندی است و ادبیات دوره را آورده است. سخنرانی ۴۱/۹/۱۱ آقای خمینی [که] در آغاز درس رسمی حوزه بعد از قائله‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی است، مهم است و برخورد، خیلی برخورد سیاسی است و ذکاوت آخواندی جدی در آن است. ایشان عنوان می‌کند افرادی با چشم‌های گریان پیش ما آمدند و گفتند شما دستور بدهید، اگر کلمه‌ای صادر شده بود، انفجار ظاهر می‌شد، این آتش را چه کسی خاموش کرد؟ چرا نمی‌خواهند درک کنند، چرا این پشته‌ی توده‌ای را به هر نحوی می‌خواهند بشکنند؟ چرا با تمام قوا این قوه‌ی

بزرگ را — منظور روحانیت است — که پشتوانه استقلال است می‌خواهند بشکنند؟ چرا خود را به این روحانیت مستند نمی‌کنند. این اجتماع — این خیلی مهم است و منظور مردمی است که جمع شده‌اند — که برای دیگران خرج دارد، برای ما با یک کلمه تهیه می‌شود. خیلی ریزه کاری در آن [سخنرانی و این گزاره‌ها] است. [می‌گوید] این اجتماع که برای دیگران خرج دارد، مثلاً می‌خواستند تظاهرات حمایتی برای حاکمیت برپاکنند، باید از روستا و از مدارس [جمعیت را] آوردند، اتوبوسی، شامی و ناهاری و پولی و ... خرج داشت. ولی [آقای خمینی] عنوان می‌کند که برای ما خرج ندارد و با یک کلمه تهیه می‌شود. [می‌گوید] از ری نوشتند که ما پنج هزار نفر کفن‌پوش آماده‌ایم، از جاپلق نوشتند که ما ۱۰۰ هزار نفر مهیا به دستور شما هستیم. از لرستان نوشتند که طایفه‌ی لر با کفن آماده حرکت است. این پشته توده‌ای است.

و دومی هم این که تأکید می‌کند که روحانیت یک مرجعیت اجتماعی دارد و رژیم شاه باید مرجعیت اجتماعی جریان روحانیت را لحاظ کند، این هم اهرم بود. پس رهبری در دورانی که نیروهای شاخص در زندان بودند، عملاً قطبی شد حول محور آقای خمینی که این ویژگی‌ها [ی پیش‌گفته] را داشت، دو ابزار اصلی داشت، دو روش را به کار می‌بست و اهرم‌هایش هم این بود که پشته‌ی توده‌ای را به رخ رژیم شاه بکشد و نهایتاً مرجعیت اجتماعی روحانیت را تثبیت کند.

نیروهای دست‌اندرکار

بازاریان

دانشجویان

کسبه - پیشه‌وران

طلاب

توده‌ی مذهبی

در این کشاکش که رهبری در سه سطح روشنفکران، روحانیون و بازار تحلیل شد، نیروهای دست‌اندرکار هم بودند. [در این میان] بازاریان، [شامل افراد] زیر بازاریان اصلی، شاخص و مبرز بودند. دانشگاه بود، کسبه و پیشه‌وران به طور جدی در این جنبش به خصوص سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ به صف مبارزه‌ی اجتماعی پیوستند. طلاب بودند و توده مذهبی خُص هم از دست‌اندرکاران جدی دوره بودند.

تشکیلات

اگر بخواهیم تشکیلات را مروری کنیم، تشکیلات هم تشکیلات مرکب است به این مفهوم که لجستیک بازار، بازوی دانشگاه، چارت و نیروی تشکیلاتی جبهه‌ی ملی [هست]، کار توضیحی روشنفکری پربرد نهضت آزادی [نیز] در این دوره یک ملات تشکیلاتی است. ساز و کار سنتی پربرد روحانیت هم حول آقای خمینی و بقیه‌ی مراجع یکی از عناصر دیگر هست و تحرک مخفی و محدود حزب توده هم هست.

لجستیک بازار

در مورد لجستیکر بودن بازار قبلا زیاد حرف زدیم؛ می‌شود گفت اگر بازار در این دوره نبود، مثل دوره‌های قبل، خیلی از اتفاقات اجتماعی رخ نمی‌داد. کاربلدی و آستین‌بالایی، پول خرج‌کنی، سفره‌اندازی و جمع‌کنندگی و توان آرایش دادن در ایران خیلی مهم است. همانطور که یک سرگروه‌بان در پادگان آموزشی در ارتش خیلی سریع می‌تواند به صف و به خط کند و آرایش رژه‌ی نظامی به گروهان بدهد، این کار را خیلی راحت بازار در ایران انجام می‌دهد. با یک اشاره کرکره‌ها پایین می‌آید، با یک اشاره راسته تعطیل می‌شود، با یک اشاره پول جمع می‌شود. البته این افعال را باید [با فعل] ماضی صرف کرد، [زیرا] الان بازار، بازار سابق نیست و از این خبرها نیست. اکنون عنصر اول، عنصر دلالی، تجارت و محاسبه است ولی آن موقع بالاخره [هرچند] عنصر معامله در بازار بود که همیشه بوده [است]، اما عنصر مبارزه‌ی اجتماعی و مبارزه‌ی ملی هم خیلی جدی بود. پس یک وجه بازار بود.

بازوی دانشگاه

وجه دوم هم دانشگاه بازو بود به این مفهوم که هر دوره‌ای که نیروهای بیرون از دانشگاه، دانشجو را تغذیه کردند، دانشگاه هم در قبال آن تغذیه

تبدیل به بازوی تشکیلاتی‌شان شده [است]. هر دوره‌ای هم که مثل الان تغذیه‌ای صورت نگرفته، نه دانشگاه به آنها تعهدی دارد نه آنها به دانشگاه تعهدی دارند. الان نیروی سیاسی به دانشگاه ملات نمی‌دهد و دانشگاه هم تعهدی به نیروی سیاسی بی‌ملات ندارد. ولی در مبارزه‌ی ملی ایران [این موضوع به صورت] قاعده درآمد. از همان دهه‌ی ۲۰ حزب توده ملات داد، دانشگاه بازو داد. جبهه ملی تا حدودی ملات داد، دانشگاه شاخه داد. در [فاصله‌ی] ۳۹-۴۲ این [قاعده] جدی‌تر شد، در [حدفاصل] ۳۹-۴۲ حزب توده از راه دور یک مقدار هم نزدیک [تر]، [به صورت] نیمه‌مخفی و نیمه‌علنی کار تئوریک می‌کرد و دانشگاه را تغذیه می‌کرد. مرحوم خلیل ملکی کار تغذیه را جدی‌تر از همه گرفته بود، [در نتیجه] دانشگاه به حزب توده و نیروی سوم خلیل ملکی بازو می‌داد. [اعضای] نهضت آزادی اولیه، [مانند] مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان و تا حدودی دکتر سحابی [در] دهه‌های ۲۰ و ۳۰ و حتی تا نیمه دهه‌ی ۴۰ [به صورت] فواره‌ای در دانشگاه ملات ریختند، دانشگاه هم [به صورت] فواره‌ای جواب داد. و این [بود] که حنیف‌نژاد فواره‌ای شد و بدیع‌زادگان، محمد مهدی جعفری [از دانشگاه] در آمد، ناشی از آن بود. از این طرف هم یک فواره باز شد. شما نمی‌توانید به دانشگاه نم پس ندهی، بعد بخواهی دانشگاه فواره باشد. چنین چیزی وجود ندارد. [در مورد] ملی‌ها هم به همین ترتیب مرور شد [که] در ۳۹-۴۲ در راه مبارزه‌ی ملی دانشجویی، تیپ‌های کیفی‌ای بودند مثل آقای دکتر شبانی، مرحوم پروانه خانم، ابوالحسن بنی‌صدر، حسن حبیبی، حتی داریوش همایون که دوستی مطرح کرد و بحثی مطرح شد، اینها هم تیپ‌های کیفی ملی بودند، بچه مذهبی‌ها هم به همین ترتیب، حنیف‌نژاد و آقای میثمی تیپ‌های فعال ۳۹-۴۲ بودند. دانشگاه بازو بود، یعنی خط و ربط جنبش را پیش می‌برد، [به ویژه] خط و ربط احزاب را پیش می‌برد.

در دانشگاه [به خصوص] بچه‌های ملی و مذهبی [فعال بودند] که

شاخص آنها حنیف‌نژاد بود که نماینده‌ی اول دانشجویان جبهه‌ی ملی، انجمن‌های اسلامی و دانشجویان نهضت آزادی بود و در دانشگاه کار صنفی هم می‌کرد. او هم در خط قم و تهران فعال بود. خیلی با آخوندها، سران جبهه‌ی ملی و سران نهضت آزادی ارتباط برقرار کرد. پس دانشگاه در آن دوره بازوی متحرکی بود که در جمع بندی نهایی بیشتر بر آن خواهیم ایستاد.

چارت و نیروی جبهه‌ی ملی

جبهه‌ی ملی [دوم] هم با دو عنصر آمده بود، یکی عنصر تاریخی که همان چارت جبهه‌ی ملی اول بود. وجه اجتماعی چارت جبهه‌ی ملی اول مهم بود، شاخه‌ی بازار، شاخه‌ی محلات، شاخه‌ی شهرستان و شاخه‌ی دانشگاه داشت. [جبهه‌ی ملی دوم] این چارت را آورد و آن را احیا کرد. نیروی خودش هم بود، بالاخره عکسی که دیدیم، وزن داشت، عکس سنگین است، یک وقت هست که عکس مثل عکس الان نیروهای سیاسی است. بخش مهمی از اصلاح طلبان را [اگر] در یک قاب بگذارید تا عکس بگیرد، آن برگه [ی عکس]، برگه‌ی سنگینی نیست، ولی در عکس آقای صالح، آقای صدیقی، آقای حسینی و آقای فروهر که آن موقع جوان است، [حضور دارند]، [و] عکس وزن دارد. یعنی [وقتی عکس را] در دست می‌گیری، مثل کاغذ پرپری نیست، مقوا است. پس جبهه‌ی ملی با چارت جبهه‌ی اول و با وجاهت بعضی از شخصیت‌ها نزد ملت به صحنه آمد و هنوز در این دوره کارآیی اجتماعی داشت. هنوز شمشیری بود، هنوز راسته‌ی بازارهایی بودند، هنوز لباسچی و دستمالچی‌ای بود. جبهه‌ی ملی هم جایگاه خودش را داشت، اما نه مانند دهه‌ی قبل.

کارتوضیح تشکیلاتی پربرد نهضت آزادی

در این دوره، نهضت آزادی که آمد به لحاظ تشکیلاتی با خودش یک ایده‌ی اولیه آورد. می‌شود گفت تنها جریانی که در این دوره حس کرد شرایط

به سمت آنتاگونیسیم می‌رود و باید نیمه‌مخفی— نیمه‌علنی کار کرد، نهضت آزادی بود. آقای مهندس سبحانی اینجا هستند، ما که [آن دوره را] ندیدیم و داریم پابرنه وارد بحث آن موقع می‌شویم، ایشان می‌بخشند.

آن موقع مسئول تشکیلاتی جبهه‌ی ملی آقای به نام آقای انتظاری بود که زیر میدان عشرت‌آباد خیاطی داشت و فکر می‌کنم هنوز هم آن خیاطی باشد. ایشان مسئول تشکیلات بود، تئوری‌اش این بود— همه فکر می‌کنند باید آدم خیلی عالمی صاحب تئوری باشد، اما اصلاً این طوری نیست، آدم‌هایی هستند که می‌توانند خیلی عالم کلاسیک هم نباشند و تئوری‌های خاص خودشان را هم داشته باشند. آقای انتظاری که مثالش هم مثال صنف خودش بود، عنوان می‌کرد همچنان که کت یک رویه دارد و یک آستر، تشکیلات هم یک رویه دارد و یک آستر؛ رویه‌اش علنی است، آسترش مخفی است. لذا عملاً با این ایده‌ی رویه و آستر— که از کار خیاطی خودش گرفته بود— این ایده را داشت که [چون] در این دوره معلوم نیست که آخر تشکیلات چه می‌شود، ما باید رعایت مخفی-علنی را بکنیم. نهضت آزادی در آن دوره خیلی بروز و ظهور تشکیلاتی نداشت، اما ملات تشکیلاتی داشت به این مفهوم که سه چهار بیانیه‌ی کیفی داشت که انباشته و ذخیره‌ی بنیان‌گذارانش بود، نه محصول کار حزبی بود، [از جمله] انباشته‌ی آقای طالقانی، انباشته‌ی مهندس بازرگان و انباشته‌ی دکتر سبحانی بود، [این] انباشته‌ها هم کم نبودند، انباشته‌های سنگینی بودند. انباشته‌ی شخصیتی، منشی، روشی و انباشته‌ی تئوریک بودند. یک وجهش قرآن آقای طالقانی، یک وجهش ایدئولوژی علمی آقای مهندس بازرگان و یک وجهش ورد به بحث زیست‌شناسی و تغییرجهان دکتر سبحانی بود. [همه] با خودشان ملات آوردند و [این] ملات پخش شد. از قبل هم که پخش ملات شروع شده بود، ۲۰۰ آدم با آن ملات آمدند که آنهایی که [از میان آنها] هنوز در قید حیات هستند، بعد از ۴۰ یا ۵۰ سال که از آن دوران می‌گذرد، [هنوز در صحنه] هستند. لذا هرکس در

این دوران با خودش یکی از ابزارهای تشکیلاتی را آورد. بازار، پول و پله، اعتبار و معتمدگری، ریش سفیدی و سازماندهی مردمی آورد. دانشگاه تحرک آورد و بازویی [بود] که پاندولی می‌رفت و می‌آمد و جبهه‌ی ملی چارت اولیه و وزن مخصوص تاریخی‌اش را آورد. نهضت آزادی هم کار توضیح را آورد. روحانیت هم با خودش سازوکار سنتی‌اش را آورد.

ساز و کار سنتی پربرد روحانیت

می‌شود گفت روحانیت یکی از سرا سری‌ترین جریان‌های ایران است. یکی از جریان‌های سراسری ایران ارتش است که به‌خصوص ارتش، پلیس و ژاندارمری که همه جا بودند و تشکیلات سرا سری بود. البته بعد از انقلاب سپاه و بسیج آمد و دیگر ارتش همه جا نیست. یک تشکیلات سرا سری [دیگر هم] تشکیلات معلم‌ها است که [در آن زمان هم] مثل الان همه جا بودند. یکی هم تشکیلات روحانیت است که چه در کلان‌شهر و در قم و چه در روستاها بودند. این ساز و کار سنتی در این دوره خیلی به درد خورد و بسیار پربرد بود. مهم است در دوره‌ای که نه تلویزیون سراسری بود، نه حتی رادیو سراسری بود و موج رادیو به روستاها نمی‌رسید و اینترنت و ماهواره‌ای هم نبود، اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های خمینی و بقیه‌ی روحانیان حداکثر تا یک روز به اعماق روستاها هم می‌رفت.

تحرک مخفی-محدود حزب توده

و چه بعدی هم تحرک مخفی و محدود حزب توده، به‌خصوص در انتشار تحلیل‌های استراتژیک و طبقاتی دوره، و در حوزه‌ی فکری بود.

کار موضوع تشکیلاتی دورانی

اگر بخواهیم از جریان‌ها و مزایا و ویژگی‌های تشکیلاتشان عبور کنیم و بیایم روی کار موضوع تشکیلاتی دوران، تشکیلات دوران سه ویژگی یا سه کاروظیفه داشت.

نشر

یکی نشر بود. نشر در این دوره خیلی فعال است، به این مفهوم که خیلی از گاراژها، خیلی از انبارهای میوه‌ی میدانی‌ها و پستوهای میدانی‌ها و حجره‌های ته بازار، همه مرکز نشر شدند. آن موقع هم استنسیل الکلی فعال بود و مرتب اعلامیه‌ها چاپ می‌شد. میدانی‌ها هم یک دوره‌ای تیپ‌هایی مثل همین خانواده‌ی رفیق‌دوست بودند و آخر سر [هم] تیپ‌های لمپن میدانی مثل طیب که اینها [هم به عرصه] آمدند و داستان خاص خودشان را دارند، میدانی‌ها [بی] آمدند که بعضی از آنها باپرنسیپ و [بعضی] بی‌پرنسیپ بودند.

توزیع

تجمع

وجه اول نشر، وجه دوم توزیع و وجه سوم هم تجمع بود. یعنی اگر آن موقع فردی می‌خواست خودش را تعریف تشکیلاتی کند، یا باید ناشر بود، یا باید موزع می‌بود، یا باید در سازوکار تظاهرات راه انداختن و تجمع تشکیل دادن و جنگ و گریز با پلیس در آن دوران پیک [اوج] ۱۵ خرداد به بعد می‌شد.

استراتژی

بحث استراتژی در این دوره، مهم‌ترین بحث است. بحث‌های زیادی هم از طرف چپ‌ها و هم از طرف بخشی از مذهبی‌ها [مطرح] است [مبنی بر این] که ۱۵ خرداد فاقد استراتژی و یک جنبش خودبه‌خودی بود. خودبه‌خودی واژه‌ای بود که [در] دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خیلی به کار برده می‌شد و تا نیمه‌ی دهه ۶۰ هم مصرف داشت، ولی الان دیگر آن را مثل خیلی از واژگان دیگر آن دوره، نمی‌شنویم. آن موقع خودبه‌خودی به این مفهوم بود که منشاء و ریشه و مبنایی ندارد و حسی است. حالا در دل بحث که پیش برویم [با یاد] ببینم [که مبارزه] خود به‌خودی بوده یا نبوده و یا چقدر خودبه‌خودی بوده است.

مرحله‌ی آغازین

روشنفکران: حد زدن به قدرت مطلقه - یادآوری سلطنت مشروطه

استراتژی دوره را هم می‌توانیم به مرحله‌ی آغازین و مرحله‌ی فرجامین تقسیم کنیم. در دوره‌ی آغازین، روشنفکران استراتژی داشتند و نمی‌شود گفت حرکت از اول خودبه‌خودی بود. اصلاً این طوری نیست. اولاً هیچ چیزی نمی‌تواند خود به خودی باشد و هر چیز قواعد و قوانین خاص خودش را دارد. ممکن است آن قواعد و قوانین مرئی نباشند یا ما حسشان نکنیم ولی از آنجایی که در این عالم امکان پروردگار، هیچ پدیده‌ای خلق‌الساعه و خودبه‌خودی و از سر صدفه و احتمال به جهان وارد نشده، هیچ پدیده‌ی اجتماعی‌ای هم نیست که خودبه‌خودی صورت بگیرد. لذا حداقل در مرحله‌ی اول استراتژی وجود داشت. استراتژی روشنفکران اعم از جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، طیف خلیل ملکی و دانشگاه این بود که دوباره علیه قدرت مطلقه حرف بزنند. قدرت مطلقه در ایران، دم به دم از میدان بازی فرار کرده، میدان بازی را به هم ریخته، همه‌ی بازیگران میدان بازی را لت و

پار کرده، [که این موضوع] در مشروطه، در دوره‌ی رضا شاه و در کودتا تکرار شد. حالا اینجا دوباره نیروها حلقه‌ای آورند که به دست و پای قدرت بی‌مهار بزنند و [به] قدرت مطلقه حد و تلنگر بزنند و یادآوری کنند که سلطنت مشروطه است، ما یک قانون اساسی داریم و در قانون اساسی قرار است شاه هم شاه مشروطه‌ی سلطنتی باشد. به نظر من در اینجا نیروهای سیاسی به‌خصوص کسانی که در مبارزه‌ی زمان مصدق هم شرکت کرده بودند، خیلی بزرگواری به خرج دادند. یعنی شاه [کسی] بود که بالاخره با کمک امریکایی‌ها مصدق را سرنگون کرد، فرار کرده بود و امپریالیسم دوره، تاج و تختش را به او بازگرداند. شاه خودش در کتاب مأموریت برای وطن یک جمله‌ی تاریخی دارد و می‌گوید من تخت و تاجم را مدیون پروردگار، امام هشتم - شاه ادعا می‌کرد که با امام رضا ارتباطاتی دارد- و امریکا هستم. او [در این کتاب] از روزولت خیلی تشکر می‌کند و [این موضوع را] خودش خیلی صریح می‌گوید. [بر این اساس] به نظر من روشنفکرها-اول هم اصلاً در حوزه‌ی رهبری، روحانیتی نبود- بعد از تجربه‌ی پدر شاه و تجربه‌ی پهلوی اول، سرکوبش و آوردنش [توسط] انگلیس و بردنش [توسط] متفقین و بعد از تجربه‌ی کودتا، امریکا و سرنگونی مصدق، خیلی بزرگواری داشتند که باز در مدار قانون ایستادند. یک اغماض تاریخی کردند و گفتند باز از نو، بیا شاه مشروطه‌ی سلطنتی باش. با آن شعار اولیه که جبهه‌ی ملی سر داد، حزب توده آن را تئوریزه کرد و در سردر دانشگاه تهران قرار گرفت که «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» که شعار دوران شد. آن موقع به نظر من این استراتژی در این شعار کوتاه «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه»، «سلطنت آری، دیکتاتوری نه» بود و [از] اولش این استراتژی وجود داشت.

روحانیت: تشریح

استراتژی روحانیت هم استراتژی تشریح بود به این مفهوم که جامعه، جامعه‌ای مذهبی است و حکومت باید در جامعه‌ی مذهبی التزامی نسبت به

شریعت داشته باشد. آن موقع در ابتدا واژه‌ها در ادبیات [روحانیت] - مثلاً در نامه‌ی مراجع نه‌گانه و در نامه‌هایی که آقای خمینی به شاه می‌نوشت - اعلیٰ حضرت، منافع سلطنت و غیره بود. اما ادبیات [از] طرف نهضت آزادی این طور نبود بلکه از ابتدا، ادبیات نیش‌داری بود و در ادبیاتش [واژه‌های] رژیم و حاکمیت بود، [شاه] بدون پسوند و پیشوند شاه خطاب می‌شد. ادبیات، ادبیات [نهضت آزادی]، باردار تشکیلاتی بود، ولی ادبیات روحانیت و همین‌طور ادبیات آقای خمینی در ابتدای کار در کادر سلطنت و قانون بود و پذیرش عمومی وضع موجود؛ به اضافه‌ی [اینکه] ضرورت رعایت شریعت [در آن مطرح بود]. استراتژی آغازین روحانیت این بود.

[به عنوان مثال در] تلگرافی که هم‌همی علما و آقای خمینی [در باره‌ی] تعطیل طولانی مجلسین به دولت می‌زنند، [آمده که] دیده می‌شود دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین سریع قانون اساسی است. مطمئن باشید که تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه‌ی مجلس شورای ملی، برای شخص جناب‌عالی و دولت - خطاب به علم است - ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس قادر متعال و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد. پس ادبیات روحانیت، ادبیات تشریحی و ادبیات متشرعانه است.

مرحله‌ی فرجامین

خلاء استراتژی

اما [در] مرحله‌ی فرجامین دیگر [اینگونه نیست] و وضع فرق می‌کند. مرحله‌ی فرجامین خلع استراتژی است. [از سوی] نیروها که رهبران‌شان در زندان بودند و [از سوی] رهبران، [چه آنان] که در زندان بودند و چه بقیه که در بیرون بودند، راهکار استراتژیکی دیده نمی‌شود. استراتژی وجود ندارد و برای هیچ کس مشخص نیست که در این رخ به رخی تا کجا می‌خواهند پیش بروند. این خلاء برای خود رهبری سیاسی روحانیت به محوریت آقای

خمینی هم هست. یعنی آنجا دیده نمی‌شود که استراتژی وجود داشته باشد؛ به این مفهوم که در سر فصل آستانه‌ی ۱۵ خرداد به بعد که [حرکت] دیگر کاملاً آنتاگونیستی می‌شود و ادبیات [حاکم، ادبیات] رخ به رخ است که گزاره‌هایش را خواهیم دید، معلوم نیست که اصلاً ایده چیست، می‌خواهند سلطنت را سرنگون کنند، می‌خواهند جایش بنشینند، می‌خواهند بخشی از قدرت را به دست بیاورند، می‌خواهد روحانیت و نیروها عرصه‌ی عمومی را تصرف کنند، [مشخص نیست و] هیچ چیزی وجود ندارد.

این مهم است که در آن دوره بعضی از بچه‌های شاخص انجمن اسلامی دانشگاه تهران [برای دیدن آقای خمینی] به قم می‌روند و [به او] می‌گویند، حالا که شما به این مرحله‌ی رخ به رخی رسیدی، برنامه‌ای داری؟ آنجا کنار آقای خمینی صندوق‌خانه‌ای بوده، آقای خمینی صندوق‌خانه را نشان می‌دهد و می‌گوید برنامه اینجا است. بعد آنها سؤال می‌کنند که برنامه چیست؟ آقای خمینی می‌گوید برنامه، قرآن است. یعنی کلان‌ترین وجه ممکن. یعنی برنامه قرآن است، خب [حالا که] برنامه قرآن است، استراتژی و برنامه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی‌اش چیست؟ آن موقع این خلاء استراتژیک وجود داشته، برنامه‌ای در کار نبوده و نیروها هم برنامه‌ای نداشتند. نه تنها رهبری روحانیت برنامه‌ای نداشت، نیروها هم برنامه‌ای نداشتند.

از این سو، دو شاخک آنتاگونیسم داریم. یکی آنتاگونیسم شخص شاه با شخص آقای خمینی و دیگری آنتاگونیسم روحانیت و آقای خمینی با سلطنت و شخص شاه. اینجا در دوره‌ای که دیگر رودرپایستی‌ها به هم می‌ریزد، [و] دو طرف به هم تهاجم می‌کنند و ادبیات ویژه‌ای به کار می‌برند. اینجا به نظر من آنتاگونیسم شاه هدفدار بود و هدف این بود که از منظر خودش یک جریان اجتماعی ارتجاعی مزاحم مدرنیسم را جمع کند و مرجعیت اجتماعی‌ای را که روحانیت در تنباکو و مقداری هم در مشروطه پیدا کرده بود و در جنبش ۳۹-۴۲ هم جدی‌تر از گذشته‌ها شده بود، خلع

مرجعیت کند. و پشتوانه تشکیلاتی [شاه] هم نیروی امنیتی، ارتش و پلیس و در روستاها هم ژاندارمری بود. ولی [در] این طرف باید دید که با چه پشتوانه‌ای با قضیه برخورد می‌شد.

آنتاگونیسم شاه هدف دارد. شاه ۴ بهمن به قم می‌رود و در صحن سخنرانی می‌کند، گزاره‌اش را دقت کنید: ارتجاع سیاه اصلاً نمی‌فهمد و از هزار سال پیش تا کنون فکرش تکان نخورده است. او فکر می‌کند که زندگی عبارت است از اینکه چیزی یا مالی [با توسل] به ظلم و بیکاری و یا به بطالت و از این قبیل به دست بیاورد و غذایی بخورد و سر به بالین بگذارد؛ ولی مفت‌خوری دیگر از بین رفته است. همین‌ها بودند که در تهران چند روز پیش جمعیت کوچک و مضحکی از یک مشت بازاری احمق ریشو در بازار راه انداختند که سر و صدا بکنند. اینها - یعنی روحانیت - صد برابر خائن‌تر از حزب توده هستند. [پس شاه] با یک ادبیات لمپنی می‌آید که بازار را ریشو و احمق خطاب می‌کند و اینگونه موضع می‌گیرد. بعد از ۱۵ خرداد در همدان موضع جدی‌تر [و] صریح‌تری می‌گیرد - [که] این دیگر خیلی مبتذل‌تر از آن است - و عنوان می‌کند: باز یکی دو هفته است که همین‌طور که سرمای زمستان دارد کم می‌شود، می‌بینم یا می‌شنوم که مثل مارهای افسرده‌ای - و چون اینها در کثافت خودشان غوطه‌ور هستند - باید گفت مثل شپش‌های افسرده‌ای، که دارد کم‌کم شعله آفتاب به آنها می‌خورد، مثل اینکه این بدبخت‌ها فکر می‌کنند، بله نوبت غلطیدن در کثافت خودشان دوبرتبه رسیده است. این عناصر فرومایه‌ی ارتجاعی، اگر از خواب غفلت بیدار نشوند، چنان مثل صاعقه، مشت عدالت در هر لباسی که باشند بر سر آنها کوفته خواهد شد که شاید به آن زندگی ننگین و کثافتشان خاتمه داده شود.

حالا فارغ از این ادبیات و لمپنیسمی که به طور جدی در شخص شاه وجود، این حرف، پشتوانه‌ی تشکیلاتی دارد و برای این ادعایی که می‌کند پشتوانه تشکیلاتی دارد.

اما پشتوانه‌ی تشکیلاتی رهبری جریان اپوزیسیونش که تا این حد [در رخ به رخی] با شخص شاه پیشروی صورت داد و انتاگونیستی شد، چه بود؟ حالا این که از این طرف خلاء استراتژیک وجود داشت؛ در مرحله پایانی، از نیمه دوم ۴۱ تا سال ۴۳ که آقای خمینی تبعید شد، استراتژی‌ای دیده نمی‌شود، بالاخره چه؟ مرحله سرنگونی است؟ شعار بدیل سازی است؟، شعار جایگزینی است؟ این شعارها هم که اصلاً وجود ندارد. این [است] که خلاء استراتژیک وجود دارد. اینجا است که جریان آرام آرام شکل خودبه‌خودی به خودش می‌گیرد، به این مفهوم که برای مواجهه، سازوکار، سازمان و برنامه، رهیافت و استراتژی‌ای وجود نداشت و از این منظر خلاء استراتژیک وجود داشت.

کارکرد استراتژیک: خلع مشروعیت؛ مقبولیت

اما کارکرد استراتژیک دوره چه بود؟ کارکرد استراتژیک دوره بعد از کشتار ۱۵ خرداد، خلع مشروعیت و مقبولیت رژیم شاه بود. حرکت از نیمه‌ی ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ که اتفاقات متعددی رخ داد و دفعه پیش مرور کردیم، استراتژی نداشت. ولی کارکرد استراتژیک اتفاقاتی که افتاد و رخ به‌رخی‌هایی که صورت گرفت، این بود که مشروعیت سلطنت خلع شد و مقبولیت‌اش هم خلع شد، [البته] ۱۵ سال طول کشید که این سلطنت خلع مشروعیت و مقبولیت شده، بیفتد و جای خودش را به نظام بعدی بدهد. این ملاحظات در استراتژی بود.

مشی

آغاز فراز

[در کنار] استراتژی مشی [مطرح] است. [در] آغاز فراز راهکارهایی وجود داشت.

پارلمان‌تاریسم - قانون‌گرایی سنتی جبهه ملی

[یکی از آن راهکارها] مشی سنتی جبهه‌ی ملی [یعنی] پارلمان‌تاریسم و قانون‌گرایی بود. [از نظر] جبهه‌ی ملی در این ده‌سال نه ایران تکان خورده بود نه خودش. در حالیکه دکتر مصدق که از شرایط دور بود، شرایط را بهتر از جبهه‌ی ملی دوم که در صحنه بود، درک می‌کرد. یعنی ذکاوت مصدق دور از صحنه خیلی بیشتر از ذکاوت رهبران جبهه‌ی ملی در صحنه بود. جبهه‌ی ملی در صحنه، بدون لحاظ اینکه حالا رژیم شاه کودتایی کرده و با [کمک] آمریکا [سر کار] آمده، الان ظرفیت سرکوب دارد و غیره، مواضع بسیار کلاسیک پارلمان‌تاریستی می‌گرفت.

مصدق نامه‌ای دارد در دوران قائله‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی که خیلی پرمغز و نشان‌دهنده‌ی ذکاوتش است. [این نامه دارای] دید سیاسی است با وجود این که [متعلق به] سال ۱۳۴۱ است و حدود یک دهه است که مصدق اصلاً از دوران دور است. مصدق این نامه را در ۱۳۴۱/۶/۲۸ [خطاب] به سخنگوی جبهه‌ی ملی می‌نویسد و یک توضیح خیلی جدی و بدیع می‌دهد که بقیه‌ی نیروها درک نکرده بودند. مصدق عنوان می‌کند: استناد دولت به اینکه مشروطه باید از بالا به پایین سرایت کند و تا انجمن‌های شهری و ایالتی انتخاب نشوند مردم نمی‌توانند وکلای خوبی انتخاب کنند، عذری بدتر از گناه است. چون که در مملکت، اول مردم نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کنند، چنانچه بعداً [در] مجلس، قانونی برای تشکیل انجمن‌ها وضع نمود، به این کار مبادرت می‌نمایند. یعنی [مصدق] پیش‌نیازی مطرح کرد که آن

موقع به ذهن کسی نمی‌رسید. ولی جبهه‌ی ملی اصلاً در حد این تذکرات استراتژیک هم نبود. فقط [به] همین تلنگر در مورد مشروطه، قانون و سلطنت مشروطه [و باز] قانون و سلطنت مشروطه [اکتفا می‌کرد]. پس مشی جبهه‌ی ملی، یک مشی سنتی بود که از جبهه‌ی اول به ارث برده بود. [البته با وجود این] مشی، جبهه‌ی اول در دوران خودش وجه دورانی، نو و بدیعی داشت؛ ولی در این دوران که ۱۰ سال گذشته و نیروهای اجتماعی جدیدی به صحنه آمده‌اند، دانشگاه رادیکال و بازار رادیکال است و احزاب رادیکال‌تر از گذشته به صحنه آمده‌اند و شاه هم شش‌لول‌بند است و مدام افه‌ی شلیک دارد؛ دیگر نمی‌شود بر ساز و کارهای استراتژیک و کلاسیک ده سال پیش بمانی.

قانون‌گرایی - مسالمت‌جویی نهضت آزادی

نهضت آزادی با مشی قانون‌گرایی و مسالمت‌جویی آمد. همان گزاره‌ای را که بازرگان در نطق افتتاحیه‌ی نهضت آزادی مطرح کرد که ما مسلمان هستیم و ملی و مصدقی و طرفدار قانون اساسی، در دو [گزاره] تکلیف روشن شد، [اینکه] ما مصدقی هستیم و بر مشی مصدق می‌ایستیم و [دیگر اینکه] در کادر قانون اساسی هم هستیم. مسالمت‌جویی و قانون‌گرایی از دل همان سخنرانی و بیانیه‌ی اعلام موجودیت جبهه ملی درآمد.

انتقادی تشریحی - سیاسی و نصیحتی روحانیت

مشی روحانیت هم که اشاره شد، یک مشی انتقادی بود که دو عنصر داشت؛ یک عنصر تشریحی یعنی عنصر شرع و دیگری عنصر سیاسی. یک عنصر نصیحت و موعظه هم در آن بود که توسط آقای خمینی و بقیه [واژه‌هایی چون] اعلی‌حضرت به کار برده می‌شد و مضمونش این بود که شاه نظام سلطنتی باش ولی شرع را هم رعایت کن.

آنتاگونیسم - رخ به رخ رهبری روحانی

در ابتدای کار [روحانیت] در کادر حفظ سلطنت بود اما پایان فراز به گونه دیگری رقم خورد و پایان فراز آنتاگونیسم بود و رخ به رخ رهبری روحانیت، شخص آقای خمینی با سلطنت و شخص شاه. [با] آن مواضع آغازینی که روحانیت گرفت، آرام آرام شخص آقای خمینی — [و] نه بقیه — به دلیل همان ویژگی‌هایی که ابتدای بحث عنوان شد، نیم سایه‌ای از تهدید را هم به کار برد. ایشان در نامه‌ای که به علم می‌نویسد — [با توجه به اینکه] علم هم جاهایی روی روحانیت موضع گرفته است — عنوان می‌کند از عواقب وخیمه‌ی تخلف از قرآن و احکام [و] علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون بترسید و بدون موجب مملکت را به خطر نیندازید. و الا علمای اسلام در مورد شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد. آرام آرام از افه و پُز آنتاگونیسم بیرون می‌آید. اما همانطور که در مشی عنوان شد، اصلاً معلوم نیست که این آنتاگونیسم به کجا می‌خواهد منجر شود.

سخنرانی عصر عاشورای آقای خمینی در فیضیه دیگر اوج آنتاگونیسم با شخص شاه است. آنجا عنوان می‌کند که خدا کند که مراد تو از این جمله که «اینها مثل حیوان نجس هستند»، علمای روحانیت نبا شد و گرنه تکلیف ما با تو مشکل می‌شود و تکلیف تو مشکل تر می‌شود. نمی‌توانی زندگی کنی، ملت نمی‌گذارند که با این وضع ادامه بدهی. این ته خط برخورد است اما مشخص نیست که بناست بالاخره چه اتفاقی بیفتد. مثلا در شب عید ۱۳۴۲ که آقای خمینی اعلام عزای عمومی می‌کند و نورزو را تحریم می‌کند، این پاراگراف را در بیانیه‌ی تحریم به کار می‌برد که نشان‌دهنده‌ی استراتژی نداشتن است: من چاره [را] در این می‌بینم که این دولت مستبد (و نه شخص شاه) به جرم تخلف از احکام اسلام و تجاوز به قانون اساسی کنار برود و دولتی که پایبند به قوانین اسلام و غم‌خوار ملت ایران باشد بیاید. در خود

این [گزاره‌ها] تضادهای جدی وجود دارد. حالا مثلاً این دولت و علم برود، [دولت جدید] چه تفاوت‌های ماهوی‌ای با [دولت] علم دارد؟ [آیا] اصلاً حاکمیت شاه و ساختار سلطنت، ساختاری هست که تشریح را با علم یا بی علم بپذیرد؟

آنتاگونیسم روشنفکری مذهبی

آخر سر [حرکت] بدون هیچ طرح و برنامه‌ای آنتاگونیستی می‌شود و رخ به‌رخی صورت می‌گیرد، در این رخ به‌رخی وقتی پای خون وسط می‌آید، نهضت آزادی [در عرصه] است.

مش‌ی دورانی: توده به صحنه

همان‌طور که استراتژی و ترتیبات دورانی مرور شد، مش‌ی دورانی بیشتر از طرف آقای خمینی [و] مش‌ی توده به صحنه است. یعنی توده به صحنه بیاید. ایشان بعد از اعلام اصول شش‌گانه‌ی انقلاب سفید، یک سخنرانی دارد که سخنرانی مهمی است، یک پاراگراف [از این سخنرانی] خیلی مهم است که خطاب به شاه است. عنوان می‌کند که ما اگر بتوانیم در مقابل این دسیسه (توطئه‌های شاه) فقط مردم را بیدار و آگاه سازیم و نگذاریم که گول بخورند و تحت‌تأثیر برنامه‌ی فریبنده‌ی او قرار بگیرند، حتماً او را با شکست مواجه خواهیم ساخت و درمانده خواهیم کرد. ما که نمی‌خواهیم به جنگ توپ و تانک برویم که می‌گویید از ما ساخته نیست، چکار می‌توانیم بکنیم؟ مشت و درفش مناسبی ندارد. (یعنی در اینجا مثلاً روحانیت مشت است، رژیم شاه درفش است. جان کلام این است که:) بزرگترین کاری که از ما ساخته است بیدار کردن و متوجه کردن مردم است، آن وقت خواهید دید که دارای چه نیروی عظیمی خواهیم بود که زوال‌ناپذیر است و توپ و تانک هم حریف آن نمی‌شود. [پس] مش‌ی، مش‌ی توده به صحنه بود. در هند هم گاندی با این که مسالمت‌جو بود، ولی بالاخره مش‌ی‌اش، مش‌ی توده به صحنه بود، [یعنی]

براندازی سيطره‌ی امپرياليسم انگليس با مبارزه‌ی م‌سالمت‌آمیز. [اما] گاندى
 تـشکيلات جدى خودش را هم دارد و با اينکه اهل م‌سالمت است، اما يک
 ميليشياى ۱۵۰ هزار نفرى هم دارد که مسلح نيستند اما سازمان‌دهه هستند.
 [حرکت] راهپيمايى نمک که گاندى صدها كيلومتر حرکت مى‌کند، به دريا
 مى‌رسد، نمک دريا را مى‌گيرد، آب را تبخير مى‌کند و نمک را [به‌صورت]
 سمبليک مى‌خورد تا نمک کارخانه‌ی انگليس را که در هند مستقر است،
 مصرف نکند؛ آن [حرکت هم] توده به صحنه است. [اما] در اوج سال ۱۳۴۲
 [مشى] توده به صحنه در ايران چه وضعيتى داشت؟ گاندى هم توده به
 صحنه آورد، [اما به صورتى که] روسپى را هم به خط کرد، پابرهنه را هم به
 خط کرد و هندى [اى] را هم که شکمش از فرط گرسنگى به پشتش چسبيده
 بود به خط کرد. درست است [آقاى خمينى آوردن] توده به صحنه [را به
 عنوان مشى انتخاب کرد]، درست؛ اما توده به صحنه در دورانى که استراتژى
 [برای اقدام بعدى]، کنار زدن دولت علم است؟ اصلاً بدليل علم چه کسى
 است؟ اصلاً علم در سير طبيعى خودش رفت کنار، [اما] بعد از علم چه کسى
 در ايران سر کار آمد؟ [آيا کسى که سر کار آمد] شرعى، متشرع، مذهبى و
 مردم‌گرا بود و به کرامت ملى مى‌انديشيد؟ نه. پس با رفت و آمد يک دولت
 در کادر حاکميت سلطنت شاه، چيزى عوض نمى‌شد. نيروهاى آن موقع هم
 که زور نداشتند شاه را بيرون کنند. [شاه] اصلاحات هم کرده بود، امينى هم
 که [توسط شاه برکنار شده بود و] کندى [هم] از او [در اين برکنارى] حمايت
 کرده بود و کمک‌هاى آمريکا هم به [سوى] او سرازير بود. آمريکا از سرکوب
 ۱۳۴۲ هم که حمايت کرد.

پس يک خلاء استراتژيک بود، مشى دورانى، مشى توده به صحنه بود. اما
 قاعده و قانونى را با خودش حمل نمى‌کرد.

ایدئولوژی

تنوع گونه‌ها

حالا [در مورد] ایدئولوژی، در این دوران مورد بحث یعنی ۳۹—۴۲ گونه‌های متنوعی [از] ایدئولوژی را شاهد هستیم.

ایدئولوژی ملی کلاسیک

گونه‌ی اول ایدئولوژی ملی کلاسیک بود. یک ایدئولوژی ملی دینامیک داشتیم که دکتر مصدق آورد که با هم مرور کردیم که در بطن و لایه دومین و سومین ایدئولوژی ملی‌اش ایده‌ی بورژوازی ملی را هم [همراه] آورد که در جای خودش ایدئولوژی ملی نویی بود و [یک] بورژوازی ملی نو بود. ولی جبهه‌ی ملی دوم ایدئولوژی ملی کلاسیک را آورد یعنی دینامیک دوره دکتر مصدق را نداشت. [آن را با] با تکنولوژی اتومبیل‌های امروزی مقایسه کنید. در اتومبیل‌هایی که وارد یا حتی مونتاژ می‌شود، یک آئرو دینامیک جدی به کار رفته است. آئرو دینامیک و دوار بودن از کاپوت جلو، از صندوق عقب و از داخل درها شروع می‌شود و مثلاً می‌شود پژوی ۲۰۶ که حالت فضایی دارد و کاملاً مدور است. ولی یک پیکان دوره‌ی خودمان هم [هست که] می‌بینید که آخرین مدلش [که] مثلاً [سال] ۸۴ در آمد هنوز همان سیخکی بودن سال ۴۶ را دارد و آئرو دینامیک نه توی در، نه کاپوت و نه صندوق وجود ندارد. اصلاً هیچ‌جا آئرو دینامیکی ملاحظه نمی‌کنید. جبهه‌ی ملی دوم مثل این بود که در خیابان‌های تهران که فرض کنید همه‌ی ماشین‌های کپل و گرد و قلمبه آمده‌اند، باز یک فیات ۱۳۰۰ آن موقع - که از پیکان هم آن‌کادتر بود - بیاید. کسی آن را نمی‌پذیرد، [زیرا] ایدئولوژی جبهه‌ی ملی دوم در این دوران یک ایدئولوژی کلاسیک ملی بود.

ایدئولوژی ملی - مذهبی دینامیک

اما ایدئولوژی دیگری که آمد، ایدئولوژی‌ای بود که دو عنصر ملی و

مذهبی داشت که همان مثلث بانی نهضت [آن] را آوردند و دینامیسم خودش را در آن دوره داشت، به این مفهوم که شرایط جهان را درک می‌کرد و به دلیل درک شرایط جهان، تا حدودی روی تضاد شاه—امینی فعال شد، [در حالی که] جبهه‌ی ملی روی این تضاد فعال نشد. ولی نهضت تا حدودی فعال شد. نکته‌ی دیگر این بود که [نهضت آزادیکه] ضرورت‌های دکتربین‌کنندی را لمس می‌کرد و ذکاوت‌های ناشی از این درک، فهم و لمس را داشت، نیروهای اجتماعی ایران را درک کرد. آقای خمینی را به عنوان رهبر نوظهور به عرصه‌ی سیاسی از درون حوزه درک کرد. ایدئولوژی‌اش درک‌کننده‌ی دوران بود. ایدئولوژی‌هایی که درک‌کننده‌ی دوران هستند و امکان ادراک دارند، دینامیسمی در درون دارند. پس ایدئولوژی این دوره که شاخص آن نهضت [آزادی] ابتدای تأسیس بود، [با] ایدئولوژی‌ای که هم ملیت و هم مذهبیت در آن بود، یک دینامیسم دورانی داشت.

ایدئولوژی شریعت هم‌خانه‌ی سیاست

یک ایدئولوژی را هم روحانیت آورد که ایدئولوژی شریعت هم‌خانه‌ی سیاست بود. ایدئولوژی روحانیت در این دوره، فقه سیاسی شده و شریعت سیاسی شده بود. شریعتی که ابتدا با مسئله‌ی زن و زمین سیاسی شد و در انتها با سلطنت، محور سلطنت و شخص شاه و ساختار استبدادی درافتاد و [این] گزاره‌ی پایانی درآمد که حقوق یک سگ امریکایی در ایران بیشتر از یک شهروند ایرانی است. [این گزاره] در حد خودش در آن زمان، گزاره‌ی مترقی‌ای بود. یعنی همان استعلایی که گفتیم در آن وجود داشت. اما جوهر ایدئولوژی روحانیت، ایدئولوژی‌ای بود که [طبق آن] شریعت به سیاست آغشته شد و هم‌خانه‌ی سیاست شد. باز ایدئولوژی دورانی که تبیینی از جهان و حرکت جهان داشته باشد، تضادهای بین‌المللی را بشناسد، شناخت منطقه‌ای داشته باشد، ایران ما را در منطقه تحلیل کند [نبود]. در کنار ما ترکیه رفرم‌کندی را پذیرفته بود، زمین تقسیم کرده بود، ژنرال‌ها کمی کنار رفته

بودند، کمی لباس‌ها را عوض کرده بودند، کمی جنبش دانشجویی امکان ظهور و بروز پیدا کرده بود. در عراق عبدالکریم قاسم زمین تقسیم کرده بود و در پاکستان نیز آرام آرام اتفاقاتی می‌افتاد. اما روحانیت [در ایران] نه درکی از فضای بین‌المللی داشت - حداقل در ادبیاتش [اینگونه] نیست - نه [درک] منطقه‌ای و نه درک ویژه‌ای از پوست‌اندازی اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی ایران داشت.

جامعه‌ی ایران داشت پوست می‌انداخت، ارباب‌های عقب مانده و فئودال‌ها به اجبار داشتند صنعتگر و تجارت‌خانه‌دار می‌شدند. اتفاق دیگر این بود که کارگر سنتی [از] سر زمین به سمت کارخانه‌ها و بخش‌های خدمات شهری رانش پیدا کرده بود. اتفاقات ویژه‌ای داشت می‌افتاد: زن فعال شده بود، جمعیت آرام آرام داشت جوان می‌شد، در ایران یک جامعه‌ی دانشگاهی تشکیل شده بود، [و نیز] از ۳۹-۴۲ طبقه‌ی متوسط فرهنگی [هم] شکل گرفته بود. اما اینها در تحلیل روحانیت از شرایط چندان جا و مکانی نداشتند و عنصر مراجعه، عنصر شرع بود.

ایدئولوژی ولایی

یک ایدئولوژی ولایی هم در اینجا شکل گرفت که مظهر آن همین هیئت‌های مؤتلفه بودند که شش یا هفت تا هیئت بودند. این هیات‌ها با هم پیوند خورده بودند، جمعیت مؤتلفه‌ی اسلامی را درست کردند که از اول هم یک ایدئولوژی ولایی داشتند. می‌شود گفت که در ساخت جمهوری اسلامی ۳۰ ساله، روشن‌ترین، شفاف‌ترین و صادق‌ترین [گروه] در این جریان - صادق‌ترین نسبی است نه این که صادق است، بلکه صادق‌ترین در جمهوری اسلامی - همین جریان مؤتلفه است. از اول ولایتی بود و از اول اهل هیئت و قیمة، شله و پلو و دسته و سینه و اینها بود، وجوهات جمع‌کن و رساله‌پذیر بود، هنوز هم هست و چیزی عوض نشده است. یک رگه‌ی

ایدئولوژی ولایی هم از دل بازار از پیوند بچه‌های بازار با روحانیت روید.

تشعشع ایدئولوژیک دورانی: پوپولیسم رادیکال مذهبی

اما نکته‌ی بعد [این است که] این دوران همچنان که تشعشع استراتژیک داشت، نشعشع مشی داشت، تشعشع کارویژه‌ی تشکیلاتی داشت؛ تشعشع ایدئولوژی دورانی هم داشت. تشعشع‌اش پوپولیسم رادیکال مذهبی بود. در دوره‌های قبل هم دیدیم که هم پوپولیسم و هم رادیکالیسم در ایران همیشه [به صورت] باریکه‌ای در کنار این جریانات بوده، در تنباکو، مشروطه و در نهضت ملی بوده، اینجا هم به همین ترتیب [بود]. و اتفاقی که افتاد و پوپولیسم را نمایان کرد تظاهرات حوالی ۱۵ خرداد به سمت سه راه سیروس بود که [در آن] آقای خوانساری پیشاپیش جمعیت تهران بود. شعارها هم شعارهای کاملاً مذهبی بود، [مثل] «نصر من الله و فتح قریب» — که بعداً در ۱۵ خرداد رادیکال‌تر شد و [به] «نصر من الله و فتح قریب، مرگ بر این سلطنت پر فریب» [تبدیل شد] — و «إنا فتحنا لک فتحاً مبیناً» تبدیل شد. در این میانه [در تظاهرات به سمت سه راه سیروس] بهبهانی که خانه‌اش همان حوالی سه راه سیروس بود، بیرون می‌آید. بهبهانی در کودتا شریک بود و آخوند به غایت مرتجعی بود و در دیدگاه‌های سیاسی و در دیدگاه‌های اقتصادی و اجتماعی به غایت راست بود. او در خانه‌اش را باز کرد و به مردم خوش آمد گفت. فلسفی هم در آنجا سخنرانی کرد. [حالا در برابر] جمعیتی که اصلاً با انگیزه‌ی دیگری آمده بود و تظاهرات به پا کرده بود، جمعیتی که ضد استبداد بود و گرایش‌های دیگری داشت. در خانه‌ی بهبهانی باز می‌شود، فلسفی می‌آید و سخنرانی می‌کند و با همان سنت همیشگی‌اش [عنوان می‌کند که] با این رفراندوم بار دیگر می‌خواهند حسین را بکشند، زینب را اسیر کنند و صحرای کربلایی راه بیندازند، شما وظیفه دارید امروز در سراسر تهران فریاد بزنید که ایران، کشور خفقان است و مرگ بر خفقان. حالا این را چه کسی دارد می‌گوید؟ فلسفی که چند سال قبل بلافاصله بعد از کودتا گفته

بود که زنبورها و مورچه‌ها هم شاه و ملکه دارند، ما هم شاه و ملکه می‌خواهیم. [به این صورت حرکت در] اینجا پوپولیستی می‌شود و در سالهای ۴۱ و ۴۲ یک پوپولیسم رادیکال مذهبی جو‌شان شد که تا امروز هم کشیده شده و رگه‌هایی را به‌لحاظ اقتصادی و اجتماعی در آن مشاهده می‌کنیم.

پس ایدئولوژی دوران متنوع بود و تشعشع ایدئولوژیک دورانی هم پوپولیسم رادیکال مذهبی بود.

برد اجتماعی - برد جغرافیایی

برد اجتماعی

بازاری، دانشجویی، حوزوی، روشنفکری، نیم‌پرده‌ی دهقانی، کارگری سنتی



برد اجتماعی را هم چون قبلاً صحبت کرده‌ایم، فقط تیک می‌زنیم. [جنبش]، به لحاظ اجتماعی، جنبشی نسبتاً همه‌گیر بود و بازاری، دانشجویی، طلبه و حوزوی، روشنفکر و

یک نیم‌پرده‌ی [نیروی] دهقانی داشت. [جنبش] دهقان‌های ورامینی را آورد، در کاشان تا حدودی نیم‌پرده‌ی دهقانی داشت، در خمین که شهر آقای خمینی بود هم به همین ترتیب. قشر کارگران سنتی را هم به صحنه آورد. به کفاش و بزاز و خیاط و کارگر ماقبل صنعت و کارگاه، [کارگر] سنتی می‌گویند.

برد اجتماعی توده‌ای لایه به لایه

زن در کانون توجه

جنبش ۳۹-۴۲ یک برد اجتماعی توده‌ای لایه به لایه داشت که لایه‌ها را مشاهده می‌کنید. از طرف دیگر [این جنبش] زن را هم در ایران در کانون توجه قرار داد. یک اقلیت مدرن که از حقوق زن‌ها حمایت می‌کرد، [و] یک حاکمیت فرصت‌طلب که به طریق اولی اصلاً اعتقادی به آزادی نداشت، حالا آمده بودند جانب آزادی و حق رأی زن‌ها را گرفته بودند.

یک جریان مذهبی سنتی هم که مقابل حق رأی زنان موضع گرفته بود. زن بدون این که خودش بخواهد، در کانون توجه دوره قرار گرفت. این هم یکی دیگر از وجوه اجتماعی بود.

برد جغرافیایی



کلان شهر روشنفکری؛ کوچک شهر روحانی

اما برد جغرافیایی: جنبش ۳۹-۴۲ هم کانون قابل تحلیلی [را دارا] است. یک کانون تهران را دارد که کلان شهر روشنفکری است. کانون قم را هم دارد که کوچک شهر و اتیکان گونه‌ی روحانی است. این دو تا کانون را داشت. انگاره‌های روشنفکری از تهران و انگاره‌های مذهبی سنتی هم از قم ساطع می‌شد.

تشعشع شهری

[این قیام] تشعشع شهری داشت. در قم که اشاره شد و در اصفهان، تبریز، مشهد، کاشان، همدان و شیراز که شهرهای اصلی بودند. در اصفهان آن موقع آقای خادمی بود. آقای منتظری تازه چهره می‌شد. احمد امامی بود. بازاری‌هایی و بازاری‌دانشجو‌هایی بودند که فعال بودند مثل حاج سید رضا روضاتی، از دانشجویان هم آقای منوچهر مقصدی بود که انجمن اسلامی دانشگاه اصفهان را به کمک حنیف‌نژاد تأسیس کرد.

اینها پای کارهای دعوت به تعطیلی آنجا در ۱۶ خرداد ۴۲ ۱۳ بودند. نجف آباد، آن موقع هم مثل الان از اصفهان هم رادیکال تر بود. آن موقع بعد از کشتار ۱۵ خرداد [تبریزی‌ها] در مسجد جامع تبریز یک تحصن چندروزه کردند. [در تبریز] آن موقع آقای قاضی طباطبایی، میرزا عبدالله مجتهدی، احمد خسروشاهی بود و برادران انگجی [در تبریز] بودند که ملی مصدقی بودند. مدرسه‌ی طالبیه که مدرسه‌ی علمیه بود هم از کانون [های] درگیری‌ها در تبریز بود. [مردم در] عاشورای تبریز کفن پوشان بیرون آمدند.

در مشهد نیز هم آقای میلانی بود و هم قمی. در مناطق پایین تر هم وحید خراسانی، بازار و طلاب فعال بودند. مجمع‌العلماء تشکیل شد. خود میلانی نیز مانند خمینی عید را تحریم کرد. در مشهد دیگر جنبش آنتاگونیستی شده بود و قبل از ۱۵ خرداد در روز عاشورا یک پاسبان توسط مردم کشته شد. در کاشان هم آقای یثربی و صبوری و بازار [این شهر] فعال بودند. در همدان [هم] به همین ترتیب.

تک‌شعاع روستایی

[همانطور که جنبش ۳۹-۴۲] تشعشع شهری داشت، تک شعاع روستایی هم داشت. ورامین، یکی از روستاهای کاشان و خمین که زادگاه آقای خمینی بود [فعال بودند].

جهت گیری طبقاتی

جهت گیری طبقاتی هم که عنوان شود، دیگر بحث تمام است.

انتخاب دورانی حاکمیت سیاسی

حاکمیت یک انتخاب دورانی داشت و می خواست زمین داران بزرگ را در دوران جدید به سرمایه داران صنعتی، تجاری و خدماتی تبدیل کند.

حمایت شرعی- طبقاتی از ملکداری

این انتخاب طبقاتی دورانی باعث شد که یک رگه‌ی ایدئولوژیک طبقاتی از جانب روحانیت بروز پیدا کند. روحانیت در هنگامه‌ی انقلاب سفید و تقسیم زمین، از ملکداری حمایت شرعی و طبقاتی کرد. در فقه ما «ملکداری» یک باب است، بابی هم هست که آخوندها روی آن تعصب دارند. مالکیت در فقه ما بسیار مقدس و گاهی وقت‌ها هم [این تقدس] تا حد خداست. [در فقه ما] مالکیت فیزیکی [مقدس است]. زمین، ساختمان، حجره، غرفه، صندوق‌خانه و پول زیر متکا و پول داخل بالش، [و هر] چیزی که لمس شود، در فقه روحانیت خیلی تقدس دارد. اما مالکیت معنوی، مالکیت تفکر، مالکیت ایده و مالکیت آرمان پشیز[ی ارزش ندارد]. پس این [گونه بود] که حاکمیت بروز کرد [و] در مرحله اول حمایت شرعی و طبقاتی از ملکداری صورت گرفت.

حوزه شناوری وسیع خورده بورژوازی

اما دو اتفاق طبقاتی افتاد که مهم و قابل تحلیل است. نمی‌رسیم [خیلی به آن پردازیم] ولی زمینه‌ی پژوهش خیلی جدی‌ای بر آن وجود دارد. یک اتفاق این است که [در این دوران برای] اول بار حوزه‌ی شناوری بسیار وسیعی برای خورده بورژوازی ایران، خصوصاً خورده بورژوازی تجاری فراهم شد. یعنی اگر طیف‌های فوقانی بازار تا سطح بانکدار، سرمایه‌دار تجاری لقب بگیرند ولی زیر بانکدارها به آن مفهوم بانکدار نیستند و خرده‌اند:

خرده‌بورژوازی بازار، خرده‌بورژوازی تجاری. بدنه و میانه به پایین بازار در این دوره حوزه‌ی وسیعی برای کار فکری و کار تشکیلاتی و حوزه‌ی شناوری جدی‌ای پیدا کرد. هیئت‌ها تشکیل شدند و جلسات تفسیر قرآن در بازار شکل گرفت.

حوزه‌ی تکاپوی بچه‌های بازار

یک اتفاق دیگر هم به لحاظ طبقاتی ایدئولوژیک افتاد که حوزه‌ی تکاپوی بچه‌های بازار است. بچه‌های بازار که همین مؤتلفه را تشکیل دادند. مثلاً عسگرآولادی، و حاج شفیق، رخ صفت و لبانی آن موقع بچه‌ی بازار بودند. بازار یک قشر داشت که الآن دیگر خیلی نیستند. [قشر] بچه‌های بازار تا دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ [در عرصه] بود. مجاهدین هم بچه بازار جذب کردند مثلاً محمد حیاتی بچه بازار بود، بابای او در بازار میخ‌فروش بود و خودش هم بچه‌بازار. بابای اثنی عسری، در بازار زیپ‌فروش بود و خودش هم بچه‌بازار. بچه‌بازار تا اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ هنوز عینیت داشت و حتی در انقلاب ۵۷ هم هنوز فعال بود. بچه بازار در انقلاب ۵۷ یک لایه گوشت، یک هوا شکم و یک هوا غبغب آورده بود، ولی باز هنوز بچه بازار بود و فعال بود. ولی بچه بازاری که الآن صحبت می‌کنیم، بچه‌های جوکی بودند و بچه‌های پرواربندی‌شده‌ی ۵۷ و دهه‌ی نفت و این حرف‌ها نبودند.

این بچه‌های بازار در مدار روحانیت آقای خمینی، در مدار فکری‌ای که ایدئولوژی‌شان ایدئولوژی ولایی بود، یک حوزه‌ی تکاپو پیدا کردند و در مدار کار تشکیلاتی مؤتلفه را راه انداختند.

این سطح‌های سوم و چهارم، در جهت‌گیری طبقاتی حوزه‌ی شناوری وسیع خرده بورژوازی و حوزه‌ی تکاپوی بچه‌های بازار جای تحقیق جدی دارد. تعدادی کتاب هست که کتاب‌های روانی هم هستند، [درباره‌ی] خاطرات ۱۵ خرداد که مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر کرده است. [این کتاب‌ها] مصاحبه‌هایی است با آقای توکلی‌بینا و بچه‌بازاری‌هایی که

صحبتشان را می‌کنیم. پنج یا شش کتاب خاطرات است، کتاب‌ها هم همه اتوبوسی و تاکسی‌ای است، کتاب‌هایی نیست که فکر ببرد و آدم ۱۰ صفحه‌اش را که بخواند خسته بشود، کتاب‌هایی است که در پیاده‌رو هم می‌شود ۵۰ صفحه‌اش را خواند. زود هم به ذهن جذب می‌شود. اگر این کتاب‌ها خوانده شود، فضای فکری، فضای تشکیلاتی و فضای ایدئولوژیک بچه‌های بازار آنجا کاملاً شکل گرفته و نقش بسته است. یک کتاب هم هست به اسم «بازار و ۱۵ خرداد» که آن هم پر از فاکت‌های متنوع است، [فاکت‌هایی] از شانه‌چی که بعد به مجاهدین پیوست و چند سال است که به ایران آمده؛ از صادقی که ملی مصدقی بوده و در اصفهان خیلی شاخص بوده؛ از آقای میرمحمد صادقی [گرفته] تا عزت شاهی و تیپ‌هایی مثل عسگرآولادی تا شجونی [فاکت‌هایی دارد]. کتاب بازار و ۱۵ خرداد، کتاب خیلی خوبی است، ۴۰۰، ۵۰۰ صفحه است و بازار را در شهرهای مختلف هم تحلیل کرده. اگر کسی خواست در حوزه‌ی تکاپوی بچه‌های بازار [مطالعه کند]، حداقل پنج کتاب در بازار وجود دارد.

وجه دورانی

تقدم سیاست بر اقتصاد

حالا اگر بخواهیم وجه دورانی جهت‌گیری طبقاتی را تیک بزنیم، این دوران به رغم مسئله‌ی اصلاحات ارضی و حمایت اولیه‌ی روحانیت حوزی از ملک‌داری، دوران تقدم سیاست بر اقتصاد است. یعنی مسئله‌ی مردم و رهبری با حاکمیت و سلطنت مقدماتاً مسئله‌ی سیاسی است، تقدم سیاست بر اقتصاد است. دوران آخر اینطوری است. دوران اول با شرع شروع می‌شود، ولی روشنفکران که دیگر از زاویه‌ی شرع وارد نشدند. [در] آخر هم رخ به‌رخی خود آقای خمینی بیشتر سیاسی بود.

پرتو عام نفی استبداد

وجه دوم پرتو عام، نفی استبداد بود. یعنی دورانی که در ایران بود، برخلاف کشورهای دیگر که کندی را واداشت که [بر] اصلاحات ارضی، خیلی تدقیق کند و روی آن بایستد، و روی شاه برای [اجرای] اصلاحات ارضی یک سال فشار بیاورند؛ و برخلاف کشورهای دیگر که [در آنها] بین دهقانان بی‌زمین، کم‌زمین و خوش‌نشین و خرده‌مالکان با کلان‌زمین‌داران رخ به‌رخی‌ای رخ داده بود؛ در ایران این اتفاق نیفتاد.

بیرون از دستور بودن نفی استثمار

پرتو عام، نفی استبداد بود و نفی استثمار بیرون از دستور دوران بود. نفی استثمار در ایران بیشتر در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۴۰ و تمام دهه‌ی ۵۰ توسط جریان‌های نو رادیکال ظهور کرد. تیتراها را تمام کردیم. اگر خدا یاری کند سه شنبه بعد بحث ناکامی‌ها و دستاوردها و جمع‌بندی پایانی جنبش ۳۹-۴۲ خواهد بود.

«دستاوردها و ناکامی‌ها»

«جمع‌بندی فراز»

نشست چهل و هشتم

سه‌شنبه ۷ اسفند ۱۳۸۶

با سلام و وقت بخیر، با اجازه‌ی دوستان به‌خصوص آقای مهندس [سحابی] بحث را آغاز می‌کنیم. ۴۸ جلسه است که با هم در این مکان گرد آمده‌ایم، هشت فراز را مرور می‌کنیم. به انتهای فراز پنجم، می‌رسیم. فراز جنبش ۳۹-۴۲ را در هفت نشست بررسی کرده‌ایم، ان‌شاءالله امشب به پایان برسد و از جلسه‌ی دیگر بتوانیم دوران دهه‌های ۴۰ و ۵۰ [تا] قبل از انقلاب را بررسی کنیم. امروز طبق روال و اسلوب بررسی چهار فراز قبل از ۳۹ تا ۴۲، در انتهای کار دستاوردها و ناکامی‌ها را تیک خواهیم زد و آخر سر جمع‌بندی پایان جنبش سه‌ساله ۳۹ تا ۴۲ را [بحث خواهیم کرد].

دستاوردها

دستاوردها را در پنج حوزه‌ی فکری - ایدئولوژیک، استراتژیک - تاریخی، اجتماعی، سیاسی و نهایتاً تشکیلاتی بررسی کردیم و امشب هم بررسی می‌کنیم. ببینیم جنبش کوتاه‌عمر ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در این پنج حوزه چه دستاوردهایی از خود برجای گذاشته است.

دستاوردهای فکری - ایدئولوژیک

برای حوزه‌ی فکری - ایدئولوژیک هفت ارمان را می‌شود برشمرد: وجه اول رویکرد به تحلیل اقتصادی - اجتماعی است. وجه دوم زمینه‌ی عمومی‌تر ادراک مسئله‌ی طبقاتی، وجه سوم پی‌بردن به ضرورت تجهیز ثوریک است. وجه چهارم، [این است که جنبش] ۳۹-۴۲ بستری برای بروز

و پختگی اندیشه‌ی دو عنصره بود. وجه پنجم، مرزبندی‌های عینی بین دو اسلام [بود]، وجه ششم، بستری برای آزمون فقه بود و نهایتاً آموزش‌هایی که در درون فراز، پیش‌روی نسل‌های نو قرار گرفت.

رویکرد به تحلیل اقتصادی-اجتماعی

قبل از ۳۹-۴۲ جنبش‌ها عموماً سیاسی و کمتر اقتصادی-اجتماعی بودند، [اما از آنجا که] این جنبش در ابتدای کار تا حدودی از مسئله‌ی زمین و موضع‌گیری نیروهای سنتی و سیاسی نسبت به مسئله‌ی زمین شروع شد، تا حد زیادی می‌شود گفت نیروها به ضرورت رویکردی به تحلیل اقتصادی-اجتماعی پیدا کردند. تا قبل از ۳۹-۴۲ به نظر می‌رسید که ورود به تحلیل‌های اقتصادی-اجتماعی فقط در انحصار مارکسیست‌هاست، به‌خصوص که حزب توده این اسلوب و رویه‌ی تحلیل ابزاری اقتصادی — اجتماعی را در ایران باب کرد. قبل از مشروطه هم نیروهای فکری که تاندانس چپ یا گرایش اقتصادی-اجتماعی چپ داشتند، آغازگر بودند مثل میرزا آقاخان کرمانی که نیم‌نگاهی به اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران داشت. ولی در اینجا نیروهای مذهبی هم درک کردند که ضروری است رویکردی به تحلیل اقتصادی-اجتماعی داشته باشند به این علت که مسئله‌ی زمین، جابه‌جایی طبقات، مسئله‌ی امحاء طبقات کلان‌زمین‌دار، زمین‌دار شدن دهقانان بی‌زمین و طبقه‌سازی‌هایی که قرار بود رژیم شاه دست به تولید آن بزند را نمی‌شد نادیده گرفت. لذا مثبت بود که مذهبی‌ها و تیپ‌های غیرایدئولوژیک مارکسیست هم رویکردی به تحلیل اقتصادی — اجتماعی داشته باشند و تحلیل‌ها از لایه‌ی سیاسی عبور کند و به لایه‌ی جدید و زیرین‌تر اقتصادی-اجتماعی هم وارد شود.

زمینه‌ی عمومی تواداراک طبقاتی

اتفاق دیگری که در دلایل این رویکرد به تحلیل اقتصادی-اجتماعی در ۳۹-۴۲ رخ داد این بود که زمینه‌ی عمومی‌تری برای درک طبقاتی فراهم شد؛

به این مفهوم که در دوران سه ساله ی ۳۹—۴۲ دو طبقه کاملاً مبتلابه بودند، یکی طبقه ی کلان زمین داران که زمین های آنها باید در پروسه ای نه مانند جاهای دیگر از طریق مصادره، [بلکه] از طریق خرید به دهقانان بی زمین منتقل می شد. طبقه دوم مبتلابه هم دهقانان بودند که برای اولین بار در دستور کار نیروهای فکری-سیاسی و حاکمیت قرار گرفته بودند، قبلاً اصلاً این اتفاق در جامعه ی ایران رخ نداده بود که عطف توجهی هم به جامعه ی روستایی و دهقانی صورت بگیرد. لذا دو طبقه مبتلابه بودند و یک طبقه ی نوسرمایه دار صنعتی هم که بنا بود در کادر حاکمیت پهلوی دوم شکل بگیرد، در راه بود. لذا زمینه ی عمومی تر ادراک طبقاتی فراهم شد. پیش از آن درک طبقاتی بیشتر در حوزه ی تحلیل های مارکسیستی بود و آرام آرام به درون تحلیل های نیروهای مذهبی هم نشست کرده بود. در آن دوره روحانیت هم مجبور شد به رغم تمایلش به مسئله ی طبقات پیردازد، نیروهای کلاسیک و حتی دانشگاهیان هم که از ورود به تحلیل طبقاتی ابا داشتند، در آن دوران مجبور شدند به آن پیردازند.

تیپ هایی هم که از قبل ظهور کرده بودند مثل مرحوم خلیل ملکی، طبیعتاً پیگیرتر از دیگران به مرزهای جدید دوره ی نو وارد می شدند. لذا در مجموع در کنار ضرورت رویکرد به تحلیل اقتصادی - اجتماعی، زمینه ی عمومی تری هم برای درک طبقات در جامعه ایران فراهم شد.

ضرورت تجهیز تئوریک

وجه سوم، ضرورت تجهیز تئوریک بود. این [مسئله] را که نیروها در این دوره به لحاظ تئوریک خیلی چیزی در چننه نداشتند و مواجهه شان با دوران جدید، مواجهه ای بسیار سریع و ناگهانی بود و از قبل آمادگی تئوریک نداشتند؛ در ست است که بیشتر، جوانان دوره [و] مشخصاً بچه های جنبش ۳۹-۴۲ اعم از ملی، مذهبی و مارکسیست تشخیص دادند که آمادگی نیروها برای مواجهه ی تحلیلی و استراتژیک با دوران جدید اقتصادی — اجتماعی

ایران [اندک است]؛ [دورانی که در آن] طبقات در حال پوست اندازی و بالا و پایین هستند و کف گیر دارد به ته دیگ اقتصادی-اجتماعی ایران می خورد، [و] نیروهایی زیرتر می روند و نیروهایی برجسته تر نشو و نما می کنند و بناست طبقات جدیدی هم ساخته بشود، جوانها ضرورت تشخیص تئوریک را اعلام کردند. ولی بعداً تقریباً همه در تحلیل های بعد از واقعه ی ۱۵ خرداد ۴۲ به ضرورت تجهیز تئوریک رسیدند. یعنی دوران، دورانی بود که نیروها یک امتحان کتبی در حوزه ی تئوریک و استراتژیک دادند. بخشی مردود شدند، بخشی نابلتونی قبول شدند و بخشی شان هم با تک ماده قبول شدند و آخر سر معلوم شد که حوزه ی نیروهای فکری و سیاسی ایران باید برای آمادگی ورود به دوره های بعدی مجهزتر شود.

بستری برای بروز و قوام اندیشه ی دو عنصره

دستاورد چهارم این بود که بستری برای بروز و ظهور، پختگی و نضج یک اندیشه ی دو عنصره در ایران شکل گرفت. اندیشه ی دو عنصره هم اندیشه ای بود که هم بار ملی و هم بار مذهبی داشت و تبلور آن روزین آن در نهضت آزادی بدو تأسیس بود. جلوتر راجع به این موضوع توضیح بیشتری خواهیم داد.

این [بود] که بستری فراهم شد و نیروهایی که قبلاً در کادر مبارزه ی ملی بودند، حس کردند که دوران نو شده و مذهبی ها خصوصاً نسل جوان مذهبی در حال نشو و نماست و نیازی به منزل گاهی جدید دارد. این منزل گاه چندوجهی بود. هم منزل تشکیلاتی و هم ایدئولوژیک و تئوریک بود. اتفاق مهمی بود که نهضت آزادی مستقل از جبهه ی ملی سازوکار مبارزاتی راه انداخت و برای این سازوکار مبارزاتی مقدماً ضرورت داشت که لایه هایی از تفکر خود را هم به لحاظ ملی و هم به لحاظ مذهبی باز کند که این لایه ها در سخنرانی ابتدایی مهندس بازرگان برای تأسیس نهضت آزادی و به طور جدی تر و پررنگ تر در دفاعیات مهندس بازرگان که یک دفاع تاریخی بود،

قابل ردیابی و ردگیری است.

مرزبندی‌های عینی اسلام سستی - اسلام نوگرا

اما دستاور دیگر، مرزبندی‌های عینی بین دو اسلام یعنی اسلام سستی حوزوی و اسلام نوگرایی است که تیپ‌هایی مثل آقای طالقانی، دکتر سبحانی در ابعادی و مهندس بازرگان در ابعاد گسترده‌تری آن را حمل می‌کردند. مسئله هم خیلی عینی بود. دو مسئله وسط شرایط گذاشته شد، یکی زن و حقوقش و دیگری مسئله‌ی زمین. این دو مسئله‌ی عینی هم‌مغزی جریانات ایران را به واکنش واداشت. همچنین نیروهای فکری را از حزب توده، جریان جامعه‌ی سوسیالیست‌ها، خلیل ملکی، احزاب درون جبهه ملی تا حوزه و آقای خمینی و نیروهای نوگرای مذهبی که شاخص آنها در آن دوران نهضت آزادی در بدو تأسیس بود، به واکنش واداشت.

مسئله‌ی زمین و زن که وسط قرار گرفت، بستری عینی برای مرزبندی‌ها فراهم شد. مرزبندی اسلام سستی برون‌تراویده از حوزه، یک مرزبندی بود که دیدیم برخوردش با مسئله‌ی زمین و مسئله‌ی زن یک برخورد ماقبل تاریخی بود. اما برخوردی که مسلمانان نودیدگاه و نوگرا با سلوب مدرن به مسئله نگاه کردند، زاویه‌ی ورودشان با زاویه‌ی ورود حوزه فرق داشت؛ نتیجه‌گیری‌ها و مواجهه‌ها هم طبیعتاً متفاوت و از نظر ماهیت مختلف بود. لذا در دروان‌هایی که زمینه‌ی عینی برای مرزبندی وجود دارد، مرزبندی‌ها دقیق‌تر و جدی‌تر است. مثلاً الان در ده، پانزده سال گذشته، مذهب‌یون مدرن و نواندیش خیلی تأکید می‌کنند که اسلام ما با اسلام حاکم فرق دارد، اما چون خیلی چیزی برای مرزبندی در وسط نیست یا وسط نمی‌گذارند، برای افکار عمومی چندان روشن نیست که این مرزبندی‌ها چیست، بخشی [از آنها] روشن است زیرا سوابق و عملکرد آنها با هم تفاوت دارد ولی در ۳۹-۴۲ دو مسئله‌ی حساسیت‌برانگیز [در وسط] بود، یکی مسئله‌ی زن که برابری زن و مرد هم حساسیت جنسیتی و شرعی برمی‌انگیخت و هم حساسیت

اجتماعی؛ و دیگری مسئله‌ی زمین که آن هم حساسیت اجتماعی و حساسیت طبقاتی برمی‌انگیزد. لذا دو مسئله‌ی حساس و سطر گذاشته شد و حول آن دو مسئله مرزبندی‌ها [به صورت] خیلی دقیق شکل گرفت.

آزمون فقه

وجه بعدی هم، ۳۹-۴۲ اولین آزمون فقه بود. پیش‌پرده آزمون فقه یا به عبارت جدی‌تر تشریح، در مشروطه بود که پیش‌پرده را جریان شیخ [فضل‌الله نوری] روی صحنه‌ی دوران رقم زد. اما این بار جدی‌تر بود و فقه برای اولین بار دو موضع اجتماعی با چاشنی سیاسی نسبت به مسئله‌ی زمین و زن گرفت. به نظر من مرزبندی این دوران عینی‌تر از مرزبندی‌های دوران مشروطه و شیخ فضل‌الله بود. شیخ نگرانی‌هایی داشت اما این بار [با زمان شیخ تفاوت داشت، زیرا] دو مسئله‌ی زن و زمین وسط گذاشته شده بود. در صدر مشروطه مسئله‌ی آزادی که عام بود، برای آحاد مردم ایران به وسط گذاشته شد و به شکل ۳۹-۴۲ نبود که لایه‌های جدی‌تر جریان حوزه و روحانیت سنتی را جدی‌تر تحریک کند. [پس این وجه] آزمون فقه بود، فقه هم آزمون قابل‌قبولی پس نداد و برخوردهای آغازینی که با مسئله‌ی زن و زمین کرد، نشان داد که برخوردها [پس] ماقبل دورانی بود. [پس] فقه سیاسی شده در ایران در دوران ۳۹-۴۲ شکل گرفت.

آموزش‌های درون فراز

اما دستاورد جدی‌تر فکری — ایدئولوژیک این دوره، فعال [ماندن] بود. این خیلی مهم است که پاتوق‌ها در کوران سیاسی نه تنها تعطیل نشدند بلکه جدی‌تر هم شدند. پاتوق اصلی مسجد هدایت بود که چراغ آن قبل از ۳۹-۴۲ روشن شده بود و در این دوره بار آموزشی و وزن انتقال دانش ایدئولوژیک آن بیشتر از قبل شد. پاتوق‌هایی هم مثل شرکت انتشار در حوزه‌ی ایدئولوژیک و فکری جدی‌تر از گذشته رتق و فتق می‌کردند. پاتوق انجمن اسلامی‌ها هم خیلی فعال‌تر از گذشته شده بود. انجمن اسلامی‌ها در

سال ۳۹-۴۲ با مساعی مشخص حنیف‌نژاد هم در شهر ستان‌ها تکثیر کمی شدند و هم در تهران هرس کیفی شدند. انجمن‌های اسلامی برخلاف امروز به یک کارگاه آموزشی تبدیل شدند که هم آزمون ایدئولوژیک نیروهای نوگرای مذهبی مثل آقای طالقانی، دکتر سبحانی و مهندس بازرگان بود و هم مجرای ورودی روحانیون نواندیشی مثل مرحوم مطهری به دانشگاه بود. انجمن‌ها هم در دوران خود شان در حد قواره و وزن خود شان به یک پاتوق آموزشی تبدیل شدند.

در کنار انجمن‌ها اتفاقات درون خوابگاه کوی دانشگاه تهران هم بود که بحث‌های قرآنی داشت. در دانشکده‌ی کشاورزی کرج هم که محل تحصیل حنیف‌نژاد بود، جدی‌تر از دانشکده‌های دیگر کتاب و متن در دستور کار قرار گرفت. در مجموع انجمن‌ها، خوابگاه‌ها، شرکت انتشار و مسجد هدایت به‌طور جدی آموزش را در دوران پر تب و تاب ۳۹-۴۲ نه تنها تعطیل نکردند، بلکه آموزش‌ها جدی‌تر شد. این آموزش‌های جدی‌تر یک خاصیت دیگر هم داشت، [این بود که] بیرون محل آزمون دیدگاه‌های ایدئولوژیک، دیدگاه تفقهی حوزه، دیدگاه نوگرای مذهبیان و دیدگاه آرام آرام در حال ماقبل تاریخی شدن جبهه‌ی ملی، چپ‌های سنتی و غیره بود. بیرون بستری برای آزمون بود، در درون پاتوق‌ها هم آموزش صورت می‌گرفت و دیدگاه‌ها در حد توان آموزگاران دوره و توان جذب آموزندگان مرحله به مرحله نوتر می‌شد و لذا در سال‌های ۳۹-۴۲ اتفاقات مهم فکری — ایدئولوژیک شکل گرفت.

دستاوردهای استراتژیک - تاریخی

سیاسی شدن روحانیت

در حوزه‌ی دستاورد‌های استراتژیک-تاریخی که برویم، اتفاق مهم سیاسی شدن روحانیت بود. یکی دو بار این بحث در اینجا صورت گرفته، دوستانی هم از نسل گذشته و هم از نسل جدید انتقاد کرده‌اند که این اتفاق

مهمی نبود و آثارش را الان داریم می‌بینیم. با دیدگاه امروز نمی‌شود آن روز را تحلیل کرد. اینکه در آن روز یک جریان گسترده و سراسری [سیاسی شده بود] که تا آن زمان سیاسی نبود، این وجه اول [است]، وجه دوم این [است] که جامعه ایران حزبی نداشت، مرجع سیاسی‌ای در آن وجود نداشت و در دوره‌های مختلف بعد از مشروطه اجازه داده نشده بود که صنفی شکل بگیرد و [اجازه داده نشده بود] صنوف منزل‌گاه پیدا کنند، این هم دال بر این بود که محل رجوع صنفی و اجتماعی هم وجود نداشت. مرجع صنفی‌ای هم در جامعه نداریم. [بر این اساس] اینکه جریانی مثل روحانیت که از قبل مرجعت داشت و مرجعیتش هم صرفاً شرعی نبود که [مردم صرفاً] بروند مسئله بپرسند و وجوهات بدهند، [بلکه] مرجعیت اجتماعی هم بود و به نوعی محل رجوع نسبت به تظلم‌های اجتماعی بود؛ به نسبتی که این جریان — که این ظرفیت را داشت — سیاسی می‌شد، به نفع جامعه هم بود. یک وقت در جامعه مراجع مدرن وجود دارند، مثلاً در کشورهای اروپای غربی و کشورهای دیگر و بعضاً در شرق آسیا که این سیر را طی کرده‌اند، احزاب و اصناف و انجی‌اوها در حوزه مدنی مرجع هستند و اشخاص مرجع هم دارند، اگر اقطاب مرجع نداشته باشند، جامعه خیلی لنگ نمی‌ماند. اما در کشوری مثل کشور ما به مراجع مدرن مثل احزاب، مثل اصناف، انجی‌اوها اجازه داده نشده به وجود بیایند. [طی] این ۱۱۰ سالی که استارت احزاب و انجی‌اوها زده شده تا الان و تا داخل خود جمهوری اسلامی اجازه‌ی شکل‌گیری به آن داده نشده است. احزابی نیست، [حتی در این سطح] که سه، چهار حزب درون حاکمیتی رانت‌خوار برای نشان دادن دموکراسی در ایران و برای عرصه‌ی بین‌المللی در تابلو قرار بگیرند. اینها نه خودشان حزب هستند، نه کارکرد حزبی دارند و نه توانسته‌اند مرجع بشوند. مجموعه‌ی احزابی که در ۳۰ سال حیات جمهوری اسلامی به وجود آمده‌اند، هیچ کدامشان استعداد و وزانت برای مرجع شدن پیدا نکردند. این [است] که در

طول این ۱۰۰، ۱۱۰ سال که استارت‌ها زده شده تا کنون، جامعه‌ی ما مراجع مدرن پیدا نکرده است. حالا در این وانفسا اگر نیروهای اجتماعی که ظرفیت مرجع شدن را دارند جدی‌تر بشوند و سیاسی هم بشوند به نفع جامعه‌ی ایران است. کما اینکه [در] ۳۹-۴۲ وقتی روحانیت شکل جدید به خودش گرفت و سیاسی شد، طبیعتاً مشکلات رژیم هم برای مواجهه‌ی اجتماعی بیشتر شد. تا قبل از آن فقط با سیاسی‌ها، با بخشی از فعالان در دانشگاه و با اقلیتی از فعالان سیاسی اجتماعی در کادر احزاب منحل شده مواجه بود ولی وقتی این جریان نوورود هم آمد این جریان هم جریان سراسری بود. مثلاً ۹ امضا زیر پای نامه‌ی اول علما به شاه و علم بود. یعنی وزین‌ترین مراجع جامعه‌ی مذهبی ایران ذیل آن اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌های اعتراضی امضا زده بودند. این [است] که سیاسی شدن روحانیت در آن دوره اتفاق مثبت و مهمی بود که پشت جبهه‌ی مبارزه سیاسی را در آن زمان گرم‌تر و وزین‌تر می‌کرد.

روشنفکری مسؤل

[سیاسی شدن روحانیون] یک اتفاق و دستاورد بود؛ دستاورد دوم که به نظر من یکی از دستاوردهای استراتژیک و تاریخی کل این ۱۰۰ سالی است که داریم بررسی می‌کنیم و بعداً کمتر تکرار شد، بروز و ظهور یک جریان روشنفکری مسؤل بود. روشنفکری در ایران به خصوص در دهه‌ی گذشته که عنا صری از جریان روشنفکری وظایف تاریخی روشنفکران را فهرست می‌کنند، در این فهرست ما می‌بینیم که برای روشنفکر یا صرفاً نقش تنویری قائل هستند، یعنی تصریح می‌کنند که وظیفه‌ی روشنفکر فقط نورافشانی است، فقط تنویر فکری است؛ [و] یا اینکه روشنفکر فقط در موضع رهنمود در قبال مردم و در قبال نیروها و در قبال دانشگاه باید ظاهر بشود. یعنی تلقی از روشنفکر توسط جریان روشنفکری امروز ما — نه همه‌شان بلکه بخش غالبشان — این است که روشنفکر یک وظیفه‌ی تاریخی بیشتر به عهده ندارد.

خودش آگاه است و آگاهی‌اش را هم [باید] به جامعه منتقل کند. صریح می‌گویند این که حالا آن آگاهی در کوچه پس کوچه‌های اجتماعی چه بلایی سرش می‌آید، روی آن آگاهی چه تشکیلاتی سوار می‌شود، سرنوشت آن تشکیلات به کجا می‌انجامد، ربطی به ما ندارد. یعنی وظیفه‌ی روشنفکر فقط آگاهی‌بخشی و انتشار آگاهی است یا برتر از آن حداکثر اینکه بتواند رهنمود بدهد و رهنمودش هم از آن رهنمودهای برج عاج‌نشینی و موضع بالا و بدون اینکه در کور راه‌های واقعی اجتماعی قدمی بزند، گامی بزند و نیروهای اجتماعی را همراهی بکند. اما اتفاقی که در ۳۹-۴۲ افتاد [این بود که] یک جریان روشنفکری مسئول [به وجود آمد]. حالا ممکن است خیلی گسترده نباشد ولی بالاخره آن جریان روشنفکری مسئول متولد شد. تصورم این است که [این جریان] در مثلث آقای طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی شکل گرفت و در سیر خودش این مثلث پرتویی پیدا کرد. [در] ۱۳۴۲ دیگه صرفاً این مثلث نبود، هسته‌ی اولیه‌اش همان سه نفر بودند اما پروار شد، فربه شد و فربگی‌اش هم فربگی کیفی بود. یک وقت هست یک ورزشکاری فربه می‌شود، فربگی‌اش در حقیقت چربی است اما یک ورزشکاری است که فربه می‌شود، وزن اضافه می‌کند، ولی عضله می‌آورد، آن عضله عنصر کیفی است که به آن اضافه شده است.

اینکه آن مثلث در سال ۳۹-۴۰ اعلام موجودیت کرد [و] در سال ۱۳۴۲ پروار شد، پرواربندی‌اش یک پرواربندی کیفی بود.

موضع بزنگاهی

به این خاطر به این می‌گوییم روشنفکری مسئول که چهار ویژگی داشت: در آن زمان مواضع بزنگاهی عالمانه‌ای گرفت. سه موضع بزنگاهی گرفت یکی روی انجمن‌های ایالتی ولایتی که موضعش با موضع روحانیت و آن ۹ امضاء تفاوت کیفی داشت. موضع دوم روی اصول شش‌گانه‌ی انقلاب سفید

شاه بود، موضع سومش هم همان جزوه‌ای بود که صحبت شد، جزوه‌ای که نهضت آزادی سال ۴۱ در ۳۷ صفحه منتشر کرد و به آسیب شناسی مبارزه مذهبی از جمله خرافه‌گرایی، عوام‌فریبی و پنج محور که جلسات قبل مرور کردیم، پرداخت. موضع چهارم بزنگاهی‌اش هم ۱۵ خرداد بود که نهضت آزادی اطلاعیه‌ی معروف دیکتاتور خون می‌ریزد را منتشر کرد.

آگاهی‌بخشی توده‌ای

پس اول مواضع بزنگاهی داشت، دوم توانست آگاهی‌بخشی توده‌ای را در حد تریبون‌های خودش وامکانات ارتباطی و اجتماعی خودش منتشر کند. دانشگاه را تا حد زیادی آگاه کرد. بخش‌های توده‌ای را در حد توانش آگاه کرد.

رویکرد استعلایی

یک اتفاق دیگری هم که افتاد اینکه رویکرد استعلایی داشت که جلسات قبل اشاره شد. این دفعه هم تیک می‌زنیم و از آن رد می‌شویم چون فرصت نیست. رویکرد استعلایی‌اش این بود که درک کرد یک نیروی جدیدی به صحنه آمده است و آن نیروی جدید جریانی است که از دل حوزه بر تراویده است. این جریان روشنفکری حس کرد که این نیروی جدید نوپا است و ممکن است در موضع‌گیری‌های اجتماعی‌اش در سیر آزمون و خطایی که طی می‌کند، اشتباهات فاحشی بکند. لذا کار تو ضیحی با آن پیش گرفت. هم کارتو ضیحی از طریق نشریاتش که اسم بردیم و به‌خصوص از طریق [راه‌های] خصوصاً. لذا مواضع روحانیت در آخر کار که سال ۴۲ و ۴۳ بود از مواضع اولیه‌اش که فقط حساسیت روی زن و زمین بود، به مواضع ضدسلطنت، ضداستبداد و ضدغارت ملی تبدیل شد. این اتفاق مهمی بود که در کشاکش برخورد استعلایی مثلث بنیان‌گذار نهضت آزادی با حوزه‌ی تازه سیاسی شده پیش گرفته شد.

اثرگذاری اجتماعی

وجه بعدی‌اش هم اثرگذاری اجتماعی بود؛ بالاخره تشکیلاتی سوار کردند، آن تشکیلات در دانشگاه اثرگذاری جدی و در بیرون از دانشگاه اثرگذاری نسبی و رقیق‌تر داشت. حالا این اتفاق چرا مهم بود، از این نظر مهم بود که برای اول بار یک روشنفکری مسئول در ایران شکل گرفت که هم خودش آگاه بود هم بیرون از خودش را آگاه می‌کرد، هم نیروهای نووارد به عرصه فکری و سیاسی را استعلا می‌داد و نردبان زیر پایشان می‌گذاشت و هم اینکه بالاخره وجه تشکیلاتی هم داشت و صرفاً رهنمودی و افشاگر و تنویرگر افکار نبود. [بلکه] خودش هم به عرصه‌ی کار تشکیلاتی آمد. ما اینجا دو تا شاخص برای سنجش نیروهایی از نوع نیروهایی که از آنها اسم بردیم، داریم؛ یک شاخص، شاخص ایدئولوژیک است، یک شاخص، شاخص ملی است. شاخص ایدئولوژیک بر خلاف تصویری که دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در ایران بود و در جاهای دیگر جهان هم بود روی عنصر پیشتاز [متمرکز] بود. تصور این بود که عنصر پیشتاز عنصری است که فرسنگ‌ها از حد متوسط توان فکری و سیاسی جامعه جلو است و باید جلو برود و بقیه‌ی نیروها به آن ملحق بشوند. آنچه که تلقی خدا است — به عنوان گرداننده‌ی هستی و صاحب تشکیلات کل، بالاخره خود خدا لیدر تشکیلات کل است — حالا ما هر کدام هم می‌توانیم در جاهایی که هستیم تشکیلات سوار کنیم، تشکیلات صنفی، تشکیلات دانشجویی، تشکیلات آموزشی، ما هم این توان خدا را داریم. یعنی خدا خست به خرج نداده که همه توان‌ها را در خودش منحصر کند — [و] مثل برخوردهایی که نوعاً حکومت‌ها با ابناء تحت حکومتشان می‌کنند [نیست، زیرا در آنها] تصور این است که زمین و آسمان دهان باز کرده و آنها بیرون آمده‌اند و تمام ظرفیت‌ها در آنها تجمیع شده است و با اراده‌ی آنها این ظرفیت‌ها می‌تواند در صحنه اجتماع متجلی بشود — خدا این رویه را در پیش نگرفته است، خدا هر خصلتی را که خودش دارد

آن خصلت و خوی را به ابناء انسان که تنها جانشین‌هایش در روی زمین هستند، قابل تسری و قابل تزریق کرده است. حالا تلقی این لیدر اصلی تشکیلاتی از پیشتاز چیست؟ در واژه‌ی «مشفقون» است. این مشفقون نوع انسان‌هایی هستند که دو سه گام از جامعه جلو هستند، اما در عین حالی که دغدغه‌ی پیش‌گامی و پیش‌افتادگی خودشان را دارند این دغدغه را هم دارند که پیرامون خودشان را هم هم‌پای خودشان پیش بیاورند. این می‌شود مشفقون. یعنی پرتویی از شفقت دارند. انبیا اینطوری بودند پرتویی از شفقت دارند یا در دوران جدید گاندی اینطوری است. حالا گاندی فکرش از فکر متوسط جامعه‌ی زیرسیطره‌ی هند خیلی جلوتر است، اما به این اکتفا نمی‌کند. تلقی‌اش از پیشتاز این نیست که من بدوم و بقیه را هم نفس‌نفس‌زنان بکشم؛ حالا یکی برود، یکی پس بیفتد، یکی خارج بشود، اینها همه مسئله است. [مشفقون] واژه بارداری است که در قرآن آمده، [و] در واقع تلقی خدا از پیشتاز است. پیشتاز باش، یکی دو قدم جلو باش و به نسبتی که جلو هستی بقیه را هم با خودت در حد ظرفیتشان بیاور. این کار در سالهای ۴۰ به بعد توسط بانیان نهضت آزادی تا حدودی شکل گرفت. این یک شاخص، که شاخص ایدئولوژیک است. شاخص بعدی، شاخص ملی ما است، ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در مباحث مشکل وجود دارد. یعنی حقوق اولیه‌ی انسان‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شود، حق حیات فکری — سیاسی اولیه‌ی انسان‌ها به رسمیت شناخته نشده و شناخته نمی‌شود، در حال حاضر هم شناخته نمی‌شود. لذا پیش‌نیازهای حیات اجتماعی و سیاسی وجود ندارد. یک وقت هست که ما در سوئد زندگی می‌کنیم، همه‌ی پیش‌نیازها وجود دارد، مبانی وجود دارد، مراجع مدرن مثل حزب و صنف و پاتوق‌های مدنی وجود دارد، [در این صورت] آنجا شاید این صادق باشد که یک رو شنفکر صرفاً کارش تنویر است. صرفاً کارش رهنمود است. در این جامعه [قائل شدن آن حد از تکلیف برای رو شنفکر]، درست است اما در جوامعی مثل

[جامعه‌ی] ما که در مبانی مشکل داریم و در آن ساختارهای اولیه و حقوق اولیه‌ی انسان‌ها و اجتماع وجود ندارد، اینجا روشنفکر نمی‌تواند صرفاً رهنمود بدهد یا فقط به آگاهی‌بخشی و به افشاگری اکتفا کند. روشنفکر در ایران ما که همه چیزش خاص است، بومش، بوم خاصی است. همین طور که ما کشوری پیدا نمی‌کنیم که در ۱۱۰ سال هشت فراز داشته باشد، از این هشت فراز، شش تای آن سراسری باشد و دم به دم هر ۱۵ سال یکبار مردم به پاخیزند همچنان که این پدیده است، ویژگی‌های [این کشور] هم پدیده است. روشنفکر هم در جامعه‌ی ما صرفاً نمی‌تواند اتوکشیده و ترگل‌ورگل و تپلی باشد و ژل به موهایش بزند و فقط بیاید از بالا رهنمود بدهد. این [نوع] روشنفکری در جامعه‌ی ما جواب نمی‌دهد. مسئولیت مترتب بر آگاهی‌بخشی اولیه‌ی روشنفکری، در مرحله‌ی بعد، کار استارت آگاهی‌بخشی است. سنت پروردگار هم این است که استارت را با آگاهی می‌دهد. جز سی‌ام قرآن با توضیح طبیعت و قیامت است. خدا گزارش می‌دهد این طبیعت است، آن هم قیامت است، کار آگاهی‌بخشی می‌کند ولی مرحله‌ی بعدی رشد است. یعنی بخشی از روشنفکران - اسم نمی‌بریم - در سال‌های گذشته‌ی نزدیک‌تر، تصریح کردند وظیفه‌ی ما آگاهی‌بخشی و تخریب است. تخریب یعنی اینکه ما فقط وظیفه داریم شیرازه‌ی تفکر حاکم و شیرازه‌ی مناسبات اجتماعی پخش و پلا کنیم. حالا این که بعدش چه چیزی شکل می‌گیرد، این دیگر مربوط به ما نیست؛ این برخورد، خیلی غیرمسئولانه است. این که ما [وقتی] فقط چیزی را که به ذهنمان برسد بدون فیلتر و بدون پالایش منتشر بکنیم، [باید] فکر بکنیم جوانی که از [دوره‌ی] تین‌ایجری^۱ عبور کرده و در سال‌های پایانی تین‌ایجری است، در اوج امید، اوج شغف و اوج یادگیری است، اگر بخشی از این آگاهی‌ها را هم جذب بکند، مسیر تشکیلاتی او چیست؟ فرجام

۱. teen ager

تشکیلاتی او چیست؟ از وی اوای^۱ سر در می آورد؟ از [مؤسسه‌ی] اینترپرایز^۲ سر در می آورد؟ از باند مواد مخدر سر در می آورد؟ از کنج عزلت سر در می آورد؟ [یا] از راندن توحش‌گونه‌ی خر تفرّد خودش و اینکه گور پدر همه، و من خر خودم را از پل بگذرانم، سر در می آورد؟ مسئولیت اینها بر عهده‌ی همان فرد یا جریانی است که آن آگاهی‌های اولیه را منتشر کرده است. حالا نظر من است - ببخشید که «من» می‌گویم، من صرفاً ضمیر است نه به معنای وزن - که در ایران همانطوری که ورزشکارش، کشتی‌گیرش فرق دارد؛ کشتی‌گیر ما با کشتی‌گیر فرانسه خیلی فرق دارد، کشتی‌گیر ما آن دوبنده را که می‌پوشد باید با خودش منش، روش، اخلاق، محل [را] پاکیزه کردن و سر پایین بودن و نگاه به ناموس [مردم] نکردن را هم [باید بیاورد] بیاورد. تفاوت کشتی‌گیر فرانسوی با کشتی‌گیر ایرانی این است.

تفاوت عنصر سیاسی - ایدئولوژیک در جامعه‌ی ما با سوئد هم این است. این که روشنفکری که می‌آید [در] مرحله‌ی اول آگاهی است، مرحله‌ی دوم رشد است، مرحله‌ی سوم تحقق است. بالاخره آن آموزه‌ها باید در جامعه‌ی ایران بنشینند. ما با حکومت‌های بی‌مهار و قدرت‌های بی‌مهار طرف بودیم که هیچ حقی برای آحاد جامعه در نظر نگرفته‌اند. این است که روشنفکر[ی] که به ایران می‌آید ترجمان خاص خودش را پیدا می‌کند. دیگه انتلکتوئل فرانسوی نیست، کافه‌نشین پارسی نیست. نمی‌گویم کافه‌نشینی بد است؛ کافه‌نشینی در آن فرهنگ جواب می‌دهد، این که پنج، شش نفر بنشینند قهوه‌ای بخورند که دو ساعت طول بکشد، پنیری بخورند که سه ساعت طول بکشد، حول آن دو ساعت قهوه خوردن و سه ساعت پنیر خوردن بخشی از مسائل روشنفکری جامعه‌ی خودشان را حل و فصل بکنند، [اگرچه] گزینه‌ی آنها است، محترم هم هست و ما هم حق اهانت نداریم، اما اینجا در کشوری

۱ . VOA

۲ . American Enterprise

ما داریم زندگی می‌کنیم و در کشوری که پدران ما زندگی کرده‌اند که یک کافی‌نت را می‌بندند به جرم این که چهار پنچ نفر [ممکن است] بیایند، آنجا بنشینند و راجع به مسائل درجه چندمی صحبت‌هایی بکنند. این که در پایتخت یک کشور در طبقه‌ی دوم کتابفروشی‌اش چهار تا میز و صندلی می‌گذارند و قهوه سرو می‌شود؛ حاکمیت‌ها این را هم در ایران تحمل نمی‌کنند. لذا چون ما در چین و وضعیتی به سر می‌بریم رو شنفکر ایرانی هم همان تفاوتی را دارد که مثلاً تختی ۸۷ کیلویی در ایران با دانیل روبر ۸۷ کیلویی در فرانسه داشت. دانیل روبر در فرانسه یک شاگرد قصاب بود که علاقمند به کشتی بود، فرانسه هم اصلاً تیم کشتی نداشت، یک کشتی‌گیر همیشه می‌آمد دهه ۷۰ [میلادی]، دانیل روبری بود که یک مدال‌های سومی هم مثلاً در فرنگی می‌گرفت و می‌رفت قصابی‌اش و می‌رفت سالن کشتی. ولی تختی این طور نبود. تختی باید راه می‌افتاد در راسته بازار، باید برای زلزله پول جمع می‌کرد، باید از ناموس محل محافظت می‌کرد، باید دخترهای همسایه را شوهر می‌داد، باید جهاز تهیه می‌کرد، تختی ما با [بسیاری از دیگران] خیلی فرق دارد، رو شنفکر ما محمد حنیف‌نژاد با رو شنفکر پارسی با رو شنفکر استکهلمی خیلی تفاوت دارد.

لذا این جریان در ایران که ۳۹—۴۲ رشد کرد و بعداً نقطه‌چینش را حنیف‌نژاد و دیگران زدند، رو شنفکری مسئول بود که در قبال آن آگاهی اولیه‌ای که منتشر کرده بود، دو تا پشت‌بند دیگر هم سرپل داشت. یک پشت‌بند، پشت‌بند اینکه آن آگاهی منجر به رشد بشود که شد و مرحله‌ی بعدی منجر به تحقق بشود. در جامعه‌ای که همه‌ی اهداف تحقق یافته‌اند. جریان رو شنفکری موظف است به سمت تحقق پیش برود.

پس دو شاخص داریم برای محک زدن اینکه رو شنفکری دوره مسئول بوده یا نبوده، یک شاخص، «شاخص ملی» است که به نظر من جواب داد، یکی [دیگر] هم «شاخص ایدئولوژیک» است که از نظر من همان بحث

مشفقون بود که به ذهن کوچک من رسید و خدمتتان گفتم. این [است] که روشنفکری در این دوران [تبدیل به] روشنفکری مسئول شد و چون روشنفکری مسئول شد و جلوتر می‌بینیم [که] پدری کرد، از دل این مسئولیت یک نسل پدر و مسئول بیرون آمدند و حالا اگر مهندس بازرگان در ۶۰ سالگی پدری کرد و مسئولیت بر عهده گرفت و آقای طالقانی در همین سن و سال این کار را کرد؛ حینف‌نژاد در سن ۲۲ یا ۲۳ سالگی پدری کرد. لذا یک روشنفکری مسئول آمد که نوادگانش هم مسئول شدند. کما اینکه در دوران ما روشنفکری بی‌مسئولیت که فقط فکر می‌کند که خدا به او قلم و زبان داده که از قلم تراوش غیرمسئولانه بکند و از زبانش آنچه به ذهنش می‌رسد را بگوید و مسئولیت آنچه را نسبت به آگاهی اولیه منتشر کرده است، ندارد؛ یک محصول داشته است که محصول را الان داریم می‌بینیم. آن دوران هم یک محصول داشت؛ محصول آن دوران این بود که گردن‌های نحیف ۱۸ و ۱۹ ساله جای تسمه روی دوششان ماند ولی الان هیچ‌کس حاضر نیست تسمه ببندازد، حتی تسمه نسبت به زوج مخالفی که باهاش ازدواج می‌کند. الان می‌بینید که ازدواج‌های دوران ما هم ازدواج‌های غیرمتعهد است. ازدواج‌های موقتی است. الان همه راهکار سنتی صیغه را منتفی می‌کنند، اما ازدواج‌هایی که الان دارد در جامعه‌ی جوان و روشنفکری ما شکل می‌گیرد، تعهداتش از آن صیغه هم خیلی کمتر است. حالا آن صیغه با خودش جیره و مواجبی و ماهانه‌ای دارد اما الان متعدد ازدواج‌هایی را می‌بینیم که پشتش هیچ تعهدی نیست.

لذا آن دوره تسمه به گردن اجتماعی روی گرده‌ی انداخته می‌شد، [اما] الان تسمه به گردن روی حوزه‌های فردی هم انداخته نمی‌شود. آن [تعهد] محصول آموزش بود. الان این دوران فرق کرده است، [به دنبالش] پارادایم و آموزش هم فرق می‌کند، ولی جنس مواجهه، جنس ثابتی است. این اتفاق مهمی بود که در این دوره افتاد.

امتزاج ایرانیت-اسلامیت

وجه دیگر دستاورد استراتژیک و تاریخی امتزاج ایرانیت و اسلامیت بود که در این دوره توسط نوگرایان مذهبی تحقق پیدا کرد.

شعارهای دووجهی

شعارهای دووجهی، شعارهای روزهای خرداد پرتب و تاب ۴۲، هم «درود بر خمینی» و هم «سلام بر مصدق» بود. [یعنی] مصدق رهبر ملی، [و] خمینی رهبر شیعی [بودند]. شعارها دووجهی شد [که] شعارهای دووجهی جدی‌ای بود.

طیف جوان آماده بزرگی

اتفاق مهم دیگر که، هم استراتژیک بود و هم تاریخی [این بود که] یک طیف جوان در این سه سال رشد کرد که در مراحل بعد آمادگی «بزرگی کردن» پیدا کرد. کتابی هست که توسط [نویسنده‌ای] فرانسوی درباره‌ی چگوارا نوشته شده است، [این کتاب] یک مقدمه دارد که آقای کاوه دهقان ترجمه کرده، مقدمه‌ی قشنگی است، او در وصف چگوارا می‌گوید که چگوارا، در نوجوانی بزرگی می‌کرد و در جوانی همچون پیران می‌اندیشید، خیلی قشنگ می‌گوید. حالا در ایران خود ما در ۳۹-۴۲ طیف‌های جوان، چه در حوزه‌ی ملی، چه در حوزه‌ی مذهبی، چه در حوزه‌ی مارکسیست‌ها و چه ظهور پیدا کردند که از سنین خود شان جلوتر بودند. دوران را جدی‌تر از بقیه درک کردند و به‌خصوص بعد از ۳۹-۴۲ دیگر کاملاً جدی شدند. [پس] جوانانی در [این] دوره به وجود آمدند که آمادگی بزرگی کردن و بزرگ شدن داشتند.

پدیداری قشری از طلاب فکری-سیاسی

همچنان که این جوانان از دانشگاه درآمدند، مضافانه است که این طرف را هم بگوییم. قشری هم از طلاب فکری — سیاسی پدیدار شدند، این هم

اتفاق مهمی بود که از درون جنبش ۳۹-۴۲ [بیرون آمد]. [البته] ما آن سال‌ها را داریم، می‌گوییم. «هاشمی» ای پیدا شد، «لاهوئی» ای پیدا شد، «سعیدی» ای پیدا شد که هم با افکار نو آشنا می‌شدند، هم با دانشگاہیان آشنا می‌شدند و هم وقتی درس حوزوی‌شان را می‌خواندند، طبیعتاً یک نگاه نقادانه هم پیدا می‌کردند. این اتفاقات بود که بعداً در مدرسه حقانی، در سیلابس دروس، تاریخ، جغرافی، فیزیک و شیمی گذاشتند که [البته] بعداً با واکنش سنتی‌ها مواجه شد و حذف شد. اینکه بعداً در دهه‌ی ۵۰ همین طلبه‌ها، پشت جبهه‌ی مجاهدین [و] شریعتی می‌شوند، محصول همین دینامیسمی است که این قشر از طلاب که فکری — سیاسی شدند در ۳۹-۴۲ پیدا کردند. این هم اتفاق مهمی بود. حالا ممکن است همه هاشمی‌الان را با شخصیت کنونی‌اش تحلیل بکنند. [اما] باید هاشمی را ببریم در دوره‌ی خودش، [همانطور که] جزنی فرزند ۳۹-۴۲ چپ بود، [و] حنیف [نژاد] فرزند ۳۹-۴۲ ملی مذهبی‌ها بود، هاشمی هم فرزند ۳۹-۴۲ حوزه بود. [و] بلکه ضریب رشد هاشمی از بعضی‌ها که در شرایط مدرن زندگی می‌کردند، بالاتر هم بوده باشد. لذا چون ما الان روی روحانیت و حاکمیت جمهوری اسلامی که نماینده‌ی تاریخی روحانیت است موضع داریم، نباید از روی تحولات گذشته ببریم و [اجازه دهیم] این موضع روی تحولات گذشته که از یک حقانیت نسبی‌ای برخوردار بوده، سایه بیندازد.

همگرایی دو قطب

اتفاق دیگر همگرایی دو قطب بود. می‌شود گفت رابطه‌ی روشنفکرها و قطب‌های سنتی و حوزوی سیاسی شده در این دوران ارگانیک‌تر شد که قبلاً توضیح داده‌ایم.

همزیستی دو نسل

اما اتفاق مهم که عکس پایین سمبل و نماد این اتفاق مهم است، همزیستی دو نسل بود که در دوره‌های بعدی خیلی تکرار نشد. سفره‌ای که

مال یکی از اعیاد فطر است، سر این سفره بزرگ‌ترها هستند، بدیع‌زادگان هم هست. نفر اول آقای دکتر سحابی هستند، نفر دوم آقای طالقانی، نفر سوم مهندس بازرگان، نفر چهارم مرحوم اصغر بدیع‌زادگان. رعایت کسوت شده است، بزرگ‌ترها سر نشسته‌اند، کوچک‌ترها وسط‌تر نشسته‌اند. یک هم‌زیستی بوده. این هم‌زیستی در مسجد هدایت، در شرکت انتشار، در انجمن‌های اسلامی، در نمازها، در اعیاد و در پیک‌نیک هم بود، یعنی این روشنفکرها که ما در مرحله‌ی اول با آنها حمایتی برخورد کردیم افرادی نبودند که [فقط] فکر کنند، انتقاد کنند، [بلکه به] انتقال به نسل بعد از خودشان از طریق نوشتار و گفتار [هم می‌پرداختند].

منبر مدرن تشکیل ندادند که فقط بالای منبر بروند، سخنرانی کنند و فقط مقاله بنویسند: اشتباهاتی که روشنفکری امروز دارد مرتکب می‌شود. [بلکه] زیست مشترک کردند و از آن زیست مشترک نسل نویی بیرون آمد و تربیت شد. [طی] ۱۱۰ سالی که از ماقبل مشروطه تا الان می‌گذرد، ایران‌الی ماشاءالله سخنران و نویسنده داشته است و هیچ‌وقت کمبود نداشته است ولی چرا این نوشتارها و سخنرانی‌ها منجر به تربیت نشده، چون صورت به صورت و فیس تو فیس^۱ نبود. سینه به سینه نبود. نفس به نفس نبود. این اتفاق افتاد. بالاخره مربیانی از جریان روشنفکری لخت شدند و به روی تشک دوران رفتند و دانش آموزش‌شان همه‌چیز را لمس کرد، نفس‌شان را لمس کرد، [این] اتفاقی است که در ورزش، در سینما، در تئاتر و در موسیقی رخ می‌دهد. [و افراد] رو به رو هستند.

ابوالحسن صبا که به او خواهیم رسید، ۱۰۰ نفر را تربیت می‌کند که ممکن است هیچ‌وقت هم طراز خودش نشوند، ولی محصول زیست مشترک هستند. این است که در این دوران، این سفره [گسترده شد].



عكسى خيلى
تاريخى است كه
نشان‌دهنده‌ى نمادين
زيست مشترك است.
از هم‌زيستى در
ابتداى دهه‌ى ۴۰
ايران اتفاقات ميمونى
رخ داد.

دستاوردهاى اجتماعى

ظرفيت‌هاى اجتماعى خرده‌بورژوازى

اگر بخواهيم دستاورد هاى اجتماعى را مرور كنيم، اتفاق اول بروز ظرفيت‌هاى اجتماعى خرده‌بورژوازى در ايران بود. در جنبش‌هاى قبلى مانند جنبش تنباكو ديديم كه بورژوازى تجارى و در مرحله‌ى بعد بنكداران خيلى فعال بودند. در مشروطه هم به همين ترتيب بود و مى‌شود گفت در دوران‌هاى قبل، در دوره‌ى مصلدق هم تقريباً به همين منوال بود. بخشى از بورژوازى تجارى كه تبديل به بورژوازى صنعتى شدند در [اين] دوره شاخص شدند و سران بازار، [و] شاخه‌ى بازار جبهه ملي را تشكيل دادند. ولى اتفاقى كه در ۳۹—۴۲ افتاد اين بود كه بدنه‌ى بازار يا خرده‌بورژوازى تجارى در ايران صاحب وزن شد. [اين نيرو] در جنبش‌هاى قبلى بيشتتر بدنه و كارگزار بود ولى در اين دوران خودش جزيبى از رهبرى نوع دوم و سوم جنبش بود. اين اتفاق مهمى بود كه [اين نيرو] در هرم رهبرى خرده‌بورژوازى ايران جايى براى خودش دست و پا كرد، وزنى پيدا كرد و نسبت به قبل وسعت عمل بسيار گسترده‌ترى يافت.

نیروهای اجتماعی آماده تراز نیروهای سیاسی:

بازار، دانشگاه

دستاورد دیگر این بود که برای اول بار این اتفاق در ایران به طور علمی تر بر ملا شد که نیروهای اجتماعی در ایران آماده تر از نیروهای سیاسی بودند. علتش هم این بود که [حدفاصل] ۳۲—۳۹ عرصه‌ی سیاسی ایران تعطیل شد. جبهه‌ی ملی حدود یک دهه غیبت داشت و افرادی هم که بعداً نهضت آزادی را در سال ۴۰ تشکیل دادند در این دوره، سیاسی نبودند. در این دوره خلاء کار سیاسی و وقفه در بین نیروهای سیاسی به وجود آمد. اما دانشگاه و بازار در ۳۲—۳۹ تعطیل نشدند. این فترت خیلی بد است. فترت و تعطیلی، نیروها را از تاب و نفس می‌اندازد. آیه‌ای هست که خدا نقشش را در کارگاه هستی بیان می‌کند: آسمان‌ها و زمین و آنچه ما بین آنهاست را در شش‌هنگام آفریدیم، بی‌خواب‌زدگی و خستگی. این خیلی مهم است، یعنی استمرار. اگر خدا هم بخواهد کارگاه را تعطیل کند، پنجشنبه‌ای و جمعه‌ای باشد، [و مثل] جمهوری اسلامی ۲۲ بهمنی باشد [تا] ۱۲ فروردینی [که همه چیز تعطیل باشد]، جهان شکل نمی‌گرفت. خدا مستمر و یک‌نفس، کار خلق را انجام داد. در این دوره هم بازار و دانشگاه یک نفس آمدند. ۳۲—۳۹ بازار و دانشگاه تعطیل نشدند و چون تعطیل نشدند، تمرین داشتند، آمادگی حضور جدی در شرایط ۳۹-۴۲ را داشتند ولی نیروها این آمادگی را نداشتند.

زمینه‌ی پوست اندازی طبقاتی

وجه بعدی زمینه‌ی پوست اندازی طبقاتی بود که در ۳۹—۴۲ مهیا شد و اهمیت تاریخی داشت.

عطف توجه به جامعه دهقانی

دستاورد بعدی این بود که برای اول بار دهقان‌ها در جامعه ایران عطف توجه قرار گرفتند. در صدر مشروطه و در مجلس صدر مشروطه این اتفاق

افتاد که تيول‌داری ورافتاد و یک عطف توجه نیم‌پرده به جامعه دهقانی و روستایی ایران صورت گرفت ولی در ۳۹—۴۲ با توجه به این که مسئله‌ی زمین و سطر آمد، تقسیم زمین مبنا قرار گرفت و نیروها هم همه مجبور شدند روی جامعه‌ی دهقانی و زمین موضع بگیرند، [و] عطف توجهی به جامعه‌ی دهقانی شد.

تعین نیروهای کف بازار

اتفاق اجتماعی دیگری که افتاد این بود که نیروهای کف بازار تعین پیدا کردند. این اصطلاح شاگرد بازار یا بچه بازار که آن دفعه هم به کار برده شد، که شاید اصطلاح نازلی [هم] بود؛ در این دوران بچه بازاری‌ها و نیروهای کف بازار تعین پیدا کردند و صاحب وزانتهی شدند و بعداً جریان تشکیلاتی خودشان را تشکیل دادند. به همین دلیل اتفاق مهمی بود که نیروی به نظر نازل، نشو و نما پیدا کرد و به عنوان یک نیروی اجتماعی مشخص شناخته شدند.

دستاوردهای سیاسی

بازخیز جامعه ایران

مهمترین دستاوردهای سیاسی، بازخیز جامعه ایران بود، [جامعه ایران] بازخیز سیاسی کرد یعنی بعد از هفت سال از زیر ضرب کودتا در آمد و مجدداً آگاه شد و کار و پیشه‌ی سیاسی را در دستور کارهایش قرار داد.

سیاسی شدن نیروهای سنتی غیرسیاسی

اتفاق دیگر این بود که نیروهای سنتی غیرسیاسی هم سیاسی شدند که صحبتش قبلاً شد.

ضرورت سیاسی شدن، پیشاروی طیفی از روشنفکران غیرسیاسی

اتفاق دیگر، همین طور که نیروهای سنتی غیرسیاسی، سیاسی شدند؛ بخشی از روشنفکرین غیرسیاسی که شاخصشان مهندس بازرگان بود هم به

ضرورت دوره و تحلیل خودشان سیاسی شدند، [که] این هم دستاورد دیگر این دوره بود.

سیاست ورزشی اجتماعی عام‌تر از حوزه نخبگان

اما به نظر من مهم‌ترین دستاورد، سیاست ورزشی اجتماعی بود که عام‌تر از حوزه‌ی نخبگان، صورت گرفت و سیاست همگانی شد. دیگر در ۳۹—۴۲ فقط احزاب، کلوب‌های فکری، دانشگاه و صاحب‌منصبان نبودند که بروز و ظهور سیاسی داشتند. مهم این بود که پاچنار، پامنار، حوزه، غرفه، حجره و معلم، همه سیاسی شدند. همه تمایلات اجتماعی و سیاسی‌شان را بروز دادند. از تظاهرات معلمان در بهارستان و شهادت مرحوم خانعلی [گرفته] تا حوزه‌ی سنتی، قم و شهرهای دیگر سیاسی شدند. بچه‌های بازار، پامنار و پاچنار هم سیاسی شدند. یعنی در آن روز که سیاست ورزشی اجتماعی تر و عام‌تر از گذشته شده بود، اینکه جامعه‌ای از پامنار، پاچنار، غرفه، حوزه، معلم و همه سیاسی بشوند، شاخص جدی‌ای بود.

تعمیق دره‌ی مردم - حاکمیت

اتفاق مهم یا دستاورد دیگر عمیق‌تر شدن دره‌ی بین مردم و حاکمیت بود. یعنی مشخص شده بود که حاکمیت حاضر به مسالمت، مصالحت و احقاق حقوق اجتماعی، ولو در حد حداقلی و در حد یک قشر و پوسته هم نیست. لذا دره عمیق‌تر شد و جامعه‌ی سیاسی ایران و حتی اجتماع ایران به سرفصل تعیین تکلیف با رژیم شاه رسیدند که یکبار ۱۳۳۲ و یک بار هم ۱۳۴۲ که هر دو هم مسالمت‌آمیز شروع شده بودند را سرکوب کرده بود و دره‌ی بین مردم و حاکمیت عمیق‌تر شد.

دستاوردهای تشکیلاتی

ایجاد تشکیلات توده‌ای

[در مورد] دستاوردهای تشکیلاتی؛ یک تشکیلات توده‌ای در ۳۹—۴۲ به

وجود آمد و می شود گفت گسترده‌ترین تشکیلات توده‌ای در ایران در این دوره به وجود آمد. به این ترتیب که ما همیشه در ایران یک تشکیلات روشنفکری داشتیم که احزاب بودند و سازمان‌ها [اما] در این زمان یک تشکیلات توده‌ای خودجوش هم راه افتاد. ماهیت هیئت‌های آن موقع با هیئت‌های الآن که بازوی قدرت هستند، تفاوت داشت و آن موقع وجه اجتماعی و مدنی هم داشت. [با حضور] هیئت‌ها، تشکیلات بازار، تشکیلات محلات و شاخه‌های شهرستان‌های کوچک تشکیلات توده‌ای خودجوش راه افتاد. این خیلی مهم بود.

سازمان‌دار شدن همه‌ی نحله‌ها

اتفاق مهم این بود که همه نحله‌ها سازمان‌دار شدند. ملیون، جبهه‌ی ملی دوم، ملیون مذهبی مدرن‌اندیش، نهضت آزادی، بچه‌های سنتی مذهبی بازار، مؤتلفه و تقریباً می‌شود گفت همه نحله‌های شناخته شده‌ی جامعه‌ی ایران منهای مارکسیست‌ها - [چون] حزب توده نمی‌توانست فعالیت داشته باشد و منحل اعلام شده بود و روی آن هم حساسیت ویژه وجود داشت - همه صاحب سازوکار تشکیلاتی شدند.

دانشگاه کارآ

دستاورد تشکیلاتی دیگر این بود که دانشگاه، دانشگاه کارایی بود. هم خودکار و هم خودجوش بود. پرسشگر و نقاد بود. هم نقاد حاکمیت، هم نقاد نیروها و هم نقاد خودش. اتفاق مهمی افتاده بود که آخر سر اشاره خواهیم کرد.

تمرین تشکیلاتی

دستاورد دیگر این بود که این دوران، این دو سه سال، دوران تمرین تشکیلاتی بود. ما در ایران هیچ‌وقت دوران تمرین نداشتیم. دورانی که بتوان در آن هم تمرین استراتژیک، هم تمرین ایدئولوژیک و هم تمرین تشکیلاتی کرد. مثلاً در پینگ‌پنگ یک سنتی هست [به نام] دست‌گرمی که دو حریف

۱۰ دقیقه قبل از این که بازی شروع شود، دست گرمی می‌کند تا بازو آرام آرام گرم شود، عضله‌ها آرام آرام به کار افتد، همدیگر را برانداز می‌کنند، در چشم هم نگاه می‌کنند و در سرویسی که در دست گرمی می‌فرستند، یک پیچ می‌دهند، دفعه‌ی دوم دو پیچ می‌دهند و می‌توانند همدیگر را برانداز و لمس کنند. این اتفاق در ایران کمتر رخ داده است. یک مورد تاریخی داریم که ۳۹-۴۲ است که [امکان] تمرین تشکیلاتی برای نیروهایی که بار دوران بعد را بر عهده گرفتند [فراهم شد] که جلوتر به آن می‌رسیم.

ظهور و بروز طیف صادق رهبران

طیفی هم از رهبران صادق بروز و ظهور پیدا کردند. در سرکوب سال ۱۳۳۲ بخش مهمی از رهبران حزب توده از ایران فرار کردند، غیرمسئولانه هم فرار کردند بدنه را زیر تیغ دادند. بخشی از آنها به کتابخانه‌های اتریش و آلمان شرقی و بخشی هم به شوروی رفتند و شروع کردند به پرورش ذهن خودشان. ذهن پیچیده [بود] اما اخلاق لاغر. اما در این دوران طیفی از رهبران آمدند که در سه یا چهار بزنگاه، صداقت‌هایی از خودشان بروز دادند. در مرحله‌ی اول در تشکیل نهضت آزادی وقتی ۹ نفر از دانشجوها، نامه ۹ صفحه‌ای را پیش مهندس [بازرگان]، دکتر سحابی و آقای طالقانی بردند و گفتند که دوران جدی است و ما هم نمی‌توانیم به طور خودبه‌خودی در کادر جبهه‌ی ملی دوم فعال [باشیم] و خواهان این بودند که یک جریان جدید تشکیل شود؛ برخورد با این بچه‌ها صادقانه بود. برخورد در همان جلسه صادقانه بود. مهندس بازرگان خودش را با خلیل ملکی مقایسه کرد و به نوعی خود را نقد کرد و گفت اگر می‌بینید که آقای خلیل ملکی فکرش از من خیلی پیشرفته‌تر است به این دلیل است که تمام وقت است. من زندگی دارم، زن دارم، ماهی ۴۵۰۰ تومان حقوقم است و با کمتر از آن نمی‌توانم زندگی کنم. خیلی مهم بود [که صادقانه] وضعیت خودش را توضیح داد. توضیح وضعیت: گفت من نمی‌توانم از ماهی ۴۵۰۰ تومان خودم بگذرم. این

خیلی اهمیت داشت. بلوف تشکیلاتی نزد، نسل بعد از خودش را سرگرم نکرد، نگفت بیاید، دارمتان و از این ترفندها به کار نبرد. گفت وضعیت من این است. من نمی‌توانم حرفه‌ای شوم، اصلاً واژه‌ی مبارزه‌ی حرفه‌ای را قبل از حنیف‌نژاد، مهندس بازرگان به کار برد. این خیلی اهمیت داشت. این صداقت را داشت.

صداقت بعدی هم این بود که وقتی سرکوب سال ۱۳۴۲ صورت گرفت. مهندس بازرگان در جمع‌بندی‌های زندان عنوان کرد که دوران تغییر کرد، فاز تغییر کرد، ما دیگر رهبران فاز جدید نیستیم. این هم صداقت سوم بود. صداقت آخر هم این بود که هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی به این [جمع‌بندی] رسیدند که دوران دارد عوض می‌شود، موجود جدیدی در راه است و ما برای تولد موجود جدید رجمی شویم و انصافاً هم در ابتدای دهه‌ی ۴۰ برای تولد موجود جدید رحم شدند و بعداً هم عنوان کردند که ما حاضریم فرش خانه‌مان را برای رشد این بچه‌ها که محصول خودمان هستند، بفروشیم. رهبری صادقانه اول بار آمد و ذهنیتی که روی رهبران توده و برخی از رهبران حزب [های] نهضت مشروطه بود، تا حدودی در جامعه‌ی ایران پاک شد.

یک تئوری تجربی

اتفاق دیگر هم این بود که یک تئوری تجربی که دفعه‌ی قبل عنوان شد، گفتیم که آقای انتظاری که خیاط بود، مسوول تشکیلاتی نهضت آزادی در بدو تشکیل بود و یک تئوری داشت. بعضی از افراد هستند که به قول آقای مهندس [سحابی] استشمامی هستند. یعنی می‌توانند شرایط را با شامه‌شان کمی پیش‌بینی کنند. آقای انتظاری هم گفته بود شرایط ایران طوری است که همه‌ی ظرفیت تشکیلاتی نباید در وسط صحنه باشد. ایشان خودش خیاط بود و می‌گفت همانطور که کت رویه و آستر دارد، تشکیلات هم در شرایط [موجود] ایران باید یک رویه و یک آستر داشته باشد. بنابراین یک تئوری

تجربیی هم به لحاظ تشکیلاتی در این دوران بروز و ظهور پیدا کرد که بعداً نیروها خیلی روی آن کار نکردند.

کاستی ها - ناکامی ها

ناآمدگی نیروها

اما اگر بخواهم کاستی ها را عنوان کنیم تا به جمع بندی هم برسیم، می توان گفت نیروها ناآماده بودند. نیروهای سیاسی، چه جبهه‌ی ملی، چه نهضت آزادی و چه حوزه‌ی تازه سیاسی شده و رهبری آن که آقای خمینی بود، برای مواجهه ناآماده بودند.

خلأ استراتژی

خلأ استراتژی وجود داشت.

فقدان چشم انداز

هم در نیروها و هم در رهبری حوزه، چشم انداز وجود نداشت.

غیبت درک دورانی

درک دورانی غایب بود. برخی از روشنفکران درک دورانی داشتند. اما عموم نیروها فاقد درک دورانی بودند.

رویارویی بی پشتوانه

رویارویی و آنتاگونیسم با رژیم شاه بی پشتوانه بود، که آن دفعه هم صحبت شد.

برخورد منفعل با اجتماعیات: زن، زمین

نقد آخر هم این هست که نیروها - چه نیروی تازه سیاسی شده‌ی حوزه و چه روشنفکران - برخوردشان با اجتماعیات منفعل بود. یعنی درست است که رژیم شاه از دادن حق رأی به زنان و یا از تقسیم زمین مقصد خاصی داشت؛ ولی نیرو نمی‌تواند بگوید ما با رویکرد پوزیسیون حاکم اختلاف داریم. نیروها دیدگاه‌های خودشان را خیلی برملا نکردند. روحانیت به صورت سنتی تحریک شد و دیدگاه اصلی خودش را برملا کرد اما

روشنفکرها پریدند. آن پرش از آن زمان تا حالا، هنوز ادامه دارد. هنوز روشنفکری مذهبی، تکلیف خودش را با زن روشن نکرده است که حالا محدودی آزادی‌ها چیست و طبقات اجتماعی هم به همین ترتیب. لذا برخورد نیروها با اجتماعیات در آن دوره، برخورد منفعلی بود.

جمع بندی

برویم سر جمع بندی. قبلاً اسلوبی برای جمع بندی داشتیم که از همان استفاده می کنیم.

پیش نیازهای جمع بندی

شناخت پدیده:

ماهیت، میل، مسیر، فرجام

توضیح پدیده

تحلیل پدیده

طبیعتاً جمع بندی، پیش نیازهایی دارد، پدیده شناسی، توضیح پدیده مورد شنا سایی و تحلیل پدیده. در شنا سایی [بررسی می شود که] ماهیت، میل، سمت و فرجامش چیست. ما سعی کردیم در ۳۹-۴۲ هم این کار صورت بگیرد.

اصول جمع بندی

مبنا و شرط را لحاظ کردن

رو به جلو بودن

آینده ترسیم کردن

معطوف به عمل بودن

جمع بندی اصولی دارد. اصل اول اینکه فعل و انفعالات درون پدیده اصل مبنا است و آنچه که بیرون از پدیده است، شرط خارجی و عرض است. اصالت با مبنا است و عرض فرع است. اصل دوم این است که این جمع بندی در تاریخ نماند، رو به جلو باشد، آینده ای ترسیم کند و بالاخره عمل امروزی از دلش دربیاید و [از نوع] تحلیل کلاسیک علمی و دانشگاهی [صرف] که خیلی هم راه خیلی به جایی نمی برد، نباشد.

عناصر جمع‌بندی

عناصر جمع‌بندی این است که ما سعی کنیم که با دوران [موردمطالعه] هم‌زمان بشویم، فهمش کنیم و از درون آن قاعده برگیریم و امروز به کار بیندیم. در سعی هم‌زمانی و فهم دورانی [سعی می‌کنیم] شرایط را بشناسیم و به فرهنگ و عرف غالب آن زمان بذل توجه کنیم، نخواهیم که کل تاریخ را با درک امروزیین تحلیل بکنیم و ظرفیت آن دوره، نیاز آن زمان، کشش نیروها در آن مرحله را بفهمیم تا آخرسر بتوانیم تنظیم انتظار بکنیم. قواعد را برگیریم و نهایتاً بخشی از قواعد که دیگر به درد امروز نمی‌خورد الگ کنیم، بخشی را امروز ترجمه کنیم و به کار بیندیم و نهایتاً از تاریخ توشه‌ی امروزیی صید کنیم.

سعی هم‌زمانی - فهم دورانی

جامعه‌ی نیمه شهری - نیمه روستایی

حالا اگر بخواهیم آن دوره را فهم کنیم، جامعه در آن زمان یک جامعه‌ی نیمه‌شهری و نیمه‌روستایی بود. سطح انتظار از جنبش ۳۹-۴۲ را باید تا این سطح پایین بیاوریم.

جامعه‌ی باردار

جامعه باردار بود؛ به این مفهوم که تحولاتی در درون داشت. منتهی این تحولات همیشه در ایران سرکوب شده است. ایران [یا] یک کشور سزارین بوده یا کشور سقط‌جنین‌های وحشیانه بوده و هیچ‌وقت این ۹ ماه و ۹ روزه [به سرانجام] نرسیده تا مادر دوران آرام و طبیعی و متناسب با ارگانیک‌سازی که دارد و وحدتی که با طبیعت دارد، فارغ شود. جامعه ما جامعه بارداری بود.

در ۱۳۳۲ بعد از نهضت ملی به جای اینکه فرزندان دوران به طور طبیعی به دنیا بیاید، حمله‌ی وحشیانه‌ای صورت گرفت، با چکمه به رحم زده شد و فرزند سقط شد. دم به دم این اتفاقات در جامعه‌ی ایران افتاده است. ولی باز

۳۲-۳۹ جامعه باردار شده بود. ایران واقعاً وانفسا است. یعنی مادری هر دفعه باردار شده با چکمه او را زده‌اند ولی باز هم این میل به مشارکت در گردش زمانه را داشته است، باز هم رحم آسیب‌دیده را برای تولد موجود جدید ترمیم کرده است. این موضوع خیلی مهم است. شاید اگر این اتفاق در جای دیگری می‌افتاد و مادر دم به دم زخم دروان را روی بدنش حس می‌کرد، دیگر از [خیر] هرچه تولیدمثل و تولیدنسل می‌گذشت. اما ما ایران، ما میهن ما، اینطور نبوده است و این خیلی قابل احترام است. ایران در ۳۲-۳۹ باز باردار بود. جامعه باردار بود.

جامعه بغض دار

همین جامعه‌ی باردار، بغض‌دار هم بود. کودتایی بود و رهبر صاحب‌منش دوره به زور و ضرب از مدار خارج شده بود. مصدق را خارج کردند، [که] این خروج طبیعی نبود. این یک وجه دیگر بود.

اکثریت سستی - اقلیت مدرن

حالا جامعه‌ی ما یک اکثریت سستی و یک اقلیت مدرن داشت. اقلیت مدرنی که بخشی [به صورت] خودفهم می‌خواستند زندگی مدرن را پیشه کنند که حق شان بود و بخشی هم وابسته به نسل جدیدی بودند که در اقتصاد ایران بعد از ۱۳۳۲ آمده بود. این اکثریت سستی مقابل اقلیت مدرن قرار داشتند.

نظام سیاسی وابسته - مجری

نظام سیاسی هم وابسته به غرب بود، هم تنفسش در فضای غرب بود و خودش را در چهارچوب سیاسی و اقتصادی غرب تعریف می‌کرد و مجری بود. مجری خواسته‌ی کندی در ایران بود.

حاکمیت سنتی

این حاکمیت هم حاکمیت سنتی‌ای بود. حاکمیت سنتی یعنی فقط برای مدیریت اجتماعی یک ابزار و آن هم ابزار سرکوب را به کار برد. رضاخان همان ابزار را به کار برد. پهلوی دوم هم همین ابزار را به کار برد. لذا عقب‌ماندگی تاریخی پهلوی دوم در یکسال کشاکش با دموکرات‌های آمریکا به اثبات رسید؛ کما اینکه در ۱۰ یا ۱۵ سال بعد در کشاکش یک‌ساله با کارتر نماینده‌ی دموکرات‌ها بر سر حقوق بشر دوباره به اثبات رسید که آخر سر هم از دور تاریخ کنار رفت. اینکه همه در ایران فکر می‌کنند که فقط بخشی از نیروهای فکری سیاسی عقب‌مانده و سنتی هستند، [فقط] حوزه‌ی روحانیت سنتی و عقب‌مانده است [، اینگونه نیست. بلکه] حاکمیت هم حاکمیت عقب‌مانده و غیرتاریخی بود. حاکمیت هم حاکمیت سنتی بود که با گفتمان دوران و با الزامات دوران نمی‌خواند. حالا همین حاکمیت سنتی عقب‌مانده یک شبه‌مدرنیستی هم به جامعه ایران تحمیل کرده است. بالاخره گذار از سنت به مدرنیسم باید آرام آرام با قاعده و با توجه به عرف شکل بگیرد، [و] نه تحمیلی، یک شبه و نه آتاتورکی و رضاخانی. پهلوی دوم در عین حالی که قد و قواره آتاتورک و رضاخان را نداشت اما می‌خواست همان شبه‌مدرنیسم را با همان ضرب و زور بخش‌نامه‌ای به جامعه‌ی ایران تحمیل کند. این وجهی از فهم دوران بود.

نیروهای ناآماده

رهبری قطبی تازه سیاسی شده

وجه دیگر این بود که نیروها ناآماده هستند، رهبری قطبی تازه سیاسی شده است.

جنبش واکنشی تا کنشی

جنبش ۳۹-۴۲ بیشتر جنبش واکنشی است تا کنشی. این جنبش در قبال وضعیت موجود واکنشی بود.

جنبش بی پیش نیاز

جنبش بدون پیش‌نیازها، بدون تئوری، استراتژی و بدون آمادگی بود.

نسل نوجدی - نسل پیشین کلاسیک

پارادوکس دیگر برای فهم دوران [این بود که] نسل نو بر خلاف الان، نسل نو جدی بود. درک کرده بود این جهان جدی است. خدایی که گرداننده است، جدی است. از سر ملعبه نیست. جهان هم جدی است. دوران هم جدی است. [از این مقدمه‌ها] یک «پس» درآورد، «پس» ما هم باید جدی باشیم. نسل جدید جدی بود. [برای] رهبران قبلی خصوصاً جبهه‌ی ملی مبارزه سیاسی یک بازی به شمار می‌رفت ولی برای نسل نوی به میدان آمده نه. یک میدان و یک تمرین جدی بود.

میدان ما نور تشریح

اتفاق دیگر این بود که شرع میدان مانوری پیدا کرد، یعنی مخالفت روحانیت با اتفاقات خصوصاً در ابتدای قضیه مخالفت شرعی بود.

یک بر نتابیدن

جنبش ۳۹-۴۲ بیشتر یک برنتابیدن بود. نیروها، چه نیروهای قبلاً سیاسی و چه نیروهای تازه سیاسی شلاق دوم شاه را بعد از کودتای ۳۲ که در ۴۱ و ۴۲ بروز کرد برنتابیدند. جنبش برنتابیدن بود.

پیش فاز

آخر سر بخواهیم خلاصه بکنیم و زمان را فهم کنیم، ۳۹-۴۲ یک پیش‌فاز

بود. دورانی برای آغاز فاز بعدی بود. این تا آنجایی که بشود با دوران هم‌زمان بشویم.

البته در جلسه‌ی [ما] آقای مهندس سبحانی و آقای دکتر ملکی هستند و دوران را خودشان فعال بوده‌اند و [این دوران] دوران دانشجویی و دوران بعد از دانشجویی‌شان بوده و کاملاً درک کرده‌اند. ما از آقایان شنیده‌ایم و یا خوانده‌ایم، خیلی خوب بود اگر فرصتی بود که خود آقایان دوران را توضیح بدهند که حالا بخشی‌اش را آقای مهندس سبحانی ابتدای کار و بخشی‌اش را هم آقای مهندس میثمی جدی‌تر و مبسوط‌تر توضیح دادند.

برگیری قاعده

سرکوب، مرادف تعویق

حالا قواعد را بر بگیریم. این جان بحث است. دیگر در ایران ثابت شد که سرکوب مرادف تعویق است. یک سرکوب که صورت گرفت، یک سال و نیم یا دو سال بعد از مشروطه، استبداد صغیر آمد. سرکوب شد اما در حقیقت پاتک به آن [سرکوب] زده شد، [و] استبداد صغیر بر افتاد. [در] دوره بعدی رضاخان، مشروطه را سرکوب کرد، باز دهه بیستی راه افتاد که پاسخ سرکوب بود. ۳۲ سرکوب شد، ۳۹-۴۲ پاسخ سرکوب بود. سرکوب فقط موقت است، فقط آسپرین است، هیچ نیست. در ایران حاکمان فکر کردند که سرکوب استراتژی است. ولی استراتژی نیست، یک تاکتیک موقت است و عمری دارد بین سه سال تا پنج سال، هفت سال و حداکثر ۱۰ سال. این در ۳۹-۴۲ قاعده شد و [این قاعده] برای بار سوم در جامعه ایران تست شد.

سرکوب؛ اقدام غریزی ترک در استبداد

قاعده دیگر، [این است که] سرکوب یک اقدام غریزی است از سوی استبداد و زمانی صورت می‌گیرد که در دیوارش تَرکی پیدا می‌شود. در دیوار قاجارها تَرکی پیدا شد که از آن ترک، مشروطه سبز شد. محمدعلی‌شاه فهمید

و سرکوب کرد. در جامعه‌ی ایران و در استبداد سنتی جامعه‌ی ایران ترکی بر ملا شد، رضاخان فهمید، [اقدام به] سرکوب کرد. ۳۰—۳۲ ترکی در وضعیت جامعه‌ی استبدادزده و حاکمیت اتوریتار به وجود آمد. شاه، پیرامون و ایالات متحده دفع کردند، [و جامعه] سرکوب شد. ۱۳۴۲ هم ترکی پیش آمد، علی امینی ترکی در حاکمیت انداخت، جنبش ۳۹—۴۲ هم ترکی در استبداد اجتماعی انداخت، باز سرکوب شد. پس سرکوب، اقدام غریزی استبداد دیوانه و مجنون در ایران بوده است. این [مسئله در] ۳۹—۴۲ قاعده شد و به ثبت رسید.

ردپاهای نا زودنی : مشروطه - مصدق

وجه بعدی این است که رد پاهای مشروطه و مصدق در ایران نازودنی است. دو شعار در خرداد ۱۳۴۲ داده شد. یک شعار، شعار «سلام بر مصدق»، درود بر خمینی» و «مصدق رهبر ملی، خمینی رهبر شیعی» بود. با وجود این که ۱۰ سال گذشته بود، ولی مصدق زنده بود. یک شعار استراتژیک هم بود اما خیلی به آن عنایت نشد. این شعار مال همان روزهای ۱۵ خرداد است و شعار خیلی مهمی است، خود جوش است و از مردم [جوشیده است]: «چرخ زمان به عقب بر نمی‌گردد، مشروطه به استبداد بر نمی‌گردد» پس بالاخره باز ردپای مشروطه حتی در جنبش ۳۹—۴۲ که بیشتر جنبش مذهبی بود تا ملی، بر ملا شد.

حد زدن به قدرت، مشروطه کردن حاکمیت؛ سیر ماراتنی ایران

وجه بعدی این بود که حد زدن به قدرت و آرمان مشروط کردن حاکمیت در ایران خیلی ماراتنی بود. مرحله‌ی اول ماراتن، مشروطه. مرحله‌ی دوم ماراتن، دوره رضاخان. مرحله‌ی سوم، دهه‌ی ۲۰. مرحله‌ی چهارم ۳۲—۳۹، مرحله‌ی آخر هم ۳۹—۴۲. در ایران این ذهنیت [حاکم] است که قدرت [می‌تواند] از مطلقیت به مشروطیت، در یک فاز و فراز نزول پیدا بکند. [ولی]

نه، ماراتن است. دوندگان سرعت می‌خواهند در ۱۰ ثانیه صد متر را تمام کنند و خیالشان راحت شود. اما بالاخره ماراتنی هست و آن دوندگی پابره‌نه او گاندایی ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ کیلومتر را آرام آرام می‌دود، با پای برهنه، بی آب، بی‌خستگی، بی‌حوله‌ی خیس، به امید گذر از مطلقیت به مشروطیت. سرکوب ۱۳۴۲ نشان داد که مشروطیت در ایران که بدیل مطلقیت است، نمی‌تواند یک دو صدم تر تلقی بشود و نیروها بیایند و سه ماه و شش ماه و سه سال بخواهند این اتفاق را سامان بدهند. این شدنی نیست. این قاعده‌ای بود که در ۳۹-۴۲ جدی‌تر بر ملا شد.

انگیزانندگی مذهب

مذهب در دروه‌های قبلی انگیزاننده بود. اینجا هم انگیزاننده است.

نفوذ اجتماعی و توان بسیج روحانیت

نفوذ اجتماعی و توان بسیج روحانیت در اینجا جدی‌تر از مشروطه و جدی‌تر از نهضت ملی عیان شد.

توده‌ی بی‌شکل

وجه بعدی که جزء قاعده شد، توده‌ی آمورف و بی‌شکل است. در مشروطه توده‌ی بی‌شکل بود، آخر سر هم بی‌شکل ماند و رهبران این قدرت را نداشتند که توده‌ی آمورف را به توده‌ی تشکیلاتی تبدیل کنند. در [نهضت] جنگل [در این راستا] سعی شد [که] تا حدودی موفق بود و تا حدود زیادی ناموفق. ولی بالاخره متر صدی پیدا شد، این توده‌ی آمورف را شکل داد و از شکل گرفتن توده‌ی آمورف، نهضت ملی به وجود آمد. پیروزی در لاهه به وجود آمد. اخراج انگلیسی‌ها به وجود آمد و ملی کردن واقعی صنعت نفت در ایران به وجود آمد. در ۳۹—۴۲ این توده بی‌شکل آمد، بی‌شکل هم رفت. مجموعه‌ی نیروها، نتوانستند توده را شکل بدهند. این هم باز در ایران قاعده شد.

رابطه یک سویه‌ی روحانیت

وجه بعدی رابطه یک‌سویه‌ی روحانیت با توده یعنی با همان توده‌ی آمورف بود. رابطه‌ی روحانیت [با توده] رابطه‌ی یک‌سویه از بالای منبر رهنمود دادن، اعلامیه صادرکردن، تکلیف تعیینکردن، از دل مبارزه‌ی سیاسی تکلیف شرعی در آوردن بود. [این یک] رابطه‌ی یک‌سویه است. از آن طرف رابطه‌ای نیست، توده هم حق اظهارنظر [داشت]؟ توده هم آموزش [داشت]؟ توده هم تأثیر‌گذاری‌ای [داشت]؟ نه. [در] ۴۱-۴۲ هم که اوج جنبش روحانیت بود از یک طرف به سمت طرف دیگر ساطع می‌شد و از آن طرف چیزی نمی‌توانست ساطع بشود. این رابطه‌ی یک‌سویه در دوران‌های قبلی شکل گرفته بود و آنجا یک قاعده شد.

تقدم احساس بر برنامه

در مشروطه، ما یک بار تقدم احساس بر برنامه را تجربه کردیم، در ۱۵ خرداد دیگر خیلی جدی‌تر حس بر برنامه تفوق پیدا کرد.

ظرفیت خونین شدن تضاد سنت - مدرنیسم

حالا اتفاق دیگر که خیلی دردناک بود و قاعده شد این بود که تضاد سنت و مدرنیسم در ایران ظرفیت خونین‌شدن دارد. این را الآن هم خیلی باید توجه کرد. همین دوره‌ی اصلاحات هم رو به خونین شدن رفت. این مسئولیت روشنفکرهاست. حالا که آن طرف هیچ مسئولیتی در برابر خونین شدن و تضاد ندارد، آگاهی و مسئولیتی ندارد، [پس] از این طرف روشنفکرها باید مراقب باشند.

اصلاح ناپذیری حاکمیت

وجه دیگر این بود که حاکمیت شاه نشان داد که اصلاح‌ناپذیر است. [در] ۳۲ این را با کودتا اثبات کرد، [در] ۴۲ هم این را اثبات کرد.

تحلیل عاشورایی

وجه دیگر این بود که اگر در مشروطه علی موسیو و ستارخان تحلیل عاشورایی داشتند، در جنگل تحلیل عاشورایی به کوچک‌خان رسید، در نهضت ملی به مصدقی [رسید] — که به قول بچه‌های امروز — شکل این حرف‌ها نبود. [مصدقی] که گفت مشی من، مشی حضرت سید الشهداست و در بزنگاه، خانواده‌ام هم برای من معنا ندارد و پای اعتقاد می‌ایستم، اتفاق خیلی مهمی بود که از مصدق ساطع شد. حالا در این دوران هم، جامعه‌ی ایران جدی‌تر از گذشته آمد پای تحلیل عاشورایی. سر بزنگاه، از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تحلیل عاشورایی داشت.

وظائف انقلاب مغلوب بر دوش ضد انقلاب غالب

اتفاق دیگری که افتاد، جلسات گذشته یک بار اشاره شد که کارل مارکس یک نابغه‌ی فکری بود و این را نمی‌شود منکر شد. گرچه در تحلیل فلسفی جهان و در تحلیل اجتماعی با او مرزهای جدی‌ای داریم، ولی بالاخره نبوغ فکری‌اش گزاره‌هایی را از ذهنش خارج می‌کرد. یک گزاره، گزاره‌ی خیلی کیفی‌ای است. عنوان می‌کند که وظایف انقلاب مغلوب، عیناً به ضدانقلاب غالب منتقل می‌شود. یعنی شاه [در] ۱۳۳۲ یک جنبش ملی مترقی توسعه‌خواه را سرکوب کرد. اما ۳۹-۴۲ که دیگر کندی آمد، همان وظایف دولت ملی مصدق که انقلاب مغلوب بود، بر رژیم شاه سوار شد. اینکه زمین تقسیم بشود، زن صاحب حق رأی بشود، سپاه دانش و بهداشت و ترویج به روستاها برود، [و] نظام ارباب و رعیتی اصلاح بشود.

مگر مصدق می‌خواست چه کار بکند؟ می‌خواست کُن فیکون کند، [و یا] می‌خواست فیل هوا کند؟ می‌خواست همین کارها را بکند، [شاه] نگذاشت و سرکوبش کرد. ولی خودش مجبور شد که وظایف انقلاب مغلوب را بر عهده بگیرد. این در ایران قاعده شد. بار اول توسط رضاخان، رضاخان مشروطه را

سرکوب کرد، ولی وظایف مشروطه به عهده‌اش قرار گرفت و مجبور شد وظایف اقتصادی مشروطه، راه و توسعه‌ای را که منظور نظر پدران ما در مشروطه بود، [انجام دهد] اما توسعه‌ی سیاسی را اکراه کرد.

آغازهای پیش از قاعده

حالا یک پیش‌قاعده‌هایی هم [وجود دارد]. پیش‌قاعده یعنی در یک حرکت، یک بار جلوه‌گر می‌شود اگر دفعه‌ی دوم و سوم هم بود تبدیل به قاعده می‌شود. اینجا پنج جلوه‌گری دیده شد:

بیات شدن استراتژیک؛ ناکارائی نیروی ماقبل مرحله

جلوه‌گری اول این است که نیروهای سیاسی که در دوران قبل محور دوران بودند، اگر نوز نشوند، بیات می‌شوند. جبهه‌ی ملی دوم این طور شد. ناکارایی نیروی ماقبل مرحله در ۳۹-۴۲ نشان داده شد.

تشکیلات خودی

اتفاق دیگر این بود که روحانیت در پی تشکیلات خودی برآمد. وقتی که هیئت‌های مؤتلفه می‌خواستند شکل بگیرند، آقای مهندس سحابی در زندان [بودند]. مهندس سحابی [می‌گویند] یکی از رهبران مؤتلفه برای ایشان در زندان ۴۲-۴۳ نقل می‌کردند که ما رفتیم پیش آقای خمینی، گفتیم که ما بچه‌های بازار هستیم و می‌خواهیم کار تشکیلاتی بکنیم. درست است که نهضت آزادی مدرن بود اما جریان مذهبی بود. یعنی بالاخره کسی نمی‌تواند تدین رهبران روشنفکرش را منکر شود، همانطوری که آقای خمینی هم منکر نشد. گفتند که ما می‌خواهیم فعال بشویم، و نهضت آزادی هم هست، آقای خمینی آنجا یک جمله‌ای می‌گوید، عنوان می‌کند که بچه‌مذهبی‌ها تشکیلاتی برای خودشان داشته باشند. نهضت آزادی هم بالاخره مذهبی بود. بدنه‌اش هم بچه مذهبی‌ها بودند، اینکه آنجا، سنگ‌بنای غیرخودی کردن تشکیلاتی گذاشته شد. که بعداً در جمهوری اسلامی خیلی جدی‌تر قاعده می‌شود.

تثبیت صنف

اتفاق دیگر تثبیت صنف بود، یعنی مراجع در این دوره در پی تثبیت صنف روحانیت بر آمدند که این بعداً در دوره‌های دیگر تکرار شد و تبدیل به قاعده شد.

پدري

یک اتفاق دیگر هم اینجا افتاد. یک پدری‌ای صورت گرفت، بانیان نهضت وقتی به زندان رفتند، این تحلیل را داشتند که دورانشان گذشته است و باید از رجم، موجود جدیدی متولد بشود. سعی کردند پدری کنند که اتفاق مهمی بود.

جنین زنده در روند سقط

یک پیش‌قاعده هم شکل گرفت. آن هم این که درست است که چکمه به رجم می‌زند تا جنین ساقط شود و درست است که در ارگانیکسم انسان آن تک جنین ساقط می‌شود، اما رجم اجتماع فرق می‌کند. در رجم اجتماع نطفه‌هایی هستند که هنوز برقرار هستند که در دوران بعد متولد می‌شوند. ۳۹—۴۲ آن چکمه به رجم اجتماع خورد، رهبران اصلی را ساقط کرد، تبعید کرد و زندان کرد؛ ولی بالاخره بخشی از بچه‌های ۳۹—۴۲ دانشگاه توی آن رجم ماندند و بعد از ۴۲ آمدند و دوران را از آن خودشان کردند.

کاربست امروزین

تئوری؛ پشتوانه حرکت

حالا کاربست امروزین چیست؟ اگر بخواهیم بحث را جمع بکنیم، یک [کاربست این است که] تئوری، پشتوانه حرکت است. حرکت راه انداختن، اعتراض کردن و شوریدن ساده است و چندان پیچیده نیست. همین جمع ما الآن بیرون حسینه می تواند در حد توان خودش جرقه‌ای بر پا کند. اما مهم این است که این برپایی‌ها، از پشتوانه‌ای، به‌خصوص پشتوانه‌ی تئوریک برخوردار هست، یا نه. این درس ۳۹—۴۲ بود. [و] بدون پشتوانه‌ی تئوریک حرکتی نباید راه انداخت.

چشم انداز؛ حداقل تا چند قدم آن سوتر

دوماً نمی‌گوییم که [چشم‌انداز] تا آخر تاریخ و تا انتهای افق باید دیده شود. [این] دست‌نیافتنی است ولی بالاخره نیروی استارتر موظف است حداقل تا چند قدم آن سوترش را ببیند. چیزی که در ۳۹—۴۲ نبود.

توده به صحنه، سپس؟

وجه بعدی: توده را به صحنه بیاوریم، سپس چه؟ که آخر چه شود؟ [در] ۳۹—۴۲ توده به صحنه آمد، [اما] آخرش چه؟ توده به صحنه فرجامش چه است؟

زمینی برای تمرین

وجه بعدی: دوره‌هایی می‌تواند زمینی برای تمرین تلقی شود، [این] اشکال نیست.

بازی تأخیری

وجه بعدی این است که ۳۹—۴۲ آموخت که بالاخره نیروها باید یک

بازی تأخیری هم نکنند. نمی شود یک تیم [حالا] بسکت [بال] باشد، فوتبال باشد، واترپلو باشد. نمی توانی از اول تا آخر حمله کنی. نفس کم می آوری. یک دوره ای باید بازی تأخیری باشد. سال ۱۳۵۵ یک اتفاقی افتاد، فینال جام ملت های آسیا در تهران بود، ایران بود و کویت. حشمت مهاجرانی بود و در ورزش آدم فکوری بود. ایران جلو بود، ۵ دقیقه حشمت گفت بازی را در زمین [خود] ایران. ۵ دقیقه دست از حمله برداشتند و تا بازی به آخر برسد و پیروز بیرون بیایند. بازی تأخیری صورت گرفت. ۵ دقیقه بازی در زمین ایران بود. کویت هم ملتهب بود، می خواست زهر خودش را بریزد، اما نمی توانست. نیروها در ایران هیچ وقت این سیر را نرفته اند که مقابل نیروی مهاجم خودشان، بازی تأخیری نکنند. در ۳۹-۴۲ [شرایط به گونه ای بود که] می شد بازی را تأخیری کرد. می تنور را داغ کردن و آنتاگونیسم را ضریب دارتر کردن و تهاجم ورزیدن، فرجامش هم مهم است.

ضرورت نو شدن

وجه بعدی ضرورت نو شدن بود. [به این معنی] که نیروها اگر بخواهند بمانند و مؤثر باشند باید دوره به دوره نو بشوند.

همه سازمانی

اتفاق بعدی که الآن خیلی به درد می خورد، [این است که] همه ی نحله ها صاحب سازمان بشوند. حتی باندهای مخوفی که وجود دارد، صاحب سازمان شناخته شده بشوند. خیلی به نفع جامعه ی ایران است. اتفاقی که [در] ۳۹-۴۲ افتاد [این بود که] همه سازمان دار شدند. کار بست امروزینش این است که همه سازمان دار بشوند.

زیست مشترک - پروژه ی مشترک

وجه بعدی - دو تای ماقبل آخر مهم است - زیست مشترک و پروژه ی

مشترک [است]. در ایران، چند بار محدود این اتفاق افتاده است که نسل قدیم زیست مشترکی با نسل جدید تعریف کرده است، [و این اتفاق] میوهی قابل خوردن داده است. یک میوه، میوهی زیست مشترک بازرگان، طالقانی و دکتر سبحانی، با نسل بعد از خودشان بود. در اعیاد، عید فطر، پیک‌نیک، سفر، زلزله‌ی بوئین زهرا و سیل جوادیه، پاتوق‌ها و انجمن اسلامی، در خوابگاه، مسجد هدایت و شرکت انتشار.

همین کار را [در] همان دوره مرحوم حسین فکری در تیم تهران جوان با ۱۰ یا ۱۵ [بازی‌کن] نسل بعد از خودش مثل آقای غلامحسین نوریان، مثل ناصر نوآموز که رئیس فدراسیون فوتبال بود، مثل ناصر سلطانی، مثل داریوش مصطفوی و مثل محسن حاج‌نصرالله کردو ۱۰، ۱۵ نفری بودند که بچه‌های دولاب و شهباز بودند. آقای فکری ۱۰ یا ۱۵ سال با اینها زیست، آنها [را] از نونهالی آورد تا [جایی که] کاپیتان تیم ملی کرد.

همین اتفاق در مواجهه‌ی آقای حسن جبارزادگان [افتاد]. حسین فکری سی‌سی بود، حسن جبارزادگان هم سی‌سی بود، حسن جبارزادگان هم با نسلی از بسکتبالیست‌های ایران مثل اشتری‌ها، مثل مرحوم محمود عدل، مثل مسعود ماهتابانی‌ها، این کار را کرد. آنها را از مدرسه گرفت، آورد به سطح کاپیتان و مربی تیم ملی رساند. حسن جبارزادگان ۱۵، ۲۰ سال با آنها زیست. ابوالحسن صبا هم با شاگردانش دو-سه سال زیست. این زیستن‌ها و زیست‌مشترک‌ها در ایران میوه داده است. ۳۹-۴۲ این اتفاق افتاده و امروز هم با آن کار داریم.

اجتماعیات

وجه بعدی اجتماعیات است. اجتماعیات به این مفهوم که نیروها باید روی مسائل اجتماعی دیدگاه پیدا کنند.

نقادی

وجه آخر هم نقادی است. این درس نقادی را ابتدا نسل جوان ۳۹-۴۲ داد. نقاد خودش بود. به این رسید که ما افتاده‌ایم پشت جبهه‌ی ملی، داریم حرکت خود به‌خودی می‌کنیم. تا کی حرکت خودبه‌خودی؟ نقد خود، نقد نیروها، نقد جبهه‌ی ملی، نقد نهضت آزادی و نقد حاکمیت [باید انجام شود]. الان فقط نقد حاکمیت صورت می‌گیرد. اگر نقد خود و نقد نیرویی که خودمان در آن هستیم، ضمیمه نشود، به دست حاکمیت هیچ اتفاقی در جامعه‌ی ایران نمی‌افتد. نه برای خودمان و نه برای جامعه ایران.

پوستها

منابع فراز^۱

۱. تاریخ ۲۵ ساله ایران ۵۷ - ۳۲، سرهنگ نجاتی، رسا
۲. نهضت امام خمینی، حمید روحانی، ج۲، نشر بنیاد شهید
۳. از نهضت آزادی تا مجاهدین، میثمی، صمدیه
۴. بررسی اصلاحات ارضی، م. سوداگر
۵. مسئله دهقانی و مسئله ارضی در ابران، خسرو خسروی
۶. مسئله ارضی و جنپ طبقاتی در ایران، باقر مومنی

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز مبارزاتی ۴۲-۳۹ توسط هدی صابر ارائه شده است.

نمایه اسامی

اسماعیل رضایی..... ۲۲
 اشرف پهلوی..... ۱۰۱
 اصل چهار..... ۱۱۳، ۱۱۱، ۹۷
 اصلاحات ارضی..... ۷۳، ۷۰، ۵۸، ۴۱
 اف ال ان..... ۵۴، ۵۳
 اللهیار صالح..... ۲۱۱، ۱۹۶، ۱۸۰، ۱۶۱
 امیرالیسم..... ۷۳، ۶۸، ۶۷، ۴۲
 امره ناگی..... ۶۴
 امریکن اینترپرایز..... ۲۵۵
 ام کلثوم..... ۴۳
 امیر پیشداد..... ۱۴۳
 امیرحسین آزموده..... ۱۶۶
 امیرعباس هویدا..... ۱۶۰، ۱۴۰، ۹۹
 امیرهوشنگ دولو قاجار..... ۱۶۶
 انتظاری..... ۲۶۷
 انقلاب سفید..... ۹۹، ۹۷، ۸۲

ب

باتماقلیق..... ۱۲۷، ۷۴
 باتیستا..... ۱۲۱، ۵۹
 باقر مؤمنی..... ۱۴۳
 بالقاسم..... ۵۳
 بانک ایران و امریکا..... ۸۶
 بانک ایران و انگلیس..... ۸۶
 بانک ایران و هلند..... ۸۶
 بانک عمران..... ۱۰۸
 بانک ملی..... ۱۰۳
 برادران انگجی..... ۲۳۳
 بریتیش پترولیوم..... ۸۳
 بن بلا..... ۵۳
 بنجامین دیزرانلی..... ۴۴
 بهاءالدین محلاتی..... ۱۹۸
 بهبهانی..... ۲۲۹

آ

آجیب اس.پ.آ..... ۹۰
 آجیب میناریا..... ۹۰
 آسوشیتدیرس..... ۱۶۸
 آورل هریمن..... ۱۶۴
 آیزنهاور..... ۶۱
 آیشمن..... ۱۳۶

ا

ابوالحسن ابتهاج..... ۱۶۶، ۸۶
 ابوالحسن بنی صدر..... ۲۱۰، ۱۹۰، ۱۷
 ابوالحسن خانعلی..... ۲۶۴، ۱۶۳
 ابوالقاسم اثنی عشری..... ۲۳۵
 احسان طبری..... ۱۴۲
 احمد آسایش..... ۹۰
 احمد امامی..... ۲۳۲
 احمد خسروشاهی..... ۲۳۳
 احمد رضایی..... ۲۰
 احمد شاملو..... ۹۷، ۹۱
 احمد صدر حاج سید جوادی..... ۲۸
 احمد فرهاد..... ۱۶۷، ۲۳
 احمدزاده‌ها..... ۱۹۰
 اردشیر زاهدی..... ۱۶۴
 ارنستو چگوارا..... ۲۵۸، ۱۱۹، ۶۰
 استالین..... ۶۳، ۶۲، ۶۱
 استاندارد کالیفرنیا..... ۸۳
 استاندارد نیوجرسی..... ۸۳
 اسداله علم..... ۲۴، ۶۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴

۲۲۵

بهرام بیضایی.....	۱۹۰
بهروز برومند.....	۱۵۳
بیژن جزینی.....	۲۵۹، ۱۵۲
بیمارستان نجمیه.....	۱۵۰
بیمه‌ی ملی.....	۱۰۸

پ

پاتریس لومومبا.....	۴۶، ۴۵
پاسیاه‌ها.....	۵۲
پانچو ویلا.....	۱۲۰
پان عربیسم.....	۴۲
پان ناصر یسم.....	۴۳
پروانه فروهر.....	۲۱۰، ۱۹۰، ۱۷۳، ۱۵۲
پرویز یعقوبی.....	۲۸
پورت سعید.....	۹۰
پیرمندس فرانس.....	۵۲
پیمان بغداد.....	۸۵، ۸۴

ت

تقی عاملی زاده.....	۹۰
تگزاکو.....	۸۳
تهران اکونومیست.....	۱۳۷
توروشکو.....	۶۳
توکللی بینا.....	۲۳۵
تونکو عبدالرحمن.....	۳۷
تیم تهران جوان.....	۲۸۵
تیمور بختیار.....	۱۶۶، ۱۶۴، ۸۵

ج

جان اف. کندی.....	۱۱۷
.....	۱۳، ۱۴، ۲۱، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵
.....	۱۱۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱،
.....	۱۲۲، ۱۲۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵،
.....	۱۶۹، ۱۷۰

ح

حاج تقی انوری.....	۱۹۱
حاج قاسم لباسچی.....	۲۱۱، ۱۹۱

چ

چستر پاولز.....	۱۷۰، ۱۶۹، ۱۳۷، ۱۳۶
چهارراه فخرآباد.....	۱۳۶
چه‌گوارا ← ارنستو چه‌گوارا	
چه‌هوا.....	۵۱

ح

خط نجف ۲۰۲
 خلیج خوگها ۶۵
 خلیل کمره‌ای ۲۴، ۱۹
 خلیل ملکی ۲۴۵، ۲۴۳
 خلیل ملکی ۹۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۱۰، ۲۱۵،
 ۲۶۶
 خلیل ملکی ۲۷، ۲۵
 خورشچف ۶۳، ۶۲

د

داچای ۵۷
 داریوش فروهر ... ۲۵، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۱۱
 داریوش مصطفوی ۲۸۵
 داریوش همایون ۲۱۰
 داگلاس مک آرتور ۱۴۰
 دانیل رویر ۲۵۶
 دین‌بین فو ۵۱

ذ

ذکاء‌المک فروغی ۱۶۶
 ذوالفقاری ۱۰۵

ر

رحیم عطایی ۸۸
 رضاخان ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰
 رفیق‌دوست ۲۱۴
 روح‌اله موسوی خمینی ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷،
 ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲،
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲،
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴،
 ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷،
 ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۵۸

حاج کریم دستمالچی ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۱۱
 حاج‌حسن قاسمیه ۱۷۲
 حائری‌زاده ۸۲
 حبیب‌اله شفیق ۲۳۵
 حبیب‌اله عسگراولادی ۲۳۶، ۲۳۵
 حزب ایران ۱۱، ۱۰
 حزب مردم ۸۷
 حزب مردم ایران ۱۰
 حزب ملت ایران ۱۰
 حزب ملیون ۸۷
 حسن ارسنجانلی ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۵
 حسن پالکروان ۱۶۶
 حسن جبارزادگان ۲۸۵
 حسن حبیبی ۱۹۰، ۲۱۰
 حسن طوفانیان ۱۲۷
 حسن لاهوتی اشکوری ۲۵۹
 حسن میرمحمد صادقی ۲۳۶
 حسن وکاظم اشتری ۲۸۵
 حسن البکر ۴۱
 حسنعلی منصور ۱۷۷
 حسنعلی منصور ۱۷۷
 حسین آزموده ۱۳۶
 حسین شاه‌حسینی ۸۸، ۱۶۱
 حسین فردوست ۹۹
 حسین فکری ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹،
 ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۵

حسین فولادی ۹۰
 حسین مظفری ۲۷
 حسین وحید خراسانی ۲۳۳
 حسینعلی منتظری ۲۳۲
 حشمت مهاجرانی ۲۸۴
 حمید روحانی ۲۰۶

خ

خاکوبو آربنز ۳۵، ۴۶، ۶۴، ۷۳
 خدیو ۴۴

سید صدرالدین جزایری..... ۲۴
 سید علی موسوی بهبهانی..... ۲۶، ۲۴
 سید محسن حکیم..... ۲۰۲
 سید محمد بهشتی..... ۲۰، ۱۹
 سید محمد رضا سعیدی..... ۲۵۹
 سید محمد کاظم شریعتمداری..... ۲۹
 سید محمدرضا گلپایگانی... ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۸
 سید محمدهادی میلانی..... ۲۳۳، ۲۰۳، ۱۹۸
 سید مرتضی جزائری..... ۱۹
 سید مهدی یثربی..... ۲۳۳
 سید موسی صدر..... ۱۹
 سید هادی خسروشاهی..... ۲۹
 سیدحسن امامی..... ۸۳
 سیرامانسترا..... ۶۰
 سیمان دورود..... ۱۰۸
 سیمان فارس..... ۱۰۸

ش

شاپور بختیار..... ۸۸، ۲۲
 شانه‌چی..... ۲۳۶
 شبه مدرنیسم..... ۸۶
 شرکت کانال سونز..... ۴۴
 شرکت انتشار..... ۱۸۵
 شرکت بریتیش پترولیوم..... ۸۲
 شرکت حمل و نقل خلیج..... ۱۰۸
 شرکت رویال داچ شل..... ۸۳
 شرکت نفت انگلیس..... ۸۳
 شرکت نفت دولتی فرانسه..... ۸۳
 شرکت یاد..... ۹۲
 شعبان..... ۸۳
 شعبان جعفری..... ۸۳
 شمس الملوک مصاحب..... ۲۴
 شهاب‌الدین مرعشی نجفی..... ۱۷۶، ۱۷۵
 شیخ فضل‌اله نوری..... ۲۴۶

۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۱

روزنامه‌ی آتش..... ۸۲

ز

زایاتا..... ۱۲۰
 زاهدی..... ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲

ژ

ژنرال جیپا..... ۵۱
 ژولیوس نایرره..... ۴۶، ۴۵

س

سازمان افسران آزاد..... ۴۸
 سانتاکلارا..... ۶۰
 ساواک..... ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴
 ساواک..... ۸۵
 ستارخان..... ۲۸۰، ۵، ۴
 سر ندیس رایت..... ۸۲
 سعید محسن..... ۱۶۸
 سعید محسن..... ۲۷
 سوکارنو..... ۱۲۰، ۳۶
 سیا ۶۲
 سید ابراهیم میلانی..... ۹۰
 سید ابوالقاسم خوبی..... ۲۰۲
 سید اصغر رخ‌صفت..... ۲۳۵
 سید جعفر بهبهانی..... ۹۳، ۸۲
 سید حسین بروجردی..... ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۷،
 ۱۸۱، ۱۸۲
 سید حسین بروجردی..... ۱۴۷، ۲۱
 سید حسین خادمی..... ۲۳۲
 سید حسین طباطبائی قمی..... ۲۳۳
 سید حسین فاطمی..... ۸، ۶
 سید رضا زنجانی..... ۳۹، ۲۴، ۶
 سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی..... ۱۹۸

غ

- غلامحسین نوریان..... ۲۸۵
 غلام حسین صدیقی..... ۲۱۱، ۱۹۶، ۱۶۱
 غلامرضا ازهارى..... ۱۶۴
 غلامرضا تختی..... ۲۵۶، ۱۷۳
 غلامرضا تختی..... ۱۵۰، ۲۲
 غلامعلی فریور..... ۱۶۵، ۱۳۵

ف

- فتح‌الله بنی‌صدر..... ۸۸
 فتح‌اله نوری اسفندیاری..... ۸۴
 فخرالدوله..... ۱۳۶
 فدائیان اسلام..... ۲۶
 فرانسوا میتران..... ۵۳
 فرانکلین هریس..... ۱۱۳
 فرح‌اله نویسی..... ۱۶۶
 فرحت عباس..... ۵۲
 فرّخ نگهدار..... ۲۰
 فرمانفرمایان..... ۱۲۷، ۱۰۵
 فرهنگ ریمن نخعی..... ۲۶
 فضل‌اله زاهدی..... ۱۲۴
 فیدل کاسترو..... ۵۹، ۲۱

ق

- قصریخ..... ۷۴
 قوام نکرومه..... ۴۵

ک

- کارخانه تصفیه شکر اهواز..... ۱۰۸
 کانال سونز..... ۴۴، ۳۵

ص

- صدام حسین..... ۴۲

ط

- طاہر احمدزاده..... ۹۰
 طیب حاج‌رضایی..... ۲۱۴، ۲۲

ع

- عباس رادنیا..... ۸۸
 عباس سمیعی..... ۹۰
 عباس شیبانی..... ۲۱۰، ۱۹۰، ۱۵۲، ۲۹، ۱۷، ۱۶
 عباس گرز..... ۱۲۴
 عباس مسعودی..... ۸۱
 عباس نراقی..... ۲۳
 عبدالسلام عارف..... ۴۱، ۴۰
 عبدالکریم قاسم..... ۱۲۰، ۴۱
 عبدالوهاب..... ۴۳
 عزت‌شاهی..... ۲۳۶
 عزت‌اله سحابی..... ۲۷، ۲۸، ۱۴، ۵، ۳، ۹۰، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۷۶، ۲۸۱
 عزیزاله ضرغامی..... ۱۶۶
 علی اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)..... ۲۵۹
 علی امینی..... ۱۰۳، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۳
 ۲۷۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۰
 علی شایگان..... ۸
 علی شریعتی..... ۹۰
 علی کیان..... ۱۶۶
 علی موسیو..... ۵، ۴
 علی اصغر بدیع‌زادگان..... ۲۶۰، ۲۱۰، ۱۶۸
 علی موسیو..... ۲۸۰
 عنایت‌اله ربّانی..... ۲۸، ۲۷

ک

مجله‌ی سپید و سیاه..... ۸۷
 مجمع‌العلماء..... ۲۳۳
 محسن حاج‌نصرالله..... ۲۸۵
 محسن حکیم..... ۱۷۷
 محسن فروغی..... ۱۶۶
 محسن لبانی..... ۲۳۵
 محمد بهبهانی..... ۱۸۱
 محمد تقی فلسفی..... ۲۲۹، ۲۰۵
 محمد تقی فلسفی..... ۲۴
 محمد توسلی..... ۱۹۰
 محمد توکلی..... ۱۷
 محمد حسن شمشیری..... ۱۴۹
 ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۱۱

محمد حسین نانینی..... ۱۱
 محمد حنیف‌نژاد..... ۲۵، ۲۰، ۱۸
 ۲۷، ۱۵۲، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۳۲
 ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۷

محمد حیاتی..... ۲۳۵
 محمد درخشش..... ۱۶۵
 محمد رحیم عطایی..... ۲۸، ۲۳، ۲۱
 محمد علی مسعودی..... ۸۳
 محمد کاظم شریعتمداری..... ۱۷۵
 محمد مجتهد شبستری..... ۲۹
 محمد مصدق..... ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۷۳، ۲۶۱، ۲۵۸
 محمد ملکی..... ۲۷۶، ۹۱
 محمد موسوی یزدی..... ۱۷۵
 محمد هادی میلانی..... ۱۷۶، ۱۷۵
 محمد تقی شریعتی..... ۹۰
 محمد علی انگجی..... ۹۰
 محمد علی قاضی طباطبایی..... ۲۳۳
 محمد مهدی جعفری..... ۲۱۰، ۱۶۸
 محمود شامخی..... ۲۰
 محمود طالقانی..... ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۱۹، ۱۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۷۳، ۲۹، ۹۲، ۱۴۴
 ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۱۲
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶
 ۲۸۵

کارخانه ایرانیت..... ۱۰۸
 کارخانه قند قهستان..... ۱۰۸
 کارخانه لاستیک بی.اف. گودریچ..... ۱۰۸
 کارخانه قند فارس..... ۱۰۸
 کارخانه قند فریمان..... ۱۰۸
 کارل مارکس..... ۲۸۰
 کاظم حسینی..... ۲۱۱، ۱۹۶، ۹۰
 کاظم حسینی..... ۲۲، ۱۶
 کاظم سامی..... ۱۷
 کریم سنجایی..... ۱۹۶، ۱۶۱
 کریم سنجایی..... ۲۲
 کمپرادوریسیم..... ۸۶
 کمربند سبز..... ۸۵

گ

گالف..... ۸۳
 گاندی..... ۲۲۵، ۲۲۴
 گرانما..... ۵۹

ل

لاتیفون‌دیا..... ۶۹
 لاتیفون‌دیا..... ۱۲۰
 لطف‌اله میثمی..... ۲۱۰، ۱۹۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۵، ۳

م

مارشال تیتو..... ۴۷، ۳۷
 مارشال دوگل..... ۵۵
 ماریس..... ۱۳۲
 مأموریت برای وطن..... ۹۹، ۹۷
 مانو..... ۵۸، ۵۶، ۳۷
 مجتبی عرب‌زاده..... ۲۸
 مجتبی نواب صفوی..... ۱۴۷، ۹۳
 مجله‌ی تهران‌مصور..... ۸۷

ن

ناصر سلطانی ۲۸۵
 ناصر صدر الحفاظی ۸۸
 ناصر مقدم ۱۲۵
 ناصر نوآموز ۲۸۵
 ناصر یسم ۴۳
 نجم الملك

ابوالقاسم نجم ۲۳، ۲۲
 نشریه تهران اکونومیست ۱۰۷
 نعمت اله نصیری ۱۲۴، ۱۲۵
 نهضت آزادی ایران ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۷۳،
 ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳،
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱،
 ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۹،
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۲،
 ۲۲۴، ۲۲۷
 نهضت مقاومت ملی ۸، ۶، ۱۰، ۱۱،
 ۳۴، ۳۹، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۹۷
 نهضت ملی ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۵
 نورالدین الموتی ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۵
 نوری سعید ۴۰
 نوید ۱۹، ۲۶
 نیما یوشیج ۹۱

ه

هاشم صباغیان ۱۸
 هتل ناسیونال ۷۴
 هری ترومن ۱۱۱
 هما دارابی ۱۶
 همایون کاتوزیان ۱۴۳
 هواری بومدین ۵۴
 هوبرت همفری ۱۶۰
 هوشنگ پورقیادی ۲۸
 هوکها ۱۲۰
 هیئت خلع ید ۱۵۵

محمود عدل ۲۸۵
 مدرسه حقانی ۲۵۹
 مرتضی حائری ۱۷۱
 مرتضی حسینی لنگرودی ۱۷۵
 مرتضی قلی خان بیات سهام السلطان ۸۴
 مرتضی مطهری ۲۴۷
 مرتضی مطهری ۱۹، ۲۰
 مسجد اعظم ۱۷۲
 مسجد سید عزیزالله ۱۷۱
 مسجد هدایت ۱۸
 مسعود حجازی ۲۵
 مسعود کیمیایی ۱۳۲
 مسعود ماهتابانی ۲۸۵
 مصطفی تاجیک ۱۷۳
 مصطفی کاشانی ۸۲
 معمر قذافی ۴۹
 منوچهر اقبال ۸۷، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۶۳
 منوچهر مقدادی ۲۳۲
 مهدی اخوان ثالث ۹۱، ۹۷
 مهدی الهی قمشه ای ۲۰
 مهدی بازرگان ۱۴، ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۸۸
 ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳،
 ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶،
 ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۶۶، ۲۴۴،
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳،
 ۲۶۶، ۲۸۵

مهدی جعفری ۲۷، ۲۸
 مهدی قلی علوی مقدم ۱۶۶
 موبیل ۸۳
 مونکادا ۶۰
 میتینگ جلالیه ۱۶۸
 میراشرافی ۸۲
 میرزا آقاخان کرمانی ۲۴۲
 میرزا عبدالله مجتهدی ۲۳۳
 میرزا کوچک خان ۴، ۲۸۰
 میرزا هاشم آملی ۱۷۵

یداله سحابی ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۸۸، ۱۴۴، ۱۴۸،
۱۶۱

و

ویسکانسین..... ۱۱۱

ی

یوری گاگارین..... ۶۳
یونایتد فروت..... ۴۶

ی

یداله سحابی.....
یداله سحابی.....

هشت فراز هزار نیاز

در سده جنبش خجسته‌ی مشروطه، مغتنم فرصت و نیکو زمانی است برای یک ورناداز تاریخی بر پهنه‌ی قرنی که پشت سر نهاده‌ایم و نظر افکندن بر فرازها و فرودها، دستاوردها و ناکامی‌های فصل به فصل مبارزات سیاسی و اجتماعی میهن‌مان.

در بزنگاه سده‌ی مشروطیت، برگ‌زنیم ایده‌ها، آرمان‌ها، طلب‌ها، مهرها، دردها، زخم‌ها، شعفا، ظفرها، نافرجامی‌ها و... تجربه‌ها و درس‌های پُرپژواک صدساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵ را. ما برگ‌زنیم که برگ‌زند؟

فرصتی اختصاص دهیم برای برگ‌زدن آموزشی و بردقت هشت فراز مبارزاتی سده‌ی اخیر.